

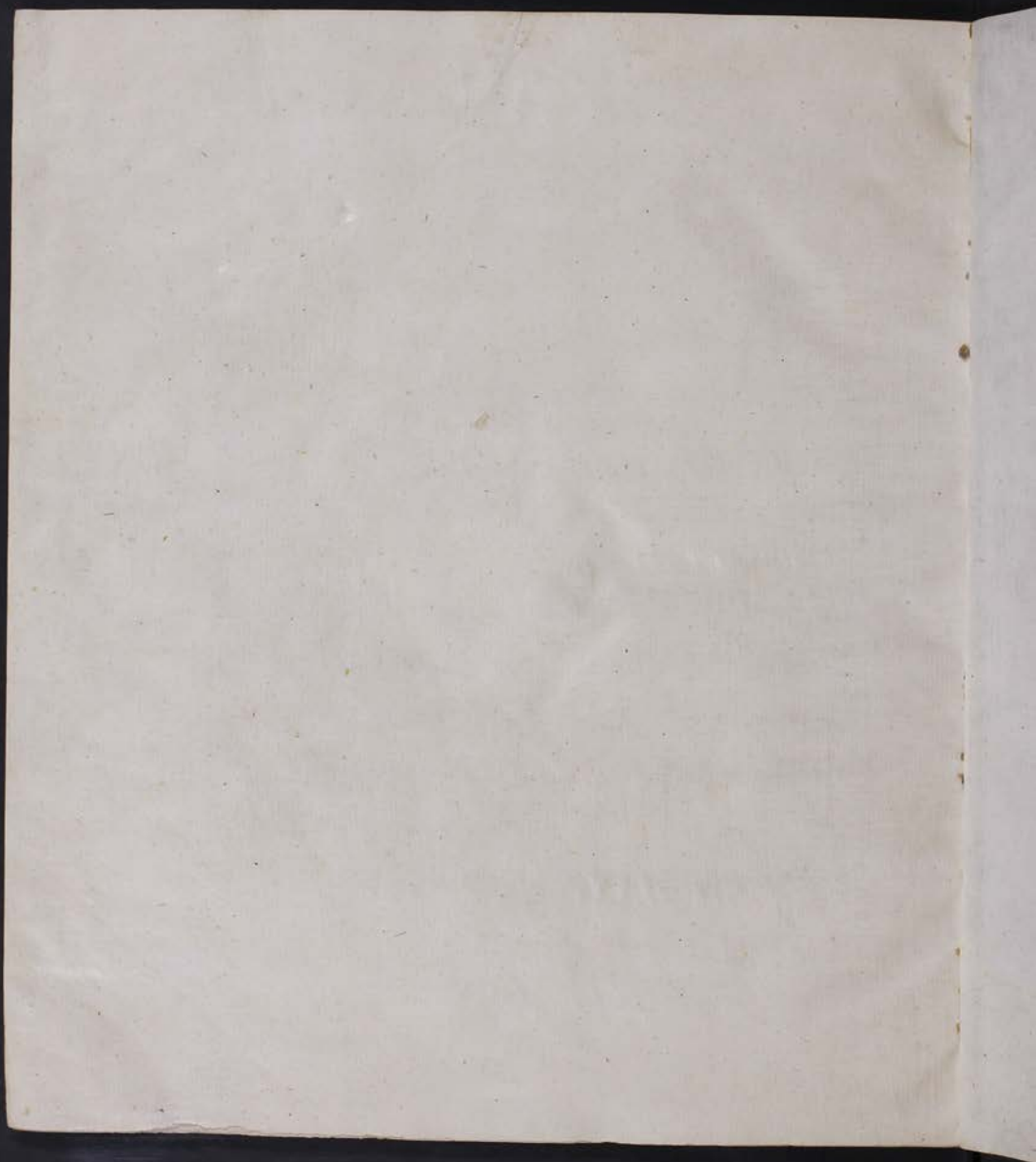


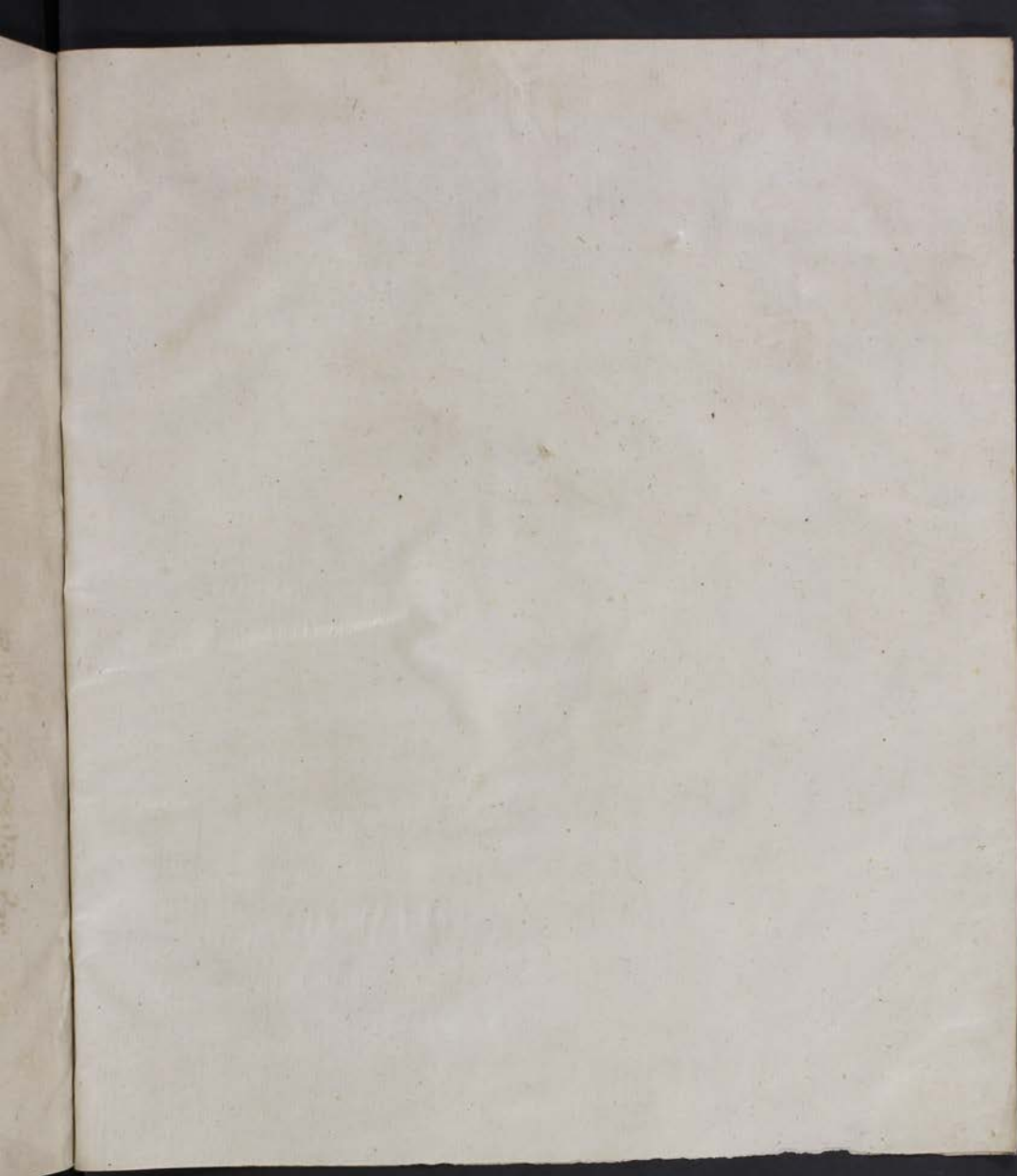
Re. Qu. 29.
Re. Qu. 29.

Digitized by the Library and Information
Centre of the Hungarian Academy of
Sciences



15-10-18





قال في بيان ان الله تعالى لا يفتقر الى
 شئ من خلقه بل هو الغني المطلق
 الذي لا يحتاج الى شئ من خلقه
 بل هو الغني المطلق الذي لا
 يحتاج الى شئ من خلقه بل هو
 الغني المطلق الذي لا يحتاج
 الى شئ من خلقه بل هو الغني
 المطلق الذي لا يحتاج الى شئ
 من خلقه بل هو الغني المطلق
 الذي لا يحتاج الى شئ من خلقه

المس

زمیت صفحات و قرا ابداع و ایجاد ترست طبقات منظر عالم کون و فساد بپاس و شمای
 مالک الملکی است که دیمومیت بقا لازمه ذات اوست و قیومیت غیا کی ارضیات و بیکانه است
 که تاریخ از لیت و ایدتیش بیکانه است از نسبت غره و سلخ و از بهار فیض و اسیط غرا
 یک کل زمینی است چه عرب و عجم چه کشمیر و بلخ **نظم** ز فیض شتلفد کلهای اسرار ز خورد
 مصری یعنی حار کتاب قدرت او را بمعنی بود سر و خیابان یک الف بی **نظم** کون کون
 را که میراب بجا نعمت وجود و سر سبز بهار افضال وجود و چه یارای ادای شعی از شکر و سپاس

قطان علویات لکه باریابان محفل قدس و تماشایان مجالس انس اند در هوای ادراک نشاندن پیش
 حیرت و سرشتگی بقیاس راه روان بادیه سلوک که در شود و حدتش زنج مرع اند
 هرگز بی بحقیقت دانش نبرده اند **فصل پنجم** در هیچ برده نیست تماشایان عالم پر از تو و خات
 جایو **۴۴** هر غنچه را ز حمد تو جز ویت در بخت **۴۴** هر خار می کند زبانی تماشایو **۴۴** درشت خاک من
 چه بود لایق تماشایو **۴۴** هم از تو جان ستانم و سازم فدایو **۴۴** غیر از نیاز و عجز که در در که تو نیست **۴۴**
 این مشت خاک تیره چه دارد منرا تماشایو **۴۴** نسایم تو و شمایم فیض سرو و منار هواداران خاکبوسی
 بارگاه روضه قدسید سرو و شهرستان طهور سرایه محتاجان نزدیک و دور جوهر آینه قدم
 کوهر قرینه کرم قافله سالار فوج رسالت و تیر ستار اوج جلالت جبره پر دار ساه و حدت
 وسیله ابرار عالم کثرت سرو سایه بکیان فراغت کیش سرنگن کردن گشتان کفر اندیش **فصل ششم**
 محمد کبی دعوی تحت تاج **۴۴** ریشمان آفاق بسند خراج **۴۴** بگویم باغ جانش خضر **۴۴** چه جویم بچو کلاش اثر **۴۴**
 گوشتید بکی ریشمان است **۴۴** فلک کی جانی ز معان است **۴۴** هر یاد ادا بام در مدینه با ما فیض او از محبت **۴۴**
 انوار خورشید زار است هر شام از جوش خون آسمان ز افق هر کوچه و بازار شفق آثار در عرض حال **۴۴**

اضطراب و در تنم این شعار **نظم** بر سر بر لب سجده تا بد سلطان تویی در دیار قم فائز در میان
 تویی **تالیف** روح ما را در عالم جان تویی **سینه** مجروح ما را تا بد دران تویی **مطلع** و پایه و اتیم و اگر
تویی **نخ** را مرا کج علم القرآن تویی **مرهم** تر آنکه رنج و اهل علت را نشفا **صلوات** قله و سلام و علی
آل الطیثین و الظاهرین و اهل سینه و عترت و اصحابه **جمعین** **تخصیص** بر آن چار کون یکین
 یعنی حضرات خلفا و رهبرین که از کمال اتحاد عین یکدگر بودند و از قایت غیرت عین غیرت را
 دو نمودند از اتفاقات صدق این دعوی آنکه مرا اسم هر چهار خلیفه بر حق که چشم کویتن اندر دست
 عینت زیرا که نام اصلی حضرت صدیق اکبر عبد الله است و از حجاب سر و اهل تحقیق آن زمین شوق
 مخاطب **معین** است و عینیت مبادی اسماء حضرات ثلاثه محتاج به بیان نیست **نظم** همین
 چارتن نایر سرورند **همین** چارتن خاص مغیرند **همین** چارتن والی ملکین **همین** چارتن خلق را بر بندند
 شرح از حسد چشم انبار کور **که** این چارتن عین یکدگرند **که** احوایا دایا الله بر معنی که صدقش ظاهر است
 کور باطنی تردد نماید فاروق و فرقان و سندا سید الانبیاء است برین دعوی **نظم** ای بوکر تو برج
 خلافت آفتاب **وی** بدوران عمر اسلام را صد قیام **که** کرج قرآن ترا عثمان بخون دل خضاب **و** در صف

کردن شنان تیغ علی اکبر **کتاب** **ملک** **دین** **ایم** **عین** **تو** **دار** **انتخاب** **تا** **قیامت** **هر** **روز** **دیده** **است**
دله **کتاب** **هر** **روز** **بر** **آل** **تو** **رفت** **ای** **سید** **عالی** **جناب** **کرمین** **آسمان** **از** **دیر** **خون** **یارد** **رو** **است**
صلوات و سلاما نعم برکات الی یوم النسا اما بعد این مجموعه است در بیان احوال عجیب صنایع
خالق قدیر و زیبا ترین نقوش نگارستان تقدیر یعنی بلج کثیر حقیقت نظیر که با اتفاق عامه
ارباب سیاحت و کافه ارباب و رایث و در تربت و صفاء و امنیت و لطافت هوا را که گزلا
عالم ممتاز بلکه بی نیاز است بعضی حالات آنرا در زمان سابق مؤرخان نموده و قرنا بعد قرن
بقلم می آورند و بران قدرت از سر کار سلاطین و ظالیم سپردند تواریخ آنها موسوم براده
ترک است چون سبب اختلال احوال سلاطین کثیر و ظالیم آنها موقوف شده و در آن تاریخ آن
باز داشته و بعضی مسلمین قدری از تواریخ آنها بر زبان فارسی بطرز ترجمه بر نگاشته و
و نامان خود را حالات و افتا را اجمالاً بضمط در آورند از آنجوه خدمت ملا حسین قاری
علیه الرحمه تالیفی باجمال ساخته و بعد آن حیدر ملک چا پوره بتحریر احوال کثیر بر دافخته
اما اکثر خا با نبر که آبا و اجداد خود کوس خدستای را تو اخته و ضروریات و قالیج و روداد و ادوار را

از قلم انداخته و دوسه قرن دیگر گذشته بعضی ارباب کتب مسطوره را در نظر داشته و تا عهد
 خود ضم نموده رساله درین باب قرار داد و قریب همان محمد مندوی هم بکمال اجمال و اختصار
 نسخه نوشته چون این نسخه همه حاوی احوال حضرات است که مشر و عا بنود و درین قرن با
 حوادث و وقایع عجیب روی نمود بجا طراحت اعم محمد اعظم ولد خیر الزمان ملان رسید که در قی
 در احوال این ملوک و پسند مستطیر و قایع کلیه که در هر وقت ظهور کرده اجمالا بشنود رساند و
 در ضمن این وقایع تذکار اسامی حضرات صوفیه و علمای عرفای هر عهد بصیغه تحریر بگذرانند و
 امور کلیه که درین قرون درین ملوک شایع شده است اینجا ذکر قوم ساز و سازندگان و کورات شعرا و
 ارباب سخن را که در قرون اخیر که در هیچ نسخه مضبوط نبوده حتی المقدور بر نگار و تا برای مستمعان
 حالات یاد کاری باشد و ارباب عبرت را تذکاری بود چون شروع این رساله در سال کمرار
 کیصد و چهل و هشت روی داد تاریخش با نام واقعات کشمیر اتفاق افتاد و منه المبدأ و
 الیه المعاد **تتمیم** بر مختزن فیض است برایش **تتمیم** تا دور جهان باو ثبات بخشید شد سال شروع
 و در ادات **تتمیم** با نام کتاب واقعات کشمیر **تتمیم** اقتضای این رساله واقع شد در زمان سعادت

پادشاه سکندر طایه دارای مملکت آرای خورشید کلاه فرازنده لوائی صاحب قرانی فرزند نوح جراح کشور
 ستانی چهره پرداز شاه عدل و احسان طراوت بخش گلشن برداشتمان مرجع و لمجای سلاطین
 بهشت کینور خاقان جو آنجست روشن اختر مهر سپهر و ادرسی و چاره سازی بحر محیط فیضی
 و عاثر نوازی ابو الفتح ناصر الدین محمد شاه پادشاه عازی خلدانه ملکه و سلطانه و انان
 علی العالمین برده و عدله و احسانه و بهدا دعاء لایرد فانه صلاح الاصفاف البریه شایسته
 ترتیب این رساله بدین مخط است **مقدمه و قسم حاتم** مقدمه در بیان احوال و صفات
 این شهر **قسم اول** در حالات ارباب حکومت که پیش از دور ظهور اسلام درین ملک کمر افکند
قسم دوم در حالات سلاطین که بعد از طوع فروغ اسلام بسلطنت رسیدند و از کثیف بر جانشینند
قسم سوم در ذکر سلاطین و دودمان علیه تیموریه و چغتائی که متصرف این شهر شدند
حاتم در بیان بعضی عیایب و غرایب که خاصه این شهر است **حاتم** در بیان بعضی عیایب
 و احوال و صفات کثیف بطریق اجمال مخفی نمائند که کثیف ولایتی است قریح طاق وسط اقلیم چهارم
 واقع شرح چه اول آن اقلیم جامی است که عرضش سی و سه درجه و پنجاه و چهار دقیقه و عرضش

از خط استوا سی و پنج درجه است و طولش از خرابی حالت صد و پنج درجه با پنجیت آنرا داخل بلاد خراسان
میشمارند و حصه آن ولایت طولانی افتاده از جمیع جوانب مملو است بر وایسج جبال کردون مثال
کوستان جنوبی و او بجاناب و ملی و زمین شمالی بطرف بدخشان و صوب خراسان و جابغیش
بصوب موافقی است که مشهور به کپکلی و الحاح محل قاضی است و افغانه است و طرف شرقیش
ننجه می شود بمبادی اراضی مثبت و مساحت طول آن ولایت و سی و چهار است از حد شرقی
تا جانب غربی قریب چهل فرسخ است و عرض آن از جانب جنوبی تا حد شمالی بیست فرسخ و در آن
دشت هموار که در میان کوستان واقع شده هزاران هزار قریه هموار است مشحون بحیثیهایی چون کنگور
و آب سبز و ولادزار زبان و کور مردم عام جانت که در تمام آن ولایت سواهی کوستان و دامون
و راننده سابقه صد هزار قریه محل عمارت و زراعت بود و جواد و ثروت و نازل که سبب و قری
مردم خواهد شد اکثری غلات و از شواهد صفای آب هوای این دیار است که حسن منظر و لطیف
نمایان خوبان بنجاد است و سخندان قدیم فرس مثل سنج و در کوه و دشت انواع و اقسام درختان
میوه دار و شکر بار است و تمارش بغایت خوب و با اکثر از هر چه سازگار اما چون هوایش میل سردی

دارد و بر قهای عظیم می بارد و هیچ بای گرم مثل نیشکر و انب و خرم و نارنج و لیمو و امثال آن نمیشود
و لیکن از بلاد گرم سیر که نزدیک است نقل می کنند و در وسط آن ماسون بر یک فرسخ از طرف شرقی
و غربی تا یک فرسخ شهری در زمان سلاطین سابقه خیلی عمارت و آبادی داشت و بقش شهر بصورت کوه بود
تهری عظیم جادی است که مقدار آتش زیاده تر از دجله پیدا میکند و عجایب چنان آب قوی ابتدا
از یک چشمه برنجیرد و منبع اصلی آن چشمه ویرانگ است که در لطافت و کوارای آب قریب است
اولا لالباب است طالع کلمه گفته بدین استخانی کرده ام از گرم و سرد و زوکارا است که چشم خوش
است چشمه ویرانگ که بعد از آن تیایج متعدد دیده و اکثرا قریه و بعیج و جویبارها که از کوه و
دشت می آید جدا شده بآن نهر می پیوندد و گویند در زمان سابق بر سر آن نهر قریب می جسر کنست
و نجر بسته بسته بودند در راه کشاده هفت مسیر در سری که مرکز ولایت و محل حکام در قدیم الايام بود
تا نقصای دوسلاطین کج غیر موجود بود و این آب جدا از آنکه از حد شیر میگذرد و در راه نجات
و اطراف و تنای و راز بالای ملکان و بدریایای دیگر متصل میشود و به سندی پیوندد و همرا آب سندی
میگردد و از زمین تهته برای می محیط می رود و از دقایق حکمت الهی که معارض حکم و القیاس

فیما روی شامخات قلاع محکمه و حصون مفتحه از رسیات جبال برامون آن عرصه
 فتح المحال کشید که ابا علی آن سرزمین بآن حصون انشیون تعرض اعدای همیشه نمودند
 و بی آنکه آنجا موفق و متفق باشند کسی از بیگانه مارا با وجود کثرت افواج و شدت اقتدار تصرف
 این ملک راه نیست معظم راه های عام آولایت سده طریق است یکی بصورت خیابان و آن را می
 بنایت دشوار یکی از برکنه که به نام که بر راه کلک است بروند و به بخشان میرسند دوم بر راه دارد و
 که صعب تر و قریب تر است نقل احوال و انفال از آن طریق بر پشت و آب میسر نمیشود و مردم آنجا که این
 شراخ آنرا بدو من گرفته بچند روز جای میرسانند که بر چهار پای باروان کرد و راجی که بصورت
 هندوستان دارد بر همین منوال بلکه از آن سخت تر بوده است قدری در زمان سلاطین کشمیر و اگر
 بعد تصرف این سامان چغتایه و تیموریه صاف و هموار شد و طبعی که بصورت ثبت واقع شده
 از آن دو راه آسان تر است و راه ثبت خورد خال اصبورت نیست چند روزه راه علف بسیار است
 که طبیعت زهر دارد و سواران را زاعمو رازان دشوار است که چارپایان لطف میشوند این بر دو راه که
 خلق دلاسته میروند و از آنجا بچین و ترکستان و توران و حدود بیکاله میرسند از این جهت

مردم

و مشرق بطرف دکن هم راهی نقل میکنند اما معمول ملکه معلوم نیست درین محدوده که تمام راه
 مسطوره پیش بر چهار قسم منقسم میشود زراعت آبی است یا علمی یا باغ گلزار یا بنشیند یا میوه زار
 یا میدانهای هموار سیاه که در مرتبه با نترن ولله و ریاحین و بقیشه و انواع کلها در کنار رودخانهها
 و کوه با درین مقدار زمین از جهت طوبی زراعت نمیشود یا این سبب صورت کلزار عشر گاه
 این روزگار است و آن خود یکی از لطایف اوست حرارت هوای کشمیر در تابستان در کمال
 لطافت است چنانکه احتیاج مروج در اکثر اوقات نمیشود و بر سیل دوام نمی یابد که سیم
 آن بقیه روح بمشام ساکنان آرد و از تسامی لطافت تمام آن علی الاستحسان و الدوام
 کنت صبا چون دم روح اند خاصیت مهیا دارد و در بهار و خزان اوراق از باران زمین
 و دستان مرایان بلال و عتادل نریان حال من حی العظیم و هی ریم خوانان **فرو**
 با دیکار و فقه می آید بر قالب فوسده که جان می آید **۱۱** عماره که از شعرای قدیم و لازم سلاطین
 سامانیه در ایران در کشید هجری بقرب گفته **قطعه** جهان ز برف که چیده ماه سیم بود **۱۲**
 ز مرز آمدن گرفت جای تو **۱۳** سیم **۱۴** نثار خانه که کثیران بوقیه **۱۵** باغ که دهم نقش خوشین **۱۶**

و لا عرفی که از شعرای متأخرین است و ذکرش می آید حسب حال گفته است **فرد** هر سوخته جانی که
 بکشم در آید اگر مرغ کباب است که با بال و پر آید **۱۱۱** یکی از سلاطین گفته **فرد** کاشمیر که در شایسته چینه است **۱۱۱**
 القصه پیشی است که بروی زمین است **۱۱۱** و شعرای عالم قسمی که تبسم و شرد در تعریف آن شهرستانها
 پرداخته اند معلوم نیست که عشر عشری در حق غیر آن ملوک بجز بسان آورده باند و هوای زمستانی
 در نهایت اعتدالی بفرست و اختلال خیال که با وجود کثرت برف بپوستن محتاج نمیشازد بلکه
 برودت آن حرارت غریزی و مزاج طبیعی را در جلع می آرد چون تابش غلغله خورشید عالم تاب
 نباشد طبایع سکنه آن تریح صنایع از حرارت هوای آتش آبا نمیکند **فرد** کرد و نغمه دارد
 طبع منوش است **۱۱۱** امروز روز بوده و حرکت آتش است **۱۱۱** در کشمیر چنین گاه گاه روزی میشود
 مولانا شرف الدین علی بزوی با وصف آنکه بکشمیر ز سیر است **۱۱۱** دهستانی در تاج خود را و صا و کج نمیزد
 که از دم خنجر بصفحه تحریر بشین خدمت میرزا حیدر که جندی متقدم این ملک درین خود درین
 در کتاب خود بر قسم رسانین رسته از آن انتخاب درین نسخه مکتوب مینمود اینست از هوای بهار او
 نخواستی فتنه فیه من روحی ظاهر دارم شمیم جانفرایش آید **۱۱۱** استخراج الحی من المیت با هر سیر

صحای اولی و بی از چمن جست برده و از از باران بخار او گلستان ارم بر مرده و آنها را حله او در
 حدائق بخوات یاد از تجری من تحتها الاهار داده و کلهای آتین او طعنه بر آتش خلیل زرن **فرو**
 بطرف باغ قدس قامت طویل کشید **بروی** کل بچمن آتش خلیل کشید **سوس** باغی بزرگان کلهای
 کوئی را بخود روی طعنه زرن و طاعی خواند و سوسن کوی سرتزبان طعنه کشاده یکوید **مینیت**
 درین چمن چه زنی طعنه ام بخود روی **حاکم** پروشتم میدهند و میرویم **کلهار** که از باران حجت
 سیراب و در زمین بارفت بی حساب سرزده و کل در نظر او لوالالباب تنگفته او را بچمنیت با کل
 باغبان باشد **مصرع** خود رسته دگر باشد و بر بسته دگر کل **متور** یکدامن عصمت از خار اعتبار پاک
 ساخته از وی چه اعتبار **مینیت** بر یک کل صد جفای خار میدن کشید **حون** بل خار می خلد ناچار
 میدن کشید **هرگز** چشم اعتبار بر ز کس وین نظر نماید که و کچون چشم پیرودان از انک عاری باقی
 خالی در نظر او لوالالباب در آید بخت خود ازین خجالت سر بالا نواز کرد معند کلهای باغی خون
 جگر پرورش یافته و پرده عصمت را در هم دریم و از غنچه عقب بر آمد و از دست نه امل بست
 بر ناخجری و سکران شن اوراق بوفای را از بی برک و نوای در دست و پای خلابی ریخته **مظلم**

کیلا در تخی که مهر افزاید نیست **۱۱** در مهر و وفا خفا که پیاپی نیست **۱۲** و باغ زمانه بکل بسی و لیک **۱۳** آن کل که
از بوی فایز نیست **۱۴** و قلهای جبال و از بس سرسبزی شهر بر لاک افراخته و دامن کوههای او
غایت تراست پای طراوت را از چمن حدائق در دامن لطافت کشید و لطافت آبی که از جبال
فروریزد و غلغلۀ در عالم انداخته **نظم** آینه چو کلابه هر طرف گشته روان **۱۵** خاکش ز زمین جدا نرفته **۱۶**
کلمات و بیت ناموسی کلام **۱۷** بادش شمال نفوذ روح روان **۱۸** حاصل الفوا که در تربت و سرسبزی باغ
صحاری جبال در لطافت هوای فصول اربعه در کمال اعتدال چون کشته جانی ویرفته بلکه شنید
نکشته **فرد** در حبس و جوی چو توطی کرده عالمی را **۱۹** مثل تو کس ندیده فی الارض نیست **۲۰** و شهر و
اعمال آن عمارت عالی بسیار از جو بستاج که اکثر آن اقلانج آشیانه است و هر آشیانه
مشغول بوی و حجرات و ایوانها و عرفات و محارجات مطبوع بدایع هر چند در بیان آن **۲۱**
سعی نموده آید همیشه منبسط و نمایش آن از پیران مسجد است که هر کس را که در نظر آید اول آنست
بدندان تعجب کرد و از غریب آن حیران ماند اما درون آب مقدار پیران نیست مهر اسوات
و کوههای شهر تمام فرش سنگ تراشیده کرده اند و اهل حرفه هر کس در گوشه خانه خود کار میکنند

در تعمیر

جمعیت شهر آن بکثرت شهرهای کلان برابری میکند و از نو آنکه دیگر آنقدر که از روشنی توان بیشتر از
 عجایب احوال یک آنست که در کمر توت بسیار بیشتر سخته آنکه این سیم از دیگرند خوردن او سیم نیست
 بلکه عیب است و مکر بیوج دارد و قفسن سجدی بسیار میشود که سیم خرید و فروخت کمتر است حساب باغ
 و غیره و بر ایند و در باغات او دیوار نمیباشد و از کرفتن نو که کسی را منع کردن سیم نیست نجفی نمند
 که تا اینجا کلام نیز از حد است بهیچ که در آنوقت بود نوشته میوج با که در وقت ایشان بود در
 سلطنت سلاطین تیموریه سیحی حکام خصوص ظفر خان همه این رسید و سجدی وافر شده که
 بهایم و دواب را میسر است چه جای انسان و این سیم مستعمل از توت را که نوشته اند احوال سخته
 ظلم حکام سو قوت شرح و آن توت که خاصه کثیر بود بسبب وفور اقسام توت دیگر که بهتر
 از آن سخته است نیز بر هم خورده و عمارات قدیم بطریقی که خدمت میرزا نوشته است به تخصیص عمارات
 سلاطین کیفیت سابق نماده و صورت بازارهای تقالیه و عطاریه و صرافه و بانه که
 در وقت ایشان کمتر بود و صباغی که بازار زرگرانست مترتب و متغیر بود و بعد از آن بر و زانو
 طرح جدید گرفته و از تنجانه با بنا و ظهور نور اسلام و غلبه دین راسخ الاحکام نام و نشان

این سیم را در شهرهای
 ایران و بلاد
 مجاور آن
 بسیار
 میکارند
 و از نو
 آنکه
 دیگر
 آنقدر
 که
 از
 روشنی
 توان
 بیشتر
 از
 عجایب
 احوال
 یک
 آنست
 که
 در
 کمر
 توت
 بسیار
 بیشتر
 سخته
 آنکه
 این
 سیم
 از
 دیگر
 ند
 خوردن
 او
 سیم
 نیست
 بلکه
 عیب
 است
 و
 مکر
 بیوج
 دارد
 و
 قفسن
 سجدی
 بسیار
 میشود
 که
 سیم
 خرید
 و
 فروخت
 کمتر
 است
 حساب
 باغ
 و
 غیره
 و
 بر
 ایند
 و
 در
 باغات
 او
 دیوار
 نمیباشد
 و
 از
 کرفتن
 نو
 که
 کسی
 را
 منع
 کردن
 سیم
 نیست
 نجفی
 نمند
 که
 تا
 اینجا
 کلام
 نیز
 از
 حد
 است
 بهیچ
 که
 در
 آنوقت
 بود
 نوشته
 میوج
 با
 که
 در
 وقت
 ایشان
 بود
 در
 سلطنت
 سلاطین
 تیموریه
 سیحی
 حکام
 خصوص
 ظفر
 خان
 همه
 این
 رسید
 و
 سجدی
 وافر
 شده
 که
 بهایم
 و
 دواب
 را
 میسر
 است
 چه
 جای
 انسان
 و
 این
 سیم
 مستعمل
 از
 توت
 را
 که
 نوشته
 اند
 احوال
 سخته
 ظلم
 حکام
 سو
 قوت
 شرح
 و
 آن
 توت
 که
 خاصه
 کثیر
 بود
 بسبب
 وفور
 اقسام
 توت
 دیگر
 که
 بهتر
 از
 آن
 سخته
 است
 نیز
 بر
 هم
 خورده
 و
 عمارات
 قدیم
 بطریقی
 که
 خدمت
 میرزا
 نوشته
 است
 به
 تخصیص
 عمارات
 سلاطین
 کیفیت
 سابق
 نماده
 و
 صورت
 بازارهای
 تقالیه
 و
 عطاریه
 و
 صرافه
 و
 بانه
 که
 در
 وقت
 ایشان
 کمتر
 بود
 و
 صباغی
 که
 بازار
 زرگرانست
 مترتب
 و
 متغیر
 بود
 و
 بعد
 از
 آن
 بر
 و
 زانو
 طرح
 جدید
 گرفته
 و
 از
 تنجانه
 با
 بنا
 و
 ظهور
 نور
 اسلام
 و
 غلبه
 دین
 راسخ
 الاحکام
 نام
 و
 نشان

نماز مکرر و وضع مارشند و یکدیگر جای دیگر علامتی چند ویران برای عبرت اهل حیرت تاحال موجود است
 همه عجایب و خرابی این شهر با تفصیل بر کتابت در خاتمه این کتاب مرقوم میشود و ان شاء الله سبحانه
 بالجد اختصاص کمترین در لطافت آب هوا و ترس و صفای جمیع بلاد معوره عالم محتاج باینجا نیست
 امن آرام و از زانی ترخ غلات هم بهمین درجه بود هر چند از حد کاه بسبب کفایت نعمت مردم و خوش
 بختی و فساد آورده و امن آرام و از زانی رخت ازین شهر بدر برده گویا مصداق این آیه که میفرماید
و ضرب الله مثلا قرية كانت امنة مطمينة ائینها زرعها رغد امن کل مکان فکفر
بالنعم الله فاذا همما الله لیس الجوع والخوف بما كانوا يصنعون گردیده است اما بفضل خلیل
 حاتم میجدیل رجا و اشی است که عاقبت متوطنان این شهر بعبودیت و رحمت کردگار مقرون گردد
 خطاب ابو القهر یا بالصبیب غازی که از اجله و مشایخ این شهرند در اول رساله منقبت حضرت خطیفای
 اربعه تقریر رباعی در احوال این طایفه و ساکنانش مرقوم فرمودند و آنرا منسوب بخیاب حضرت شیخ
 سهیل الحی و الدین شهر وردی قدس سره نموده اند ان شاء الله مقرون بقصدی خواهد بود و آن
 رباعی این است **رباعی** کان الکشمیر و ساکنینا **الحیات** عدن هی للمومنین **قد کتب** الله علی ابائنا **۱۱**

عاکنها کان من الایمنین **۴۴** در بصورت اهل این دیار از فضل پروردگار و پیران بقس بزرگوار
 طر فو امیدی دارند چون شیخی از احوال محل کشمیر مرقوم کلک بیان شد وقت آنست که شروعی با جمال
 مبادی حالات سلاطین اینجا بطریق ایجاز رو داد و احوال را چنان می نمود سب امتداد قرون بود
 و هور و عدم تربیت فایده رعایت اجمال نوشته شد بود اگر نوبت ظهور اسلام رسید
 تحری تفصیل حالات را که مستلزم وقایع غریبه است ضرور دید مخصوص احوال حضرت **سید** و منساج
 که نبی موعود اسلام بظهور آمدند و علت غایبه و تحری این کتاب **قسم اول** در ابتدای
 نبائی صوبه و سلطنت بعضی راجها که درین شهر حکمرانی کردند مورخان بنود و نگارندگان از خاتمه
 این
 هر بود در قصاصات خود چنین آوردند که ختم پیش از عمارت سنی سر نام دشت سنی نام
 زنی است و سر عرض کلانرا گویند گویا عالم آب بود جای برآون آب ندانست و در میان
 آب جلوه نمود نام دیوی آدم خوار سکونت و وزیر علم تسلط و تغلب می افروشت و طریقت
 جوانب آراست کرده هرگاه **خجندی** می یافت برده و خورده و بران کرده می آمدند و بر میخواستند
 اتفاقا کشف نام عابدی بسیر ناسج که بعقید اکثر بنود نیر و بر هاست و قتی بزیار میاید

کوهی سمیه نام رسید ^{چند} اولایت را خرابیست و در تحقیق و شخص سبب آن شناخت مردم اطراف
 گفتند که ^{چند} جلالتی نام دیوی است در میان هستی هر که از انجا بر آید مردم را میکشد و باز بآب
 میرود و دل کشف بر آن حال مردم برد آمد و هزار سال در موضع بودین که مکانی مشهور و نزدیک
 به پیره پور است عبادت کرد و هماد یو که با اصطلاح مینمود پروردگار را گویند اکثر عبادت و
 ریاضت او برجم آمد و دعاهای او را پرسید او استدعای دفع شر ^{چند} جلالتی کرد هماد یو پیشین بر چهار
 که با اعتقاد مینمود از کار گمان یا مقدار هماد یو بدفع شر و تساد و پیشین تا صد سال با ^{چند} جلالتی بود
 جنگ کرد تا بر شدت آب و کثرت سیلاب دست یرونیافت آخر الامر حلیه انیکجه در نواحی
 باره موله لحنی از کوچ بآلت اکن گنجه بر در و آب بهم رسانید و زمین مسطح شد و آن دیورا
 بدست آورده بجان کشت و مکانی وسیع از آغالی شد و زمین ظاهر گردید و مستطی ^{چند} گشته شد
 کتب بر کوه را یعنی کوچ کشف و میر نام زن کشف دیگر ببطاول از نه و تصرف ^{چند} شد
 بلفظ کشمیر شدند بعد از آن پیشین مذکور بر همانرا از اطراف و جوانب سید و سان آورد و در مقام صورت
 زراعت و عمارت خشت و طرح آبادی از هر قسم انداخت اکثر را عقیدت است که از صورت بود و فو

حضرت نوح پسر واقع شد علی بنیا علیه صلوة و السلام و از آنوقت باز کثیر عمارت یافته بالحد این مردم
 برین قبایل و اولاد و ذریاست بهر سائین ارباب جمیعیت شدند و همواره مشغول عبادت و ریاضات
 حائز البرایات بطریق آیین خود بودند و میلی بدنیایا و تمتعات فانیه نمی نمودند شاعری بمذی آنها گفته است
فرد مکرشکان کوی تبارا تویی مراد **مقصود** مکی کعبه روانرا اگر صددم **مخون** ذریا و احفاد آنها
 بودند رسید و کار کبیرت خلقت کشید حکم لولا السلطان لاکل جضمهم لجمنا محتاج سرداری حکم
 قضایای آنها باشد گردیدند بد کنکاش بسیار و قیل و قال سپهر را بر اوج چون تبار بقال رجوع آوردند
 را بر پیر خود را بکثیر نفیس نمود و حکم مستقل گردانیدند و پنجاه و پنج کس از اینها بطناً بید بطن مکتوب
 کرده اند زمان حکومت این پنجاه و پنج تقریباً تاریخ نویسان بنمود یک هزار و نه مقصود و نوزده سال
 می نویسند اما تفصیل اسمای آنها را اصلاً در راز و ترک کسی از مورخان همود و مسلمین نتوانستند **مکتوب**
 بگردان و پانزدان کارشاکنان این شهر بودند رسید و ایام سلطنت اینها بقول جهان احوال نویسان
 دو هزار و سیصد سال بود و در زمان پانزدان آبادی کجی میرفت رسید و کسی از پیکانها عالم برانز و ان
 نگذید و اقتدار و شدت قوت آنها هنوز بر سینه خام و ایرست کارهای عجیب که از آنها مظهر آمد

که از حیطة طاقت بشری پیروست چون دو حکومت آنها گذشت باز نوبت حکمرانی بر اجمای دیگر افتاد
یافت کسی از ارباب این تاریخ در میان این ازمنه ضبط اسمای راجها کرد و چه جای کردن پانزده
که در هیچ تاریخی نام آنها نرغم و مذکور نیست مگر در بعضی تواریخ هندی ذکرى باجمال نظر آمد القصه چون
از اینها راجهای مسطور نوبت حکومت بر اجمه او گشتند رسید از اینها ضبط اسمای اینها نمودند و ابتدای
تحریر حالات راجها از راجه او گشتند **راجه اول گشت** بعضی همزه و واو ساکن و فتح کاف
و نون تفخوج بر نون ثانی زده و دال موقوف نزد بعضی منسوب بر اجمای حیون است و بعضی را با
تاریخ او را از راجهای متهرا میدانند و متهرا قریه مشهور است متصل اکبر آباد چون طوایف میبود با وجود
نقد و فرق راجه بدو قسم میشوند یکی ملهاسی که ساکنان قدیم این شهر اند دوم بانه یا نه
که در هنگام بعضی حادثات راجهای آنها را اطراف کره و نواحی پورب و غیره آوردند
که راجه مذکور بهمان تعریب وارد شدند چون بعد انقضای دورا بذر و آن در کمره لک و طوایف
شدند او را از مسکن خود بر آورده بجلومست نشاندند و بسیار دیر و مرده اند بود هفده سال حکمرانی نمودند
برای مدد راجه کرشن کار فرمای متهرا که در آنوقت پای تخت هندی بود متوجه کردید راجه او گشتند

روزی چند تکه و نمون بعد بحاربات بسیار از دست برادر راجه کرشن گشته شد **راجهمودور**
 پسر راجه او گنبد اتفاق اهل کهنه بعد فوت پدر حکومت یافت مدتی بحکومت پرداخته و هر جا
 لوامی سرکشی افرایخته اکثر راجها از تسلط و غلبه او متردس و متوج به ترسیده و سی راجه قندمارا زد
 جاووان بانساره راجه کرشن بقتل رسید چون پسری نسیسته نداشت بیدارزدن دمودور رانی
 جسوتی نام زن دمودور بامر متری راجه کرشن بحکومت رسید **جسوتی** بفتح جیم بر سر زده
 و او مضبوط و تابی کموره بر پای زده سرانجام نوزاد ملیک داری نموده و در انفرام امور مملکت کارهای
 مردانه فرمود چون حاکمه از راجه دمودور بود بعد از انقضای مدت معهود پسری آورد و میال کند نام
 بمشوره ارکان دولت بید بلوغ بحکومت رسید چندی بکلبانی و نظم و نسق گذرانید آخر ای دور او
 اصحاب داعیه از هر جانب سرکشی کردند و فتنه بطول انجامید تا آنکه بدست قومی از قبیل پاندوان که
 دین شرم بود بودند گشته شد پس از انقضای عهد سلطنت آن طبقه باز فلک حکام پاندوان که
 دین پنهان باقی مانع بودند شد و مدتی مدیدی سی و هفت نفر از نسل پاندوان بمرور لوامی حکومت
 بر او افرایند اما بخت بر احوال ایشان مورخین تیر و اکتند تا آنکه نوبت بر ابره لوامی شخصه از

طبقه راجه اسید **راجہ لو** بر سریر فلکی نشست ایام ظلم کوآه نموده قلعه لولورا آبادان فرمود
 لولو بضم لام بو اوزده و فتح لام ثانی پیکه مشهور است در کماراج که در آنوقت شهرت داشت
 و معروف بود مدتی حکومت و رعیت پروری و عدالت گستری بسر برده و گذشت میگویند که در عهد او
 در لولو بیت لک و هشتاد هزار چهار صد خانه بود **راجہ کش** نام پسرش بعد فوت او حاکم شد
 و در اندک مدتی ورق حکومت چید و رفت **راجہ کلکندر** پسرش بجهت کشت کلکندر
 بکاف عربی و لام زده و کاف دوم فارسی و فون زده و دال مفتوح و رای زده کاکا پور و کبک پور
 معروف ساخت و پای تخت نمود ایتزان هر دو مکان از دلت مشهور بنا کرده اوس در اندک زمانی
 ایام حیاتش کوآه شد **راجہ سندر** پسر راجه کلکندر با اول سین بمضمون بنون زده و دال مفتوح
 برای زده بر سریر سلطنت و در ایام حکومت و موضع آبادان کرد یکی **سوز دوم مشهور**
 نام و وقف محاجان ساخت غیر از یک دختر اولادی نداشت و این دختر در عقل و حسن و جمال
 و اقسام کامل شهره آفاق بود و آوازه او این تقریب اظهار سوداگری که جوهر فروخته بود و
 بایران و توران رسید بهین استغذایر که در آنوقت فرمانروای ایران دیار بود پنجم ستمکاری او

شکلند

حکیم حامات را ارسال نمود راجه سندر بعد استرقای دختر با نفایس مقبره او را همراه حکیم روانه
 ایران حشت بهمن اسفند یا رجب سال طبع عیش و عشرت را با منگوله مسطوره بنواخت آخرالامر
 بنابر عداوری و تغلب لو نام شیر برادر زن مملکت خود را در بخت بعد چند سال لو هم بفر
 رسید چون سر رشته راجه سندر که فرزند زنی نداشت منقطع گشت حکومت سجادیکر منتقل
 شد **راجه گوهر** تاج و تخت حکومت را فی یافت تکیه او را کسی از ارباب تاریخ نوشته موضع تایل
 و موضع گوهر مشهور بشور و آباد کرده است و این هر دو موضع فقیرانچند و در گذشت
 راجه سند نام پسرش را جلای یافت خوی سرن آورده است و پرکنه آوردن هم از آباد
 شده است آثار نیکامی و رعیت پروری او تا مدت مدید یادگار بود ایام سلطنت را بسیار بی شرف
 شور که نمایند در کتب نیکامی با جل موخود در گذشت **راجه صکب** پسرش نیز حکومت خورده
 بستمور پدر ایام نیکامی سپری کرده و پرکنه کامراج دو موضع آباد کرده در احوال و نام نهاده
 و در گذشت جنگ بیجم و نون مفتوح و کافرن زبان قدیم پدر را کویند و در بدل و عطا به نظیر
راجه بی نرین پسرش بعد از وفایم مقام شد و در پرکنه کویند موضع شاکسن نام و پرکنه وی

آبادان ساخته در ایام حکومت بصبط و نسق پرداخته با جل محمود پسر و دو عالم فانی نمود **راجہ اسنوگ**
 نام برادرزاده او که بر شکل و لغت تفرق ملک کرد و موضع بنگلہ دیوت را آباد کرده و قلعه میر را
 تعمیر کرده مشہور است که شش لک خانہ در زمان او در اینجا مشہور چون فرزندی بدشت و طوہیت
 نبودند و این بختیہ شایع کرد ہر جا تغلب می نمودند اکثر ولایت کھنجر ویران گشت راجہ فرزند او
 تغلبان عاقر شہ در قلعه لار اترو اختیار نمود و مشغول عبادت شد **فر** کافر و ترسا جوہ و کرد
 جلد را از سوی آن سلطان الخ **راجہ بکلوک** پسر راجہ اسنوگ خدکاہ جلوس کردن رفع ظلم نمود
 و از سر نو آبادی کھنجر صورت پذیر شد فن کیمکاری و دیگر علوم ناوہ میدشت حتی کہ در ساعتی چندین
 موضع را طی نموده بختہ عبادت اتمام تا بارہ مولہ رسید و ایام حکومت بہ استقلال تمام بسر برد
 بارہ از ہندوستان نتر شہر نموده از ان سرزمین مردم اسل حرفہ بولایت کھنجر رسانید از زمان او
 د کھنجر بندوبست کاخایجات مملکت نمود ابتدای عین خدمات از مخمرات اوست یکرا بختہ داد و ستد
 اور ملکی مقرر نمود کہ عبارت از دیوانی است دوم برای ضبط بیت المال کہ متعارف بخان سنا
 سوم بختہ بختیہ فلت اسلج کہ داروغہ فور خانہ است چہارم از برای سرداری سپاہیان کہ بخشی است

پنجم برای تصویر طلیع مشورت یعنی وزارت ششم برای تقسیم خیرات که الحال او را صدر گویند و
 نهم برای تراولی سپاهیان که تقیب است این را چه در درستی و راستی و عدل و جهان و عیب
 عین بود حکایت غرق که از خیرات خواسته او قبول نموده آنرا بصورت دیوئی ظاهر شد
 تکلیف نکشت آدم کرد را چه بقیل کسی را قی نشنود را تسلیم او کرد بعد امتحان صدق او دست
 باز داشته بنسارت داد مشهور اکثر معایر و بتجانه با یکمال زمینیت و تکلف و دیگر امکانه
 زیار نگاه نمود بنا کرد او است ردم و دور از اولاد را چه انوشک و زبان فرمای ملک شد
 بیاد و وز هر مشهور بود میگویند و بر همین با او دو چار شدند از وی طلب چیزی نمودند را چه
 تا از دریای بهت غسل کردن نیام دست بجاری نکند آب بهت را هما بنجا پدید آیدیم در عت
 چنین کردند می بینند که دریای بهت در پیش را چه است قبول کرده روان شد و کف مسافت را چه
 بهت بسیار است شما سحر کردید گفتند اگر بر میگردی ترا دعای بد کنیم تا بصورت تاریخی آید
 از راه هم چنان راضی شده بر همان گفتند ما آنچه گفتیم بر میگرد و مگر آنکه باشد که تمام فلان کتاب
 که در میان خواص انبیا و اعدیه است میگرد در پیش شما بخوانند و شمارا بشنوند باز آدم میگویند

والا مارشع رفیق کسی بهم نرسید که آن کتاب تمام گیرد و در پیش راجه تواند خواند راجه مارشع
 و دود را و در نام کریج مشهور و حاجی پست بلند در نزدیکی شهر واقع است آباد کرد و اوست
 گویند که آن مار در اینجا است که گاهی مردم آنرا می بینند و الحمد علی الاوی و الله اعلم باین وسیله
 بزرگت حکومت را اندر راجه **رشتک** برکنه شکر و نه بنا کرده اوست ساکن اینجا بود بعضی ها اینجا
 شکر و دگر و دگر که در شهر است در برکنه لار نزدیک شهر نوشته اند و **دوم راجه** در هم پور آباد
 کرد و اوست هم در اینجا جمیع **دوم راجه** **رشتک** کائن پور مسکن اوست الحال از شهر راز
 بسه و تفرقه است و چون بنوبت بودم آباد شتافته اند **راجه** **لهر** تفرقه ملکیت
 این بن هم گویند قصبه ای پور در برکنه با شکل آباد ساخته اوست در عهد وی چند نام برهنی که
 صاحب تصنیف بود از مهنداتر و برهمناراجیت و برهان مغلوب ساخته از اکثر عبادات مثل بت پرستی
 و غیره مانع شدند و در این طبقه بعد فوت راجه **اکبر** متوقف شدند **راجه** **رشتک** نام شخصی از قبیل دگر
 ملل گرفت نافع خلق الله بود مدت سی و چهار سال تفرقه و لاریخته داشت بحسن نیت و اخلاق کمال
 رفاه میگذرانیدند و بمن عدل و نیک بخشنی او چند کس از نسل او بر ایگه رسیدند و جایگاه در میان آنها آمد

دول **راجه بکین** که پنجاه و سی سال ششماه حاکم رعیت برود و داد و کر و کان مروت و احسان بود
 بعد آن پسرش **راجه اندر** نام داشت سی و سال متصرف لاریک بنمیر و اطراف هند بود چون از حکومت
راجه بکین پسرش تاج حکومت یافت با مروت و صاحب سخن بود و در علوم کوشی و فنی تمام داشت چنانکه علوم
 حقوق و شعر و سخن اشغال مینمود مدت حکومت سی و پنج سال بود با جمل طبیعی در گذشت **راجه اندر**
 پسرش قائم مقام شده بغایت پیرا و کرد بود در عهد و مساحری طلسمی ساخت و راجه اموت که او هم را
 میدید و او را کسی نمیدید ازین راه در خانه های مردم در می آمد و زنا کرده میرفت چون این خبر به پادشاه
 رسید بفرمود تا تمام معبد های هند و ویران حشت و آن ناپاک که باک از پای حکومت دارند **راجه بکین**
 پسر بکین پسر غزل برادر حکومت نشست تر بضم با و سکن رای زده مشغول آبادی ملک شد و در قضیه حکم
 که داخل مراجع است می بود و این قضیه آباد کرده اوست و قضیه تروج پونسا که بکین که از
چکدر راجه بکین پسر غزل برادر حکومت خرابی تمام ملک شد و نتیجه پیرا و ظلم و فساد بود و چون آمد
 در عهد او بود مدت حکومت سی و نه سال است اجمال آن قضیه در احوال حشر ایشان
 خلیفه الرحمن تقریب مذکور زین نوشت و الله تعالی نوشته مینماید **راجه بکین** در و حاکم پیر

همراه شیر مادر بود در موضع بجابه رسید و از آن حادثه محفوظ مانده بعد از حادثه مردم جمع شدند
 آوردند و بمرتبه حکومت رسانیدند بر خلاف پدر رحمت را فخر و احسان و رعیت پروری نمود
 و خود را برالسنه خاص و عام نیک نام ساخت پس از حکومت شصت سال از میان خلق غایت
 شرح رفت رحبه آردت پلیدی میرا رحبه شرح بجای کمی نشست و قدم بر قدم پدر نهاد و داد
 سخاوت و رعیت پروری بدرجه کمال داد و هرن بر آباد کرد و اوست حالا برین شهر است
 که یکی از مواضع معتبره است سی سال و نه قماره حکومت کرد و گذشت رحبه برن کل میرا و پلای
 بجای پدر نشست تا مدت شش سال حکومت را نه رحبه بشکل میرا برن کل تاج حکومت بر
 یافت لیکن خوزیر و سقاک بود انواع جور و ستم و اقسام محن از دست او بر دوزن رسید
 در حین کندن جوی کندر کل سنگی برآمد و هیچ چاره بر نتاخت مردمی معترفت اگر زن معصومه
 دست بر آن نهد بجایا کرد و هر قدر زبان که دست بر آن سنگ رسانید بد بجایا شد باین تعزیمیم
 خوزیری بسیار کرد و مردم را بهمت عدم عصمت رسانید و بقتل رسانید موخان در شما قتل
 او مبالغه زیادی نوشته اند القصد بقتل و خوزیری بسیار زن کوزه کوی در خود آن زن رسانیده

بجای آورد آب روان چشت اقسام ظلم و تعدی آن سفاک نه میر میبست که در قید تحویر آید بلکه
 تحویر را نشاند آخرها برای تسخیر بر آتش بتقریبی که در تواریخ مشهور است **سنگال** است
 و انواع بلاد و اقسام ولایت مسخر نموده وقت مراجعت از انظار در کو بهستان از بالای بلندی
 پای قبلی لغزید و در صحن افتادن قبل آواز کی شنید که لطبعش خوش آمد بفرمود تا صد فیض از آن
 بلندی نور بتبویبت نیراندا خشنود که با آواز آنا خوش میشد آن موضع هنوز **بست** نخ مشهور است
 مخفی نماد که حکایت **رفقاچه** هر کل بتقریب دیدن صورت **سنگال** دوب تند و از اینجا بگشته
 نشستن و لغزید جزایر کرده راجه اینجا را بقتل آوردن کسی از مورخان هند تقلم نیامد و در وقوع
 از میان خالایت عاقبت که کار ظلمت کمال رسید بود عرض صعب در گرفت که علاج احدی
 نیامد از راه لاعلاجی آتش از وخت و خود را در آن سیاحت مدت حکومتش هفتاد سال بود
 فلغته الله علی القوم الظالمین **جنت** آتش سوزان نکند بایستند آنچه کند دود دل در دهنند
در جبهه رنگ نام پسرش جای پدر گرفت بر خلاف چهره داد عدل و احسان داد و در نیکی و داد
 کسری بکنند و هرات رعیت پروری را میفرود و در عهد او جوگ زنی بگوتی نام که در فرج جا

و ساحری بی نظیر بود بهم رسید و با انواع ریاضت مشغول گردید باغواهی ارباب عباد و محرو
 جادو مال راجه برد زن و فرزندش را بجان گشت غیر از یک تنی که حامله بود زوجه نکند است
 شخصت بیست سال ایام حکومت راجه بی نویسد **راجه رفته کشت** نام پسر از زن راجه زن که
 حامله بود متولد شد حکومت این ولایت تمام او تقرر یافته با اتفاق ارکان دولت جریان امور
 سلطنت و پادشاهی بود سی سال پادشاهی کرد در **راجه کشت** پسر راجه پیدا و سلطنت رسید
 تا مدتی حکومت راند و رفت **راجه رفته** پسرش برسد حکومت استقرار یافت مردی دانا بود
 و نمایان را بعایت اکرام و اعزاز می نمود در فنون علوم و زبان سکوت هوشی دهم به چاه دو
 سال حکومت کرد و یکدشت **راجه تر** نام پسرش قایم مقام شد و سلطنت با او انتقال یافت و مدت
 شخصت سال بعد و حسان گذرانید **راجه راج** نام پسرش بعد از او بر سر سلطنت نشست
 مدت شخصت سال رعیت پروری حکومت کرد و حلت گزین شد **راجه کوپند** پسر راجه راج تاج
 بر سر نهاد و برو معابد و بتخانه های بسیار ساخته از انجمله دیر شهر بلای کوهی که الآن آنرا
 تخت سلیمان گویند علی بنیا و علیه اسلام بنا کرده است از زبان بعضی اسلاف سمرقند

که یک پسر دیر

که یک پادشاه تحت حضرت سلیمان برین کوه می نشست ابتدا به تخت سلیمان میوسم شد و بعد بکشت
 مسطور است که تحت حضرت سلیمان پیغمبر علیه السلام اکثر اوقات در جبال خراسان می نشست و کتیبه
 داخل خراسان است و العلم عندا فقد راجه مسطور است که شش روز داد حکومت داد و در گذشت
 راجه کوران پسرش حاکم شد تا مدت پنجاه و هشت سال سلطنت کرد و گذشت راجه پسرش از این کوران
 بجای پسرش مدت سی و شش سال حکمرانی و جهان بینی کرد و از این راجه پسرش معروف تا قرن
 پسر راجه تراند حاکم شد چون کور بود او را بر زبان مندی آنرا می گفتند معهدا از راه کوریا
 راه علم و قندی و فنق و فجور بسیار پیچید و حیای چشم در ظاهرش نبود چون ظلم و قندی از حد گذشت
 مردم اطراف بقصد این ولایت قدم برداشتند و ارکان دولتش با مردم سپاه اتفاق نمودند
 نقد حاکمی دیگر کردند آن کو حشیم چون این را گزشتید یا چند کس مقرب خود روی بهند و ستان
 آورد راجه اینجا او را شناخته بند نمود و همایستاد در گذشت چهل و هشت سال حکومت کرده بود
 از راجه کوران سوم تا راجه انده بدین یک راجه تا مدت یک هزار و چهارده سال و نه ماه پادشاه
 بودند بنامست این کو حشیم ظاهر باطن سلطنت از نسل اینها رفت و و اهل کتب اتفاق نمود

یکی از اجداد راجه بکر حاجیت را از ملک مالوج پزنا بارت نام آورده بکوه مرین ولاست نشاندند
 در راجه پزنا تا مدت سی و دو سال پادشاهی نمود باعث آبادی و رعیت پروری شد و ظلمات و
 ستمکاری راجه اترج را بنور عدل و داد و درسی مبدل گشت و مدتی عام و خاص را باقسام احسان
 بنواخت چون رحلت نمود در راجه پهلوان نام پسرش بر تخت نشست و عدل و احسان بهتر از پدر
 پسران مدت بیست و دو سال که با داد و درسی بیکبار گشته اند رحلت کرد در راجه سنج پسرش حکومت
 یافت با اتفاق زرش که او گشته نام داشت رعیت پروری نوعی نمود که مافوق بر آن متصور بود
 بناگاه در حین چنین نزاعات کثرت بر فغان شد که محصول آن روی بزم نهاد و تحط عظیم
 در شهر روی داد و معصون اکل البعض بعضهم قطور رسید خرمین خرمین غم و آواران باران و ده
 اهل شهر بر خود گرفت و هزاران نقد و حسن و فعل و جواهر که سرمایه داشت بمختاجان صدقه
 داد با وصف آن اصلاح محط نشد میخواست که خود را بسوزد زرش مانع آمد شبی با اتفاق جهان
 زن پاکدامن بدعا و زاری بدرگاه باری نوعی طبعی سنج که تیر دعا بهدو احاطت رسید
 دعای کافو فطر سجدت نبوی صلی الله علیه و سلم مستجاب است ام صبح در پیش کرد و بفرستاد

و بهر نوعیکه میخواهند رفع جمع خود می نمودند و وقت پنجم غلّه بایرکت شدند مع الحصر بسیار
 آوردند و راجا دیگر امری عجیب فکّر راجه که در موضعی آن درختها تا ششین و هفتاد و نه
 بار و گشت و الهجاء علی الادی مدت سی سال حکومت در آن امر تاگزین میشدند و چون از
 نسل او کسی نماد **راجا بیجی مل** را بحکومت برداشتند و او را کاهن برادرهای شهر و ارباب راجا
 محمد بود غیر از نسل راجه نندکور راجه بیجی مل را تا مدت هشت سال حکومت **راجا بجنده** نام
 پسرش جای نشین شد و زیر خود **سند** مدت را نام بسبب تقصیری نکرد و او احوال او و مورخان عجیب
 حکایتی نوشتند چون خلا از مبالغه و غرایبیت به تحریری آید وزیر نندکور مدتی گفت که تحت نصیب
 راجه پاره بیعت مردم و پاره عذکورات ویرانه مع شش زاید با و میرسانند بهانه جسته بود
 خاتمان وزیر را بدر کشید مدتی بردار بود بر معنی پیر آتش و چپین وزیر برادر کشید نگاه کرد
 نوشته بودند که پادشاه خواهند شد تعجب بر برین رویداد که الحال چه صورت پادشاهیست بهر حال
 بود چندی بر همان آتش اعضای او را جمع نموده کلات آنها دعا کرد و وزیر شد رفته رفته سلطنت
 رسید و بعضی تاریخ نویسان هند ایراد این قصه را نگذیرب نموده نوشته اند که بگفته شدن وزیر مژبور

برادر رسید راجه مسطور را بهم رسید بهمان در گذشت خون فرزندی داشت ایچا دوا اسک از اول
 وزیر مذکور را سلطنت برداشتند **راجه آری رری** نام داشت بعد از احوال بار دمان سلوک کرد
 و همات ملک بحسن تدبیر درستی نمود پس از مدتی میل او به ترک پادشاهی شد و پوست آموختی پویش
 بدر زنت تمام نقد در اصل تاریخ مکرر است و از اعتقاد عقل دور بالجملة مدت حکومت راجه سچندر
 سی نفس سال بود از زمان راجه تامات تا این راجه شش نفر بود و در بینچ پنجه راجه نوین
 جد شیر حکومت رسید کوپال استیام داشت مشهور بمیکه و اهن **راجه میکو اهن** موز خان
 در احوال او عجایب امور غیریه تعلیم آوردند از آنجه اینکه اوایل حال آوازه او با وجود اختلال بود بحالت غیر
 و کارگرفت در ملک خطا رسید در وقت راجه زاده عالم برای تخت کار می دختر راجه خطا که
 شهره بحسن جمال بود حضور می داشتند هر یک تاجی مرصع بر سر راجه میکو اهن در وقت قتل پیش
 حال کراتی داشت در همان آنجا باران نوفو تمام تقاطع نمود همه را ازین سبب بدی رسید تا که
 در عین بایش از آنجه خبری مخصوص بر سر راجه میکو اهن سایه گستر شد و موجی تحت جافران کردید دختر راجه
 خطا خون این حال دید از میان آنهمه راجه زاده میکو اهن لیستید بسیعی و ایتام کارگزاران پرست

ملک و راجه

بجای که راجی کثیر مرا قرار گردید و در عهد خود منع کشتن جانوران کرد و صیادان را و قضا یا ترا
 و طایفه مقرر نمود تا طایع در کشتن جانوران نکند که یا عمل باین شعر کرد **دب** ترک حیوانی بچو انا
 جان بخشید **خوین را** محروم بسیاری ازین جان چرا **میگویند** که راجه بقدر تخریب دست
 نمود تا **لیور** تنه تصرفند اینجا در شیتها نشسته بقدر خرابی که تا مدت سی و چهار سال
 بعد از احسان حکومت راند عجایب و غرائب بسیار ظهور آورده در گذشت مورخان در حال
 ملک گیری و سیر بر و بحر او مبالغه ها نوشته اند که قابل تحریر بلکه اعتماد نیست و العهد علیهم
راج **سری** پسر سنجت نشسته تا مدت سی سال حکومت راند و تمام مملکت در بر خود را بخیل
 ضبط در آورد و برفت و این راجه را د و پسر ماند یکی **هرن راجه** و دیگر **پورن راجه** **راج** **هرن**
 بجای نشست و پورن بان وزارت اختیار کرد و در میان اینها بخرامی محبیه و غریب که نشست
 که در کتاب مکتوب **راج** **هرن** مدت سی سال و دو ماه حکومت کرد و در گذشت چون از سن **راج** **هرن**
 کسی نمائند اس **کثیر رجوع** به یکراجیت که پادشاه او **چین** و **مالو** بود آوردند او کسان خود
 و ستاده **کثیر** را در ضبط خود در آورد و بعد از مدتی مدید بر **هرن** جایگزین نام از **کثیر** خبرت
 تا رفت

راجه بکراجیت رفت رایج بود چندی برین را واقف تا ساحت فرمان حکومتی بر سرته بوی
 توفیق نمود و در قصد کرد برین منعم وار بوطن رسیده بدستور قاصدان فرمان بایش شهر رسیده
 چون بمشورتش مطلع شدند بخدمت برین رجوع نمودند و سر حکومت بوی مسلم داشتند پس
 رعیت بر دوی و ملکان بسیار کردند تا ایام حیات بکراجیت حاکم بود چون خبر فوت راجه
 رسید برین رخت به تبارک کشید هر چند راجه برورسین بکراجیت بکراجیت مقرر شد
 و ملک بوی گذشت قبول خاطرش بنیاد و وقت مدت حکومتش چهار سال و نه ماه بود راجه برورسین
 بن پوران بر سر سلطنت نشست میخواست او چنین بای تخت راجه بکراجیت را تفرقه آرد باین
 برآمده بود که خبر فوت راجه رسید بوزران ولایت دیگر گرفته و بختیار را در تصرف خود در آورده
 در کشمیر آس نشست و در سال که کشمیر را محمودید یا رفته تسخیر نمود و شان کرد بر اجماع
 تسلط نمود و در او چنین و مال و رفته قصد تخت بکراجیت در خاطر آورد و بپاکستان
 پادشاهان بجمان در تبارک قلم ذکر چون پیشتر شیلا دت نام را مغلو و مجوس اعدادید
 مخالفان تیر و ترکش خال کرده او را خلاص ساخته بر سر تخت بدو بنشاند توفیق شهر بوی کرد

و از راه حیث بویطن نمود اینجا قصد بنای پای تختی داشت مورخان میگویند که باستان را پیش
 در اچ کج آن خطی کشید دید مسافت چهار کوه بفرمود که معماران بنای عمارت و آبادی را اینجا ساختند
 گویند سی و شش کج خانه تعمیر نمود موسای عمارت افراد و زرا و سایر مردم که از حیطه شتبار برین بود
 چنین آوردند که در آن عهد خون کجیم در تعمیر و آبادی و کثرت خانه ها هم جان شان میدادند نم کج
 نهاد بسبب جادو نجات متواتره و آفات متکثره خصوصاً واقعه دالجو که بحال خود مردم کج کجی سلک
 میکرد اکثر اطراف رود بویاتی آورد و آنچه معوره کوهی که با کمال برهم خورد شیر مستعار است
 ملک مال جهان میتوان کرد اعتماد بیان ن آلا نقش شهر مسی لیری که در تعمیر مجدد آبادان همان
 شهر است که ایوم معمور و مشهور است و حاکم نشین و آب بهیت در میان دارد اگر چه اطرافش منهدم
 شده است لیکن اصل شهر بحالت القصد راجه فرور بجه طعیان آبیت که اطراف سری نگر خورشید
 ستر ن راجه که ویرانه بود بر با گرد و بل عظیم بنا نمود و مدت سلطنت راجه شش سال بود چون ایام
 حیاتش با خبر رسید پسرش راجه جید شیر بر سر سلطنت نشین سی سال در ساه حکومت کرد
 و مدت از تفر حیات خویش فشانده راجه پلمی پسرش کج که منشیست تا مدت سیال متفر و لا است

کثیر بود چون از میان رفت حکومت را درش راجه زیادت درین لایحه جاری بود و بر آنجا
 میگذشت نهایت شجاع با وجود و خیرات بود و دارالشفا را صاف ساخته اوست غیر این هم آثار غیر معمولی
 بیت خرم از خود توان بر سر خوان ذکر آن روزی تا بر خورد کرده صدق در ریاست عمرش
 بسید سبک رسیده بود مخفی نماید که ظهور منوال نور حضرت سید المرسلین و رسول الاولین و الآخرین
 علیه الصلوٰه و السلام در زمان او بود بحری تبوی صلی الله علیه و سلم که سبب تاریخ عربی است
 دو صد و سیاه و هشت سال از ایام حکومت راجه زیادت واقع شده چون عمرش تا آخر رسید راجه
 زمان خود با اتفاق لشکر در غاری در آنج که دیگر کسی اثری از ایشان نیافت و در مدت خود عابد و راجه
 بود **سفر** هندو که عشق بست پرستند در صبح و عاقل میفرستد پیش **راجا بکر** است بر سر
 سلطنت پیشرفت و نفقت و مرحمت پیرانه بر عامه خلق الله و تمام برای ابد است از خدا خوا
 که در عهد او نمیرد چنین بوقوع آمد نمود را عقیده این است اگر چون بعد حکم بوقت خود میکرد بود
 سوختن کبکها و ستاده اند آب کبکها اعضای سوخته گرفت و بیاد هوا برفت تا حال هواست
 و العلم عند الله و العجده علی الاودی **سفر** هر چند ظلم عشق بر یکدیگر است دایم در سر خیالی از

موت و بکارت

از شوق هوایت **و** مدت آبیای او چهل و دو سال بود بعد از آن برادرش راجه بالادست نام
 چنانچه زیر گوید آخر که بقانون دیش بهره مند شد با اسم نهادست مشهور شد در اندک مدت تمام
 ولایت کشمیر را گرفته با مضامفات قصد تسخر ولایت نمود چون بهره مند درآمد نود و نهم هزار
 نهصد و نود و نه که بهندی یک کم لک گویند تصدق داد و بتقریب اراده تسخر خطا و حق
 عرض لشکر دیده بود سر لک سوار را جایزه گرفت و بیست و پنج هزار اسپ کس بود بنا بر سی
 غریب مزبور سوخت نمود و کامراج تا بنام قریه بنا کردند و بای تحت خود ساخته بودند شهری
 آبادان بود الان دهی مشهور است در سمه راه باره بولد میگویند در عهد حکومتش سوداگری آماج بود
 روزیکه راجه ضیافتش کرد گفت از دو چراغ و شمع در سرم گرفت پس آن سوداگر ضیافت را کرد
 بجای شمع کس چراغ در مجلس آورده تمام مجلس را روشن ساخت و بوقر سیاه سرور عجیب طبع
 در آن بزم انداخت **نظم** زد و قماشای آن بزمگاه در آغوش نرکان کنجد نگاه داشت
 غیرت لا زار گفت ساقیان ابرو شنید یار **راجه** از آن سوداگر بصدق مطلق گفت که زرقه از لطف او
 چهار سیر آورد مدت حکومتش پنجاه سال بود و در عهد وی عجایب و غرایب بوقوع آمد چون بمالعه

نوشته تحریرات درین رساله مناسب ندید مردی بود رعیه بود و احسان دوست بود
 بیکلاش را چه چند اندر حاکم شریع بنایت محسن و سخی بود عجایب و در کارش که در عدل رانی و
 رعیت پروری بوقوع آورد در کتاب اصل راز ترک مکتوب است چون حکایات ارفاع عقل
 بیرونست تحریرات را غیر از طول کلام فایده ندید تا مدت هشتاد سال و هشتاد ساله حکوم کرد و در
درجه رجمیت نام برادرش بعد از آن جای گرفت و بسیار مکرر ظلم میشد بود لاجرم عمر مصعب
 گرفتار آمد و گرفت **ظلم** بشارت و غلوهان که ظالم چون چار آخر قوی چون گشت افتد
 آتشی از آتش در جانش **درجه تهاوت** نام برادرش بر تخت نشست بنیاد عدالت و رعیت پروری
 مستحکم نمود **درجه پور** در آنوقت ولایتی بود پای تخت ساخته بسیار آباد فرمود و خراک ده برادر
 خود را تعمیر آورده و بهندستان و پنجاب گرد هر جا راجه مقامش میشد مغلوب و محکوم گشته
 بولایت و حکومت میگویند که کجوات کلان و خبر صورت و سواد و کهن و بکار و سرانجام را
 تسخیر نمود و برادران بولایت رفته با والی بجای آنکه کرده **درجه** و حسن رفته از راه **درجه** خبر
 و عمارت عالی گشت و موضع **درجه** ساخته است و در آنجا یک ستون از یک تخت سنگ

بیجا و چهارگز قایم نموده پاره از آن ستون تا حال نمودار است از ولایت تحفه دهر ایام بسیار
 آورده بود کیمیاگری را آشناسانجام او طلا میساخت و خرج عمارات و لوازم سلطنت میکرد
 و بر عمارتی را که از آنکس تو لچه طلا صرف میشد حون راجه بنامد را عهد شکنی کرده یکشمار آورده
 کسان را راجه بنامد لباس فقیری انداخت در شهر سری مکر افادت نمودند پس از مدتی دست تعریف
 راجه کشته را سلطنت شهر را آتش کشیدند و ده های بسیار بر او یران نموده اند آخر بای عمر تباد
 با جمعی طرف شمال کشته گشته گرفت از اینجا پنجم فرستاد بالفعل خوانان سلطنت و حکمرانی بنشیند یکی
 از پسران من را بجای اختیار کند کوتاه پیر کلانش حکومت اختیار کرد مدت حکومت تبادت
 سی و شش سال و هفت ماه بود در کیفیت مردن تبادت اختلاف است اکثری میگویند که در کوتاه
 خود از نزع سوخت پیرش خزان بر دراکه از ظلم جمع نموده بود بکارهای بد و زکده تمام دو هزاره سال
 حکومت کرده و گذشت راجه شکر مند بن برانند سبای و بر تخت نشست هفت سال حاکم بود
 بود از آن راجه اچانند سلطنت یافت و تا چهار سال حکومت کرد راجه رستخوار بن سنگانند سبای بود
 پس راجه رستخوار سلطنت رسید و آخرین راجه های کار کوتی است مدت حکومت او دو سال بود مجموع

ایام کار کو تیان که مقرر بقرب بودند از اول تا آخر دو لیست سال پنجاه و بیست و روز بود تا سنه
دو صد و بیست و نه هجری بعد از آن بخاران انتقال یافت اول آنها را به ادیت در پاپین که متوما
سبعی وزیر خود سود را بر تخت نشست و مخالفان را از پای در انداخت و رعایت قواعد حرب
مرعی داشت و خراین حکام ماضی و ظروف طلا و نقره و حبشی و ظروف مس ریزه ریزه کرده صرف
محتاجان نموده خوردن آن در پاستها مکرر مینشد مدت حکومتش بیست و نه سال و سه ماه
سه روز بود چون در گذشت **روجه سود را** بر سریر کامرانی نشست بعد از تسخیر مالک
جمعیت تمام بهم رسانید و عرض سکر دید صدمه تر اسوار و نهنگ یک ماده و سیصد فیل داشت
از راه **دور** حرکت کرده از **کجیت** تا **کین** متصرف گردید با کشته آنرا به تعمیر عمارت مشغول شد
آخو به کارهای بدنامی شهرت یافته در جنگهای تیری سیرش رسید کارش را تمام ساخت
میت هر که بدی کرد و به بدیار شد او به بد خویش گرفتار شد مدت حکومتش هشتاد سال و نه ماه
نوزده روز بود **روجه کوبال** **دما** بن سود را بجایش نشست بر باکر دیو نام وزیر بی ظلم داشت
تمام خراین را به در پاپین **پور** که آباد کرد او بود فرستاد لکورت نام خویش خود را که شاه را خطا

داده بود حاکم آن مقبره کرد ایند شاهرزاج بکارش آمد قابو یافته بدو انداخته هلاکش ساخت
و راجه به بیماری هفتراد گذشت مدت حکومتش دس سال بود **راجه سکت** از بدران عمری او
در حقیقت برادرش میت بر تخت نشست و همگی ده روز حکومت کرد پس رانی سنگد را داد
راجه کوپال سلطنت رسید عن نظر بگورث مزاج بعد دس سال خود را مخلوع خسته نیر
نیکو درما بحکومت نشست پانزده سال و دو ماه بود **راجه مارم** بن برجست درما بدرارنه
راجه حاکم شد کس مال حکومت کرد و در گذشت **راجه جگر درما** بن برجست درما پوصیت
سلطنت یافت و در میان این دو برادر حکمتا شمر و مدت حکومتش دو ماه بود بعد از آن راجه
سور درما بن برجست بحکومت رسید عن برعل بود مخلوع شمر کرت دوم جگر درما
بن برجست منصوب شد لبابیکه سلطنت را گرفت و در اکتسابت سلطنتش بود بی نقصر گشت
طایفه و اکثران جمع شمر اورا بقبل آوردند **میت** بنقشهای موراستگی خرام بنخیر
فیلست مکافات پاره است حکوم سور درما از اول تا آخر دس سال و دو ماه و جگر درما سه سال بود
راجه سنگد در درمن بعد از آن بحکومت نشست مدت حکومت او سه سال بود پس **راجه لمبت**

بن راجه پاره بجگوشت زدی بی باک و سفاک بود و بواسطه تحقیق تشریح بدن شکم مرد
 زن بسیاری درید و برای امتحان حدت سمتر خود مردم را می کشت و اقسام ظلم بر نوع انسان
 میکرد مدت حکومتش دو سال و یکماه بود بعد از سو در مابار دیگر بجگوشت زدی درین نوبت یکماه حکم بود
 آخرین ملوک خاندان چهارست مدت حکومت این طایفه که یازده نفر بودند هشتاد سال و چهارماه
 بود بعد از ایشان سلطنت سجانان دیگر انتقال نمود **راجه حسین کردیو** نام مغربی از قریان
 راجه سو در مابن بر باکر دیو تخت تاج یافت اتفاق بر جهان بر تخت نشست صاحب فرست و
 عدالت بود راه دزدی در عهد وی بر تبه بند شده که مردم با تار و کاهها شبانه و امیکند اشتند
 و مسافران یا مال و متاع و متاع و معا بر مامون بودند و تنقیح مقدمات و تبصیل معاملات
 عجایب و غرایب از وی منقول است مدت حکومتش نه سال بود خون بنا بر ناپایداری و بیای غدار
 ترک حکومت کرد **در نیت دیو بن دام دیورا** و لیعهد خود ساخت بعد غزل و از سلطنت راجه
 سنگرام دیو بن حبش دیو حکومت یافت مدت حکمرانی و ششماه و هفت روز بود بعد از آن
 راجه دیورا و گشت بجز صد آرد و یکسال و چهارماه حکومت کرد **راجه کیم گشت** بن برید

بجای پدرششت نابرابر علی مرضی صعب و سخت گرفتار آید در باره موله در گذشت و مدت
 حکومت او هشت سال و ششماه بود در رجب آمین بجای پدرشخت و افسر یافت با بختی و بی
لطفی که در آنوقت عمارات و شهریت داشت بود اختیار حکومت بدست مادرش و دارا
 نام بود چون سرداری از شهر کرج را بشکر گران بر رانی آمد با مراد رانی و با جمیع اقوام
 و خزانه حاضر شد و فتح نمایان نمود مدت حکومتش چهارده سال بود آخر مراد رانی از راه شتاب
 نفس سیرند کور را نوعی گشت که کسی ندانست مصر وای فرزندی که نسیان بخضم باند داشت
 پس رایحه تند گشت پسرخ بجای پدرششت بدیدن حادثه پدر و رانی دلس سردست بر
 آبادی آخرت مشغول شد حکومت او یکسال و یکماه و نه روز بود بعد از آن پسر بیوت برادرش
 بر تخت حکمرانی نشست بعد از مدتی از دست رانی او هم گشته شد نظم ای برادر مادر دهر از
 خور و خونت مرغ چون ترا خون برادر محو شیر مادر است مدت حکومت او دو سال بود پس
در رجب پسر آمین بجای حکومت رسید چهار سال و سه ماه حاکم بود و رانی بعد از آن بجای نشست
 وزیر دارالملک او ترنگ رام چوبانی تربیت یافته او بود بکره در رجب نام برادر زاده رانی را

متفرق شد نکرکوت شاکوت و نیلاب گرفته بود و در عهد او آبیت بر تپه بخ لبر که نکرکوت
 مدت حکومت او یک و شش سال بود **روجه بهکر** بن کلش سجایی پدر بنیشت پای تخت محمد تاشون
 قرار داده بخجی مل که از ولایت لارا آمد تاشون را آتش کشید و بسوخت راجه بوجی که از زن داشت
 خود را هلاک نمود مدت حکومت او هجلی بیست و دو روز بود **روجه بهرس** بن کلش بعد از آن حکومت
 و از چهار طرف حویلی زنجیر حرس آویخته بود که تا معلوم دست یخس زند خود بداد مظلومان رسید
 دیوانخانه اش هزار شعله و قانوس به سوخت و سیصد و شصت داشت و هر شب با یک صحبت میداد
 بیست و هشت بسیار و متفاوته شمار که در طبعش بود مردم باز یکر مقتدات بلد فریب و انود
 او را مغلس ساختند و از ده سال حکومت کرد و در گذشت **روجه باجل** بهتصواب و انکرایان
 نش و در عیویری بسیار نمود و از شفای قرار داد او ویر و اغذیر را علیلان همیا نمیداد و در مجامع
 و غیره بفرمان شک سپاهی را مادی همیشه نه سال چهار ماه و دو روز حکومت کرد بعد از آن راجه
 دین که نویسنده راجه باجل بود وزارت رسید و در دهمور بخجی و امرای راجه باجل را
 قبض رسانید لکه چند نام یکی از امرای راجه باجل از پرکنه لارا بلغارامج و امر مغلوبه دفع نمود

مدت حکومت او کینست و کیز بود **مصر** سلطنت کریمه کیز بود مقتدر است **راجا** **پنس** بن کل مل
 برادر خود راجه که از ماد جدا بود سعی لکه چند تخت نشست از غریب الیکه کیشا نوزده راجه طبع
 سلطنت نمودند راجه **اچل** راجه **روکه** هر دو نفی رسیدند و راجه **استس** حکومت رسید چون مردم را
 ترسداد و بود برادر حقیقی راجه **اچل** را از نو هر کوک آوردند راجه **استس** مقاومت نموده نزدیک **پاره** حمله
 محاربه طغین روی داد و مدتی غالب و مغلوب بگردیدند قریه حکومت بنام راجه **کهاجر** بن راجه
پرس افتاد راجه **استس** با او هم منازعت نموده بعد از محاربات قوی باز حکومت یافت **راجا** **کهاجر**
 بعد از راجه **راجو** باز غالب شد راجه **استس** را کشت درین بین **کهاجر** هم تبری رسید و در کشت
 و سلطنت کجتر راجه **چینک** منتقل گردید اوست مشهور بزم **پنم** دیو که در اکثر تواریخ فرس
 حکام **چشمه** بنام او گردید تحقیق نمائند که کلهن بنده نام بر معنی **لر** راجه ای که **نمرا** زبان هندی
 نوشت و رانده تر ملی نام نهاد ابتدا از راجه **اکند** کرده تا راجه **چینک** احوال راجه های کجتر که
 درین مدت سه هزار و پانصد و دویست سال گذشته تاریخ بایضه و سی پنج بحر بنوی
 صلی الله علیه و سلم نوشت بعد از انقضای این قرون در ولایت **کر** راجه و **تر** **چند** **در** **پن**

و غیر یوازی ممکن دوستی و سپاه شناسی بی بدل بود چون از نیام فانی ایام حلتش در پند سید
 المجد نام را بر سر سلطنت نشاند رفقا و اهل قریه نظر به بر وائی او و سفاهت او التجا با دشاه هند
 دلی برده انواع سخن بر سر او آوردند ظرفین محاربات رستمه بکار بردند آخر لمجد بای قرار قرار
 نهاده التجا بوالی کشمر زیم سهم دیو معروف بچینکه که سابقه راه مراسلات در میان بود آورد
 پانصد سوار مع اهل و عیال بملازم زیم سهم رسید ولایت لار را مع مضافات سیاک دیو داد
 برای سپه لاری نگه داشت چون مردم مغل جگ سهم دیو از ولایت با تعلق لمجد متوجه جگ
 حیدر آمد لمجد شبی تبدیل لباس نموده بمسکرمغل درآمد بر سر دار ایشان رسید بر بالین و حیاطی
 گذشته معنون خط انکی اعلی آسایش طلب لمجد سپه لار سهم دیو مسلح بر سر تو رسید تا بر
 رعایت سپه لاری بر حال تو رحم نموده که تر از مرغ نگذاشته بر گشت ملک و مکاری چگونه بگیری اگر
 این بصحت شنبوی بهتر و آتسم ایست و همه آتش سوزان غضب سواران شتابی تردد و همیاست
 سواران غلام غیر از هر طرح صلح انداخته رفت و آمدت در بیست سال و یازده ماه و شش روز و شصت
 کرد و در گذشت روجه زیم سهم و سال با بصد و پنجاه و هشت و فاتی یافت هر چند لمجد بخدا حقوق

راجه زیه هم دیو رایت مملکت بنام پسرش پری شاه برافروشت و استقلال پادشاهی بوی داده
 اما چون خبر فوت راجه باطراف شایع شد مردم بکلی کشتوار و تبت و چون مرغان لقب را آوردند
 و پای اطاعت از دهن انقیاد و فرمان بری بیرون بردند طایفه را منقسم ساخت تا پنج ایالت و
 سه پلجند ازین دار بقدر قدم بیرون کشید و راجه پری مات در مقام پتهای خود تمانه نه سال
 ششماه و ده روز پادشاهی کرد و در تاریخ پانصد و هشتاد و هشت پسرش دیو بجلومت نشسته
 ایام دولتش نه سال و دو روز بای تختش موضع و نئی پور بود اینجا تعمیر دیر نامود که هنوز
 با وجود ویرانی آثار و علایم آنها موجود است و در تاریخ پانصد و هشتاد و هشت از نیجام حاکم گشت
 شد پسرش بوهم دیو بجلومت ایالت رسید بفرزت سالی چند حکومت بر خزان مرصی خزان
 که از سفاقتش همه میداد آمده بودند تا مدت نه سال و چهار ماه و هفده روز حکومت کرد یکی از انواع
 سفاکای او چنین می آوردند که روزی بیک کشتی برآمده بود عکس بود و آنچه در آینه دید و خنجر کرد از
 آنطرف هم خنجر بر قاعد عکس ظاهر گردید و بر روی عکس طایفه زرد و انکشتی از انکشتی مرز
 در آنجا و چون بجان خویش بازگشت مقر بانس استفسار نمودند نقل مذکور در بیان آورد و گفت

من در اینجا خطی بر آن کشیدم تا آنکه شری را از اینجا طلب نماید

و پس علی بن ابراهیم را به قصد و هشتاد و هشت دست آرمیات فانی افسانید پیش از به دیو
 تاج و تخت یافت و زیرش قصد تسلط داشت مردم لون که صاحب اوس بودند اعانت او
 نمودند از تغلب و زیر محوطه ماند و چون بر بهمن را رعایت نمود و صاحب اقدار خست آسمان
 یافته طمع تخت و تاج نمودند مردم لون متفق شدند علیه که بر بهمن را بناییه اصل رسانند که
 اصل آنها که کسی بود زیر دیو هزاره سال سیزده روز حکمرانی کرد و تاریخ شد و چهار یک اصل
 باورسید راجه جکد بود پسر حسن دیو بر سر سلطنت مقرر شد عامه رعایا از خلق وی راضی و شاکر
 بودند بعضی سپاه مردم آزار را متاصل ساخت امر او مردان لشکر بطمع فاسد راجه را از شهر آوردند
 بر چندی باشاره و سعی و زیر خود باز مراجعت نمود حکم الهی بر مخالفان غالب آمد و هم را بر عمر داد
 بر دستور قدیم مملکت و حکومت یافت و داد و دهنش شهره آفاق بود بحسب تقدیر پریم نام کلی که
 در آن عهد مشهور بود از زر حرام مملکی قابو یافته زهر روان راجه را بکشت موت دایم شش چهارده سال

دو ماه بود در تاریخ ششصد و نهم عمر وی با خر رسید و رخت حیات بر تنید و بسپری رازه دیو
 جای نشین شد و در زمان وی از سل چندان گنج و ده بلچند سیئه لار در رازه ترک احوال خندید
 اصحاب دولت و ایالت کشمیر سال چند بقاع کدر اندیدند با جمال آورده مورخ لایق سحریر
 شاهنامه ندید که چند بار پنج ششصد و سی و هفت در گذشت بسپری بولاد چند جانشین شد بیکبار در دیو
 از بیم بدم در قلعه سلس رفته متحصن شد و بدم محاصر نمود و از طرفین تادقی و رخت و جدال بودند باروز
 سوداگری با پوست مفتشی بدم آوردند بتماشای آن مشغول بود که بناگاه پاده از عقب سرازیر شد
 جدا ساخته بدم راه عدم دوزخ گرفته راجه متقل شد اکثر کز کشتار مطیع و نهاد حکم خود کرد
 جناب سرداران قوم و امتثال آنها در عهد او زراعت کشتی و بار برداری می نمودند در سن بنا بولاد چند
 این گنجینه راجه نکرگوت بود از در حصان بستون آمد بپناه بوالی کشمیر آورد بیکرته لار و غیره
 در وجه اخراجانش متور شد بولاد چند روز بروز تسلط یافته بابر بهمنان که از در راجه متا لم بود
 ساخته بالجلد راجه بر بیست سال و چهار ماه حکومت کرد و سال ششصد و چهل و یک تصادف و خود در گذشت
 دو مقام در بیکرته دیو سر بنا کرده اوست یکی راجه دوم راجه که در حکومتش بیست سال سه پناه

بود پسرش **سنگرام** دو بر سر سلطنت نشست در ایام ایالت وی بلاد چند صاحب اقتدار بیشتر شد
 و سوارخ نام برادر سنگرام او را اغوا نمود در قصد راجه سنگرام برادر خود افتاده راجه بعد تر در بسیار
 برادر خود را گرفتار کرده بعد از کشت بدیدیر که محله مشهور است و موقع سنگرام بنا کرده اوست
 بلاد چند در ستمه ششصد و پنجاه بقضای خود مرد **سنگرام** پسرش سرداری یافت کلین نام
 یکی از خویشانش سرکشی کرد و شهر را ویران ساخته بر راجه غالب راجه را برادر خود کشت و
 ملتی شد و هجارت او خود را مستقل ساخت مدت حکومت او شانزده سال و ده روز بود تا سرخ ششصد
 پنجاه و هفت باو جلوس پسر و زید پسرش **راجہ رام دیو** بجای پدر نشست و مخالفان پدر را قتل
 رسانید و پرتوی راجه رام نام یکی از مقربان خود را وزیر ساخت موضع تاپر و کنار آب لیدر
 ساخته اوست چون فرزندی نداشت لجن نام برهن پیری را بفرزندى برداشت و او را به پسرش
 ساخت و در گذشت مدت حکومتش بدو کیسالی و گیاه دوازده روز بود در تاریخ ششصد و هشتاد و هشت
 جلوس در رسید و لجن مذکور قایم مقام چون رنطرت و کلا طبع و لیدر و از بود امور سلطنت را سر انجام
 نتوانست داد کچیل نام ساحری طلسم دان پسر در آن مقام اقسام طلسمات بر نموده تمام شهر را به تسخیر خود در آورد

و قتل در پادشاهی او انداخت **قطعه** هیچ سودی نکند تربیت ناقابل که هر برتری از خلق جهان
 مقدارش تنبر و خورم نشود از نم باران هرگز **خار خلی** که فغانی بسرد یارش **بدر** حکومت راجه
 سیزده سال و سه ماه و دوازده روز بود در عهد راجهای مذکور **ستکرام** چند دلدل و بلاد چند سرچین و
 سردار لشکر بود و در تاراج کشید و هشتاد و پنج پیر خود را بچند راقایم تمام و جانیش فرخ دست
 و در تاراج کشید و نود و یک نجی دیو ازین دار بقرار برون قوت و بیرونی سپید بود که سردار
 برکنه و چین پاره بود و بگورنشت کونید **ستکرام** چند از برکنه با بلغات در **در** **کر** حکایت
 وی استاد و اورا بقتل رسانید **سپهر** دیو بود ازین حکم شد و کچیل سار را از شهر اخراج نمود
 در عهد وی کلبه دختر قاضی پیر را **همس** نموده جرمانه میکرد گفت روزی راجه از مطربه او کلی نیام
 ترانه او می شنود و قش خوش شمع فرمود هر چه خواهی بطلبی وی رفیع این عبت خواسته راجه ازین
 بدعت باز ماند آخر با اعمال بد مبتلا شد مدت حکومتش چهار ده سال و سی ماه و سه روز بود و تاراج
 مفقود و پنج رخت حیات برکنید و بیست و سه دیو بجای او مقرر گشت ایام سلطنت او نوزده سال و سه
 بحر و زلزله بسیار او را برآید **چند** در عهد **سپهر** پادشاهی **سپهر** نام مردی که از اولاد ساطین بود و کبر

بود و اکنون مهور سلطان شمس الدین بولایت کهنه آمر باعث آمدنش این بود که جدا و نوشاه
 مردی صاحب کرامت و خوارق عادات و مرجع مردم بود روزی گفت که الهام را الجلیل عین در
 که از فرزند تو بگیری میشود شهمیر نام پادشاه و لایت کهنه باشد و از نسل او جندک بر تخت نشینند
شهمیر نزد کور این حکایت را بوقت نشیده بر کرامات جد خود اعتماد نموده از وطن خود محرک شده
 در بار محل با اهل و عیال خود سکونت کرد و چون خبر سکونت او بر ایه رسید حکم نمود که بقریه دوازده
سکونت کند و حاصلات آزاد رو به کفاف خود صرف نماید و بعد از شود کسب بزرگ چون خدا خواهد
جد سلطان اسلام کرد در کشمیر نبوت ادشاهی کردند اوست که تفصیل مرقوم شود و نیز در عهد
شکلی چک که جد چکانست از ولایت دار و با اهل و عیال خود آمر در کشمیر سکونت کرد و در
نب و عجب حکایات که عقل آزاد با عقما و مقرون نمیدارد و العلم و عند الله از جمله واقع عظیم
که در عهد او بظهور آمد آدم ز و لجوه است که از تبت آمر در ملک کشمیر قرار گرفت اعدای پدر ش
جلای وطن نموده بودند در ین ولایت آمر التجابر امجد سیه لار را را بنمود و را امجد های بودند او
گلگنه گیر یک کنه لار نقین فرمود مدتی در غزلت و تغایت می آسود بعد آن سجای که رسید مرقوم شود

دیگر مشکله این حادثات که بر کشتم و مردم کشتم در آنوقت نازل شد آمدن زو بجو است واقع در لجوج نمود
 بدو القدحان مردم کشتم چون کفران بسیار کردند و از جاده حیا و آدمیت قدم بیرون نهادند لای
 ناکهانی بقضای آسمانی روی نمود و زو بجو نام ترک که از ولایت ترکستان از راه باره موله با مفسد
سوار شمیر زن در سفاکی و خورزیری داد بیباک میدادند ظاهر از رقه منوبان هلاک بود
رفارشان چو آنش کفارشان چو جنگ دیدارشان عقوبت داد و ارشان ذقیر در راه موله فرود
 آمدند تدبیر ملک گیری و نه روی رحم داشت سکه این ولایت صغیر و کبیر زن و مرد و سبای خود را
 گم کرده راجه با و را در فکر و تدبیر و تخیر در مانده چون چاره ندانستند راه کریمش گرفتند
 و اکثری کشته و تبت رفتند زو بجو مردود و مجد و آمدن فرمود که بجلا خطه همه را قتل رسانند
 و زنهای و اطفال را اسیر نمایند و غله را بسوزانند و عمارات را مهندم سازند و تمام شهر را آتش
 بکشند نظم ز او از اسپان و کرد سپاه نه خورشید نابینه روشن نه ماه بجینش آرد زمین و زبان
توقعتی نخواهد پدید آید آسمان آه و افغان ساکنان از آسمان بفتم در گرفته تا آنکه نام و نشان نوع
 بنی آدم ازین شهر داشته و بج وین بنات و اشجار هم نگه داشتند شهر کیه از قرون متطاو

آباد و مشهور بود بیابانی غیر آبادان و دور از امن امان کردید **بریت** صولت صیت جلال ملک جهان را
 خدمت سلطان قمر تیغ سیاه کشید و گرمی نایره قهر و غضب او تا ایام بر دوت و سرمای این شهر که
 مدت ششماه باشد در حدت بود چون اشتداد موسم زمستان شد مردم ترک لباسی که رفع حر و
 نماید و خور دنی که موجب احتفاظ نفس باشد نیافته در فکر مراجعت افتادند و از مردم اسیر فیض راه
 روشن کشمیر حاجت مند و ستان پرسیدند و اینها از راه با نکل که به پنج میسند دلالت نمودند
 چون در پای کوه رسیدند حکم ما احدا بکم من مصیبتی فیما کسبت اید یکم و بفرمان و انقواء فتنه الیه
 آسمان در گریزند و باد موسم مکافات بشتت وزید و برف و نزاله بر تنه بارید که تمام سنگ زبر
 هلاک کردید و همه را بجا کسبایان نمود حتی که یک کس برای انجار مرگ درشت آنها نرسد نمائند
نظم بهتر از موسی سر ملکپناه هزاران سر سردان شد قیام بهر نیم جو نقره کاف و بس خرو
 زر کران شد قیام مردم شهر بود حصول اطلاع از حلت آن شیاطین اتباع با مید که کسی از قبایل
 و اندک از عمارات و زراعات شاید بجال مانع باشند از اطراف و جوانب آید و تمام مرز و
 را خراب بدید بوی از آبادی تسخیرند بعد از مدتی حاجی احمدی از الوقطه در شهر قرار گرفت

پس از مدت های مدید فی الجمله شهر رو آبادی آورد تا بنیل سلطنت سلطانین اجماعین اکثری معشور
 و تا هنگام بوسه شاه معشورتر گردید لیکن بحال اصلی نرسید بالجمله در حادثه ذوالخو خلقی که گریخته
 بودند از الجمله رینجی و را چنجد بود که جانکبشتوار قرار اختیار نموده اند بعد از اجتمع رینجی دید که
 مردم حال خال جا بیجا تلجها ساخته متصرفان و یکی بر یکی اطاعت ندارد و قصد ملک گیری نمود چون
 جمعیت را چنجد که در قلعه ولایت لار با قوم و تبار متخص بود بیشتر و بسیار دیدار پرده تواسب
 حمله کری کرده در زری جل فروشان در آرمج جلها و رکال تپی بدرون قلعه میرسانید و در میان
 آن آلات حرب بیکدشت روزی با جمعی از سپاه قابو یافته را چنجد را کشت و را و چنجد ستر را
 مع اسل و عیال دستگیر نموده متصرف ولایت گنجر شد و در سال تقصد و بست و پنج هجری طو غوس
 چون بیکانه این شهر و بزم را و طامیت را لازم شد و حق را چنجد خواهر را و چنجد را بقصد کج
 خود را آورد و را و چنجد را اقسام رعایت نموده با خود متفق ساخت و برگشته لا مع بت و کاکه او
 مقرر نموده سردار لشکر خود نمود و او را از دعوی پدر گشتی برانداخت سید دید که در هرج و مرج
 زو نجو جانکبشتوار قرار نموده بود با امید سلطنت موروثی باز معاودت فرمود چون ترک تقدیر بر

بر خلاف مدعا دید با طاعت رنجو که از مای او بود سر توان فرو آورد و قتل متقاوست
 نداشت از راه لاعلاجی فرار نموده باز گشتوار رفت و رنجو با استقلال بر تخت نشست تا زمان
 رنجو که مدت چهار هزار سال و سیصد کثرتی از آبادی کجمنیر گذشته احوال با جمال در قلم آمد مجتبه ای که
 را قلم این حکایات را در تفصیل حالات را جهان که همه در کفر بودند و رسوم قدیمه بر خلاف شعار شرع
 و اسلام شیوع داشت و اکثر حکایات بمبالغه بی اندازه مذکور بود چنان قایل بر متعذیر متظور
 نبود لهذا اکتفا بر مجرد مدت حکومت هر کدام نمود اکنون که امر سلطنت بوجود رنجو شاه زینت
 یافت و باعث و مبداء اسلام درین شهر عهداوست اگر عیان قلم بجز حالات سلاطین و
 بزرگان دین از علما و سادات و مشایخ متقین که درین شهر ظهور آمدند بجا نبخش بسط
 مفیدی بر خلاف تواریخ دیگر مایل کرد از مراعات وظیفه تاریخ نویسی بعیدیت

قسم دوم در احوال سلاطین اسلام که درین شهر زینت مقام زیاده
 بر حد و بیاهودتال با عیشت نهام می دهند
 مخفی ماند که در عهد رنجو شاه اگر چه تمام مردم یک ملت کفر داشتند اما تعدد و اختلاف مشارب

و تنوع و کثرت تواب بسیار بود هر یکی در مذہب و عقیدہ دیگری میجوید و رنج شاه درین امر متروک
شد هر چند تا تل فرمود بنابر فطانت وای وزارت تدبیر صواب نماید هیچ دینی از ادیان
این ولایت قبول خاطر عاقل وای میقتاد و حیدر که مردم هر طائفه بموجب کل حسب بمالدهیم فروخت
ادله ملت و مذاهب خود را بحسن تاویلات موافق مکان و مراعات بقصولات فراوان در مصلحت
بیان می آوردند اما پسند همت عالیشان نمی افاد و شب و روز در تفتیش و تحقیق ادیان و مصل بود و
لحمه ازین غم نمی استود دست دعا بادل به ریای بختالی البرایا بروشت و عبت صدق طوبیت را
بر حصول دین قویم و دموال آیین مستقیم بکمارشت اکثر شب بسوز و کداز و عجز و نیاز بر روز میرسانید
ناگاه بحکم سعادت ازلی در دوش ریختند که هر که صبح بگاه اول در تفرش در آید این طالع صادق است
بلکت و دین او گراید آن شب عجب حالتی برو گذشت بجمال شوق و عزیمت کویا مترغم این کلام بود
نظم یارب این شب را تحوید بود و روزی با کمر شمع فلک را مینت سوزنی بسوزم آن شب از سودا عشق
من خرام طاقت غوغای عشق **نظم** صبح اچاک بر منظر خود نشسته و بکجا جا بکجا هی دل بر نفس و عنایت
آهسته نظر او بش بر سمت قبله جانب دریا افزاده دید که بزرگ عالمقداری فرشته دیداری

بر صلا یکنین با کمال یکنین بالای مشرب در غایت ادب بر قانون دین سنیّه مصطفویه محمدی علی
صاحبها تسکون و اسلام ادای نماز یکجا نیار میکند این طریقه بر کزنج و درج بسیار پسندید
و بلاغت آن بزرگوار شایق و خواندنی گردید بی تامل بدرایت خدش تعجب و دید بعد از آن
لوازم ادب خدمت از حقیق دین آیین پرسید آجباب بیان ملت مصطفویه علیه اسلام فرمود
بید توضیح مبانی شرع و ایجا مقدمات اصل و فرع تلقین دین اسلام نمود و پاره معجزات
سید البرایات منجز الکامیات را علیه فضل الصلوات و التسلیمات برای ترغیب شاه مذکور بیان
تا بصفا سینه و پاکی اعتقاد بسعاد اسلام مشرف شد و همان لحظه اس بیت خود را هم باین سعادت
مستفید گردانید **بیت** از افق کمرمت صبح سعادت دمید: دعوت اسلام را وقت اجابت
و روز دیگر را در چند و سرداران سلطنت و عامه خلایق فوج فوج بر دست حق پرست تقدوده کرام
بشرف اسلام تشریف کرامت یافتند هم مبارک استحایه قدوة المومنین امام العارفین
مروج الاسلام کاسر الاصنام حق آگاه موبد الدین **حضرت بابا یزدان** قدس الله سره
که با هم مرشد بزرگوار خود روایت متواتره مشهوره بطی مکان از وطن برآمد بهمان وقت در مساجد

حاضر شدند و در بعضی کتب دیده شد که با مرشد بجهت اشاعت اسلام پیش ازین ایام در زمان سید
 بکتم نظر این امر خطیر داشتند بر تقدیر و تعیین مرشد آنجا اختلاف است اکثر از ارباب
 آنجا بمنتوب نجای حضرت شیخ اشیر شهاب الحی و المله و الدین السهروردی قدس سره میکنند بلکه
 مبتنای آنحضرت میشد جمعی از متوسلان فرزندان معنوی **شیخ نعمت الله دینی** که از متنبیان
 مخصوص حضرت شیخ اشیر است می گویند اما احقر الام محمد عظم راقم بخیر و میگوید واقعه حضرت
 شیخ اشیر در سال شصت و سی و دو متفق علیست و ظهور حضرت بابا میل شاه در سال شصت و شصت
 در کتیم اتفاق افتاده بود و سه سال در میان فاصله است برین تقدیر بر توسل ایشان بلا واسطه
 با آنجا بظاهر بعید می نماید و العلم عند الله بعد تعید اسلام بر پنج شاه و تبعه او حکم بر کتیم
 خانقاهی بر کنار دریا بنا نهاده و این اول خانقاهی است که در کتیم بنا یافته و تعیین مواضع جسد
 برای مطبخ و اخراجات دیگر مقرر نمود تا با دشمنانی کتیمیان بر پا بودند قوا و محتاجان بسیار هر روز
 و رات به غار بودند از بجهت محله دفن آنجا بابا میل نکر میگویند و دیگر برای حجه و جماعت خود
 مسجدی جامع بنا نمودن حاضر می آمد خود در جای که حالا مقبره مبارکه سید السادات

حضرت میر و سی بابا قدس می بود حویلی بس لبت و مکلف شدم و سنگها که آنرا دیوار
 گویند در آن خانه و خانقاه خراج رفته بود بحال هم آن سنگها از ته خاک بر می آید خانقاه حال
 ظاهر انبای دومست بعد از آن مسجد جامع مازور بسوخت و بجای آن مسجدی خرد بنا نموده
 که سنگهای آن مسجد در آن نمایان است هنوز مسجد ریچو شاه که الآن هم آباد است و پنج وقت نماز
 مردم در آن بجهت بخوانند مدت حکومت ریچو شاه دو نیم سال و بعضی بود در تاریخ هفتصد
 و بیست و شش شربت گل قفس ذایقه الموت چشیدم از دار القابدار البقا حلت کزین کردید
 نه می زلیت و نه می رحلت که بموجب من سن سنه تحسنه ثواب دایمی همراه برد و بنیاد
 سنت اسلام درین شهر مستحکم نمودن بجای خویش پوست قبرش بطرف جنوب خانقاه و
 بیرون صفت فرار حضرت بابا است ریحی از احوال حضرت **شیخ الانام** سراج الاسلام
 مرقوم میشود مخفی نماید که حضرت بابا را بعضی ها بنیاد بیس موسوم کردند و بعضی ها بنیاد
 بلال میگویند عالم بود و بقبول علوم صوری و معنوی حسیب بسیار کرد و بطاهر و باطن تعزیر
 تجرید داشته میگویند **سید شرف الدین** نام اصلی بنیاد است اکمل عرفای عصر بودند و در

تجربید و تقوید و توکل نادره روزگار مشهور است که میفرمودند که حقیقتی مرا قدرت داده است
 که بی قوت اسباب بعیش بگذرانم و بهمین بدن پله تقطع روح بارالبعاق بروم و بهمین
 بدن را توانم ابدالایاد محافظت کرد اما هر سه امر چون موافقت سنت نبوی نیز نمیکشیم
 اقامت و اطاعت سنت نزد من بهتر از هر امر است عبادت خلافت سنت است در احتیاط مالکول
 و مراعات اوقات کمال مبالغه میفرمودند در سال مقصد و بیعت بدارالجمان حاکم بودند
 از کمال تواضع عقب قبر رفیق خود **مولانا محمد علی** **علیه السلام** قنبر بجای دفن مقرر فرمود
 وقت تحریر این احوال حضرت بابا تاریخ وصال استخواب در خاطر این احقر که از پروردگای
 یحار ایشانست سختند خاص آنکه چون کسی تا حال تاریخ ایشان بقلم نیاورده تجربه سعادت
 خود تو تسلّا و تشفعاً بقلم آورد **تاریخ** سال تاریخ وصال حضرت شاه **علیه السلام** قنبر که خاص آنکه
 رضی الله تعالی عنه کمال الرضا و جزاه عنا خیر الجزا و قبر حضرت بابا بیل طرف درای بهت حجاب
 مشرق رزمبست سکین دراز است و قبر مولانا بیش روی آن و قبور اصحاب و بعضی معتقدان
 امر و غیره بالای مزار است از ملفوظات استخواب سالک تا دل خالص و زبان سالم

میرود نباشد غولان این راه او را بیک منزل گذرانند که برسد ایضا فرمودند که از حرام چنان
 باید بود که از مار در کو به سار و ار شده باید که بخت چنانکه از مردار بار از حلال قدری تناول
 باید کرد که در محضه از مردار متقی تا از بعضی حلال پر نیز نکند از شبهه و حرام اجتناب نتواند کرد حضرت
 منظر کرامات و بحکامات بود پس باطلها را بخت داشت حقوق آن پیر آفتاب ضمیمه و تمام مردم کثیر
 ثابت و لازم است که ادای شمه از آن بدعا و فاتحه کنند و ریختن شانه که باعث اسلام فرقه نام است
 حکم سابقیت برسم یاد آوری بفاصله و خیرات یاد آرند و السابقون السابقون اولیک المقبولون
 و بعضی تواریخ میرشد که این ریختن شانه که از جناب حضرت بابا مخاطب سلطان صدرالدین شد
 تحقیق نماید که بعد ریختن شانه حلیله او دختر را بچند که کوته رین نام داشت بر او سه دیو او دین را
 که در قرار زو بخوار نموده بود از سواد که طلبیده بقصد نجات او در آنجای ملک رانی و رعیت پروری میکرد
 و پس سالار سلک خود و شخص را مقرر و شخص ساخت یکی بنهم که ذکرش گذشت دیگر بنهمیت کاکا پوری
 که از مرداران آن عهد بود حیدر خان پسر رستم شانه تربیت و ضاعیت بنهم و کوته رین که از دست
 او دین دیو است تربیت و ضاعیت از بنهمیت بنهم کوته رین آثار ترک با جاده و چشم او و دین از

راه میره پور بولایت کجمر در آخر فصل در حکام این ولایت انداخته درین عهد در ولایت کشمیر
 پیکندجات را هر کس فصبه استقرال حکومتی داشتند که درین از راه پیش بینی و نیک اندیشی
 مردم متغلب پیکندجات نامحبات می نوشت که در صورت بی اتفاقی هم جمعیت دشمن کافی است
 و هم باعث خرابی عیال و اطفال و بدنامی خواهد که درین نزدیکی گذشت آنکه گذشت بعد ازین باید که
 با اتفاق قوم مخالفان بعد از جنگ ازین ملک برآیم دیگر بهر صورت که ایام مجبورند مسلم است و الا
 ملک از فتنه آوختن و خود را گشتن و ایروی خود رنجین کار مردانیت هم مردم مستلط طاعت
 از او باش و اشرف بعد صفای این کنکاش اتفاق نموده سبک و عبدال ترک مسطور را زیر کرده
 بصلح ازین شهر بیرون کردند و کوه درین و او دین دیوار که وقت آمدن ترک از راه بی حسنی بی شرفی
 گرفته بود از تبت باز آورد لیکن آن غرت و ملکین نیافت که قبل ازین داشت و اکثر امور و ملکات
 به استقواب شهیر سرانجام می یافت حضوراً در اخراج ترک که کوه درین بصواب دید شهیر
 مجایب تدبیر بطور آورد **مصر** نه هر زن زنده هر مرد مرد درین انداخته و جمعیت
 بجای از گردن کردن جام حیات او دین دیوار و اکنون شد مجموعه مدت حکومتش برده اند و او

بود بیداران کوته رین بطرف اندر کوته با اتفاق هر دو برادر مذکور خود پادشاهی میکرد
 در همین حالت شهر را حوت حیدر زکوار خود یاد آمد و قصد شهر را نمود و کوته رین کلفت
 تزویج فرمود وی نظریه بر کوکلی خود و رضاعت او را قبول آن ابا کرد شهر ترتیب بسکر کش
 مشغول شرح و مردم کاری را با خود متفق ساخته کوته رین را در اندر کوته بند کرد و برادرش
 را و چون بقصای خود در کدشت و بجربت کاکاپوری را که صاحب جابه و حشم بود و اطاعت نمیکرد
 بجان کش و بشهر آمد حسن سلوکش مردم را رضا مند بودند بی تردد مطیع و منقاد گشتند
کوته رین تعلیلی در اندر کوته سپرد و شهر او را با کراه تمام راضی بکاخ خود نمود در راه بر یکی که بجربت
 و عبرت است موت کوته رین بوقوع پیوست و زردا کثری مهور است که عند البحر خود را بشهر کش شهر
زاد افلا زاده عجب مدار که جرح ازین فسانه هزاران هزار دارد یاد و نزد مهور است که چون در مجلس و سی که
 که بسیار تیر و زینت آهسته بودند در آمد کار در شکم خود در روده لار را آورده پیش روی شهر انداخت
 گفت قبولیت من نیت و همانا عبد جانی تسلیم نمود و العلم عند الله المکمل المعبد و راکوف کویا
زبان حال خطابه شاه خاطب این بیت مناسب کرد شهر آنقدر را بش که تا از سر جان بخیزم

خون به بخانه ام ای تنه نواز آمده بگرزید خالق کبر سپهر حکیم خالق قدیری بی ترد و تشویر در
 تاج تغصد و جمل و بیوم بجری سلطنت نشینت خود را بسلطان سمس الدین ملقب ساخته دست سسال و
 بجهاد حکوم کرد جد سلطان کشمیر کر زاده از دو صد سال استقامت و استقلال کامران کار فرما
بودند و بند و لبت سلطنت و ترویج دین و ملت نمودند اوست و در سنه تغصد و جمل و هفت
ساقی اجلیش جام شراب حسرت چشاند و نفس نفیید و ندای ارجعی را لبیک خواند لانه نمود را
خوا باز عقب وی دو پیر اندکی سلطان حجت شید دگر سلطان علی نیر مشهور بسلطان علاء الدین حجت شید
بعد واقع پدر جلوس تخت سلطنت فرمود یکسال و دو ماه حکوم کرد ببرادران برادرش علی نیر
خروج کرد و بجاریات روداد آخر الامر سلطان حجت شید در قریه زینیه پور که بجاریه در سیان بود
از دست برادر خود کنسته شد در سنه تغصد و جمل و هشت در عهد سلطنت و خلاص من
بلاس من و پاسمن سه برادر بودند که در دور ظهور اسلام اعلام بجاریه برسم نیا
افراخته اند و بجمل رافیه عبادت خود را از سایر صلحا ممتاز ساختند از سنه کلان کمال و خلاص من
بود عمر سیار را افت و بکر براه حرص و هوش تافت و کمبوی دیش و سفید شد بعد بلاس من که عمرش

به برادر بود اندکی موسفید کرد و دستور برادرستقیم الحال گذرانید و بعد پاس من که همه را سفید
 و هم عمر کمتر داشت موافق قصه مشهور که از دست ندی نام گوی قریب خورد ~~خورد~~ این با غم عشق
 که برداشته ایم ~~ما~~ حقا که اگر کوچ بود از کفر افتد ~~ما~~ اتوالا مر باز تارینند ندی را هم جذب کرده براه حق
 آورد سلطان علاءالدین که علیتر نام داشت بیکشتن برادر و رسال فر بود بر سر سلطنت نشست
 علاءالدین پوره آباد کرد و است چون زیاده بر پدر فرصت یافت براه اصلاح امور نشست
 و قدری تغییر و آبادی شهر که از عهد زولج و یویرانی داشت نمود در سنه معصده چناه هشت مجاری
 در گذشت و هم قبرش در محله علاء پوره است روضه وسیعی داشت بالغض در زیر عمارت مردم
 خیر علاءالدین پوره و قبری چند معدود نماید و بفاصله پنج شش که کلخج حمام و مسجد رستانی عام
 محله است جای حیرت و عبرت شرح و مدت حکومتش دوازده سال و شش ماه و هشت روز است کل نفس الفیه الموت
 شنیده بملک اصلا رفت ~~سلطان شهاب الدین~~ به سلطان علاءالدین بود فوت پدر بزرگوار نمونه
 امرای مدار بر تخت نشست که پیش از جلوس در زمان پدر عالمقدار طرف حاکم بقریب نیکار
 زفته بود از محمد و بی کایه و بیالک شیر خور و و شایست سلطنت یافته بود گویند آن محمد و بیالک عارف
 نشست

دو فن همراه داشت یکی چند رواد دوم او دهنه راول آن مجذوبه این هرگز با دستور و عطای حصه
 شیر شبارت وزارت داده و فرمود که علامت صحت این اخبار آنست که آخته جی سلطان که بره شیرفتا
 بود پیش از رسیدن بخانه خواهد مرد بالجمله چون بید واقع پدر عالمقدار بر سر سلطنت نشست
 و عهده وزارت را بردند هر دو رفیق بست او دهنه راول در تدبیر امور ملکی پیش قدم بود اکثر امور
 رسوم سلطنت و مقدمات باج و خراج او مقرر کرده است که تا دو سلطانین چغتایه باقی بود
 نفعی نماند که سلطان شهاب الدین نوعی ملکراتی نموده و ضبط در لوط و فتح قلاع شیخ بقاع
 فرمود که مود خان ماضی و حال تا بر خوف تمت مبالغه نویسی اغراق کوی دست از تحریر آن
 باز داشته اند و قلم را از تقصیر آن بکند آشفته بود اسطه ظهور امور بدینجه و صد حالات غیر
 عمد او از غرایب و عجایب روزگار بوده است مدت نوزده سال حکومت کرد بر کنه جات را
 که اختلال پذیرفته بود اصلاح کلی روی نمود و سرکشان را بقتل آورد و اسلح را بچ نوشتند که بعد
 ستمی امر ضبط کشور از راه یاره موله یا پنجاه هزار سوار و پنج لک سوار برآید و بکلی و دمنور
 و سواد کبر را گرفت و لغمان و کابل را تر در تصرف آورد و بدشتان را تسخیر نمود و از آنجا به تبت

که در دست پادشاه

که در دست پادشاه کاشغر بود رفت پس از جنگهای عظیم که مردم کاری کار آورده اند ثبت را بکشد
خود را آورد بعد از آن کشتوار و مکرکوت را گرفته متوجه هند شده و فیروز شاه در آن ایام پادشاه
دهلی بود لشکر کشی کرده با سلطان مهاربیت و حکمای بسیار نمود طرفین در شجاعت و دلیری تقصیر نکردند
یکی بر دیگری غالب نشد و از حضرت سرمنند آکبیر سلطان سنهال الدین و آن طرف از انرا به فیروز شاه
مقرر گشت برین صلح مراجع کثیر نمود این حکایت را اکثر اهل تواریخ بقلم آورده اند الا صاحب تاریخ دهلی
که در حالات فیروز شاه اصل القضا باین قصه نموده است بهر صورت بجز اجماع در سنهال الدین پوره
بای تحت خود قرار داد و اینجا مسجدی کلان جامع بنا کرده هنوز بنای مسجد نکرده است اما آثار
بای تحت بهر دینیت سلطان اهدام بنجامه با بسیار نموده و بنجامه سنجاره که کلان تر بود و غیره ویران
تذلیل کفر و کفر نموده و تاریخ مقصد و هشتم لشکر اجل شهرستان وجود سلطان روی آوردن
در محله بلدیر برکنار دای بهمت خوابگاه یافت ثانی الحال از سلطان ترین العابدین در جوانان
بنا یافته و بر قبر شهاب الدین کبندی مرتفع برداشتند که الآن جمیع اطراف مراد برز عمارات
مردم آنرا جز عای کینند نماد و یک طرف کتبند افتاده است در کار قیام کامل و دهم مجذوب

ظهورش از زمان سلطان علاء الدین بود اوایل گرفتار قید شخیص شد و تپاس و خانداری در افتاد
 در همان آتنا جندیه آهیس روداده و دل با نقطاع و اترو اندان چندی بستر و خفا میگذراند
 کسی از خویش و پیوند پی بحال باطنی آن مجذوبه در دست نمیداد اتفاقاً روزی سبوی پر آب بزرگ
 خود بخانه می آورد سنوهر که کلمی بر حرکاتش اغراضی داشت آن سبورا بچوبی شکست و آب بر سر مجذوبه
 خانه خراب محلت ماند و از همان آب همه کوزه های خانه پر میگردد و باقی در صحراندهخت و تالابی عظیم است
 ازین حرکت شهرتی یافت تا روی از خانداری برافت مرجع مردم شد و ازین تمکدلی سر صحرای خوان
 زرد و عریان و کریان در بر و باران بخورد و خواب و دل تپاب و چشم پر آب سیر میامان می کرد
 شعر بی بدرقه لطف چنین خواند رفت **ما** زیرا که درین بادیه باشد خطری چندان و در زمان
 سلطان شهاب الدین از نیام در گذشت کیعیت رحلت آن مجذوبه همچون مختلف مسلمین و مسعود
 مذکورات بسیار دارند مسعود که در جاییکه الحال کنج میجو جامع بچاره است وقت انتقالش در سن
 و عین النقطاع نفس بدین غرضی مثل روح آسمان پریر و غیر ارشده که بهوار و خبری بطور حاضرات
 نیامد و غیر اینهم مذکورات است که دو کوزه سفالی طلبید و گفت ما احکام مستور میبوم و دو کوزه را

برای ام

برای ای هم نهاده خود در میان آن آثره چون کوزه را برده شستند و اراجایی نیافتند و قصه حضور او
 در ایام نزول آیات ارشاد حضرت قطب ربانی علی ثانی رسی هتده تدرارای حقین ثابت شد
 و از جمله فیوضات و برکات در زمان سلطان شهاب الدین حکمران مشرف و مفتخر ساخت این است که جناب
 مقرب و کاه ربانی عارف سبحانی **حضرت سید محمد بن محمد** بازرگواران دیگر اسادات که قرائت عالم با اینجا
 داشتند با مر حباب حضرت قطب ربانی غوث صدقانی باقی مسلمانی امیر کبیر سید علی محمدانی نجف
 تحقیق راه و احوال سیرت و ملت شاه حکمران مشرف آوردند که فی این نکور در صفحات آمیزه
 مشروحاً مرقوم میشود **سلطان قطب الدین** برادر سلطان شهاب الدین در ششم هجری صدر متولد شد
 بر سر سلطنت نشست و ابواب فتنه و فساد را با کمال بر روی خلافت بست در محله که مشهور بقطب الدین
 است پای تخت قرار داده و دستبای بطه و احسان بر سر خلاق بواقعی نهاد با وجود شغل ملکه میل
 کلاکات علمی بسیار داشت و اکثر شعر ملکیت و از اسفار اوست **نظم** ای بکر منبع رویت عالمی پر طایفه و اوست
 شیرین تو شور است در خانه من بچیدن تنهای منجم خون جگر **باز** آتشنا را حال این است وای بر بیکانه
 قطب ملکین گزناهی میکند عیشش کن عیب نبود گزناهی میکند دیوانه **باز** نادر شاه از دهال پادشاهی کرد

درسته بقصد و نود و شش چون با جل طبعی در گذشت خوابگاهست در حصار مسجد جامع شرفی
 که الآن آنرا با چه برکن گویند و عمار شاه قطب الدین تیر مشهور و متعارف اتفاق افتاد در
 میان صفه از طرف قبله در قوس است احاطه سکین داشت اهل هزار پال مردان است الا قبر شاه
 که بر بلندی واقع است از برکات و عطیات خاصه الهی در زمان محنت اقران او فالین کشیده
 قدم سعادت لروم جناب تقدیر کتاب بخت انتساب سیادت مرتبت قطب الاولیا غنی باشد
 بحکم سحابی مسلمانی **حضرت سید علی یابی سیدانی است** نور الله مرقره که در شهر معصود و شاد
 یک تزل اجلا در کثرت محبت نظر فرمودند تاریخ مقدم شریف او مقدم شریف است خواجه جناب
 حضرت سید محمد حاوری که ذکرش دین اوراق می آید یابین ایات نیزن توارنات در باب
 قدم آنحضرت سید السادات مستکلم شدند **نظم** میر سید علی شته بهمدان سیر قلم سیر کردنگو
 شد شرف مقدم کشید اهل این شهر از هر تیره **ش** سال تاریخ مقدم او را **یابی** از مقدم شریف او
 بتحقیر است که از رفقا و سادات صوبه قریب فصد کس هم کای آسحاب بودند خاص و عام این لایت را
 باز شد و هدایت را استقامی فرمودند فروکش ملازمان جناب آنحضرت در محله علاء الدین پور در رباطی که

در اینجا بود و برای حسن الاوقات بر لب دریای بهت صدف مربعی که الحال خانقا فیض بنای است آری بود
 در اینجا نماز میخواندند و سلطان با خلاص رسد بخدمت خدام عالمقام میرسید آدای اراک و محبت سجا
 می آورد و وضع و ضلح آراستگاریستین بکار میبرد و چنانچه عقد و خواهر که بنا بر جهان سعادت نکاح
 آورده بود بر هم زد چون علم شریعت محمدی علیه الصلوٰه و السلام در اینجا بر روزگمر داشت و مسلمانان هم
 کثرت و احکام و اسلام و شریعت هنوز بخوبی شایع نشده بود و سلطان هم لباس قوم کفر میپوشید آری
 هم با مروتی حضرت سید بزرگوار کرد و او امر آنحضرت را بدین بجا آورد و چنانچه حضرت سید است
 قطب الاولیا بنای قطب الدین از راه کمال طفت و کرم کلاه مبارک را عطا فرموده بودند سلطان آری قبول آن
 بجا آورده در تاج خود تعظیم و تکریم نماید و این سنت و برکت تا آخر سلطنت فتح شاه در اولاد پشیا
 بود فتح شاه آنرا در کفن خود میبرد و خدمت مولانا آری که در عهد فتح شاه علامه عارف و روزگار بود که
 برکت و سلطنت را زیر زمین برد و بدان پادشاهی او را قطب الدین خلل نبرد و برکت تا رفقه رفقه سجدی
 رسید که انتقال بقوم چکان نمود و چنانچه این مکرور است تقریب مشروح مجلس خود میشود در تاج قدیم
 قدوم مبارک آنحضرت را در دست نهاده و منشاء و یک مراجعت در منشاء و شش نوشته اند اما کسی

قایل نیست باینکه آنحضرت چ کس سال و کثیر توقف کرده باشند پس عقل حکم میکند بتعدد قدم
 شایسته است که سید باین بلوغ از مقدم مبارک مشرف گردند سیرتد باره ربع سکون آنحضرت
 مویده اینحضرت وقاضی ابراهیم و لد مولانا حمید الدین که قریب بالتقد بود در تاریخ خود بمنجی را نوشته
 علی ای حال بالای صفه درجائیکه اینوقت حجرة خاصه اکثر اوقات سکونت میفرمودند و گویند
 که بتجلی ذاتی در آن ایام مشرف بودند چون قصد حلت ازین شهر فرمودند بآلتماس سلطان طاهر الدین
 مولانا پیر محمد قاری که همراه بودند حکم اقامت فرمودند چون بیوا دگر رسیدند ندای یایاها
 النفس مطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه بکوش رسیدن مرغ روح و لایستخانت ایشان بسیار
 عرش اعدی بر و از نموده انالله و انا الیه راجعون گشته بفرموده و مرسته داد و شکر ششم ذوی الحجه
 چون وقت انقطاع نفس بسم الله الرحمن الرحیم بر زبان مبارک رانده بودند و همین تاریخ شده
 شیخ محمد پیر انسجی که از صلحا و بلغای وقت بود چنین گفت تاریخ منقر عارفان شته همدان
 که در شایع معروف بکشف منظر نور حق که رویش بود عاقبت از جهانیان نبفت عقل تاریخ سال
 رحلت ایشان سید یا علی ثانی گفت در میان مردم کثیر و اهل طایقان و والی که یکی سلطان محمد بود

دفن از آنجا
 محمد پیر

در دفن آشکانه نزار شرح هر طایفه سیما نر خود میخواست بعد تکفین و تجیه و خازنه شیخ قوام الدین حسینی
 که از حرم خاص و ملازمان با اختصاص بود گفت از هر قوم کسی که تا بوقت مبارک را نتواند برداشت
 با آن طرف میرند هر کدام سعی کرده بودند کسی نتوانست برداشت مگر شیخ قوام الدین که تنها تحمل شد تا بران
 ملازمان نقش مبارک را از راه سواد و کبر و کوهستان چپ را رنجبران بردند و بجم شهر حمادی الثانی
 دفن نمودند و اینجا زیارتگاه عالم و عالمیان شدند و علمی که از حضرت شیخ محمد از کانی تبرگ داشت
 اجازت یافته بودند و چند بار در حرمین همراه حضرت امیر کبیر قدس الله سره رسیدند و در کمره و سفیر
 لدی لاری را علمداری فرموده بودند چون واقعه ناکیر را حضرت شنیدند ملک دوی گنای سعی کردند
 باتفاق لدی لاری علم را کیشم آوردند و بر صنفه که الحاح حجه خاص است گذاشتند و سلطان قطب الدین
 و اکثر اعیان برای زیارت بران صفه می آمدند و در عرض راه کتابخانه یا زیارتخانه آنحضرت برای
 حضرت مولانا احمد التماس سلطان فرستادند و ذکر کلمات ظاهری باطنی حضرت امیر انظر شریف
 و اعتلا عین جبر است کیفیت نمایی خانقاه معلی را در غرات شرح و بسط داده و درین کتاب هم
 در موقع خود مرقوم میشود از آنجا که عبادتگاه خمس الاوقات آنجا باشد معهود زیارتگاه خاص عام است

و تا بحال کمر بنجدید نباشد و تعمیر یافته از نو در املکه این شهرست **فصل** در زمینی که نشان کوپای تو بود
 سالها مسجد صاحب نظران خواهد بود **۱** نسبت مبارکه آخواب بدینو حیست **۲** بنای امیر کبیر مسجد علی
 این میر تنها الدین ابن میر سید محمد ابن میر سید علی ابن میر سید سقوت ابن میر سید فردوس
 ابن میر سید محمد ابن میر سید محمد ثانی ابن میر سید جعفر ابن میر سید عبد الله ابن میر سید
 ابن میر سید علی حسن ابن میر سید حسین ابن میر سید جعفر الحجه ابن میر سید عبد الله زاهد ابن
 میر سید حسین ابن امام بهام زین العابدین ابن الحسین السعید الشهدا ابن علی المرتضی رضی الله عنهم
 چون مقصد اصلی از تسوید این رساله ذکر حضرات سادات عظام و مشایخ کرام است متاسف است که
 حتی المقدور بزرگ نشان زینت بخش این مظهر صدق دستور گردد **فصل** آن جمیع که مستند شده و شاه
 نشان **۱** بنحو زنده و بنحو زنده در وین **۲** خواهی که کمال قدر ایشان دانند و یا بنحال خلفای ایشان **۳** حضرت
 سادات علا در جا که در زمان سلطان در کعبه زینت بخش مسند هایت به بند اجمالاً مرقوم میشود مقرب
 بارگاه ربانی **حضرت میر سید حسین شاه فی** **۱** و بعضی با ستمانی گویند که شهریت در ایران هر وی
 الاصل بوده و از نسبت بنده در هند افتاده میشود و بود که در سامانه که قصیده از نو صحرای دلی جا گرفته است

از چینه لقب سبانی شج حایچه سادات سامانه مشهور اند و لیکن ستمانی مقبر تر است جناب سید حسین
 و سید تاج الدین از فرزندان سید محمد برادرزاده حضرت میر شهاب الدین والد ماجد حضرت سید
 علی عبادی اند با هر حضرت علی ثانی چینه تحقیق راه و حالات کثرت و تعلقات آن در زمان سلطنت
 سلطان شهاب الدین متوجه کثرت شج بودند و حضرت امیر کبیر خود در غوری می ماندند چون جناب
 حسین در کثرت وارد شدند و با اهل و عیال و متعلقان بسیار در دیار رسید سکونت اختیار فرمودند مشهور
 که بر سر کوه بر پنجبال اسپ او مانده شد چون محل فرود آمدن و منزل ساختن در آن محل امکان نبود
 بر سنگی که با هم بر بریل مشهور است سوختن آن سنگ را چون اسپ سوار امید و امید دید که اینجا
 احوال آن سنگ افتاده است طی منزل کرده رسید بخوف آن سنگ را در همانجا گذاشته فرود آمد و بر رایت
 و نشو دردی که بکوله گام موسوم است رسید چون قضای روح اقرا و صحرای دلگشا بوده همانجا
 سکونت اختیار نمود فرزندان جمیعش حضرت سید حسین نام و سید حیدر برادرزاده اش از خلفه امیر
 عقیده ساده بودند چون کثرت از لرقرف امیر تمویر خلا یافتند صورت احوال را بحضرت امیر نوشته
 و بر طبق آن آنجا سیادتشان نیز قدم فرمودند انجمله خدمت میر سید حسین در موضع کوله گام

سکونت فرمودند و عالمی را از قیو صفا ظاهر و باطن مستفید نمودند آب آتش در ظرفی تنجی آنحضرت بود
 و کرامات بسیار ظاهر و مستفود شیخ المرتضی بن حضرت شیخ نورالدین از موضع کیموه بجهت تحقیق و قیاق
 سلوک باطنی و کسب نواید معنوی اکثر تجارب آن قطب الاحیاء نیستند روزی بجهت استراحت حضرت
 سید طاهر میرنشد نظر خود را بر خواجگاه آنحضرت رسانیدند و جواب یافته رفتند **میر سید حمید** نیز منظر
 کرامات و عظمتا بروردگار بودند هر دو بزرگوار در موضع کوه کام آسودند سیادت و هدایت آنکس
سید جمال الدین آرساد عالی درجا بودند و منظر عجب بابت و کرامات همراه علی ثانی رضی الله عنه
 کهم را مزمین فرمودند و بسبب تأمل بعد رحلت آنحضرت در همین شهر سکونت نمودند و چند کس از
 سادات و اهل ارادات و اهل بیت همراه داشتند در موضع چنبر برکنه کما و پناه از اطراف باره کوه
 قریب بموضع کجخانه مرقون شدند و سادات بسیار در آن مزار فالیف الاوار موجودند مکان مقدس و
 محل نورست اکثر ارباب باطن فتوحات بسیار در آن موطن یافتند قدوه امحاجیل **حمید سید جمال**
 سید عالیسیا بودند و در رفاقت حضرت امیر کبیر تشریف آوردند صاحب کشف و کرامات و قوی الحال
 بامر سیادت بجهت تعلیم احکام شریعت و تربیت سلطان قلوب الدین در کثرت توقف فرمودند و در محله

قطب الدین پوره آسون اند ————— **حضرت سید کمال ثانی** تیراز
 هیران حباب امر بودند و بجهت ناس درین شهر سکونت نمودند و در موضع ناید کئی مدتی اندرگاه
 ایشان عجب هاجتی و فنیعی دارد ————— قطب ارباب یقین **حضرت سید جمال الدین** زرقا و زرقا
 حضرت امیر علامه روزگار و برگزین بود و در کار بود بالتماس سلطان قطب الدین بجهت آداب دین
 درین شهر بهشت آیین از حضرت سکونت رخض شری تا ایام حیات قرض بخش کایات بود بعد
 رحلت در محل آروط قریب لب بهشت آسون **حضرت سید فیروز معروف کمال الدین**
 از رفقای حضرت علی ثانی بود بامر حضرت امیر ساکن کجمرشد بسیار بزرگ و عالم تمام شد در موضع
 سمپور پیکه و هو برب مشربیت ابتدای زعفران زار جا گرفت ————— منظر متاخر و مجمع
 مکرم **سید محمد قاسم** از رفقای حضرت امیر صاحب ریاضا و کالات بود و وطنی ارض می نمود
 و حواله دار کتب خانه خباب امیر بود چون حضرت امیر در قصه یا بنور کتاب فتوحات طلبید اند
 و آن دلالقان مانع بود سید تر بور بطنی مکان در همان آن حاضر کرد چون بخانه لته پور راکه
 در آنوقت شهریت داشت ویران کرد بامر حضرت امیر سخته تعلیم صغیر و کبیر حایجا سکون فرمود و مدتی نشد

یزیدان عوام مشهور بسید قاضی **حضرت میر سید حسن الدین و میر فتح الدین** دو برادر بودند
 صاحب تفرید و تجرید و جامع علوم ظاهر باطن بامر شریف حضرت امیر کبیر در موضع آون پور
 پیکنه اولر سکونت کردند و هماغجا مدفون اند **قطب محمد سید محمد قریشی** از رفقای حضرت امیر
 بسیار بزرگ و صاحب حالات علویه بودند بامر انتخاب تجانه پیمباره را که بسیار مرتب و مکتوب بود
 مبلغ خیر صرف آن شروع ویران کردند و سیصد مقبره کتان و خود آراستگشتند و در اینجا
 مسجد جامع کتان بنا ساختند و متصل مسجد مقبره ایشانست **میر سید غفر الله و سید محمد مراد**
 از رفقای آجتاب نیز در جوار ایشان تدفینات مقبره و مسجد بر این صفا پوشیدند **حضرت**
سید احمد قریشی برادر زاده سید محمد قریشی است بسیار علاهت و مظهر قوت و قدرت
 بود در موضع تکر پیکنه ساوره مدفون است پیش از تحریک این رساله به یازده سال راقم حرد در موضع
 پیمباره زیارت حضرت سید محمد کرده بود در مسجد جامع که آستانه آنجا است سکونی داشت و عازم
 موضع تکر پیکنه خودیون از جانب زیارت حضرت سید محمد اسارتی بلکه اخباری مشایر
 علاقه برادری ایشان شدند چون در موضع تکر زیارت آستانه شدار سکنه اینجا رسید و گفتند

و ادب حقیقی

برادر ^{۱۲} سید محمد حقیقی است بعد چند سال دیگر در قریه سرپوره باز وارد شدند همانجا خبر منوش که چو
 خل کلکی بود شنیدند تردد و خاطر هم رسانید و برای حضرت غم شهر در آستانه محضر سید درآمدند
 نشسته از رک غایب تشقی تام از آن تردد فرمودند بر خلاف کلان سحر گذشت و اصلا ترددی
 نرسید با وجود آنکه حاکم شهر طرف بود قدرت اضرار نیافت الحمد لله علی والک **مولانا سپهر**
محمد قاری حاکم کلام آید بهفت قراوت نامر و جامع علوم باطن و ظاهر بود حسب الامر
 حضرت امیر برای تعلیم سلطان قطب الدین و اهل شهر سکونت در کهنه در زمین در بقعه سلطان و محله لشکر
 مدوین و قبر نقیش با نور و فیوض مستحون ————— منظر لایقان **شیخ سلیمان** از اکابر
 طایفه هندو کبیر بود شرکت نام داشت بر مبنای حیدر آری در مدرسه اهل اسلام امین قرآن مجید
 یاد گرفت و به جمیع قوم خود که اطلاع یافتند از شهر فرار نموده سیر قدرت و بهره و علوم سخن معاود
 بکبیر نمودن سبب اوست بنی اعمام باز انتقال نمود بکولابرفت و ثمره طاعت جناب امیر حاصل
 از وطن و سکنتش پرسیدند کبیر را باغ سلیمان نامید عرض احوال کرد و از جناب آن قلی الاقطاب
 مستی شیخ سلیمان شد و پسرش شیخ احمد که هم امینش بود نیز مورد اظنا شد و تعلیم و تربیت یافتند

و در جوار مسجد جامع در بروی مزار سید محمد لورستانی مدفون است **شیخ احمد خوشنویس** و **شیخ سلیمان**
 همراه والد کثیر الاطفال و صغر سن بعد از مرگ امیر عالیها رسید و تربیت ظاهر و باطن فایز گردید و
 در زمان ورود مسعود انتخاب حکمران خلیل منظور نظر عساکر و اکرام آن امام الانام بود و وقت مراجعت
 بکولاب بخلاف سرفرازی یافت و تربیت پدرش شیخ سلیمان که ریش سفید بود خواهر داشتند چون
 از نیایاب معروض آن سیادت انتخاب کردند فرمودند که ریش سفیدی موجب خلافت غنی شود کار
 بغایت حق است بالجمله بعد رحلت آنحضرت شیخ احمد به سجاده ارشاد و جاده سداست
 ورزید و عالمی را فیض خود بهره ور نمود چون تلاوت قرآن بحسن الحان میکرد مشهور بخوشنویس
 متقل مزار سید محمد لورستانی بایر بزرگوار آسوده است در میان این دو مزار راه عام است و درین
 مزار حضرت سید بر شافع ظاهر و نمایان است و مقبره شیخ درون دیوار پوشیده است **حضرت سید ابی الدرداء**
 در موضع دیگر یکم که کوهرن آسوده است حضرت سید محمد سراج بواک سید محمد حصاری در محلته دارد
 که احوال به بنده پوره مشهور است آسوده است در انوقت جزیره بود **حضرت سید محمد کبیر سهرقی** صاحب
 در محل سکندریه که احوال مشهور بحسین است آنکوست یعنی محی حسین مدفونست مقبره اش محی فوضا

تویر طیب دریای مار که درین عهد مشرب خجایگان شهرت دارد و سادات دیگر هم در آن مزار مدفون
 محل ظهور انوار فیوض به نهایت است **حضرت سید محمد عین پوش** قدیم بعضی آهنگ پوش گویند
 در محل کینه کدل آسوده بسیار بزرگ بود **سید علی آگاه سید محمد الله**
 از رفقای حضرت امیر بود در قصبه پاپور آسوده است مقبره ایشان بالاتر از مقبره ولایت رستگاه
 خواجہ مسعود است **حالی الاسلام المسلمین**
 سلطان سکندر دین تکی خلق الصدق سلطان قطب الدین بعد فوت پدر بر سر سیطنت نشست و حکومت
 دین مبین بسیار نمود و مروج اسلام شد و تاریخ طبلوس او را چنین گفته اند **نظم** شاه عادل
 سکندر ثانی که از ویافت میرانوزی تاریخ **ملک روشن بخیر شرع از دست** کرده بوده ز کفر چون براج
 بهر تاریخ سال سلطنتش **عقل کفا بشرع** داده رواج **به سینه مقصود** نمودنش چون در آئینه
 بقیه کفار و بتجانهای بسیار بود سلطان زمان اکثر تجانه مارا ویران نمود و جم غفیری با اسلام
 آورده هر که شرف اسلام قبول نکرد بدل جریه او را گرفتار داشت اهل اسلام را مکرم و احسان خوا
 و علما و فضلا و سادات بسیار در عهد او و حکیم آفرج تو انعمما و خدمات شایسته نسبت به همه بجا آورد

و رعایت سیادت و تفصیل بسیار نمود چنانچه اسمای الکتریکه درین شهر متعارفست معقابریسا
 مشهور و معروفست درین رساله می آید باعث آمدن این سادات تسلط امیر تیمور بود چون
 امیر تیمور بعد تسخیر ایران و توران متوجه به تسخیر هندوستان شد سلطان سکندر از راه کابل خرم و
 تأییدات عقلی معریفه با تحفه و هدایای گنجه در دست فرزند رشید خود شاهی جان معروفست
 بزین العابدین مبارکاه امیر فرستاد و استدعای قبول سکه و خطبه و این شهر و تعیین مکان
 ملازمت نمود امیر تیمور این حرکت را بسیار پسندید و شهر کجیم را بسلطان سکندر بحال گذاشت
 و فیصل و خلعت فرستاد و در اکثر تواریخ چنین نوشته اند لیکن در بعض تواریخ خصوصاً طغی نامه که
 احوال امیر تیمور مرقوم است درین شده که شاهی جان بپسر سلطان سکندر که مشهور بزین العابدین
 برای ملازمت امیر تیمور رفته بود او را بپسر قندزیده و شهر بند کرده و بعد وفات امیر تیمور خلاصی یافته
 و الله اعلم عند الله بالجملة مدت سلطنت سلطان سکندر بمبیت چنان و نه ماه و هشت روز بود
 آخر ندای بایتهما النفس المطمئنة ارجعی شنبین باستانه و عرش مشافت و در راه که حالا
 بزین العابدین منسوبست مرقد یافت بلکه ساحق آن نزار را هم باعث اصلی قبر سلطان

بود در تاریخ هشتصد و بیست و هفت روز و خاص عام اهل شهر نام گرفتند و شعرا و صلحا بمهر نیا
تواریخ داد و عا کوی دادند از آنجکه درین صفحات بیک قطعه مرثیه مولانا احمد کتکامیر و دانست
قطعه بکاست شاه سکند که است مبدانش، در انتظار ملائکه کوی چو کاش، عجب کس بود کل سلفه و کلام
عجب کسک خرد اندازد که سار، عجب کس باغ بخت در مرد غم، عجب کس باغ کمر دینا ایر بهار، آب درج بشوید
ای مسلمانان، زمین روضه شته را برای انتظار، درین هزار خواهمید هر میخواهید، با قعده درست درون
بی کار، خدا ناسم صوفی سکند شاه، که آفرین خبر و روش باد هزار، ز بهج شاه دل هر کس است بخون
بجز زرد کباب و مرغ چوشت، خدای اند و شاه جهان و روح نیست، که کشتل درویش میتا جو
کسیکه از غم اند و شاه عکین نیست، بتر عقل من آن بی ثبات مجنون است، کوه احوال من است آنکس که چهره دارد
زین میر من در دست دلت چو است، اگر غوغا خیزد امشب خند لب لب، درون دل همه خوش و شاد چو است
بالجمله سادات عالی در حاکم که در عهد سلطان سکند ز کشمیر قول فرمودند برین تفصیل اند زیر دمان
سیادت مقرب دلا را بی حضرت میر محمد عبد، فرزند ارجمند حضرت امر کبیر است دوازده سال
در کمر وارد بودند در قیام بدعات و ترویج اسلام فرمودند سلطان اقسام خدو و اطاعت نیست

ظهوری آورد و سینه صالحه و عاقل به پادشاه خاتون صبیحیه حضرت سید حسن
 بیادر را ایشان نسبت کردن پنج سال آن سید را به در جلال حضرت میر بودند بعد آن
 رحلت نمودند و در ترکی فتحکدیل بالاتر از هزار ملک مسعود نکر مد فون است و سلطان را بخا
 مقبره برای او بنا کردن هنوز شماره مقبره موجود است بعد از فوت آن با وجود فقر ملک سیه
 که بعد اسلام ملقب علی سید الدین شد شرف محرمیت حضرت میر داشت بود کمال او هم
 قصاکرد و در موضع کوندر در حاکم حضرت میر باغی کردند مد فون شد که سیه را به دیدی حاجی
 با حاکم حضرت میر سید محمد آمد در سن بیست و دو سالگی با سیه صد کس از رفقا و خدمه قروم
 میمنت از قروم بولایت کشمیر آورده بودند سلطان بی تردد و تراخی دست ارادت
 بزیل ارشاد آنجناب رسانید و ملک سیه بتزک و وزیر و سپه سالار سلطان بود با جمعی از خاص عام
 بجناب ایشان آمده با سلام مشرف شدند حضرت سید رساله و علم تصوف برای سلطان نوشته بودند که مفید
 ایشان آمد چون در مجلس سلطان جناب سید محمد حساری در بحث علمی معارف حضرت سید کردند و بعبایت
 حضرت امیر کبیر قدرت یافته شرح شمه منطبق را بنام سلطان تصنیف فرمودند القصید همین قروم حضرت سید

سلطان نوعی در رفع ظلمات بدعت و منع فزایند و سایر مناهی و ترویج سنن نبوی علیه الصلوٰه و السلام
 کوشید که بیا محال اسلام در ولایت کتیم آمد سلطان برای حضرت سید خاتمی بر سر جنبه بون بنا کرده
 و موقع پین برای اخراج آن خاتمه و خادمان حضرت سید مقرر نموده بود و نوعی همین مسجد با صدا
 و بزرگی و یا آب تاب میشدند که خبر از باغ ارم میداد و تا عهد محمد شاه که پیش از قوم حاکم بود
 جیدان طراوت نداشت اما تا عهد اکبر شاه باغ و خاتمه بجال بود چون بادشاهان هند طرح عمارت
 انداختند تابی مسجد در صحن و عمارت آن و مسجد را یکبار محو برده اند و دیگر در شهر بالای صفه که
 حضرت میر کلان قدس سره برای محسن الاوقات برکنار در ایام بهت آن هسته بودند خاتمه عالی بنا کردند
 و ابتدای تعمیر خاتمه در سه مقصد و تود و هشت بود اتمام آن در نود و نه خاست سید محمد کمال خاتمه
 همراه داشت تبرکات سلطان داد و در بیل آن از سه برکنه سه قریه بجهت مصارف خدمت و لوازم خاتمه گرفتند
 یکی و چای از برکنه شادوره دویم نونه و فی از برکنه مار میزدیم ترالی از برکنه اول و خدمت و تولیت آن
 بنام مولانا سعید تقریافته و دولت بطور خادمان که نشتند برای بطبخ و غیر مصارف تین مواضع نمودند
 حضرت سید بید تمام خاتمه فیض نامه بقصد ادای تناسک ازین شهر حرکت نمودند سلطان سلمه در تحریک

بسیار نموده و عالمی از کفار با اسلام آورده مسنور است و سه قروار رشته های تراب مردمی مسلمان شدند
 سوخته هر جا که بجای نه بوده آنرا بر هم زدن و در سال شصت و یک بعد از تمام بجای مسکنه روبرو در اینجا
 توفیق بجای مسجد جامع یافته و در تباری آن بسیار هوس و اهتمام بکار برده و سیصد و هفتاد و دو
 ستون کلان از انجمنه سی و دو ستون در چهار طاق او نصب نموده ارتفاع چهل گز نمرخی و شش گز فصاحت
 نوشت ایند جناب خواجه صدر الدین خراسانی و سید محمد کورستانی که هر دو بزرگوار در معماری دستی و مهارتی
 داشته بکار گئی معماران در عرض سی سال با تمام رسانیدند و مسجد جامع بیچاره نرساخته سلطان است
 و سلطان با حضرت میر محمد محمد و سادات دیگر رفع اکثر بدعات خصوصاً مزار و سمرنا و کرنا
 از شهر نموده در آن عهد بغیر از خانه سلطان جای دهنی نواخته جای آلات دیگر که بالکل
 ممنوع بود سده تالاب و سالن مرکب تا سمت بر کنه بهاک ساخته سلطنت که اول آنها که در اینجا بودند
 که مثل سواره جمع شدند و بگرد و بالای آن خاک ریخته و سده خستند

و قالین

ساد و تیکه در زمان سلطان سکندر کشمیر آمده یا پیش از آن آمده بود در زمان سلطان رحلت کرده
 بنمونه است

مقر حضرت باری محمد صلی الله علیه و آله

الکلی

وطن استجابت دمانس که قریه است بر میل بلخ واقع شد چون آبا کی گرام ایشان بخصایر سکنه نمودند
 مشهور بخصایر شدند قزاقان قریه بجناب حضرت امیر کبیر داشت بزرگی با وقار و علا مقدار بود چون
 کهنه را بقدم خود فرزند نمود مالتاس سلطان در محله سکندرا نه متصل خانه سلطان سکونت اختیار فرمود
 و سلطان اکثر در خدمت حاضر میشد چون خواب میر محمد شرف قزویم کهنه فرمودند سلطان بجهت ارادت
 که آبا عجب بجناب ایشان داشت اکثر علم ملازم را بدر آن جناب می اوداشت نظر بر صغر سن حضرت
 میر محمد حضرت سید خصاری را عباری از معنی بجا طرا یافت در بعضی کتب دیده شد که چون حضرت سید
 در میان مایط خود متوجه شده اند و ترقیات معنوی حضرت میر محمد را معلوم کردند و عنایت و توجه حضرت
 علی ثانی در حق ایشان مفهوم نمودند از راه نصرت خود پیش حضرت میر محمد رفقه قسلی و تصدیق نموده
 خطا را شاد هم از خود بایشان دادند میر محمد در وقت و مصلحت حالات عجیب بود روزی دیدند که تمام روز
 پیوسته آواز دمان و ستمین بوستینش آید فرادان در جوش است هر چند استفسار جانش کردند
 ظاهر نمود چون مبالغه و سماجت مردم در استکشاف این راز از حد گذشت فرمود یکی از اهل
 سبغ حجاز میرفت و بطعین دریا تباهی شتر شده و البتج این کرد و بعد از آن تجات آن کشتی فرو کرد

این آیه از آن گشتی است چون آن مرید آید پرسیدند تاریخ حکایت و تاریخ آن واقعه موافق بود چه مرید خدای
 هر که متاهل شد و روانه حرکت میکرد در محله نوبه آسوده است حضرت سید احمد مانی بی کمال الدین
 این سید محمد از جلد رفتار و منوبات حضرت میر محمد است صاحب کلمات ظاهر و باطن بود در ساله شرح
 تنویر در فوایض از ایشانست و قایل در بیان حقایق بسیار ظاهر نموده تردید فحکد آسوده است
 در جو از مرید محمد خاوری و سادات دیگر هم در مراد ایشان مدقون شدند حضرت سید محمد
 قاضی شیراز نودند در آنوقت شیراز بر سر سلاطین تیموریه و مردم اهل سنت و جماعت بود و اهل شیعه
 تسلط نداشتند و جمای ایشان همراه حضرت میر کتوم ترغاف آوردند و سلطه اغراض را بخون و کجی
 احکام شرع ترغاف را جاری ساخته صاحب تصانیف بود و رساله در جمیع احادیث رتبه در نموده
 و در اینجا میگوید که در نظر میر محمد که را نید و حریفی که از علما در احادیث رتبه دارند مشهور است
 لیکن بعضی منابع آنرا تلقی بقبول نمودند بقره حضرت سید حسین بر لب دیال بالتر از فحکد در
 جای است که الحال بقره حضرت ساه قاسم حقایق بر رتبه آن واقع است و حضرت سید حسین
 درین زمان زبان عوام بسید قاضی ولی مشهور است حضرت سید محمد خاوری صاحب کلمات

صورتی معنوی بود تصانیف دارد از آنجمله است شرح لمعات و حاو زمامه طبع موردن هم داشت
 و شعر ملکیت نزدیک فتحکندل برابر فرارسید احمد سامانی بر فزونی **حضر قده الوالدین**
 سید علاء الدین از اولاد قطب عالمستان حضرت مخدوم جهانیاں سید جلال الدین بخاری است و عهد
 سلطان اسکندر بابا اهل بیت یکشتم قدم آورده و در کوشه که حالا مشهور بسکندر پوره آنرا فرمود
 و چهار سیر والا که داشت **سید فخر الدین** و **سید ضیا الدین** که همو بسید زیرک است و بسید
 تاج الدین و **سید محمد** و **سید علاء الدین** از خدای عمر مبارک با التماس سلطان بنهر آفرج در محله
 اسکندر پوره کوشه اختیار فرموده و بنیاد رحلت نمودند و در فرار کلان آسوده اند و بعضی فرزند
 ایشان هم بنیاد **سید ضیا الدین** در موضع کاندانه برکنه پوره **سید فخر الدین** جوان بود
 که در وقت پدر بزرگوار رحلت فرمود **سید تاج الدین** چون متاهل بودند در همین جا سکونت
 اختیار کرده در موضع اسکندر پوره برکنه پوره و بنیاد رحلت ایشان با سلطان تقریفاً
 یکوشه شش می کند اینچون خود زراعت میفرمود و قویرت اسل و عیال می نمود و مرجع سلطان اکابر
 بود و در فرار ایشان حضرت محقق در قریه اسکندر پوره جم غفیری از سادات عالیشان و جمیع

کثیری از رفقای ایشان آسوده اند که قبور اکثری غیر معلوم و مشهور است **سید جلال الدین بخارا**

~~از رفقای ایشان آسوده اند که قبور اکثری غیر معلوم و مشهور است~~

میر محمد بود با جمعی از اسادات و علما بکثیر توچه فرمود بسیار در راه طریقه بود در راه سلاطین در وقت
 حضرت **علاء الدین** که **حضرت سید علی دگر** بزرگ عالیشان بود منظر کنونی منبع کالات عالیه در محله تاشوین
 در وقت محله تاشوین منسوب بپاشی ریاضی است که دکان او درین محله بود و بنام حاج دکان مشهور

حاج محمد شریط که نام شریط نامی موسوم است در آنوقت بعضی کار چینی فرمودند
 سید که در مسلمانان نام او در غار میگوید و شریط سید دیگر از رفقا و اقربای ایشان در طراف مراد که
 غیر مشهور است سواهی جمعی که درین کتاب مذکورند **حضرت میر سید نور الدین** همشیره زاده حضرت میر سید

سنانی است از ارباب کیش ایشان بود و حل مشکلات در ماندگان منتهی بمقبره ایشان طرف مشرق منحص
 زینه کحل در بارگاه قد فرودشان پیش روی خانقاهی که مشهور بیک مسجد است واقع شده بسیار بزرگ
حضرت سید شهاب الدین و سید حضور قد در مقبره حضرت سید نور الدین اند و قریب بهم در
 حضرت حسین نزدیکی بدان مقبره از راه دور تر درین کوچه آسوده اند حالا قبر ایشان از تعمیر افتاده

و مضمون آنرا عند الممندی رسته قبور هم رودان **حضرت محمد نور سیاه** از رفقای حضرت سید
 محمد مدنی است مدتی در بروج کلکاری مستور بود چون سلطان سکندر علیه الرحمه غم تبای مسجد جامع
 فرمود و او استادان شهر و معماران در هر طرح اساس انداختند در انجام بنیاد برداشتند حدار کج پیش
 شمال را هر چند عهد نموده بر میداشتند باز میشتت پس پیر سعد محمد بر عرض دیوار بر آتش پیر خود
 بند و لب چوبه پشت نموده آید تا دیوار استحکام یافت بعد از آن مدتی در کار مشغول بود
 بی مزد و بی اجیره گوشش نمینمود و باره از مال خالص خود هم از درم و دینار بجهت رضای پروردگار
 صرف نمینمود از بجهت مردم مکان بردند که بکنی یافته است الحق که خزینه الهی داشت میکوشید که محتاجی
 شکایت نکرست عیال و ضیق احوال در خدمت میر نمود در آنوقت بکار کل مشغول بود و در شکل کار بود
 خود را تا به این بدمنش افشاند و گفت بخر خانه خود بخواهی و اگر د چون بخواه رسید معلوم نمود
 که ریزه های کل ریزه های طلاست سیوم شهر ریجه الدنیا وصال یافته وطن اصلش قیقمقره
 مبارک است منتقص مسجد جامع در محله سبزه سازان مطاف خاص عام است و چندین از اقرای و رفقای
 ایشان هم در آن قرار هم بدفون آید **خواص صدر الدین خراسانی** از اکابر اولیا بود و در پرده میگذراند

چون در کار معماری دستی داشت اعانت بنای مسجد با اتفاق حضرت میر سید محمد بسیار مینمود و
 در محله زنی که کل برابر از حضرت سید بدرالدین بر راه عام آسوده چهار دیواری مسجد قدم بود
 بالفعل مسجد با کل برهم خورده و از چهار دیواری نشانی مانده است **حضرت سید حسین خاوار می**
 از رفقای حضرت میر محمد است یا ساره استجاب بجا نه محله منور آباد که در آنوقت خیر بود و مسجد
 هنوز ویران ساخته در همانجا متردی شد و بعلم و عمل فیض بخشی بخورده و تمام عمر بتجدوی تامل
 گذراند و سلطان سکندر قلع قوه و انالتر در خدمت ایشان کرده چون رحلت فرمود در
 همان قبره آسود الحال محله ایست و سید کو می که از برادر ایشان در آن محله اولاد مانده است
 در محل خود تدکوز اندکند **سید الساده استیغ البرکات حضرت سید محمد مدنی**
 از رفقای که از متنبویان حضرت میر سید محمد مهدی قدس سره بود در نیوالا بعضی ثقات
 مسعودند که استجاب از اولاد آن حضرت عوث الاعظم و قطب العالم شیخ السموات و الارضین
 امام محی الدین سید عبدالقادر جیلانی اندر رضی الله عنهم که بعد از اجوائه حرمین شریفین
 ایچی امیر تیمور در عهد سلطان سکندر تصرفیه کنتم **امیر محمد** چون کوشه خوب و نشین دید

اقامت کرد لیکن برای ادای بعضی عهد یا ز تو به بولایت ما و التماس فرمودند و زود مراجعت نمودند
 با این و عیال در محله رعنا واری سکونت کردند سلطان از احوال معرفت مندانش و قوتش
 بزیارت ایشان رفت بعد الطلاع کالات التماس بالحق نمودند و در جواب خود شایسته کرد
 و بجا خاتمی بنا ساخت در همین آثار حلت فرمودند و در حوالی نوسه اسوق العرفا
 شمع بهار الدین بهیچ و صیت خدمت تخیل و تکفین بجا آورد حضرت میر مرجع خاص و عام و
 سلاطین و حکام بود بعضی گویند که در عهد سلطان زین العابدین اوایل در موضع ماله موج بود
 بر لند با کل توطن فرموده بودند تا فی الحال بالتماس سلطان بنهر اترج در نوسه سکونت نمودند
 و بجا اسود اقرب روایت اخیر است بمقره شرفه ایشانرا محل استجاره دعا میدارستند
 تا عهد علیرخان زیارتگاه تمام شهر بود بهجوم و از دحام میرفتند بعد از تخفیف گشته و این
 حکایت درین نسخه جایی دیگر مرقوم خواهد شد مشهور است که در صفات سلطان که بحضرت میر
 کرده بود یک قسم ادام از قازیری هم بود حضرت میر در آنسای مجلس طعام طباج را فرمودند که
 قازیری را جدا کنه آید بعد از فراغ عرض کردند که چه باید کرد فرمودند که حواله قازدار باید

خون میماند از قمار در تحقیق کردند گفت که قاز خود مرده آورده پنجه بودم تخیل شد اگر می شنید
 که تعجب امتحان این عمل از کسان سلطان برزخ بود و در یازدهم حجب واقعه وصال حضرت
 روداده است میگویند که حضرت سید تبا می مسجد خود را سعی زیاده کرده در طولی و عرض برابر است
 که قبله عالم است درست فرمودند از همه تجدید بنا بکار نمودند تا مرتبه ای که راست آمد
حضرت سید محمد کرمانی از سادات عالیه رجا بود در زمان سلطان سکه در شریف از لای فی فرود
 در محله تاشوان بمقتضی اردو با تار در فونست و در جوار ایشان مقبره اخوند تاناز که واقع
 شتر محل فیوض و برکات است **حضرت سید محمد الدین** بسیار بزرگ بود تصرفای همه سلطان
 ظاهر این است در موضع نیوج برکنه چهار ط در فونست اولاد ایجاد ایشان هم اگر می آمد
 اصحاب کمال بودند **حضرت سید محمد شریعه پوشش** صاحب استغراق عالم بودند کنج خزار
 سلطانین در فونست گویند بپرسیدند ضیا الدین تریر است که در قریه کاند با همه در فونست
 و او فرزند سید علاء الدین بخار است حاکم دکان ایشان گذشت **حضرت سید محمد الله**
 و غیره برادران سید **محمد الدین** در محله چوپین در فونست و در اطراف این محله سادات دیگر هم هستند که حالا کمال نام هم

معلوم تریب و حضرت سید عبداللہ و غیرہ برادران سیدک الدین مرقور در محلہ اندرواری مرقون
 امام الخافقین مرشد المقلین **حضرت سید حسین المعروف بمحلی** از کابر سادات شیخ
 که در زمان سیدک کثیر را بوجہ مسعود فرین ساخته منظر کالات عالیہ بود و و سپر عالہ کہ داشتہ
 یکی سید حسن و اگر سید محمد المعروف بابا میر و سی کہ ذکر انسان نوشتہ می آید قریب یا حسین در مزار سلاطین
 طرف قبلہ واقع است چون لشکری از ہند بہ لتیخ و یا کہ کفر و زمان بابا آید ایشان ترا متہم کردند کہ
 این جماعہ خفیہ بآن صحبت میوزند چون اس حقیقت سبب نشان رسید در لشکر مخالف رفتہ اورا و
 لشکر اورا نصیب کردند ہر گاہ قدر این نہا شد سید علیہ الرحمہ حکام کثیر را ہمراہ گرفتہ مایلین
 در دفع این عسک متوجہ شدند تا القور زہور ان کرتن جہان بر اینہا علیہ کردہ کہ بطرق مستند
 فراغند داشتہ متہم کشند **حضرت سید محمد افضل** صاحب خدیوہ و کالات معنویہ
 و محلہ نوشہرہ نزدیک عمر حضرت سید محمد مدنی مرقون است و بعضی میگویند کہ در اینجا مکان
 ایشان و قبر مبارک در ستانہ ریش بہا والدین بر سر مقبرہ است و بعضی کہ حضرت سید بہا
 غیری بس بر کردہ در محلہ نوشہرہ مرقون است بالا تر از مزار سید محمد مدنی باز فاصلہ و مسجد

تاهت آباد بود و بهتوریم بحال است **حضرت سید خلیل** صاحب مقام جلیل بسیار بزرگ و
 عالی نسب بود در قریه سدرجیل مرقونست و مضاف و مرجع خلعت **حضرت سید**
علی اسیر ثانی صاحب قریب سیچ بمیدان مایه سوخته مرقونست و محل زیارت خاص
 عام **سید محمد علی و سید محمد ولی و سید محمد نبی** در محله هاراند از توابع ناون پور است
 برادر آسوده اند و بسیار بزرگ اند میگویند که از رفقای سید محمد مدنی اند این همه سادات کرام
 خامه عقیدت انظام بحجری اسامی ایشان مجره افزون سعادت شد و مشاییر بزرگ اند که در
 زمان سلطان قطب الدین و سلطان سکندر بر فاقست امیرین مکرین و سواى آن بتقریب سیاحت و انزوا
 وارد شدند و در کیمر سکونت فرمودند و مقابراین بزرگواران اکثری معمر و مشهور و محل عبور زیارت
 رفع اند و حاجتم و زرقانین برکاتیم و غیر این حضرات جمعی هستند که اسامی ایشان بجهت انزوا و
 و اندلس قبور عبر و مشهور و دهور بر این همه مردم مذکور نیست و تعداد ایشان لا تعد و لا تحصى است
خرد کشته در قریب حق اند اکنون گم رضی الله تعالی عنهم و جمعی دیگر که بود و در این بزرگواران
 از تبار و احفاد ایشان در دورهای اخیر ظهور کردند یا بعد از این بزرگواران یا بعد از این بزرگواران

درود فرمودند و گرانیشان حتی المقتدر در همان عهد برای حفظ سیاق تاریخ نویسی مرقوم قلم نیازمند
 خواهند شد و ائمه سلطان سیاه فرزند اچمد سلطان سکندر بعد وقت پدر
 علا کوهر با اتفاق ارباب جل و عقد تاج سلطنت بر سر نهاد و تاجش شش ساله ماه ملکران
 فرمود چون بدرقه عنایت ازلی رستمون وی شد ترک سلطنت نجابران و در قصد مناسک حج
 نمود و تاریخ هشتصد و بیست و یک به برادر خود زین العابدین تخلص امور سلطنت کرد و رواته بدست
 قبل از اهل اشد کردید سلطان زین العابدین از صغر سن آثار رشادت ظاهر داشت فرزند دوع
 سلطان سکندر است از عنفوان جوانی در تدایر ملکه بقطارت رای ممتاز از اقران بود و نام شهرزاد
 او را نهادن میگفتند بامر پدر بجایان است امیر قویور سوغا کشمیر و عرشد پسر گرفته رفته بود و امیر
 او را بخود گرفته سیم قندزیده و شهر بند کردن در همان اثنای حلت امیر تهور اتفاق افتاد و شاهی خاص نامه
 چند دست قندزیده مانده که بعضی علوم و آداب کرده جمعی از ارباب صنایع را مثل کاغذ و صندل و قالین بافت
 و زین ساز و قابله و ملکه وقت وضع حمل خدمت عورت میکنند با خود کشمیر آورده و در امور سلطنت و
 اعانت و رفاقت پدر بزرگوار کوی بخت از اقران برد و چون برادرش سلطنت یافت سلطان ابراهیم

انصاف و استقامت بر حرکت برادر استقلال تمام بر تحت سلطنت ملوک خود مولانا در بنه
 که بعد مولانا احمد کثیر افسح شعر بود در تاریخ خود نوشت و سلطان علی بیچون رسید سخته اینکه زوین
 دختر را به بجوان بود و به انجا بزرگ سلطنت ملازم کرد و مانع حج آمد و محرک لشکر گشتی شد
 خواجه سلطان علی بفرمان آن کا قدر دعا خورده از راه پیکلی باراده فاسد متوجه عمر کردید سلطان
 زین العابدین ازین خبر و خست از بیجهت تمام از راه باره موکه گشته راه پیکلی گرفت در راه تلاقی
 طرفین اتفاق افتاد بعد محاربه و قتل سلطان زین العابدین بر طرف و منصور سلطان علی را در پیکلی
 مجوس حشمت و هما بخاندان یافت خون طایفه کورچیان که کوکهای سلطان بودند بقتل و غارت
 سلوکی مدخلت امور ملکی منتهی و در سلطان بحسن تدبیر همت رینه و احمد رینه جنرال و
 ملک مسعود و تما که سرداران آنوقت بودند بطایفه الحین آن جماعه را گرفته در نوستره
 یقین رسانید **مصر** مرکبش با پادشاهان طاقت و محو و نیت و هما بجا قصری بنا کرد
 و دارالامان حشمت و آن قصر از عجایب عمارات عالم بود و خاصه مرزا حیدر کا شعری آنرا دید
 و در تاریخ خود او را آنرا نوشته و لایق تمام با استقلال تمام بی مزاحمت غیر سلطنت زین العابدین

نور اکر

تفرگرت و سلطان حسن بنیت و اهتمام تمام اوقات خود را مصرف و عمارت آبادی این شهر
 ساخت و یکل بنزین تعمیر و ترتیب شهر و برکنه و ترویج ارباب شهر کرد و صالحی که در اوقات
 درین شهر بود تا کتب دینی عربی و فارسی از ولایت ایران و توران خصوصاً خراسان که کتب غیر ذلک
 یحیی و اهتمام فراوان طلبا اینجانب در ارباب حرفه را از مجلد و مشر زو و کاغذ گر و غیر هم که از ولایت
 با خود آورده بود وجه معاش داده بخره خود مکررم داشت اگرچه در ترویج اسلام و تأیید سنت نبوی
 علیه الصلوٰه و السلام بمرتبه بدرتوفیق نیافت لیکن در ترویج علوم و اغراض فضلا و فضلا و علماء و
 بلغا و شعرا و اهل حرفه و رعیت پروری بالبلغ و وجه کوشش می نمود و در اکثر علم زو و لجه که
 اراضی رو بوی رانی داشت حتی المقدور آباد فرمود و مدتی اطراف شهر و پکن را بسیر و
 حسیات کرد و اکثر اطراف را به سنجیر آورد و آخر با لشکر گشتی میکرد و خود در شهر میبود در ایام او هندو
 مسلمین یکله جمیع اهل دیان تراعی با هم میباشند همه را در تمام خود جا میداد بلکه در هر ملت حق
 فیصل قضا یا سخره را از همان آیین تعیین میکرد از حجت او را بدو شاه میکشید یعنی پادشاه کلان
 هر جا از طایفه که جمیع میشد حاضر میکشت کویا و سعت مشربی داشت و صلح کل میخواست در عهد قدیم

جای تالاب اولر خشک و شهر آباد بود و راجه که در اینجا سکونت داشت بسیار فساد و ظلم نمود
 ساکنانش زیرا آب آمدن و قصبه مرد کلال و بیهوشیهای او با اهل آترمان و عدم احاطه آنها معروف است
 و موحان تعلیم آورده آنجا تجماع بلندی بود که در وقت کمی آب در زمستان بآب ملغوبه سلطان
 زین العابدین کنی تکلفی بطرح کجرات ساخته غرق نمود و بر بالای آن سنگ و خاک رنجیه بر روی زمین آورد
 و بناهای عمارت و مسجد کرد و لکن نام نهاد و پیش از آبادی خواصا نرا بفرمود تا در آنجا از درون بجهان
 دو بیت زوین برآوردند و صرفه زیارت لکن کردند و بعد تمام عمارت لکن چنین عظیمی کرد و
 داد و پیش بسیار نمود شعرا و قاصید و تواریخ گفته اند از اینجا **مسبت** این بقعه چو بنیاد فلک محکم باد
 مشهورترین زیر در عالم باد، سته زین عباد تا در چنین کعبه، پیوسته چو تبارخ خودش خورم باد
 این تاریخ حال بر سنگ منقش بود سیدی ارسویچور تا سپور یعنی هفا پور برای کرده و سنگ کما
 از تجماع کلان بود آورده اسحکام آن سده نمود و زاد و کام را برای حرمت آن سده وقف فرموده
 و هر یکینه بلکه در اکثر مواضع که بتغریب سیر و شکار میرفت عمارتی بوسیله تزلزل خود می نمود
 و از جمله قو حاکم که حاصه سلطان زین العابدین است این بود که همت بر تسخیر اطراف و سببه و هر مردی که

در عهد برادرش از دست رفته بتجدید گرفته و در تصرف خود آورده لاجرم پادشاه کاشغر در تابوی او
 افتاده و مسکرم عظیم قین نموده با جمیع فراوان و کنگاران در شتم نشان متوجه بیخبر حکم شدند سلطان بنام
 محمد و شهرت ایخچر به تنه لوارم و لشکر قتال اشتغال و زریه در انهای عرض لشکر میرزا سوار و
 یک لک پادشاه بقلم آمد حیدر ملک در تاریخ خود نوشت که سر فوج این لشکر او زریه چادر و
 بود و طرفین صفوف بحار به آراسته داد مردانی دادند و پیچید روز معرکه کشت و خون قایم بود
مبیت از فروغ تیغ سوزان شد هوای معرکه و در نقشه میا بسجش آمد زمین کارزار را آنرا لای
 حکم کم من فایه قلیله فایه کثرة باذن الله سلطان غالب شد و پادشاه کاشغر را هرگز نداد سلطان
 یصفا حمید متصف بود و رعیت پروری بسیار می نمود تغییر لباس کردن شبها بر می آمد تا حسن قیج
 و عسل خود بشنود هفت زینه آباد کردن او سه زینه کو ط و زینه پور و زینه دت و زینه کیر
 زینه کدل و زینه ملک و زینه یارار در دشت زینه کیر قصرهای بلند و کانهایی رفیع خشت و اقسام مین
 و کلهها تهاال کردن نهجی آبادی و طراوت داشت که در ممالک دیگر مثل آن نشان نمیدادند تا عهد چنگل
 بهمان حال بود میرزا حیدر در تاریخ خود اوصاف آن نوشته در زمان غازی چنگل نباشد بلکه در عهد برادرش

و آنرا نگینند سلطان سید محمد و صحت فوق العاده تعلیم از کار و افکار کاراتهائینی با جمعیانه و
 حاصل بود و صفای باطن داشت میگویند سیر میانه است بحکم اولاد کم عدد و کم قصد به تجارت زنده آرد
 بود سلطان در تالای او بود که سیر را فرمود که شیخ من در عبادتخانه نکند ماند روزی بار چون تجارت
 سلطان را چشم سیر میرد که جماعتی مشغول به شیخ است سلطان را معلوم کرده از خطره خود گذشت
 تا بر شد و سلطان بمنفذ آید لای دل که از راه براری بنیل ملحق بدریای بهشت میشد مندر بسته
 و سیر در دشته جوی مار را بجهت آبادی اچمن جعفر نمود و در عرض پنجاه و دو سال حکم کرده دریا رخ
 بهشت و نهاده و هشت ازین عالم در گذشت و خواجگاه در مرز اریکه به بهشت است طوفان بهشتی بودی پریا
ذکر حضرت علی در جاتی که در زمان او بروی کار آمد بودند از تعلیم حلت فرمودند تقدیم
 بزرگ بعضی فضلا بجهت قلت که همین قدر معلوم شد و بعد آن در کسایت و مشایخ آن عهد که طولانی
 مرقوم میگردد و محقق نماید که درین عهد سلطان زین العابدین فضلا و شعرا و کاتبان بودند چه از مردم
 چه از متولیان این شهر تمام نطق چون کسی ضبط نموده حالات این مستور ماند از جمله آریا کل
 در زمان آن پادشاه عید المثل ملا احمد مردی فصیح و عالم و شاعر و طریقه مصاحب و دیدم

سلطان بود شعله و ستار پشانی میگذاشتند سلطان که طبع موزون داشت روزی بزم شعر ارادت
 بود و دیباجار مولانا گفت **شعر** شایخ پشانی ملا احمد کشمیری **که** که بدیتی تو در آفاق آستان
 شاهدار **مولانا** و ترنوب در جواب **سلطان** بدیده گفت **شعر** شایخ پشانی حدیو اگر گوی ای ششم
 تا بایم در میان مارک و ان در شمار **سلطان** برین تحسین نمود و در اقام و اکرام افزود و قتی لانا را
 بیک گناهی اخراج نمود به کپلی فرستاد مدتی در تیرجیرت سرگردان بود آخر الامر از کپلی این
 قطعه نوشته فرستاد و سلطان خوش شد مولانا را باز آورد و پیش از پیش انام و اکرام نمود
 قطعه اینست **قطعه** فی به نجوم ز مبتدا و خبری **فی** بمطلق ز جز و کل اثری **برین** این کسر و
 جرجار رانند **احمد** از غیر منصرف خوانند **دیگر** را اصحاب فضل و کرام عالم سحر و بر متقی بظفر
مولانا کبیر که استاد سلطان بود در صغر سن بهر آن رفقه تحصیل علوم نمود و هجاستجا میبود
 سلطان بکیلیف تمام او را طلبید و در جوار خانه خود جاداد و منصب شیخ الاسلامی بیتی صد است
 تا آنوقت دین شهر شایع بود بنام مولانا مقرر فرمود هجاستجا مدرسه طیار کرد و تعیین موضع
 برای طایفه طالب علم نمود مقرر مولانا در نفس شهره شهر و مکتب است و کما قاضی القضاة

مولانا جمال است که غریزی آریند و شان آفرج در خاتاه امیریه یادای و طایفه میکند راست حکم آن
مصرع که عشق و منکر را توان بهمن **از قدر قدر خیر قصاص و کلات بلا غشش بیلان رسید و در**
 صحبت خودش طلبید و خدمت قضای مسلمانان تو نویین با و فرمود در فزون علوم آراسته بود و فنیض
 احکام به دیانت پیغمبر و این مولانا جمال الدین سواى مولانا جمال الدین سیالکوئیست حیدر قبیله
 قاضیان که ذکرش بحسب خود می آید فاما سادات و درویشان که در زمان سلطنت بنی امیادین
 در کفر بودند یا در آن وقت رحلت فرمودند یا از ولایت و عرب است و کثرت سکونت نمودند جمعی که
 معروف و معلوم اند بدین تفصیل اند **حضرت سید حسن منطقی** - فرزند کلان حضرت سید حسین
 منطقی است که ذکرش گذشت منظر فیوض الهی و مصدر کلمات نامتناهی بود و معارف الهی را
 با دقایق راه جمع کردن زینت سخن شسته سادات و ولایت بود در عهد او کسی را بر او فقیه نداشت
 علم ارشاد را در موضع و تنی پوره که در آنوقت ولایتی محمود بود افرینست و بهمانجا مد فون شد
 بقبر و بعضی زیارتگاه شهر است و برکات و خدمات و فیوض انبیا است طالبان مذکور رحمت اند
 علیه رحمة واسعة **حضرت شیخ بهاء الدین** که کشتی قدس سره از تربیت یافته مکان عارفی است
 شیخ حسن

شاه اسحاق تغلای است و شاه خلیفه اول اعلا ی قطب را فی امیر کمر سعد علی محمد است مرجع
 همه خلفای طریقت و مقامات حقیقت است خدمت شیخ بهاء الدین چون از طی منازل و قطع مراحل
 سلوک فراغ یافت در ادبیه سطوات جذبات و غلبات حالات تنسافت هرقی در حجاب خجالت و
 عزت و کمناهی مستور بود چون مجدوم عثمان معروف با بابا اچ کپیائی داعیه طلبی برسانید قصد طواف
 حرمین مجتهدین کرد با بسیاری از ارباب مقدس داشت در جاف شخص تجسید کسی از مقتدایان و راه دانا
 برای بابا ملاقی نمود و بقی رساند و از تعلق بخیر بر ماند که از ابدال رایافت میگویند که تجانب شیخ ابو اسحاق
 نظاری بود و او نشان بابیان داد و احوال شیخ را بقضین بیان کرد بایا عثمان جوانی پویان این شیخ کو
خو بس ازین بر میخواست بطواف اکتوت آید که بسودنا بزار تو قدم سجده و عورت بابا بهمان نام و نشان
 و کتبه سرش را گرفته پیر از راقیه بوجیهت سبکدوش شد مشهور است که خدمت شیخ بهاء الدین در او ان
 راه حق تجتهد و حلال مرد بود و چاره غیر ازین نیست که دانه باطی طعام که در راه فاده میدید تمام روز
 و از آن پاک و شسته قوت خود از بهمان چشمت و ز سر ساختن سیر ناوانی که خادمش بود او را ز نوخ کلا
 که از اینج بسیار و حکایات جذباتش بشمار شش پستور محمود برای سیر حجاز شهر مکه کمر بست
 بود

در دایره در کجین بودند بنگان مال و متاع شیخ عالم مطاع را ستهید ساخته اند بادشاه وقت سلطان
 زین العابدین این معامله را در خواب معلوم کرد و شخص نمود چون شیخ پیش از آن بیاران وصیت کرده بود
 که بعد وقوع امر ناگزیر سیمانی در پایایش کرده گشتن گشتن خواهند بود مردم مضطر و ترود شدند
 و بعد تا سال بسیاری تدبیر بعضی عقلاء روزگار کا هواره آوردند و نفس مبارک را در آن گذارشته
 گهواره را بر سیمان کشیدند و غمزار فایض الانوار رسانیدند و اقع شیخ در سال شصت و چهارم هجری
 معمر بود یا خواجه سید السادات حضرت سید محمد مدنی و شیخ العرفا حضرت سید نورالدین قدس سره
 هم صحبت بود خدمت یا عثمان کنای نقل کرد که خدمت شیخ نورالدین خواجه شیخ بهاء الدین را
 بر آوان خود فایز میداشت فیوض برکات شیخ به نور از مقبره آن ظاهر است امر و غمزار رفیع او
 بر ستودن از رفیع کلار مقایر سادات کبار و مناسیح ابرار است که رنجی از آن محل خود درین رساله
 تذکره خواهند شد. حضرت سید بدر الدین زین الدین گلی از سادات
 قدیم العلما در محله زینیه کحل جانب مغرب بودند در طبقه علییه عالییه قادریه است
 و صحن خانه جد مادری را قلم الحروف نفس هزار واقع شد یاد دارم که پیش ازین بحیری قبر ظاهر بود

بدران سبب حوادث و کند کوی عالم ستور شد و از حیدرگاه سعی بعضی اجاب باز ظاهر و محسوس است
مجمع البحرین مطلع البیّن سید الخافقین حضرت سید محمد قدس سره

معروف میلادریا لادرومی جامع مراتب سیادت و ولایت بود میگویند که منکامیکه جابجا با اعیان
 در که معظمه از خدمت بابرکت شیخ اسحق شامی اوصاف قطب السالکین حضرت شیخ بهاء الدین بنی شینند
 خدمت سید السادات هم تقریر ادای مناسک حج در امکان قدسی بیان تشریف داشتند با اتفاق با اعیان گمانی
 بکمر توکل فرمودند و مصدر آیات نبات و منظر حالات عالیات بودند و اکابر دین و نیاز حاکمان
 در جمیع همات صورتی معنوی استمداد می نمودند بعد واقعه انتخاب مرقد مطهرش مرجع و ملاذ اکابر و لیا
 بود و حل مشکلات خاصا الهی اران درگاه میشد چه جای اوساط و عوام که عقیده ایشان در حق تعالی
 برکت دیگر است جناب محمّد الاولیا حضرت شیخ حمزه قدس سره قریب دوازده سال مرا و مندرایت روضه
 شریفه ایشان داشتند و اخذ فیوض و فواید کثیره نمودند چنانچه کتب خلفای ایشان از نیکو کلمات مخرومه
 کیفیت سبب طریقه انتخاب و تعیین سلسله کلام و حقه تحقیق نزد بعضی از متنبان شیخ محمد تنطاری
 میشد و اکثری سبب حضرت شیخ بهاء الدین بنی شینند را اقامت غیر الجرایم در وقتیکه با وصف عدم قیامت

اسحاق

اسحاق

منظور نظر غایات مخصوصه حضرت ایشان خلیفه الرحمن قرین سره شد بعضی شبها در روحانیت
 زیارت اکثر حضرات اشتغال قیامت از آنجا رانی که منفر قیامت حضرت سید السادات شد دید که طهرات
 درون روضه مبارکه ایشان را یک دستور کتابه سنجیده عالیله قادریه را بغایت سبک و زیامی نوشته اند
 و العلم عند الله بالحمد این درگاه فیض بخش خاص و عام و مطاف طوافی نام است و تاریخ وصال کرد
 مثال تقیم ماه حجب در آن سه روزم ترکور است **حضرت سید نورالدین** زینکلی طاهرا
 بلاد زادش سید برالدین از زبان قدما شنیدید که قبر دوم هم میت و بیرون دورستور بود و دیو لا
 بانباره بعضی اسب کشف که کمر بستند بنده بارطاهر گشت و این رباعی بر سنگ قبر بخط قدیم نوشته
 یافته شد **رباعی** جامی که عقل آفرین میزدش **هـ** صد بوسه ز شوق بر چین میزدش **ن** آن کوزه
 کرد هر چنین جام لطیف **ی** می سازد و باز بر زمین میزدش **هـ** هر دو قبر مبارک مصدر قبوض و بابر کاست
 و مسجد و محقر قدیم تر موجود است الحال مجددا تعمیر یافته است **محمد راز**
المعروف **حضرت سید جاننا** صاحب امر از ابرار نام صلی الله علیه و آله سید محمد رباعی نوشته و محد
 سید علی که قریر العبد این ساد است و در تاریخ خود اسم مبارکش سید محمد اصفا بقلم آورده جامع علوم

ظاهر و باطن و صاحب ارشاد بود و بتجربید کردن مینمود و اوایل در شهر میگردانید چون بحجم مردم خاص عام
 محل اوقات شریفه اش شد بجهت فراغت کوشه اختیار نمود و توجیه یاره مولد فرود و در اینجا با اهل دنیا
 متوطن نمیکند شد در راه حق صوره و معنی جاننازها داشت سلطان بن الامیدین چند قریه را بجهت
 معیشت توابع ایشان مقرر نمود و برای علف سپان چراگاه جانناز پوره کرد و آنوقت صحرائی بود
 نیاز فرود درباره موله با توابع و لواحق و فوج است و مراکز که الانوارش مطلق عالمنا از زبان
 سلف اجماع سنج که اطراف مقبره ایشان از قدوم اهل ولایت کمر خال میباشند البته یکی
 ازین طایفه واردمینود را قم حروف بهم یکد و بار ظهور چنین امری کلان بود **حضرت شید**
 بر اسماء کل و صاحب علو حال است در قبر است ساد کثیر را بقدم خود مرین فرود و اناد کوش
 صوری و معنوی بود در شب باطنی است اختلاوت بعضی ایشان را کبرویه میدهند و عقیده و اکثری
 این که ایشان در طریقه حصار خواجهان عالیشان اند بلکه میگویند که بلا و سهله از خواجهت
 خواجه بزرگ بهار الحی و الدین شاه قشبنده مشکل گشا قدس سره اخذ فیض کرده و چون بر زبان
 بخواجه ملال مشهورند میتوان گفت که این لفظ هم دلالت بر غیبتشبنده ایشان دارد و از پیر بزرگوار

خود هم استماع دارم که هرگاه بر قبر مبارک ایشان متوجه می‌نشستم نسبت بندگی‌ای آید اقبال دارد
 در اوایل فتنه‌بندی بودند چون کشته می‌رسیدند نسبت گیر و نیز از خدمت حضرت سید محمد مهدی
 باطل‌های علی ثانی حاصل کرده باشد بالجمله مظهر فوض بودند در موضع استیم برکنه سایر الموضع پان
 اسوده اند ما جماعت از برکات زیارت قبر زلفه ایشان عجایب و غایب نقل ملکیت پر تعلیم
 وصحت خایستید هاست منبع البرکات و سیدنا و سیدنا حضرت بابا محمد امین و سی
 ایشانند در احوال انتخاب مرقوم میشود راقم حروف یک‌شبه در مزار فیض ارحم حضرت کدر استین
 و نسبت قادریم بوجه اتم در واقع معلوم کردن و اتمدا علم حضرت بابا حاجی ادهم بعضی ادهمی
 نوشته اند منسوب بخاندان سلطان ابراهیم ادهم از اکابر وقت و جامع علم ظاهر و باطن بود
 از وطن خود متحرک شدند ادای تماسک حج نمود و کتفه را بقدم خود زین فرمودند از فحش
 حضرت شیخ بهارالدین و شیخ المشل شیخ پنج نورالدین بود و از اقران ایشان در مقام میر واری
 مشهور بشاعر واری که احتمال بیرون قلعه پادشاهی است مدقون شد بزار و تبرک حضرت
سید محمد امین المعروف بابا میر اویسی فرزند اجمید و غره نخل برودند حضرت سید محمد حسین بی‌همت
 منصفی بهقی

الکره لک

بکریج سادات و قمار و تخشتم محران این کار و زبیر صاحب طریقت و قدوح ارباب سادات معونات
 و مشهور الخدایات بود و تربیت دافع الکرامت آنحضرت زیارتگاه خاص و عام است صاحب علم ظاهری و باطنی
 بسیار بود ستانه منبر که او پر فیض و باریک است و موج آنجا را که قدما گفته اند نظم و نثر بسیار است از آنجا
نظم موج با بامیر و یک کلمه تا زبان است در زبان ارم **نظم** قدردان بنوای سل و وصف او سجد و پان ارم
 او دلی از ره او پیش **نظم** خبر از بر و انجوان ارم **نظم** بی زلف بی لد جو عیسی بود **نظم** یاد از بر و پستان ارم
 فاضل وقت بود عارف دهر **نظم** این سخن هم از چنان ارم **نظم** از خودی باز انار زبکی و ولایت از آن قدوح ارباب
 روشن بود در حدت فهم و فراست و علو قسرت و قطارت بی قرین عهد با کلام نکین لطف طبع
 و حسن خلق شیرین تر از شهد با وجود علیّه حال و کمال دولت بیروال کاهی بانای شعر که ربط مقال است
 تو چه میفرمود در انهم اظهار تیار و اکسار میمود **نظم** چنانچه فرمود **نظم** کناه ما عدم کر نیامدی بوجود
 وجود عفو تو در عالم عدم میبود **نظم** سلطان زین العابدین علیه الرحمه قطریه اطوار محمود و اوضاع مقبوله و احولات
 حسنه و شمیمه که میوه آنجا بوالد ماجد حسن التماس بود آنجا بقراردی گرفته در حدت تربیت آمد
 بابر کمال عقل و کیاست آن مغوار ارباب سیادت میخواست تا بعضی امور مملکت را بدی بسیار در حضرت میر

خورشید صمدی قدس سره قبول کرد و شوق تعالی دنیا بالکلیه اعراض نمود و در شکیبایی ماران که آنجا را
 میری و اری یعنی باغ میر میگویند و منسوب آنجا است متروی شد و مرکز اختلاف مردم نمود
 در آنوقت در بناب ترجیح بندی است فرمود و قدری از آن با ترجیحش منیت **ترجیحین**
 عاشقان همی که دردم ساز و خوشی رستم از مقام نیاز و عارفان رحمتی ز راه کرم که تو ارم بجز شما عجز
 و صلاان خدیبه تر عین ضیاء تا شوم با شما می و ساز و ساغر ان التماس کبری با کرمه و خنده و تر لید و از
 راه صدق و صفا کرم پیش می هر دو فنا نمودم یاز و از مخالفی نمی آیم که تو ارم با تو از راه حجاز
 آنحضرتی ز جمع و لوازان و میروم با هزار سوز و گداز و هر کیم همت است و عشق دلیس و هر هم آه و ناله ام ساز
 با بجران و کار در در فراق کار خون خور و غم نشین و فراق خاکبایی ننمایم ای زلف چون که در دامن این آینه
 شیشه میبینم به بدایع از مقام خوشن احوال و محالیا چون طریق در پیش است که درم اطمینان قصد را بجا
 حوکان منزل اقامت نیست که کویتا میگویم عین آواز ویدارن و دیس رنگ و شوق و کین کج کوچ و عباد معبود
والله تنگدرد من بوده ام عفا و قل قافدا شتم لبها و آینه ان من ماضی خوش شوم که با من است و صبح است
 کج و حد و قارگاه است از کج که کج هست کج را ما و آن آینه بطریق همانی و بجز خودی برین چنین سرا

نیز زبان دهر را دیدم، هر یکی خود بسان از درگاه، نوشتند غرضش یکس، بی سیم دل نواله حلوا،
 چون بریدم راه معنی نیست، باده خسته گفتم آتشید، کای حیوان کس نشازم نوش، اگر بپریم بیج استغاثه،
 کج معصود کایات مهم، بردت گرفتاده ام چو گدا، با تو ام اتحاد رو حاکمیت، چون ندیدی از زویش جدا،
 خیرادت گفتم در فتم، کر کند بخت یاری بخدا، کردم عهد و بسته ام پیمان، که بتوفیق ایرد انا،
 بود ازین و بر سر کعبه نشو، کج کوچ عبادت معبود، انعمم بجهاد و جهاد، استخمسند آشکار و نهان،
 همه در بند خویش غول، همه در کار خویشین حیران، فی رحم بحال غمزج، فی کلم لطف یا احسان،
 جلد در قصد خون بید کرد، او فدا جرم و موش در تابان، کار نشان فی بغیر کردی، بار نشان فی بخلی خربهان،
 در میان شان هرگاه که سر و سر و عرصه عظم دوران، نگنند القات رنجوری، در دم عیسوی بودم شایان،
 هر که اگر می رسد سپند، بر قد و مش کنند سر قربان، کر بود کا و سامری اودا، می برانند موسی عمران،
 کس گوید که این خزان کی، جان دهند از برای کیلبان، چون ببینند تنهای درش، همچو سگ را درش دربان،
 رویم کنش چون حقیقت حال، ای دل جان کو بجان جهان، بود ازین و بر سر کعبه نشو، کج کوچ عبادت معبود،
 الله تنویم عجز خود با کس، نشسته بخوان کس چو کس، فی طمع از در صغار و کبار، نه زلفوت بر کس و نا کس

کین دغل دوستان دشمن تو **خواجه** چون بجهند گشتیم برادر **بجواد** برین کلاه کشید و نوک کج کرد و عباد **معبود**
 و این بیت هم از آنجاست **سفر** ز اسوای تو آنکه فارغ البالد **بجالی** نفروشدن دوق تنهای
 با وجود از او غرلت بنا بر اعات **سلطان** بافتوت گاه کاهی بعد سال دایمی اختیار ملاقات
 و صحبتش میفرمود و مجلس **سلطان** را بقدوم کرامت ملزوم خود مزین میبود **سلطان** چون عمارت **لنگ**
 که در میان تالاب اولر واقع است با تمام رسانید بشکر آن **اسیاب** نساط و فرحت **والا** عیش و عشرت
 را همیا که آید و چنین ساله قرار داد و خدمت حضرت **میرزا** از آن تمام حضور آن بزم تمام سرور نمود و
 بهماجت **سلطان** و ابرام مقربان شرف حضور از زانی داشت و بعضی امورات نامشروع دیدار
 علیه حال با غیرت شریعت خود را در آید بدربار انداخت هر چند خواص شاکش و ملاحان
 سباحت اندیش سعی کردند و کوشش نمودند نشانی از وی یافتند **سلطان** را عیش منغص شد و
 مجلس طرب برهم خورد و بطبع خرم باند میان ممکن بیشتر راجعت فرمود در آنجا و عبور بر این
 رشک ریشون بار که بر کنار دریای بهرست رسید خدمت **میرزا** قدس سره دید که بر آب
 خرقه مبارک خود را میزد و خسته و چهره نورانیش چون نور شید می افروخت که و میزد گشتی

بر خاسته از مرصع در بای میارگشت افتادند و روی نیازمندانه برخاکپای می نهادند و
 بالحاج و عجم تمام آن سیدالانام را در گشته در آوردند خون بجله بلچر رسیدند اینجا که خا
 و تعلقات ریچو سناه بود بالفعل مقبره حضرت میر است نشست و باقی عمر در اینجا بعبادت
 صبح وضع تشریف التفات نفرمودند را بالکل باستغراق کاشت و دست از همه چیز برداشت
 خاتماهی عالیشان که در موقع استم بجهت درویشان و خادمان آنجا سلطان و قسطل آراستگی
 و نقش و نگار و منازت ستون و دیوار درست کردن بود چندی آنجا با جمعی از اصحاب اقامت
 را با رای در میانجا بسر برد چون بالکل رو بخمول و غفلت آورده ملقفت بجانقاه مسطور نشد جای
 میر را دریابی بود هرگاه میکفت میر با حدیث می مع اند و وقت لایستی قیه ملک مقرب
 و لایبی مرسل در دظهور میکرد محکم کس را خصم در آمدن نبود چون اظهار میکرد که میر با خدا وجود است
 یعنی مشا هر چه در کثرت دارد مردم در می آمدند یا میر صحبت میدادند استاد علوم طاهر
 و توان آن عالیشان حضرت یا حاجی ادبم است و بر صحبت و تلمیم سید بلال که
 ذکر هر دو بزرگداشت حضرت میر روز عیدی بر سر سبزه نوره صفه صحنی خانه خود رتخا آید

یعنی حدیث

آن یکم

بر آن ریخته بی بستر با استراحت دایره کشیده بودند و نشسته بودند از سر غرور علم بگویم بهیت تمام
 زانوی خشک بر سر سینه بر نهاده و بر آنای آن کسی بر روی او نشست میر طبیب فرمودند که
 این کس از سر خود رو در دفع کن و گرنه هلاک خواهد کرد گفت کس شش و پنج نیست میر فرمودند
 که نشیند و کتب نبیه عمر و در دمار از دماغ بر آورد یعنی عالم بمکه دنیا پرست عاقبت حال غرور
 چون امرای کهنه ستمت بقسایت بر سادات بهیقی که اختیار امور سلطنت وقت بر ایشان بود ^{اندک} فتنه
 و هجوم کردند در خانه سلطان بهیچ بعتنا بر سادات سختند ببلاده قزاقان را که با حضرت میر
 داشتند حال میر علیه الرحمه سید میرک میر سیدی حسین که از سادات بهیقی بود و از ارباب
 میکرد امرای کهنه تا حکومت او بنای درج با چهار درج کس از فرزندان اقرباد در خانه پادشاه
 بر سر دیوان از دست استیخودم نهادند باقیات با همان سادات حضرت میر بابا و پس علیه الرحمه
 هم نشیندند بعضی میگویند که جماعتی از استرار شب در صومعه این سیدالایار وارد آمدند آنحضرت را
 بخوج ساخته اند میگویند که در همان حال این اشعار که مشهور است ^{رایج} ملا فرمود ^{مهم} آن زمین
 کرد میخا نفسی که من این مرد و چهار اشبارم بخشی اگر از عشق توام سر برد کور بود با هرگز این ترانه نشنیده

کتوم کسی ^۱ من فارغم مصلی اهل روزگار ^۲ میدان یقین که کشتن من ^۳ بیکانه ^۴ اکنون یا و شعر
 بخوان بر من ^۵ تارونی ظالمان ^۶ سحر شود سیاه ^۷ و از قبل قاتلان خود هیچ بخاطر نیاورد که موحد بود
 غیر از حق ^۸ هیچ ندید آنچه بر سر سید همه از حق داشت ^۹ و این سعاد ^{۱۰} نعم عظمی از پروردگار یافت چون
 بچشم یقین نشان قبر مبارک ^{۱۱} الحاح حاضران ^{۱۲} نبوت سید فرمود که برای قبر من از غریب خود هیچ چیزی
 میرسد بر لیر ^{۱۳} یا منتظر باشید علی الصبح ^{۱۴} دیدم که تخته از صندل از دریا میگذشت ^{۱۵} و برای آستان فیض ^{۱۶}
 ماتره جانبار داشتند و بر قبر مبارک که داشتند سلخ ماه ذی قعد سال هشتصد و شصت و نه ^{۱۷} هجری
 این واقعه رو داده شهید کمر تاریخ است ^{۱۸} فتوحی و فیوضی که ارباب باطن بر قبر فیض موطن آنحضرت
 که میگذشت جایای دیگر کمتر است ^{۱۹} که مجموع شش مجدهم ^{۲۰} المعروف حضرت شیخ حمزه قدس سره ^{۲۱} مرتبه در آباد
 سلوک ملازم است ^{۲۲} این آستانه ^{۲۳} مقرر داشتند صاحب حضرت شیخ ^{۲۴} میا داد او ^{۲۵} خاک ^{۲۶} نفیض ^{۲۷} نوشته اند حکایتی که
 بلا واسطه از مشایخ متاخرین ^{۲۸} ویر ^{۲۹} شنیدند ^{۳۰} شدار غایت ^{۳۱} و فور ^{۳۲} بحر ^{۳۳} تحریر ^{۳۴} غی ^{۳۵} آید ^{۳۶} یکی ^{۳۷} از ^{۳۸} مخلص ^{۳۹} است ^{۴۰}
 قریه از ویر ^{۴۱} پادشاه ^{۴۲} ملا دولت ^{۴۳} نام ^{۴۴} احبار ^{۴۵} گرفته بود ^{۴۶} بی ^{۴۷} دینی ^{۴۸} دو ^{۴۹} سال ^{۵۰} در ^{۵۱} بار ^{۵۲} کرده ^{۵۳} آفت ^{۵۴} سماوی ^{۵۵} بجا ^{۵۶}
 آورد ^{۵۷} کسی ^{۵۸} تم ^{۵۹} حصول ^{۶۰} سالهای ^{۶۱} آن موقع ^{۶۲} از آن ^{۶۳} نام ^{۶۴} را ^{۶۵} گرفت ^{۶۶} و ^{۶۷} کارش ^{۶۸} بخوبی ^{۶۹} شنید ^{۷۰} شبی ^{۷۱} نزد ^{۷۲} قبر ^{۷۳} مبر ^{۷۴} رفته

عرض حال کن در واقعه دید که حضرت میر با محمد و شیخ حمزه و شیخ بهاء الدین محمد بن محمد بن علی بن الرضوان بن
 امشورت دارند ایشان گفتند این ظالم هر یک شیخ نور الدین علیه الرحمة است با هم توجیه بکنند شیخ نور الدین
 علیه الرحمة شدند شیخ بکستقبال اینها آمدن کف که آن ظالم را قید خواهیم کرد اگر تلافی کرد بهتر و
 هر چه مضی باشد بعد اتمام خانقاهی که بر سر آستانه تعمیر کند بوقوع آرزویشی شیخ عصای غضب
 بر سینه آن ظالم زده باین حقیقت مطلع خست صبحم وزیر فرمود لا دلت مخلص حضرت میر را
 از عایت احسان لغت خود راضی کرد دست از تهمت برداشت برین روضه مقدسه جلال صوری عم
 بسیار بود همدی کسی که ششم بدو رخ میخورد روز و تر میشد از زبان مولانا عنایت الله شال نقل است
 که در زمان گذشته اگر کسی از آنرا به بی ادبی گذشتی یا نام مبارک را بی ادبانه بر زبان راندی
 انا قاتل مت میباشید بمرد و هو که زمانه فساد گرفت و بدعت و ضلالت عموم یافت تا دیر تپنبیه
 باطنی مستور و موقوف ماند چون حضرت سید لعل را اکثر مردم نقش بند می میدادند و بها حضرت
 میر هم منسوب میشدند باینکه یکی از وقایع خود مرقوم میشود آخر شب براتی بود که راقم حرف
 کمر تن غلامان درگاه فیضیاه این سید علیجاه شرواندوز زیارت تر بنیر لعل که او و لمجای

اهل غربت و کینه مقصود اهل توبه است که در بدین النعم و البقیصه کینه مانی آسود دید که برتر مبارک
 تحت نورانی مضمون این عبارت منقوش است که در برج و دودمان رجبی میر محمد امین بخشندی قنات
 و فضایل آن عمده الوسایل زیاده از آن است که این عایر نا توان در شیخی از آن تواند بقلم آورد فیض و
 احسان آن سید منیع الملکان بر جمیع بندگان لاکسیگان ایران عام است اگر آن ذره ناچیز خود را
 مخصوص الطاف و مشغول اعطای تخصیصاً نداشتند یا وصفاً آن تفضلات صورتی معنوی از عمده ادا
 قدری از تشکر حکونه بر آید هنگام مفارقت از جوار فرار فالین الا نوار یعنی وقت مکان قرار راه
 اشعار حضرت بار بکسور سلامیه بروح تمام قو حش عرض داشته ایراد آن در صفحها سبقت
 بقلم آورد **قصیده** دوش دیدم نیم بسمل زایران چون طایران در طواف و درنده شاه شهیدان
 نورچای پای کوبان بر درش چو قدسیان بر کرد عرش در غم از محبت همو مرغان جنان
 گلشن نور است یارب یا همیت السور یا جو بیب **قصیده** میر طایفان دارالامان
 مرقد سلطان دین شاه اویسی رتبه است که بستم کوی او بکوفته و لها بوی جان
 وارث جده معظم بود اندر اسم و رسم نام سید امین نور زمین جان زمان

داغ محرابی ارم هر گل زمین در گمش **۱** باغ تور از طوق آن درگاه مهر خاوران **۲**
 از صدق اهل ایمان بر در او انگبار **۳** صد سلام صد ثنا کرده بدل ورد زبان **۴**
 و الله **۵** اسلام ای سید عالمی نسب فخر کرام **۶** ای اویسی مرتبت خورشید اوج احترام **۷**
 اسلام ای کوهر دریج حیات شاه دین **۸** اسلام ای اختر برج سعادت اسلام **۹**
 اسلام ای آنکه تر آبی کرمانه بر کی **۱۰** از ره عزت مسلسل شد امام ابن الامام **۱۱**
 اسلام ای قره العین رسول کائنات **۱۲** اسلام ای کوهر ستموار زهر اسلام **۱۳**
 اسلام ای غنچه باغ علی مرتضی **۱۴** **۱۵** کرد داغ حسین را تازه بر ما و اسلام **۱۶**
 اسلام ای آنکه بر کرد فرار از نورت **۱۷** **۱۸** یافت قندیل دلها چون کوکب انتظام **۱۹**
 اسلام ای آنکه مرستان کویت را جیستر **۲۰** نیست جز بر عروج وثاقی فیض ایت تمام **۲۱**
 و هم **۲۲** ای گل باغ کرامت وی در دریای جود **۲۳** شاهد بزم شهادت شاه اقلیم شهود **۲۴**
 منظر نور تجلی مرقد با فیض **۲۵** ذات پاک بجز و حیدان عین انوار وجود **۲۶**
 وای بر دل کرنه ما وای خیالت بود **۲۷** صد زبان کرد زبانم کرنه در ذکر تو بود **۲۸**

با سیه بختی اول سختی ز روی افتقار **آقا** افسرم خار حریمت بستم خاک تو بود **آقا** عمر خود غم بسروده بپر
 پایتو **آقا** اعتبارش زن عبادت افتخارش زن سجود **آقا** باد بروح سراپا نورت از حق صد سلام **آقا**
 بر روان پاک آبا **آقا** عظامت صد درود **آقا** حضرت **سید حاجی مراد** خود سال بود که ولد
 ماجدش **سید فخر الدین** از عالم فانی نقل فرموده و از عم خود **میر ضیاء الدین** زیر کس تربیت یافته
 و بمقامت عالیه نشسته بود حصول کالات اصول و قروع بربارت حرمین از شرفین زاد بها افتخار
 رسید **مرغ** ایو استی شامی سند سعی وجد و جهد در خدمتش بسیار بقدر میرسانند و این شرح حق
 از اکابر طریقه حضرت شطاریه و صاحب خدایات عالیه و کرامات متوالیه بود بلکه در زمره
 ابدال استلاک داشته خدمت میر **سلوک** اجازت ارشاد یافته براه ایران مجاورانهر آمد
 و در خوارزم بخدمت میر **عبد بن** آبادی که در آنوقت سر حلقه خاندان حضرت **ابو** بود
 رسید و کبکالات نمود خط خلافت نیست باز بجهت **چشت** **مبت** قرار و تئیه از مروان کم
 پرس که **مبت** مرغ هوا کوه و درشت کس است **آقا** **الحاصل** **سید** بارجمین **سید** **جستیا** **المراد**
 مکشتم قدم آورد بغرم را وید که زنی در نواحی **خمن** بطریق **سیر** بر آمد و نزدیک قریه **کریه** ویرانه دید

که از آنجا

که از ترار معجزه بر بود چون آب نهشت وقت نماز طایب نمود هر چند وجوب کرد میافت قیامت
 در یک گوشه نشانیست مردی نورانی دید که آثار ولایت در صحنه او پیدا بود و انوار هدایت در پیش
 هویدا از او پرسید گفت این بونه سیر را از پنج برکن تا آب صاف و فایض ظهور کند همچنان کرد
 چشمه جاری شد پس طهارت کرد و نماز گذارد تا اینحال آن مرد نورانی نشسته بود چون از نماز
 فارغ شد نزد یک او آمد گفت سید حاجی مراد مراد است که گوشه بنوش است مبارک باد
 چون با هم صحبت نیک داشتند و دانست که حضرت خضر است علیه السلام پس یکدیگر را خواندند
 و خضر علیه السلام غایب شد چون میر در آن موضع مذکور گوشه گرفت و زوایه کنیز را که یکروزه را
 بلکه بیشتر آب جوی آورد تا آنرا آباد ساخت و آن جوی را جوی بابل گویند و در آن زمان شیخ بابایم
 ریشی قدس سره گاه گاه در خدمت سید رسید و مسائل طریقت می پرسید پس میر قدس سره
 باز او را بسیار دید و هیچ مخالفت از نزوح نمود و در صحبت نداد میر قدس سره که آن خاطر کرد
 شیخ بابایم ریشی بعد از مدتی باز در خدمت میر رسید دید که پسری قرآن میخواند گفت انکار تو بای
 این پسری بود که حالا قرآن میخواند شیخ قدس سره عذر خواست میر قدس سره گفت که در آدمی مودع

از طهرش چاره نیست البته بوجدی آید روضه مبارکش با اهل بیت در موضع گیر می که از قریب
 مشهور است زیارتگاه خاص عام است **حضرت حسین** **کاسانی** کاسان بین همله از بلاد مشهوره
 ماورالنهر است نزد یک سمرقند و سادات اینجا بلا تردد هیچ نسبت اند و کاسان بین منقطه
 از بلاد ایرانهست که مردم اینجا را کاشی میگویند و ظروف کاشی هم از اینجا است سید بزرگوار عمیده
 از وطن مالوف حرکت فرموده متوطن در کهنه شد بقرات و خدا بجهت میکند رایتی میگویند که در
 واقع شهادت سادات بحج تقدیر او هم بشهادت رسید در مزارش استسج حضرت
 نبی بهار الدین در کج شمالی در فونت مرقدش محل به نهایت است و ده العزیز تجرید و تقریب
 در اینجا سیر بر د اکثر عمر ساک و علقه خورد و وقت رحلت هم اینجا استود میر **سید محمد منطقی**
 ولی تقی از اقربای حضرت بابا میر و سی علیهم السلام است بر لب دریای بهت در محله چچیل
 است و قبایل معلوم کسی نبود چون کنار دریا منهدم شد آب تری که قریب ایشان رسید
 یکی از همسایگان را در واقع فرمود که نشان کوه من است که وقت باران تر نخواهد شد از اینجا
 جسد من بیرون آید هرگاه تن مبارکش از کور بر آید و در ورجیم و کفن کرد گشتی نه نشسته بود و در پیش منور

بحال خود داشت کویا همین زمان غمخوار است ای تو آفتی بود از سالهای بسیار و نمود متصل فرقدیم
 ایشان مسجدی است حالا در محلی آن مسجد مقبره مبارکه ایشان کردند **میرزا حسین** **علیه السلام**
 علیه الرحمه **میرزا حسین** یافت از وی آفتاب دهر را بخشید از آن آفتاب **میرزا حسین** است
 از توابع کوهستان تبریز که مقام برادر بزرگوار و کبرای ایجاد در همان قریه واقع است **میرزا حسین**
 ظاهر اینجا سکونت و توفیق داشتند و علم و ارشاد و هدایت را عمارت آستان محلی افروختند
 خدمت حضرت سید در قرات سادات از ولایت آن در **میرزا حسین** توفیق اختیار فرمودند و در روز
 هفت عبادت خالق خود می نمود چون وصال یافت در محله کاوه دار بربوبی را تسود هر بصحبت
 حکام و امر و اندر رفت اغنیای راضی بود چنانکه نوبت استغاثش کاهی بصفت جلال مبتکی می شد در
 تربیت سالکان و توجیه طالبان آیتی بود از آیات الهی و در کشف اسرار و قایق سلوک بحر بود
 نامتنباهی آثار ملکین و هدیه از **میرزا حسین** بنورش ظاهر بعد وصال هم قبرش را آسجاء منظر قیوم برای
 طلبیه و اهل سلوک گردید و اکثری مجروح شدن در خطبه قدسیه متاثر میشدند و وفه مبارکش در زمان
 سابقه محض جلال بسیار بود **میرزا حسین** که شبی نامر سیاهی در تر از این بحر میفید بر کبرشید **میرزا حسین** ادبانه غمخوار بود

سرازین او جدا دیدند اکثر مردم از قراوه را سان بودند سید بنیاد الدین ابجک
وسید حضور آمد و سید حسین هر سه بزرگ در جوار سادات زنکه مسجد محله زینت کدل آسودند
حضر سید موسی و سید ذوالفقار و سید جعفر و سید افضل
وسید معصوم و سید قاسم و سید داود این هفت بزرگوار برادران و پنی اعمام هم دیگر
 در موضع بیرج برکنه باکمل در یک روضه آسوده اند از خیله قریه سید هشت و چهار قبر دیگر ستور
 و مندرش شریف و سید غفر که ظاهر رفیق ایشان بود سردر دره روضه بیرون مرفوست و
سید قاسم سیدی است بزرگ در موضع تیکه کام برکنه باکمل و سید محمد بخاری در موضع کرال بوره
 برکنه باکمل است و سید خلیل نیز در برکنه تکون و سید جعفر مشهور و اسیاد و المجدیه و الکرامت
 در موضع راول پوره برکنه احمد و سید محمد مصطفی ثانی در محله تاسوان پایین تر از روضه پاک
سید اکبر که الحاج غفر ملافت مشهور است حضر خلیل کاسان حضر محمد و حضر محمد
حضر علی و حضر کالمحمد و مراد و جعفر و بانی و حسین و سید عبد المجید
 از کایا سادات و حکالت و سید عبد المجید که مقبره اش تا یار است از محله بوره کران تا محله حسن تقی

آسودند و الفقار و علیه و عبدالله و قاسم و حسین و ابراهیم و شاهنواز
 و اسحق و اسمعیل و غیر ذلک که در محلات نورانی و سکاداف و نواحی آن مدفون اند حقیقت
 مولود و منشاء این حضرات غیر از نام در هیچ کتابی بمطریه مادیه تدائم آغاز و انجام شان
 مر از زبان بس بود نام شنا ۴۴۴ تذکره مناسیحی که در زبان سلطانین العایدین بعرضه آمدند
 یاد را توفیق رحلت فرمودند حضرت شیخ نورالدین کبیری قدس سره و نور مفرجه از
 غایت شستهار احوالش محتاج اظهار در شی سالی توفیق توبه یافت و از ربانیت که در اوقات
 شایع بود روی برافت و بشعار اسلام در راه ریاضه و جانبازی نشسته یا کار متقدمین و
 افتخار تسخرین شد نسبتش صورتاً و معنیاً تمام بلطف و جمالی همش ظاهر و باطناً مضمون
 متابعت مجبوی ذوالجلال علیه الصلوٰه و السلام من رب المتعال سر ذکر ریشبان کشمیر و ریشی کسی را
 گویند که از زمره پادشاهان و عالی رتبه در ریاضت سخت و صعبت باشند و خود را از اولاد و ازواج فلان غدار
 دست انجم آرد و با هوا و هوس بر دارد چه جای ملک و مال و جمالش بکمال درین امور ازین طبقه
 منفرد و ممتاز بود و مراعات ترم و تقوی را بغایت العایت فرمود چون ابتدا ی کار حضرتش جد باکی بود

اور اشعه عتق نامناهی در گرفت و کار با آه و ناله و تصانیف شیرین مقاله داشت یانکه سببی
 حجب صوریه را هم تعلقات زن و فرزند بود در وقت **رباعی** اکس که ترا ساخت جانرا بکند، فرزند و اول
 خاتمان را بکند، دیوانه کنی و هر دو جهانست بخشی، دیوانه تو هر دو جهان را بکند، دوازده سال
 معانات جبال تو همه بکانه کشته به تهاکی که را میره غیر از کاسته قوتی زشت دوازده سال دیگر
 آنرا هم ترک کردی بر یک کاسه شیر بگذرانید و هرگز در عمر بکام نفس نفست چون شیر را هم حجب
 لذت نفس بردی داشت آنرا نیز که هست و دودیم سال بر قدری آب حجبی عامه الکفا کرد
 بر کشتن سال نان غله نخورد این نذر کورت از غایت سهرت از پان سستی است **آری بیت**
 قوت حیرتیل از مطیع بود، بود از دیدار خلاق وجود، الغرض شیوه ریسایز که بعد از خلاصمن و
 بلاصمن و یاسمن مندر کشید بود و تجدید و تزیین آراسته و پیراسته بر پاداشت و بهمت
 قتل نفس و شکست بین عصری بکاشت و رایت اتباع کسنت نبوی را در قول و فعل برافراشت
 ملاقات مفریب **سقا حضرت میر محمد عبدالله** مکرر کرد و حضرت میر قایل بکلاماتش نمیداد و تجدید نمودند
 با کابلین و قتل میر حسین مامانی بسیار صحبت داشتند بلکه از خدمت ایشان استفاده هم فرموده تا بر قصال و جوار اکثر

ملازمت سیغی و با حضرت شیخ بهارالدین شیخ سلطان پیکلی و بابا حاجی ادهم و شال ایلی که هم
 و هم سال بودند اکثر دید و ادید بینید و اینکه ملازمت آن قدوة الاخبار با حجت اعلیه حضرت علی بابا
 زبان زد مردم است نزد محققین تحقیق نرسید و اعلم عندنا و شکم ما در بود که مردان غیبه القاسم سکرت
 بمادرش سلام میگفتند و بشارت از لاله عارف محمد به یافته صاحب سرا را برار تولد آن قدوة کبار را در
 سال منفعت و نجات و هفت وصال در شصت و بیستم نوشته است اما مشهور است که در آن قصد و
 چهل و دو حالت فرمود میگویند که سن شریف حضرت رسیده بود و قریب مرید صادق با ناصر الدین
 عرض نمود که حاج آرزو داری کفایتی که شریعی بخوری که تمام عمر تحقیق کر کردی ایتران چرا تجرم حق
 گفته بجا نمی آید **حضرت بابا زین الدین** اصلش که استوار بود زیارت نامه داشت بشارت غیبی
 بابا در حکیم اترج در خدمت بابا ام الدین که از خدمت حضرت شیخ مامور شده بود رسید و بر دهن حضرت شیخ
 مسلمان شد و در عاریت مسکن دیویری بود با مرشد سکونت فرمود نفس کشی بسیار نمود و آن مقام
 آب بود خدمت بابا بسته عای شیخ حسن الدین متوجه شدند و از بر دختی بشارت نشان آب فیه شد
 وزیر آن در ترفند و آجوی آوردند خدمت بابا زین الدین تا بر ملا سلطان زین العابدین دعین رفت

بقیه قوت در اینجا احیای مرده که در خون بالیاج سلطه که مرغی شد کبشمر باز آمد و بیدار شد و مقام خود
 به تمام نمود چون قوت موعودش رسید و در حالت صبر کرد که مرا غسل داده کن پوشید در تابوت کبارید و
 منتظر باشید بوی نفوس من در تابوت چیزی ندیدند **بیت** فانی ز خود و ز خویش باقی **یا** نایطریق که نیستند
 حاضران طالبان ناله های غما گشتیدند در خواب میامور شدند که بجای تابوت مکان قبر درست نمایند
 یا ساره یعنی خلفا و طالبان این مقام قبور خود را بالای خطیره بر پشت آن قبر که حمادی تابوت **بیت**
 قرار دادند رحمة الله رحمة واسعة **حضرت بابا بام الدین** برهن بود بوم سادی نام داشت **بیت**
 کالات انسانی از طی مکان و مانند آن حاصل نمود چون وقت پادشاهی رسید خدمت سید نورالدین بزرگ
 او رفت بعد که شکو بوم سادی عروج روح با آسمان نمود بیخ خلیل خود را اشاره فرمود و آنهم در
 عقب روح او پرواز کرد بوم سادی آنرا دید و قفس دلش واکر دید اسلام آورد مسی بابا بام الدین شدند
 تا آخر عمر بوم سادی که بالاتر از مقام بهره بون است بعد از شش سال بعد از وفات او در ده سال
 بریت و صلیم بود اقطار به آب میگرد و آب از شکم می آمد و محتاج بخادم نبود و میل دیگران نمینمود
 وقت رحلت فرمود که در عین و کفن با زیر الدین دهم او در بیت است در دست دهم در کشیک با زیر الدین

حجه بون

حاضر وقت

حاضر ساخت و چون فرمود در بومۀ زوج مرفون کردید مقبره اش زیر نگاه عیال است و محل نفوس تمام
حضرت بابا لطف الدین قدس سره از سردار زاده های بیکه مروا و آن بود بنابر اسلام لاری می
نام داشت مع شایع است او را بطیفه الدین موسوم ساخت و ارادت و خدمت خود بنوخت از دلیران این راه
هزاران درگاه بود حالتی عجب داشت مردم ترک دنیا را و آموخته اند اکابر این راه را بقاء او را دین بخت
سوخند شیخ قدس سره در صحبت اول از وی پرسید که مقصود تو چیست مقصود من دیدار شما و دوستی شما
گفت و تا کار دور نکند نشاید که دعوی دوستی نماید گفت کار دوست چه بود گفت امتثال فرمان حق
گفت فرمان چیست فرمان آنکه که مسلمان بشوی معبود خود را بترباشی که مسلمان نشوم اما معبود خود را بترباشم
که معبود تو کیست گفت من **سبب** سرکشان کوی تبار تو می فرماید مقصود کیست که روازا اگر قصد بدست
از تو از صد مخوری و عابد صنم باشی مغرور بود و بهوش افتاد چون بهوش آید بشرف اسلام مشرف شد
بیکم جبهه من جبهات الحق یواری عمل النقیلین ترک سرداری اهل عیال کرد همگی تن بریای
از حق خادمش اوایل ساک سبزه را که تلخ ترین ساکهاست چید و شسته برای بابا جوش میزد و بابا
بجهد و ضویر و آن مرغ شنی که ساک مشکلم مثل میگوید که مرا تر مکن از که بجا دارم و تو که خدای کویم

یابد که ریتد و خادم را فرمود که ساک خشتک را بچونش زده باشید بیا بجکه شرت رجوع مردم در موضع
 پوشک را ترا اختیار نمود و هما بجا وطن کردند و هم اینجا در گذشت و مقبره اش از شاخه بجا
حضرت بابا نصرالدین قدس سره خورده سال بود بیماری صعبت پیدا شد بخورد مضامین یافته فی مکه
 و والدینش از اغنیا بودند مال بسیار خرج کردند و علاج پذیر نشد تا روزی جماعتی را در خواب دید
 در میان شخصی کرم و پیری معظم بلاس پوشید از شخصه پرسید که ایان کیست گفت جماعتی
 از ایدالانند گفت این مرد پیر در میان ایشان کیست گفت این شیخ نورالدین است که در تمام کرم
 زاویه نشین شد و نشان علاج مریض از آن عزیز بدیشان فیت انواقعه را یکسان خود
 چون پدر و مادر از غم او کار بجان رسید بود در چهار روز در حدیث قدس سره رسانید
 در حال پرسید که زردی رو تو چیست کیفیت بیان کرد گفت خبام داری و بچه لقب مشهوری
 گفت تقرام و را تو لقب دارم و او تر زبان ختمه هلو از او گویند گفت هلو از می توانی کرد
 کف اگر توجیه پیر باشد میتوانم که دس بقوم تا طعام بیاورند چون پاور دنگه کف بیا سیر خوب
 بیاید و سیر بخورد راحت تمام تمام کرد بعد از آن هر چه بخورد کوارش میشد پس بار و پدر خود را

و دایع کرد و گفت که من طلب خود را یافتیم تا آخر عمر با وجود همانند الدین بنجر می‌بخشد گذرانند و داد رایتند
 و هرگز از خدمت و محبت شیخ جدا نشدند رازدار و محسب اسرار شیخ بود و خطای شیخ را شعاع کفری که همه اش
 حکم و امر است در اکثر حالات یادست وقت رحلت در جوانی اسود **حضرت بابا قیام الدین**
 از مریدان شیخ نورالدین است با مریدان در منزل فراموش کرد که دینچه سر که گوشه خلوت و خوش قضا بود از او
 فرمود همیشه جاری داشت همت را بر رایت و تقوی گذاشت قوت خود از گیاه حب کل مقرر نمود
 و نفس کشی بسیار فرمود پوست و استخوانی برایش مانده بود و درختهای خشک که در حشمه نهال کرد در
 ساعت یازدهمی ستر شدند و در استجاده قون شد بابا عثمان **و صاحب کتانی** از بجای این ستر
 کنای در عرفان وقت نویسنده که گفتند از معنی گرفته تا پیواری همین لقب بود خدمت بابا از کبریا و
 اصحابی بود بود بد تحصیل علوم بذوق خدا پرستی در طلب مرشد افتاده چون او را در اینجا کسی
 می‌رشد نشان داده راه حرمین گفت در اینجا از جناب حضرت مرشد فاق شیخ سخی شطاری
 اوصاف مقرب باری شیخ یهاو الدین بخش شنید گفت در اول قدم مقهور انداخته نشان ترس
 تفصیل شنید بعد ادای نماز کجی حجت و وطن دوید بملازمش رسید و باعث اشتها را و شد

و کفر خدمت و طاعت را بجان بسته و از قیود و ارسته بکلی راه جدا گرفت و صحبت و خدمت مناسبت آن را
 نیز جدا داشت نمود مثل حضرت شیخ نورالدین و بابا حاجی ادهم و امثال ایشان چون رحله فرمود در
 مقبره سلاطین پیش روی مقبره میرزا حیدر گاستغری آسوده خانوان بابا عثمان را حقیقتاً
 در علم و تقوی برکت داد اکثر اصفا و ذوریات ایشان را کار با فضیلت و علم افتاد بمقبره
 ضبط کیا و تاریخ ذکر بعضی درین رساله بجای خود خواهد آمد **حافظ فتح الله خوجان**
 خلیفه و خلیفه بحر ایقان شیخ احمد خوجان در جوانی مظهر انوار سبحانی و مورد اسرار ربانی شد کسب علوم
 عقلیه و نقلیه بسیار کرد و دست اسلاف در وقت خود بر ذریعت عجمی داد ارباب ادب و امرعات آباد
 طریقت میفرمود صاحب جمال و جلال بود در تذکرات معروفه و تقوی کسب داشت از شیخ اوت
 که مردم میگویند که فلان از خدا در شرح است این کفر محض است چیزی از خدا دور نیست
حیدر شاه پسر سلطان غفران بن سلطان از بن ابی طالب بعد واقعه بدر بخروج و تاج یافت و
 یکسال و دو ماه ملکداری کرد و تغیر وضع پدر نمود و قوانین او را بر پا داده و باین شامت
 در عالم مستی از منظر افتاده کردنش تنگست از دنیا رو در برفت در **حسین** پسر حیدر شاه بود

بر سر سلطنت نشست و از راه تن پروری و تازینی تن با مور خطیر سلطنت نداد و بعینش عشرت بی علم
موسیقی پرداخته حکومت خود را ضایع ساخت گویند که هزار و دویست قوال هندی تو کرداشت
و بحال رعیت و لشکر و محافظت اطراف بمنبر دخت گویا مصداق حال دست بسبب که چون نشسته
خواب از آید مگور و لایست کمی تواند داشت معمور ه رفته رفته کار سیاهی رسید که مردم بهلول پور
و غیره که خراج بپادشاه بکنند میادند و روگردان شدند تا زنی ربط سیه سالار فوج عظیم بر و بملول پور
رفته از انطرف حاکم لاهور تاتار خان مقابل شهر آخر تازی ربط شالکو طرا تاخته تا آزار خان
اراده کشید کردن بود مغلوب خوف و رعیت ه از کاجی دار برکت لیکن بهلول پور و غیره
بصرف خود در آورد محقق نمائند که در زمان حسن شاه آتشی عظیم واقع شد مسجد جامع سنوت
پادشاه متوجه بتجدید تعمیر شد بآستانگی تمام بهتر از سابق در عرض سال و دو ماه مرتکب
و سلطان خانه را نقش و نگار بسیار و خطوط و کتابه دیوار بکمال زینت بکار برد و بتمام مسجد
باز آتش در محله علاء الدین پوره واقع شد خانقاه معلی امیریه کبیره سوخت سلطان محمد رحمت
بر تعمیر آن بسته و اطراف آنها که خانه های مردم داشت تخریر و دخل مسجد خانقاه نمود قاضی حمید الدین

پدر قاضی ابراهیم مورخ را قولیت خانقاه و بقاع خزان فرمود ملک احمد ایوب وزیر و از نسب خدیاب
 سنجریه و از ما که این احمد ماکری در عهد او سوار بودند ملک احمد ایوب مسجد سنگینی در محله
 پایان محله دیر بر بنا نمود و متصل آن بر ایوان سنجریه تعمیر کرد که اینجا در قوسه و اما لا اله الا الله
 معبود و موجود است در زمان حسن شاه واقعه عظیمه که در کهنه رود داده

اینست که میر تقی عراقی بقبریه سفارت از جانب سلطان حسین میرزا والی خراسان کهنه آمد
 مکتوبی از سلطان بایک پوستین کش از لباس خاص سلطان برای حسن شاه آورد و اظهار فرمایش بعضی حاجت
 کرد چون در همان ایام واقعه وفات حسن شاه روداده سمن عراقی را قریب بیست سال مکث وین
 در کهنه اتفاق افتاده هر چند اخیر تبه سعی بیشترند که کورات مذکور که بود صورت گرفته خود را بظاهر
 در سلک مردان شیخ السالکین خدمت بابا اسمعیل در آورد و اغوای بابا علی بشار که از مردان بابا اسمعیل بود
 و علم نداشت در ضمن کردن و عقاید باطله را در نهاد او جاداد و در میان امرای کهنه بطلان حق
 نفاق طرف انداخته بعد بیست سال در زمان فتح شاه یازده خراسان سمن چون سلطان حسین میرزا بشارت
 چنین باطنی او واقف گردید از نوکرش بر طرف خود و یا خیمه باز کرده کهنه کرد و چاکر محض خود مرقوم می شود

و در حکومت سلطان دوازده سال و بجز در بون در نهای تمام مسجد جامع و آئینه حسن شاه بیمان آمدن و بهار ی
 و جانب تمام بود ملک ابراهیم ماکری که از سرداران آنوقت بود و توفیق تمام آن یافت در تشریح
 بهشت و دوزخ و در گذشت محقق نماید که تا آخر عهد سلطان امور سلطنت سلطانین و سلطان
 و استقلال و انتظام صورت انصرام داشت و با وجود بی پروایی آن دو پادشاه عیاشی کنی از امر
 قدم از عیاده اطاعت و انقیاد بیرون نمیکردند و آئینه حسن شاه روداد امر او سرداران سرکشی
 و خزانه را در خاطر با جادادند و بای دروادی منافقت و مخالفت نهادند جمعی سلطان فتح ایل شدند
 و بعضی محرش را و تا حریک نمودند از رحمة رخنه کلی در مملکت کشته خاک رفت و در بیمان میر حاجت
 میر شمس اتقی سلطان کرته ثانیة سحار کشته اتفاق افتاد و بعضی از امرای قبیل چکان که در آنوقت
 رتبه نوکری کوکشتاشی در قاندان سلطانین داشتند در اراد می نمودند سلطان آمدند و نور
 قبول کرد و بختی میر مخالفت نهیب هم شد و صورت عباد و عداوت در میان امرایش از
 از پیش راه یافت هر کس براه خیره سری و قنده اکبری شافت چون این قایم رضوان را ایده
 مرقوم کلک حیرت سلطان خواهر شد اولی اینها که احوال حضرات عالیه شاه که از او آخر عهد سلطان ایل ایل

تا دو فتح شاه و محمد شاه زینت سخن مسند هدایت و تقوی بودند طراوت افزای اسرار ارق گردد که
علت غایت سخن را برین نسخه اند کار حالات حضرت است بود آن حالات پادشاهان بین نقصان و ^{حلال}
مقوم حاکم عبرت نکال شود بمنته و کرمه حضرت است **دست پادشاه** به نظر زکوار برآوند که
در عهد سلطانین العابدین از ولایت آنج کبکتر را بقدم خود مزین فرمودند میگویند که گفت
برادر من بسیار مرا ض و قیاض بودند درون قلعه زیر کوفه را در حاکم که حالا راه بالا رفتن است
حضرت صحنه مخدوم است آسودند اسامی عالی نشان بدین تفصیل است **خواجده حلال تجاری**
خواجده محمد احمد باقر **حسن** ابراهیم **حکیم** تجاری قدس سره رحلت **خواجده**
خواجده حلال در شهر تصدق و نو بدجری واقع است تفصیل احوال ایشان معلوم نمیکوند که بعد از حضرت
محمد مدتی تشریف آوردند جمعی از منسوبان ایشان در محله شهره تا الان بر سرند تقوی شدند
و اطهار نسبت خود را با عیبه با ایشان بنمایند و الله اعلم **حضرت سید بنوری** از نجاشی است
بکالات صورت معویه بنسخون تجلیات قرب الهی و عبادات قوی بقرون چون خطه کبکتر را بقدم خود
مزین فرمود در محله دانج مرار که منتهای معوره شهرت سکون نموده مہبط فیوض الهی بود و عریض

یافت چون براه صلی شتافت سلطان وقت موفق به تعمیر خانقاهی برای دمان او شد در یکی
 از حادثات اندام گرفت بعد از آن در ایام حکومت حکان باز تعمیر یافت که تا الآن به صورت
 و نشان موجود است مقبره حضرت سید قریب خانقاه محل فویض و برکات و زیارتگاه اهل
 مناجات اولاد آنحضرت در محله مسطوره اقامت دارند تا الیوم در ایات و احقاد ایشان
 تسلای بدش در مقام فقر و خدا پرستی مستقیم اند و بعضی به رتبه عرفان دستند سینج مندر
عبدالهی صاحب حالات عالی بود در زمان سلطان ترک بعد از کشته شدن راغب و خود مرگ نمود
 و در مقام رتبه پور که در آنوقت بتایافته بود بجهت لطف هواد نصای دکنسا سکوتر اختیار نمود
 مطبخی با برکت و وسعت داشت روزی مولانا خاکی را خادم خاص شیخ بود و قد طیار ی
 و یکدن فرمود که تمکین بسیار دو ساعت خود را بطی مکان بر تنه رسانید و بکنه و از کنه نشسته بار کرده
 به پرتی که رسید بشدت یارش و قور آنوقت عبور کرد شیخ حاضر شد و خاکی را از آن کنه کشید
 هنوز یکدن نا بخته بود که تمکین سینه را بپزدن زوزه را آمد و رفت را در کیسه ای طی کرده
 برکت طر مشوری در ارباب با صفت و ارادت اندخت حالات و کار و بار شیخ آری قبل بود خلقت

وسیع و شانسیع است چون آیین دار حلت فرمود در همان تمام تربیه پورا جمعی از مردان و
 مقتدایان در وقت **حضر** **سید جعفر** اراکا بر سادات است و از اصحاب مقامات
 عالیات است و از اراک و دست **سید** و نظر بر غیر حق نمیکاشت چون حلت نمود در موضع رادل پوره
 که از شهر مقدار دو میل برون است مصلح فرمود بمقره بن زیارتگاه خاص و عام است و محل فیض تمام و در
 موضع کند پرکنه پروه هم مکانی را منسوب بآن ترکوا میکنند لیکن سبب عبور جسمانی یار و حالی
 خواهد بود و الا قبرش در رادل پوره است **بزرگ و بزرگ** **ذکر حضرت** **سید** **که در آن وقت**
بودند بابا **سید** **قدس** **مره** **مسکن** **صلی** **او** **قریه** **چند** **نوبت** **از** **اطراف** **شهر** **و** **مضافات** **لا** **اصحاب**
 اموال کثیره و اهل شوکت و از وزرای سلطان این دیار بود سبب توبه اش آنست که روزی لشکرا
 دید که مروری دانه در دهان گرفته میرفت با آن حال از سبب فرود آمدن شب انتظاره آن فرود
 گفت که مورچگان برای ترسیدن باین مک و دو توشه بر میدارند و ما برای آنچنان توشه بر نمیداریم ترک
 منصفی که بر دنیا پشت باز نه دست از خبر برداشت و در کار شد **مصر** **تا** **ناید** **یک** **جانبه** **تر** **دیگر** **که** **کند**
 مدتی در خدمت **سید** **الین** **قدس** **مره** **است** **قدم** **در** **سلوک** **محکم** **ساخت** **مکتب**

احوال پر دخت اجازت یافت که در کوهستان رتبع در برکنه با کحل کوشه نشین شود گویند که انجا
 دیکوستان بود با کحل بخار بلند خوانند دیوان مقام و مدت نتوانستند که در مقام شدند اکثر در بقعه
 اسلام درآمدند و هاجنا تا عمری بود و هاجنا اسود **بابا میمن الدین** رحمه الله و وطن اصلی او
 برکنه مرو است هرگاه دست ارادت بر اس فیض نامن بابا بام الدین زد در موضع کوه و رفقه نجیب
 الهی و ریاضه و هاجنا می مشغول شد معنی موتو اتیل ان موتو حاصل نمود بر ریاضه که است
 خون طاقت برنجستن و نشستن در خود ندید عمر در تابوت گذراند حتی الامکان سعی در عبادت
 و هاجنا میکرد یکی از محله صفتش بقریب همگی با کسری بمکه تبت بخار به رفت هر تر و تفنگ
 که با ویر رسید از سر زنده بابای دل زنده دفع میکرد ناگاه خبر گشتن او با هاجنا رسید زنده
 پیش بابا رفقه حقیقت حال را بیان نمود ایشان فرمودند که زنده است من دفع بلای او شد
 این را یکی اظهار خواهی کرد زنده با قص عقل اظهار این معنی نمود از جای قدم بموضع نادیکام برکنه
 دیوه پرتغال فرمود چون آن مخلص قدیم آمرج بابا علیه الرحمه را التماس باز آمدن کرد قبول خاطرش نماید
 در قریه نرغوم مدفن دارد زایر نگاه خاص و عام است - روزی میر ریشی موزن را فرمود اذان بگو

از چشم علی

گفت متو ز وقت رسید بعد از خطه رجوع میا طن کردن باردیکش تا کید کرد کف حال او دست کرد و دستباز
 نوشته که بصورت مرغ سفید بر آسمان اذان میگوید یا علی علیه الرحمه را ازین سخن تسلی خاطر شد
 بحال باطن او و قویانیت **شیخ پرباز** قدس سره از قریه راز وین از زمین ایچست در
 سن دوازده ساله در خدمت سلطان الحجا بدین شیخ نورالدین قدس سره راه یافت چون بپاوس رسید فرمان یافت
 که در خدمت شیخ عبداللطیف **شما بد شیخ شریف استوار که در جابر کام آسوده** نزد شیخ او و در هر سه
 بزرگوار احکم شده که قریه او ترس بمقام جوتربال مقام سازند مدتی در مقام فقیه اقامت مشغول سخن بودند
 و افطار بکیاه **حکیم** نمودند چون شیخ عبداللطیف قدس سره بمقام پوشکر رفت شیخ شریف بجابر کام
 سحر برباز مقام جوتربال نشسته بود روزی او پس ساک که خوراک ایشان بود نزد شیخ عبداللطیف آوردند و سخن
 از طبع اندک داشت گفت چرا چنین کردید شیخ شریف گفت که شیخ پرباز ساک خشک می آرد از آنکه اگر از طبع
 مختصری یا بد شیخ پرباز گفت که اگر کیاه سبز بتیج میشتوم از آن جبهه نمی پریم **مهربان** هر کسای که از زمین روید
 و حدیث لائیک میگوید و اگر بنهرم سخن از جابری میشود روزی شیخ گفت که به پند که تا خود به میخورد
 و سخن شریف خود که مافیه بهم دید که شیخ پرباز ما غریبت **شیخ عبداللطیف** خود این کار مشغول شد دید که شیخ کیاه

میخیزد شکسته تر بد آن شیخ عبدلطیف هم ترک کبابه سیر نموده و او را خدمت فرمود و بسیار غیر کرد گفت
 که چو تر بالی بنشیند پس بچو تر بال چند سال گذرانند بیدار چند سال به او تر پس آمد مسهور که شیخ پر باز
 را دو خادم بود ریش سفید و پس از وکلان تر رفوی در امر او خلافت کردند و چنگل نشسته اند رفو دیگر
 می پیچید که ریش بر رفو زمین افشاده است و هیچ موی نمائز باز نیسی شعله آمدند و توبه کردند شیخ برای
 ایشان یک حجره فرمود در آن یک حجره دو قبر ساختند و تا که بودند مشغول بویا بود و چون فوتند
 در آن دو قبر دفن شدند بابا جریب الدین از خلفای بابایام الدین و انامی اسرار بود سده برادر
 از ولایت آید بودند دو دیگر فخر الدین و نیکو الدین حیدری در لباس نوکری میگردانیدند بعضی و نظیر
بابایام الدین در دنیا برآوردند و تخم طلب الهی در دل کاشتند بابا جریب الدین در دامن کنه ناگه تارن
 برکنه مارتند اختصار کوشه غریب خود و خود از کتابت کلام عهد فرمود یاد داوره تن از ریشیان
 و بیکان تا آخر عمر بجزیره و تفرد گذرانند و خواجگاه او در بلندی موضع نر بود واقع است در صحرای
عام بابا حیدر از خلفای بابایام الدین بود ادای حقوق خدمت و ریاضت ارادت حربه لازم
 پس سعادت در موضع اقبال برکنه که وطن صلیبش بود در آنرا و ریاضت سعه نمود قصه زن فاجره که
 دیوه ستر

که تکلیف نفس نامتروع نمود و ایشان عضو خود را بریده اند مشهور است در قریب الکمال در نوزده اصحاب پاکیزه داشت
حضرت بابا دریا و بن - مدت هید مرد هیچ ریزن بدن کوس سره بود و الهاد رعد
استقامت نمود چون اجازت یافت در تمام کمر کردید چون در خدمت سیح محمد الدین که در مقام رئیس ریگشته
بها که با کرامات شایسته و مقامات کامل گشته بود رسید با وی مشورت کرد که کجا تزل فرماید سیح محمد الدین
قدس سره راجع که او را حاجتی تماید هر روز که رو بخیال نهادند غایبی یافتند که مامول او بود پس
سیح در یادین در آن غارتل شش حال او چنان بود که اول روز شنبه از مقام خود جریسته و بر تزل آن کوه
که غار او در دست خود را پنهان ساخته و هیچ چیز برای خوردن همراه نمیکرد تا شش روز او را هیچکس نمیدید و روز
آدینه در مقام خود میدیدند در محال شنبه افطار میکرد و روزی در مقام او قطع طریق افتادند و هر چه از
اسباب ریشیه را در تجامیافتند آنرا عارت کردند چون خواستند که بروند و متاع فقر را ختم کنند همه کوشیدند
پس ایشان بخیران برست و پای بر پهلوی علی در خدمت آمدند و همه اسباب بجا دمان او سپردند و در پای او افتادند
سیح قدس سره بخیلی کریم خود عضو فرمود و برای ایشان دعا کرد تا همه نیاز شدند و ترک آن کردند و وقتی شش
قدس سره بنیت اربعین در غار درآمد و صدیکه که پس او چنان تماید و او را کسی نمیدید چون آن مدت مهجود

تمام شد و امان و غار در آن روز پنج نذیر غیر از خرقه و کلاه نشانی از وی یافتند و خوابیدند که می گفت
 که بر آن غار مقبره او بگشاید همچنان کردند اکنون آن مقبره زیارتگاه خاص عام است رحمه الله علیه
باب دهم مل - از بزرگواران کرامت است در خدمت پادشاهان الدین تائید شده بامر فرستاد مقام
 شیر کو در حد و کشیج رباطا شده گشوده عمر در همان سمع بسر برد در موضع حد و
 پوره بزرگواران است و صفایم داشت **حضرت بابا شکر الدین** مکن اصلی او در قریه
 ارس از زمین بزرگواران با جهنم بود چون داعیه طلب از دل او سر زد تمام اموال او را راه خدا فدا کرد
 طلبکار بر شد و خود مسجد رحمت الدین قدس سره اند و در کار شد دل از ماسوی پدید بود و او را از حق
 بر تافت چون از جامع مقام شیر کو طشت لوان را نه فرمود و در زندگانی خود قبری داشت که در یکی از
 این دنیا علی که خیمه خود را در آن قبر پنهان کرده از روز تائید در کعبه بود چون قدس سره از احتمال خبر یافت
 و صیغه کرد که او را در آن قبر مدفون نسازند که در آن بای دیاداری درآمد است همچنان که ندانم بیری بود بر
 جاده ریبات تائید نشسته صاحب حالات عجیبه و مقامات غریبه و رسادی نام داشت روز یکشنبه مسجد جامع کلان
 که در شهر آتش گرفته آن برین از مقام خود آب چشمه بر کناری پاشید آتش فرو شد و او را دیدند که بر آب مسجد

استاده آب نمی پاشید و ندیدند که آب از کجای آورد از مقام او تا مسجد راجه فرستاد که بود چون در دست
 یاسکر الدین قفس سره آمد او را به پیش خود راه نهاد که از کجای که خولت در جنبه انگشت نهای جریسته
 آخر بعد از کفکوی بسیار محبت داشتند بوفیق باری ایمان آورد یکی از دو صلاحتی شد بوفیق گویند که
 مسلمانانند ولیکن مراجعت نمود و زمره در عار و در آمد و در آن هم یکس او را ندیدند **نصرت که ربط ریش**
 قفس سره متقی زمانه مرید شیخ با شکر الدین قفس سره بود یکی از ریشیان خود بجای و تساد خید که همراه
 گرفته در کشته نشد چون در تالاب اول رسیدند ما اینا از آب جریسته در پای او افتادند مکان کشتی اخیال
 میدیدند ساعتی صبر کردند ما اینا مار خود را در آب زدند تا باز یک ماهی جریسته در پای ریشی افتاد هم از آن صبر کردند
 آن ماهی که گرفتند بریان کرده بخوردند و در آن هم که را اخیال را ندیدند چون باز در خدمت یکی ریشی قفس
 بر رسیدند لباس تقوی از همه برکشید و گفت که ظهور حق بطون نباشد که سوت دنیا دارانه بپوشید
 آن ریشی که ما ایمان در این افتادند شیخ زوپی ریشی بود **ما با بوی حای**
 از سالکان موضع جلوس گرفته آدون بود زنی خواسته بود و قصه صحبت زشت خوش کز خلع میان آمد
 اینی بوجه بدست دلت از دینا شریک کعبه گرفت و در راه لایت کردن گفت که مرا بشارت غیبی مرید حضرت

بابا نصر الدین شد و بقیه عمر در خدمت و صحبت او گذرانید و در حلیت و دستار و جوار و بر کوب
 آسود **میخ** او تر **بکهور** سردار زاده بود و بحسب اتفاق در عالم جنون افتاد و شیخ برادرش قدس
 یکی را طلب او فرستاد تا پیش شیخ قدس سره رسید او را دید و پرسید که در کارشند تا بمقام ولایت
 راه یافت چون باصل موعود در گذشت در مقام عیش مدفون شد اول کسی که اطفاله تملکوران در محضر تولد
 نمود ملک حسن بود که ترک دنیا کرده براه طریقیه آمد و صاحب کیشش بود و هنوز از ترسش بی ولایت
 بمقام اهل قنیه رسید ملک جلال تملک که اکثر مردم این دیار بولایت او متوکلند و او را کرامات و مقامات
 معتقدند ازین قبیل است خانقاه کو جوی بنام ساخته او است **لججه** خاتون و قمر ملک سیف الدین که یکی
 از درویشی سلطان سکندر زیت سنگن است مرید حضرت میر سید محمد مدانی قدس سره در تحریکی از اولیا
 کثیره امر آن خواجه ملک جلال الدین شد و برای خانقاه مذکور جوی آب آنستند لار که دیاری خوش آب و هواست
 آورد و یمن فیض جاری کوی سعادت نمندی برد **لججه** کول استهاریه آیه بیان جوی برای مجامع
 اشترک قرار دادند **میخ** لدی **کبک** و **میخ** **نوزی** **لشی** **بابا لدی** **کشی** عزیزان شیخ عبد الطیف اند
 قدس سره در مدت دوازده سال **میخ** لدی در خدمت او استخدام نمود در نیکو افکار او معلوم نشد

از هر نوع بود آخر دیدند که بجا کتر گرم و شور روزه می کشاد و معلوم نشد که دیگر چه بخورد یا بالدی کسای
 در راقیه و خدمت مرشد و قهقهه نامری نگذاشته خون وقت حلقش رسید و حدیث کرد که در مقام زنده ^{بال}
 مدون نمیدانید بیا بر خوف علیه ترس که در آن چنگل کو مردم را بیکافه مرده را با درج میخورد و در خادمان
 در مقام پوشش و دفن نمودند صبح وقت فاشه معلوم کردند که قبرس خالیت میخیزند و زبیر ساعی خرابه
 که در مقام زنده پال بهمان کفن مضطجع است در میان خادمان زنده حال را دیدند از حرکت خود نادم شدند
 و یا یا را همانجا مدفون کردند مرجع مردم و محل فیض و قوت است **شیخ نجم ریشی** ^{اللطیف} ^{مرجع عید}
 و خادم او بود چون قسم طعام کردی سبب طعام بجز حرکتی غیر در مجلس گردیدی از آن طعام بفقرا رسیا ^{ندی}
شیخ ادب ریشی ^{اللطیف} ^{مرجع عید} بر میاد بود صاحب کتف و کرامات و پیران کار عصر بود **شیخ نوری ریشی**
 قدس سره قوت خود که زراعت می نمود و وجه کس را بتعمیر بلها و رباطها و خودی بفقرا و مسکین بذل
 فرمودی روزی در مقام او نشست کس وارد شدند شیخ قدس سره و یکی بهشت آری بر از طعام قسم کند
 همه می رسیدند و یکی بچنان بر از طعام بود چون از آن بر رسیدند کس هم آمد از حسن الهم کفایت اگر
 تمام عالم می رساند هر روزی در مقام خود حاضر بود سجده فرستاد از خانه خود دور بود و در آن فرصت می

و صندوق ثنایی در آمد بنیخ قدس سره از بها بنجا آورداد حاضران حال پرسیدند که در آن دشمنان اند
 خون بمقام رسیدند همچنان شورش بدست در آن چیزی نیفتاده که بدان آواز رسیدند و در قریب
 کهنه بدقوت **حضرت بابا خلیف الدین** قدس سره حریفان ازین الدین قدس سره بود بدقی در
 خدمت او استقام نمود یا جازارت مرشد میرکوه داراه از کون با چاهامون در خرید مدتی او را میکشید
 مستور مخفی بود چون اهل اخلاص و مردم الطرب با یتفاق تمام در معارزه آمدند بصورتی
 قوی مکل حاضر شدند خون همه قرار نمودند بعد از حیدر روزیدار فیض آمارا و منوشند سالها در
 مستور بود وقت حاجت کیاهی که چاربا بیان میفرمودند و پس او چون پوست فیض درشت شد چون مبارک
 حله فرمود در قلعه همان کون مدقون شد محل فووض و فتوح است **شیخ نوروز ریشی** از مدین خاص
 بابا حیدر الدین است عظامی بسیار است قصه او دور و دراز است بعد واقعه حیدر الدین تربیدان
 نمود قایم مقام شد صاحب کتف و راقیه بود و کارهای عجیب کرد بعد ظهور که امده مشوره بقرای ای حیات
 قصداری سربچه نهاده و جان داد و مردم این امر را محل بر طبیعتش کرده اند و او در زندان بود
 و این شیخ نوروز ریشی و رای نوروز بایست که در موضع کماک آسوده است تا خبر بسیار است شیخ مهدی ریشی از

مردان بابر جلالت است و تربیت از شیخ نوروز ریشی یافته شیخ نونذی ریشی از مردان هر دی ریشی
 بجاه و چهار سال چکه کشید و آنرا کرد اصلا روی زمین نان ندید صاحب کار و علو حال بود **حضرت**
شیخ اشعری خلیفه قسطنطنیه اند و لد شیخ احمد خوشنویس است که ذکر هر دو گذشت عالم
 علوم ربانی و کائنات رفو سجانی بود در دین و تقوی و عبادت و شیخ داشت و در تفسیر اسلام و تفسیر و
 مرجع صغیر و کبیر و تفسیر و قطعه بود و خانقاه کلان و دو طبقه داشت یکی در دامن کوه بار پرست
 در جامه الحاح مفرقه ایشان است دوم مقفل مسجد جامع برابر مزار اجداد و آبای ایشان بر دو طبقه
 آباد بود چهار صد صوفی او را خوان هر روز حاضر بود روزی از ایشان می یافتند و صوای ایشان
 از فقر و طالبان علم کثرت و هجوم آمد و رفت داشتند از ولایت ما و راهبر و هرات باین شهر
 می آمدند و نان از مطبخ و خانقاه او می خوردند برکت در مال و ذراعت خصوص اکو از این بسیار بود
 ظاهر او باطن خرمیت طالبان می فرمود و کتب بسیار با او دارم دیگر وقف خانقاه کرده و شیخ مذکور
 عهد از شمس جلالت که فرید صادقت بود که گفته بود که چون وزیر شوی اعانت اسل سلام نمای و هم
 رت و بجاه فرمائی چون بنفیر مبارک ایشان یک کوه رسید و صیت بعن آورده و ترویج شرع مین بسیار نمود

برای شیخ خود قریب یکسید محمد لرستانی که در فن آیات و احادیث شیخ تردیدهای بسیار نداشت
 کرده و حجره های هر دو طرف بالا و پایین معمور ساخته و بدو قوت شیخ مطابق وصیت بنیان گنبد
 و مطبخ بجا آمد بود بعضی دانات و مداحان دیگر که داشت وقت خاتمه نموده بود تا یکتر از او یکصد شیخ
 این خاتمه بجا آمد بود بعد از آن سجاده آتش سوخت و چندین تن از اولیاد و خانها جلوسها کشیدند
 این ششوی یک در پیش دروازه مزار حضرت شیخ بها و الدین که نمای آن در عهد سلطنت زین العابدین بود
 درون است بیرون مزار متصل خاتمه خشتی از دو قبر یکی با سنگهای قبر برابری بعضی گویند
 که سپهران اویند یا برادران پیش از عهد ملک سیف الدین چند برادر از قوم ملک آن بنیاد بنیاد
 عراق بودند تقصیل اسامی ایشان با مکان دفن ابدان بدینوجست حضرت ملک بلند در موضع
 ابرین برکنه شاهزاده ملک از خوش در موضع لاسی پوره برکنه شاهزاده حضرت ملک لال در موضع
 حضرت ملک که در موضع سترن حضرت ملک اسمعیل در موضع جهه اکام برکنه زینیه پوره حضرت ملک ناصر
 در موضع دهی پوره برکنه شاهزاده حضرت جلال تملور در محله کوخاره متصل خیابانهای چاروبی **محمد شاه**
سپهر شاه بنا بر مشفق و نود و سه منسوب تشییع شد از او آن ساله تعلیم آمد از نظر حضرت

که بقصد ساله بود زمام اختیار ملک در سب سادات بهیقى افتاد ایشان نسبت با امرای کهنه بقتل
افتخار نشین خود سلوک به تحقیر میکردند از جمله امرادر کهنه با تن سر برهنه بر پشت دانه در دارالاماره چهارده
از سادات که کلان تر ایشان سید حسن بود مشهور است رسانیدند فتنه عظیم بر باشند مراجهما متحمل گردید
و مردم در فکر خنده سلطنت افتادند و از هر گوشه قایم جوین سر بسوزنی و فتنه انگیزی تها تها از پنجه
بکنکاش بعضی امرای وسیله بود هر سال تقیماه محمد ساه مغرول شد و با اتفاق بعضی محمدان راه قرار
اختیار نمود و خود را با طراف کوشان رسانید فتح شاه بن اوجیم حاکم سلطان در بغدادین کرد و در
کوشان حاکم بود با اشاره مردم کا طلب اتفاق و اعانت ملک سید محمد الدین روز یکشنبه جلوس نمود
چون تمام حکومت و لاریت کهنه در آن حین فتنه مایه داشت ملک ستمی ملک اتفاق ملک ستمگر ستم
و ملک موسی ریه بمخالفت ملک سید محمد الدین کمر بسته انواع مخالفت نمود و فتنه رفته کار متعجب بقتل
و عین محاصره ملک سید الدین بجار آمد ملک موسی پانکشت از هجوم عوام شکار افتاده تجماعی کاری خورد
داند که دست تفریحی عدوی ستره چون برود ملک راه عدم گرفتند وزارت ملک ستم حکم قتل گرفت
اما احوال عالم مثل عهد ملک سید الدین که در عدل احسان معتبر بود در روز و رواج شد و بسبب پستی پستی

محررات

احمدي او

محرر محالفت امرا خصوصا مير محمد و ملاکرام الله و ملاکامی ملک و ملک عیدی رینه که از تقریرها
 واریای اعتبار بودند نشدند در میان این جماعه و کسی ملک باغهای ملک موسی جابری عظیم دست داد
 ذکر استقلال میر تقی و در آن زمان که در میان مردم نمیشد و شخصی نماز که از جمله
 واقعات عجیبه شعله که در زمان فتح شاه و تسلط ملک موسی رینه در کشور روداد آمدن موسی عیسی علیه السلام
 است که بیشتر در عهد شاه تفریق سفارت درین شهر رسید و وطن نمون بود چنانچه که در حدیث
 نظام درزی صوفیان و متوسلان ولایت و نگاه شیخ سمیع که روی قدس سرور در زمره مردان استقام
 که در آن ایام شعار است شکستی شایع بود و داخل شدن ارادات خاص بخواجه ظاهر کردن و ربط معنوی
 یا بابای علی بخاری که از مردان خاص حضرت بابا سمیع بود بهم رسانید و او را انعام نموده چون تبار همواری
 وضع و اگر است که ظاهرش که زبانی و بیانی داشت و بعضی علوم غریبه میدانشند و خدمت بابا سمیع را
 خود گفته باشند که با این معنی نشست و خاست کنند یا علی که نادان محض بود بیشتر از همه با او نشست بلکه
 نظام و باطن بابو پوسته و ازین عاقل که معجب از ره و نظام هموار مردمان در خاکهای تمام بود و تمام
 با صفت شمس عارفی مژد بود و ترکی گرفت و بازمراجعت بخراسان نموده بود و چون سلطان حسین از غل باطن او

معلوم کرد نوکریش مغرول فرمود و باز عازم مراجعت بکشمتر شده پیش از آمدن خود کسی را برای تحقیق
 احوال بکشمتر فرستاده معلوم کرد که خدمت بابا اسمعیل بکبرین رسید و دامن را صحبت خلق کشید است
 باز را بابا علی کرم است خطی برای بابا علی نوشت که من ترک دنیا کرده خلافت از خواجه حضرت سید محمد
نوربخش یافته بکشمتری آیم بابا علی بکثرت و اهتمام تمام بکستقبال برآمد و اعتقاد تمام بهم رسانید
 در خانقاه خود نشانی در میان خود را احوال او میکرد و اظهار نسبت بکشمتر و کبرش برای فرعیام
 مینمود و این سید محمد نوربخش سجد و اسطوخارین حضرت امیر کبیر و سید علی همدانی قدس سره را
 و انتساب عزاتی بجناب ایشان اقرای محض است سیحانک غایتها عظیم خون باز را خود را کرم و بالآخر
 مردم فخلط و مربوط شد رفته رفته بتدریج و خفیه تر به تشیع را جاری نمود سعی بابا علی مرجع
 اکثر امرا و کشمتر شریف و خانقاه در حدیث حم استیانه نیا کردن در اینجا سکونت نمود و ملوحتها بجا آورده
 بر ایضا ساقون داد و خوفش هر که گفت سبب از رایتش بندگان بدرون غافل شوند تا که میرزا قلاخون بزرگم
 چون میخورد بابا بالاترمان سلطان ربط بهم رسانید و مردم را و عدای ظهور کرامت و خوارق خود
 بسیار داد اکثر ساده دلان فریخته شدند سبب بوعربای تودل بسته ام چه ساده دلم که آن خضر طمع

هشتم از سراب غلط ۱۰ اما حیات محمد شاه ملاکسی را قوت اظهار داشته باشد خود در زمانی تردد
 امر شیع داشت هر جا اتفاق فخر صان بابا اسمعیل در شهر و قریه دستش میرسد یعنی انحراف می
 حتی المقدور میگرد خود در جبر و سباده دلان و نادانان تعلیم می نمود در آن اثنا ملک کاچی حکم می نمود
 در عقد نکاح محمد شاه بود و اختیار مملکت داشت اتفاق غازی خان آمد و رفت نزد شمس عراقی
 کرده بلکه بمذنب او در آن شمس عراقی هر دو کس را تحریک داده که خانقاه امیریه کپریه را که یک
 آتشخانه ویران بایست ساخت و در آتشخانه باید که در غرضش این بود که بعد ویرانی باز در تعمیرات
 توقف نگذارند و راه نهند تا خانقاه او که در جدیل ساخته است مرجع شود هر دو کس که ملازم الهام
 سلطنت بودند معقول بپادشاه کردند پادشاه بهمین نیت که در آتشخانه سازد خانقاه معلی را بنهم
 بار داده که مذکور شد بخیاں باطل شمس عراقی و کاچی چک و غازی چک که در رقبه اراده او انداختند
 تعمیر خانقاه در خیر توقف و تراخی افتاد و ملاکسی دل تعمیر آن ندارد تا آنکه خواهر کاچی چک
 زوجه محمد شاه که صالح حاجی نام داشت و مرید بابا اسمعیل بود متوفیق و تائید الهی بغیرت آن که گفته اند زهر خود را
 جمع کرده و نقد نموده کمر محبت بر بنای خانقاه معلی بست و بنی خاندان دین متین شکست بر این معقول

این وقت سته هزار روبه و نصاب هزار تکه صرف تعمیر خانقاه معلی نمود و دوستانه فرمود و بسیار
 بهوس و اخلاص و ترین ترتیب آن پرداخت بود تمام آن بگیرار و دو صد گزته پیوزنیری که آنرا
 در عرف الوقت برینه جامه میبکشد بکارکنان و معماران و بخاران و بخزار کله بوش پیوزنیری و آنرا
 از روم شهر و ده هزار کس را ضیافت طعام کرد و روزگشتن قلنس لکله بام و وقت نامر بهر محمد شاه
 در ستمود و تولیت آنرا بنام سید محمد بن سید که از سادات مستینه و توفیق و دوفویض فرمود
 و من دخله کان آمناً تاریخ تمام شد چون ملک موسی جد ملکان جاذره از راه تقدیر تعجبش
 نمودند و او را قبول کرد بازار او بیشتر کرم شد بامر ملک موسی در جیدیس جایافت و ماجرای مذهب خود
 مشغول شد کتابی احوط نام در مذهب شیخ تصفیه کرده شاید جیست بابا علی در حله آباد و کان
 اغوی مردم را کرم کسان بیشتر باعث ترویج گردید و غلبه بر همه مایای حسن آباد و بابا پوره
 و غیره از اولاد بابا علی مذکورند بعد از آن در وقت خود بابا خلیل و بابا طالب شیخ حسن جیدیسلی تأیید
 نموده این مذهب بیشتر شتووع یافت و نامه ثبت رسانیدند بر اصل سخن روم فتح شاه پیوزنیری و در کت
 حکم چون عهد سلطان دین العابدین پیکس مسلم باشند ملک ابراهیم و بعضی از امیران عهد استغراق ساخته

و تاریخ آنهند و شاترچ ۹۱۴ سه پلهارا بر میدند و سجک و جدال برده خند و زمین را چون شتکان
 کلکون ساختند بعد محاربات بسیار و کارزار بسیار منصف سلاری ملک عثمان دار قرار یافت
 بود و راه سرداران قبیله داگران متفق شدند بر ملک حاجی و سها نیز پدر و کداحی ملک غالب آمدند بعضی مردم
 آنها را کشته و ملک عثمان را حبس نمودند و فتح شاه راه فرار گرفت بود کیمیا ملک ابراهیم ملکری جبهیم فتح شاه
 را بهیر و بود که نجات بود آورد محمد دا بر سر سلطنت نشاند و سکه و خطبه بنام او مزن شد یک سلطنت
 یکی استقلال داشت بیج محمد شاه یا از سلطان سکندر والی میندرد آورد ملک نصر رینه و ملک
کاج چک ملک لوس ملکری مقابل سنج داد و مرداکی دادند و فتح ساج طاف تیار ده راه کوهستان گرفته
 و در اینجا بدارت یافت و کلاه مبارک حضرت امیر که سلطان طه الدین غبار فرموده بودند تا آمران نسل پوش
سلاطین روز جلوس بر سر خود میگذاشتند بر سر فتح شاه رسید بیج آزاد مید کر که در نقش هم آهنگند
 چون بعضی کوش شیخ امشاج شیخ فتح اند خلف خلقه بابا امیر کرسید فرمود که سلطنت از آنها است
 الحق که میران اگر دست ن پادشاه هست که دند هم استقلال نداشتند تا آنکه متفق قبیله چکان شد
جبا هم بج خود مرد قوم میکرد و ای نجله نقش فتح شاه کبشمر آورد ند که در مقره سلاطین مردون مستند

و سلطنت کشمیر با تمام استقلال بی مدخلت اوزان قتل محمد شاه گرفت اما امرای قبایل چکان
 که از رتبه رضع و چاکری بیایه قربت و امارت رسید بودند فی الجمله تسلطی در امور ظاهر نداشتند
 در تاریخ ۹۴۴ هجری و ششش ملک گاجی چک سیر خود ملک مسعود را بجمعیت تمام به اسیر کردن
 ملک جایگیر که از امرای آنهند بود و با آنها غالب سلوکی میکرد فرستاده لوهر ماکری و ملک عیدی رینه
 در قلعه ناکام بمخالفت برداشتند در تاریخ ۹۴۵ هجری و پست هفت ملک علی و لوهر ماکری و ملک ایده ال
 در قلعه چیره او در با سپاه اینو یکجا آنها در افتادند آخر با کثیر را چهار حصه ساختند یک حصه
 بمملک ایده ال که منصب حکومت بوی بود دوم برادرش ملک لوهر سیوم بمملک علی چهارم بر ملک چک
 پنج علی که سردار لشکر ترک بود و ذکر آن می آید بار با مردم کشمیر خاک نموده در آخر نفس خزان چک
 رفت و ملک علی تا نو سنه هجری امش بود ملین این مقال و تقضیل این اجمال بلکه در تاریخ هجری و
 هشت میرزا اکامران ولد طاهر الدین محمد یار پادشاه که بتازکی هند را به تسخیر آورده بود از بیعیام
 رحلت کرد و سکه و خطبه قتل به نصیر الدین محمد مایون پادشاه گرفته منرا اکامران اجازه گرفت
 از مایون پادشاه حاصل کرد بجات کشمیر توجیه نموده در سنه هجری و نهم مایون محرم بمملک علی یک را

بسی از آنکی

بایستی هر کس سوار کشمیر فرستاد چون کشمیر در میان امر انقسم بود کسی مقابل لشکر نخواهند تا ابره
 در قلعه چیره او در فروکش نمودند آواره فتح و نصرت جانب پند زنده مردم تاریخی گفتند
 و خود محرم بیک این تاریخ گفته و بکامران مرزا فرستان تاریخ حکم پادشاهی که حرمیش
 بقسم آسان شود تقسیم فردوس، سفر کردم بسوی ملک کشمیر که از خوبی و تعلیم فردوس، چون کردم
 فتح نیم او تاریخ، خود گفتا که فتح نیم فردوس، آخر الامر امرای کشمیر از چیره او در موضع آن
 آمدند محرم بیک بحیثیت تمام در آنه و این بیک و حریه استان امرای کشمیر بر کوه سلیمان برآمدند
 بیدار محارب بسیار چون محرم بیک مغلوب شد طرح انداخته آنکه رفتن به هندوستان نمود
 بعد مراجعت او به شهر سیال پور کشمیر که و آنکره بودند که نیاگاه در تاریخ نهصد و سی و سه سلطان
 سعید خان از کاشغر آمدن خود توقف در تبت نمود پس خود سلطان مسکنه خان را با جمعی از مقرران
 که مرکز کرد آنها میرزا حیدر برادر زاده اش بود با چهار هزار سوار در فصل خزان از راه لار در محلات
 نوشهره رخت اقامت گزیدند و امرای کشمیر همه در قلعه چیره او در نزول نمودند کاشغر این در فصل
 شتا و موسم سرما روی بجان کما راج نهادند امرای کشمیر که هر چند قاصد ایشان مینمودند لیکن از

و آخر بهار صلح میان آن ترکان روی بجان تبت از راه لار نهادند چون اکثر سلا بخار به و لغز
 و آبادی و زراعت نشد غلرو بکراتی نهاد و محط و عسرت میرتبه روداد که بران زمین پسر مادر
 از دست دختر میگرفت و مردم بکرتگی هلاک شدند **سید** قحطی که خلوت و طبعی قوی و شمع
 جسم خود را سوختی بر آتش و بر دی بکار **دراز** هفت و چهل و چهار سلاخ ششاه قضا کرد
سلطان بن ابی پسر محمد بنید فوت پدر با مر خالق خیر و شتر سلطنت رسید اختیار امور مملکت
 بدست کاجی حکم از دلاوران نامی بود اکثر اوقات سحبه دفع متغلیان هند در کوهستان میکردند
 سرحد کاجی دار که از آنکه صعبه کوهستان است بجهت اقامت او منسوب بودست همسایگان
 نداشت زیاده کسالت تربیت در حسن الریقین و استماته از نیعالم در گذشت **سید عیسی**
 بن محمد شاه بنید فوت برادر پادشاهی رسید در زمان او با تمام کاجی حکم مرید عیسی عیسی
 بود در بهشت شیخ بیشتر رواج گرفت دختر کاجی حکم در عقد اسمعیل شاه بود بدین سبب اختیار
 و اقتدار زیاده بر سابقه یافت و بر او تعصب در امور و در بهشت بسیار شافت امرای کشمیر باز هم
 فضا و منازعات پیش گرفته دهات و بکنه جات را مشغول خشنه ماکریان و بچکان و چادران

و ملکان که در بغداد از ارباب اقدار و در امور ملکی صاحب اختیار بودند خشم یکدیگر شعله نثار میکردند
 در محله علاءالدین پور که بکستور قلعه واقع است جنگهای نمایان نمودند اسمعیل شاه چندی بی استقامت
 گذرانید و بزرگی در گذشت و پسر اسمعیل شاه اسمعیل شاه را سلطان برداشتند سبک آمدن میرزا حیدر
 بکستور مخفی ماند که ملک ابراهیم ماکری و یکی دیگر بر یکدیگر بر زمین آمدند و جماعت بکستور آباء و اجداد خود
 متفق بودند و اصلا میل به تشیع نمودند فرزندان خود را بلا هواریش همایون پادشاه فرستاد
 و حکایت تسلط تابان میر غیاث عراقی علیه الملعه و شیوع مذمت تشیع مفصل عرضه داده ملکه تنها با حوطه
 که غیاث عراقی علیه الملعه تالیف کرده بود با عقاید دیگر بختیگر کنایه القاس اصلاح و فرستادن ابواج
 بکیم نمودند چون در هندوستان از محمد همایون پادشاه و غلبه شیرخان در همان ایام بظهور آمد بود
 ابراهیم ملک و میرزا حیدر در هندوستان از ملازمان همایون پادشاه بودند همایون پادشاه حرف میرزا
 حیدر را که رغبت به عیسویت کثرت کرده بود تقصید راه هتد و بهر گرفته و از اینجا بایران رفته میرزا حیدر
 بسعی خود از لاهور مرخص شد از راه چمبره بار بکیم آمد ملک کاچی چک از راه پیره پور جمعیت بود
 بهندوستان رفته و ملک ابراهیم ماکری از دنیا در گذشت و کاچی چک روی شیرخان آورد و طلبه گویند

و شرف خان و اورا خطاب خان خانانی داده با حسن و جبر پیش آتش لشکر خود همراه کرد مرزا حیدر را امر اجابت
 تسلط بر کهنه رایتیه بامردم کهنه طرح احسان انداخته نوعی سلوک نمود که هر کس را مطیع و متقاد خود
 کاجی حکایت از راه میره پور نقد شهر نمود میرزا با اهل و عیال در اندر کوته بود چون خبر کاجی حکایت شنید
 با اتفاق ریکی حکایت و ملک عیدیه رینه جمعی دیگر بحرب کاجی حکایت و مدتی ابو حکایت مفتوح بود
 مردم طرفین کرد لا و دران کاری و لایق سرداری بودند با هم می جنگیدند اما چون بجهت تقدیر بر تری
 غالب است جلالت و بیخاعت امرای کهنه سبب قتل و کشتن و قمار و نکر و آنکه نور و حکایت شنید
 و کاجی حکایت شکایت باز روی پهنه نهاد **نارستانه** بر فتح شاه با تمام حسن و بی ملک
 عیدیه رینه تسلط داشت نام پادشاهی با او بود و تحقیق مرزا حیدر رقر و تسلط می نمود شعار
 اهل سنت را بتجدید دین شهر ظاهر کرد خانقاه جدی را آتش کشید استخوانهای شمس علی
 را بر آورده سوخت و مقبره اش را منزله تمام شهر ساخت مدت ده سال حکومت را می کرد و اشیای
 تنگ ضبط نمود و قبت و اکثر کوهستان در رقر و خود داشت و در اعدا را بقبر ستمگر تو گاه حشت
 و ترویج علم و علما و عظیم اسلام و اهل آن خوب بجای آورد ملک عیدیه رینه و حسن رینه و ملک محمد حاجی

وخواجہ حاجی باندی در اطاعت او بودند تنہ و تحریر بسیار باہل شیخ نمود با یاد انبال و لد
 شمس عراقی علیہ السلام را کہ بہ ہم میرزا بہ نسبت خورد و کونجہ بود از تبت طلبا تہ کشت و شکر نام
 پیر شیخ ہمارا کہ در حد و دیو سپور در لباس شیشیان و زراہدان میگردانید و خود را مرید بابا علی کہ گفست
 مندا ز بند جدا کردہ سرش را اول بشانی کوب گفت و بعد آن جسدش را بخواری سوخت و جمعی از اسلخا
 و اعیان را بہ ہرشت رخص نیز بقتل رسانید بچہ این امور کرد و قتی خوشی در دہای مردم از میرزا
 حیدر جا گرفت و اہل شیخ بیشتر در مقام خصومت و ترس افتادند ملک عید ی رنہ در تار سنج
 نصد و سجاہ و ہشت نقد مخالفت و منازعہ میرزا سجاہ آورده ہمین کاری و خواجہ حاجی
 عہد و چنان بستہ اند کہ در خواجہ کشمیر و کوہستان لسلکہ کشتی کنند میرزا حیدر لشکر کشی نمودہ و بمکہ
 عید ی رنہ و حسین کاری و خواجہ حاجی امر کرد کہ مرزا ہبادر برادر زادہ مرزا را جمعیت خویش ہمراہ و ہند
 تا قلم و نسق کوہستان نمازد و رین ضمن مخالفت واقع سنہ ملا قاسم و ملا باقی سرداران لسلکہ میرزا
 حیدر بہ تبت رفته بودند مرا حجب نمودہ ملحق بفرج تدکور شدند کار مہاجر بقیال شد و کشت و خون عجی
 بین الفریقین بمیان آمد و عجیب عمارتہ اتفاقی وقوع یافت مدتی مردم مرزا حیدر دست باز نہ بودند

چلی کامیاب نمودند و دادرمانی دادند و بعد از آن رو برقع ختم نهادند جمعی کثیر از طرفین بهلا که رسیدند
 آخر الامر کشت بر فوج مرزا حیدر افتاده سرداران عده تباه شدند از آنجمله ملا قاسم کشته شد و ملا باقر
 رو بگریز نهادند و مرزا آقا و ملا عید الله که او هم از معتمدان و سرداران میرزا بود هر یک یافته
 نزد یک قضیه باده بوله اقامت نموده بود آخر او هم تبر بقتل رسید و گو که مرزا البیاض توار رفته بود
 در راه مسکن یافته با هزارا پند کشته شدند چون تخم تفاق در زمین دل دوستان افاد طبع و چنین
 حادثات میرزا اهل و عیال را در اندر کوت که آتش فتنه همچون امرا می کشم کرده درین اثنا بنظر
 میرزا ناچار رسید که در سناخ بندی غنیم با تن تنها در آتش قضای بی بکسید که نام تو حیرت
 کشته قضیه نمیداشت قضای ایتین شد که معنی است تبر برداشت و بر سرش کوفت و بهمان زخم
 درجه شهادت بعضی بر بعضی میگویند که چینه رفع شبهه تفاق و مخالفت به یراق برای دین
 مدعیان آفاق رفته بود در راه بحسب تفاق چنین امری روداده اهل و عیال میرزا با تمام متاع و مال
 با جمیع تمام روی بکاشان نهادند و اهل کشمیر را اطاعت نمودند و این خبر فوت تا کاهان ایشان
 موجب طفره مخالفان گشت خصوصاً اهل شیع و آنها را بنمای خود رسانند بود بجامیت مسرو شدند

در مزار سلطان طرف غرب لب آب مدفون است در سینه نهصد و پنجاه و پنج تاجیه این قطعه
 که بر لوح قبرش کتبه معلوم است تاریخ شته کورکان میرزا حیدر آگاه ملک شهادت زده کوشنای
 قضای الهی چنین بود تاریخ شتر بهر و شش قضای الهی الان مزار کلاں قریب مسجد است
 یزار و قمر که بعضی گویند که خواجہ حاجی از میرزا متوم شتر خیمہ بجا بورزن بود مزار ابو سبطه
 تسلی خاطر خواجہ تنہا رقبہ خون زبر خیمہ رسید قضای غنیم پندہ شتہ بیکسر سہادت رسانیدہ
 و العلم عندا قد غازی پیکر مذکور و دولت حکم سیر کا جی حکم خواستہ بود کہ برغش میرزا
 بی ادبی کنند و قبر او را مزبہ سازند سید محمد سیر ابدال ماکری کہ والدہ این رقبہ سادات بود
 باجمیع ماکریان و مردم دیگر از اہل سنت و جماعت فوج را گرفتہ بغض را برداشتہ و در مزار سلطان
 بعد بخر و دفن کردند تا یکماہ با مردم مذکور بر سر قبر میرزا نشست و دست سجارتہ کوتاہ ساخت
 و مقبرہ را محکم و تنکیل نمود این سید محمد خواہر تارک شاہ در عقد داشت غازی حکمہ غیرہ
 بسجارتہ تارک شاہ چون دست بر سید محمد نیافتند در اندر کوتہ تہمتہ تاخت خانہ میرزا حیدر کہ
 اسب تکانش را بجا بودند با فوج رقبہ زن میرزا بیکمہ مدانہ مستعدا مزہ فرزندان احمد ماکری

اقا سید محمد بودند در میان آن صلح کردند چنان را دفع نمود قبیله میرزا را روانه کاشغر کردند
 این میرزا احمد نور نور برادر زاده سعید خان والی کاشغر و خان زاده طهیر الدین محمد باب شاه بود
از علوم رسمی و دینی و شعر و سخن بهره و افر داشت و تاریخ رشدی تالیف میرزا کتابی مستند و
متمم غلام میرزا جالت است و منافع بسیار در عهد ایشان باس شهر سید حاج نجم پرو تا او
آب سیان اسواق و کاع گیری و اخراج خساک کردن شال بظرف آتش که آتر ناره بلو گو مید
حمام و غیره بهم سایت است سوا ی این از منافع عامه از ایشان بسیار مستفاد است
در سال در حکم حکومت راند کرد اما رفع سکه و خطبه از والی کشمیر نخواستند خود که نار کشاه م
از قبیله اهل ند حاج است بود کسی مجاز تبدیل سکه و خطبه نشد بعد از نار کشاه رفته رفته کار سلطین
قدرت گرفته و قبیله چکان که از نوک ران آنها بودند تسلط یافته حاج میرزا مرد مستور
شود مناسب امینت که اول قدری احوال که از ایشان معلوم را قم اند سادات و بزرگان که معلوم م
نور شود بعد از حالات چکان که سلطنت رسیدند در سلک سنان بیاید محقق نماید که حضرت امیر
در ین مدت بر سند ارشد بودند بدین تفصیل اند حضرت سید محمد مسلک خیر اف و بر ن مستقل

بیل و دیار است صاحب جبریه عالمانند مدتی مستور بودند و مقبره ایشان معلوم نبود حدیث شیخ
 داؤدیه مالمو باعت ظهور قبر و شهرت ایشان در عهد خود شرح حال مرجع اقیانوس نقل
 میگویند که علامت قبر شریف هر که قبول نمیکند بقیع سید محمود می نامند و آنند اعلم

حضرت میر جمال الدین بخاری

ارسادات عالی درجهت مرید قرة الاقطاب حاجی عبدالوهاب که شش و اسطوخار حضرت
 مخدوم جهانیان میر سید بود در ولایت سیادت شافعی عظیم داشت و در آخر عهد سلطنت
 بقدم خود مرین فرمود و عالمی را بغیض ارشاد بهر اندوز نمود انتساب حضرت مخدوم شیخ حمزه
 بخجابه ایشان میتوان گفت معلت غایبه قدم ایشان تربیه حضرت مخدوم بود بقصای
 حقوق ارشادات و ارادت باز رجعت فرموده در ملی رحلت نمود و مراد میر کش مشهور و بزرگوار است
 حضرت **نصیر الدین** خان یاری ارسادات عالیشان است در حمزه مستورین بود بقبر ظهور فرمود
 مقبره میر قدس سره در محله خان یار محیط فیوض انوار است در بخار ایشان سنگ قبری واقع شده در آنجا

عموم مشهور است که اینجا پیغمبری آسوده است که در زمان سلف در کثرت مبعوث شریک بود همچنان که تمام پیغمبر ^{صفت}
 و کتابی از تواریخ داریم که بعد قصه دور و دراز حکایتی می نویسد که یکی از سلاطین زاده بمرازه زنده
 تقوی آمرن ریاضت و عبادت بسیار کرد بر سالت مردم کثرت مبعوث شد در کثرت آمرن بدعت
 خلایق اشتغال نمود بد رحلت در محله اثره مره آسود در آن کتاب نام آن پیغمبر را ^{صفت} ^{یوحنا}
 نوشت اثری مره و خاصا بر مفضل واقع است اکثر اصحاب کمال خصوصاً مرشد را قم و خدمت ملا
 عنایت الله شال میفرمودند که از نیمکان وقت زیارت فیوض و برکات نبوت ظاهر میشوند و العلم عند الله
باب فتح الله قرزند بر و مند بیا اجمعین است و تربیت یافته او ظاهر و باطناً صاحب ریاضات و
 کرامات بود و امثال قنوه العرفا مخدوم شیخ حمزه از خدمتش بهره ور بودند در او ان غلبه فحاله
 دین که بی تحاشی بر اصحاب سید المرسلین میکردند بسیار تعجب میدید هر سه سیر عالم را
 بنام حقارت خلفای ثلاثه تبدیل اسم کرده بدینست لکن رقص و شنام مردم بر فوجام راجع به
 سیر نکلیان باشد آخر با طاقت نیادر با اهل بیت سیمانیت لکوت هجرت نمود بجا نیا توطن نمود
 اینجا مرجع خلایق شد و لقب شایه فتح الله حقانی گردید و نسبت زبیر فاضلین و کمالین و واصلین

مولانا طاهر الدین مولانا احمد علی الدین در سلوک با صبه های ایشان بعمل آمد چنانچه در محضر خود قلم
نویسد باشد الحمد شیخ در محاسن یافت و فائز مستجاب الدعوات بود و پسرانش همه محباب علم و قوی
و ارباب مقتل و کمال و صدق و صفا بودند بعضی قایل اند باینکه خدمت شیخ با التماس یکی از سلاطین
طبقه نیکان بازتر اجبت بکثرت فرموده بودند و العالم عند الله زیی ریشی وزنی ریشی دور
بودند از قریه لاجر از برکنه چهار داعیه خدا طلبی بهم رسانیدند و در خدمت لواله حاجی که ذکرش
گذشت آنرا بر باطن مشغول شد یکی ازین دو برادر داعیه خجک نشینی تجاطر آورد و برادرش گفت
که تا زاریست و تسلیت خود کمترم یعنی خواهمش و عار آنکه دارم خجک نشینی عبث است پس شرح
یکی مشغول علم شد دیگری زهد بکمال وزید و کار هر دو بکمال رسید زیی ریشی در هرج و مرج
کاشغریان در پی اسپ رشد خود شیخ لواله حاجی که گرفته بود میرفت ترکی و اورا بهدادت رسانید
سده و زلا لانه اش افتاده بود و سکی کهبان میکرد از انجای اراش برداشت تجهر و کفین کردند و
زونی ریشی قائم مقام او شد صاحب احوال بود تخف را آوردن نمک فرساده یابی و در پنجال
غفر افزاده زیی ریشی بر پوشی حاضر شد دستگیر نشد او بجهولیت نفرین بر یکه او افزاده بود

کتابخانه حضرت

کرده چون مراجعت نمود یاد نفرین و دشنامش داد و او فکر شد خدمت ریشی محبت مفصل بیان نمود
 مزرعه مذکور بعد از آن دست حکایات زو فی ریشی بسیار مذکور است چون حلقه نمود در مقبره چار
اسود شیخ نیک ریشی صندوق در عصمه ریشی است که به به زاهر بود و بر لاله او ارادت
 خدمت شیخ بابا است که الدین ریشی حاصل نمود حالات جسمیه داشت پیر واقعه است که به به مزروره
 در مقام بهبهت که در آنوقت آباد مینمود و خوش و سیاه مسکن داشت بجای او نشست بنیاد اسباب
 دنیوی را با کل سنگت چیزی موجود نگذاشت دست از همه برداشت حق خرقه خود را هم بسایلی بخشید
تن خود را بایگی کشید و آخر مقام عمر را بجا گذارید سیاه و خوش الفتی و انسی در خدمت بهر سالی
 همه را مطیع و متقاد خود ساخت و شام و چای است سفره خوردنی برای آنانی انداخت که رام به محبت
 یکدیگر بحد خود میریخت بعد تصرف و جدیه شیخ نوز که در احوال او مرقوم خواهد شد او را قایم مقام
 کرده از مقام قانی رحلت فرمود پنججا اسود و این است که به به مزروره از عارفان معروف بود در
 ریاضت و زهد کوی از مردان برون نزدیک مقبره او مکانی است که مشهور بقبر حضرت موسی
 علی نبینا و علیه یصلو و السلام بزرگان و اصحاب حال از ظهور فیوض و برکات اینجا نقلها دارند

حکله

مولانا میرزا علی الدین از فضلای روزگار بود و جامع علوم عقلیه و نقلیه در آخر عهد سلطین و
 اوایل زمان تسلط میرزا حیدر مدرس مدرسه قطب الدین پوره بود و در اکثر علوم تألیفات میکرد
 و در قراود عقد نکاح مولانا فیروز مفتی المعروف **علاهی** کتابی بود و چون حله نمود تاریخ و قاف
 یکی از اکابر گفته **تاریخ** میرزا حیدر جان بهر دین **تاریخ** نهصد و پنجاه و شش برافزاده دایره است
 و نسکه در مدرسه از زبان حافظ بهیر صادر شد که شیعہ هم سختی دارند و همه علمایش بیاد او و خاک
 و لاش الدین بابل و غیره اوست و شیعہ کردند بعد از **لاری** الدین آمدند و دیگر بعد از **علاهی** بهیر
 رفتند و **علاهی** **داود** علامه داری که در شمشیر بنظر بود و وطن او هرات است
 و گویند که تحصیل از ولایت کرد که بهر آنکه بود و سید صبیح الدین است در فراسلط زین العابدین
 طرف محین قبور سلطین مدفون شد و ذریات او در وقت خود نبوت میکردم افاده و استقاده علمی
 و ادبیه بتجوی و صلاح و زهد بودند و **مولانا محال الدین** از اولاد اجماد قاضی میر علی
 که بعد تمام طبقه قاضی است و این مولانا در جوانی تحصیل علوم عقلیه و نقلیه کرد و رتبه مولوی حاصل کرد
 و در ذریات افاده و افاضه اشتغال داشت در عهد خود آرامی کل بود قاضی موسی شهید قرابت قریبه

مولانا امیر

مولانا دشت بلکه برادرزاده اش بود قاضی زادها می خواند یعنی قاضی محسینیه و قاضی مقیمیه بسیار
 خود را بمیلانای منگور در میسارند و این مولانا کاک سوای مولانا کاک الدین است که ذکر او در
 لاجپال الدین در محل خود مرقوم میشود دشت و احدی مولانا فونی کنای معروف علیا طبعی
 نبیره مخدوم عثمان بابا او جبر کسایت در اکثر علوم در عهد خود کامل و بن تحقیق علوم سلوک
 راه متوی سعادتمند شرف بمقامات عالییه مخدوم در زمره قوی عجیب شایسته دشت و ملا نظر بر غیر
 نمیکامشت و در محله فلاشپوره مدفون گشت و بنور از مسیح و خاتمه او روح فیض توحش تمام
 میتوان نمود مولوی شکر فکندی از اطفال حضرت امام عثمان او جبر کسایت و عم ملا فیروز شهید
 مفتی است شکر ایام شکر گفت یاد رفت کسیتی یعنی شاعر است خاصه شکر کلام مودت
 و بی تجنیس را گویند و کلام موزون یا تجنیس را نکند و کندی دانی قوم را گویند الهفصه کندی
 کندی از اعیان دیار دشت است با قار و تحقیق علوم عقلیه و تعلیه مخدوم راه حرمین تحریرین گرفت
 در اینجا باز برق المتأخرین خاتم المحدثین شیخ ابن حجر مکی صاحب کتب و کسب فواید مخدوم اجازت بحدیث
 یافت حاشا اجازت نامه مریده بخط شیخ ابن حجر بر پشت اسما الرجال کتب شایسته نبوی که مانش بخط

بیاشکرست نزد اتم حروف موجود است بیاشکرست از اجداد ماوری را تم هست گویند مقص قبه
 بیا نونی گنای در اتم لا شپوره مدفونست رفیع الله در جابه و در قاسم بر کانه **مولانا بصیر**
 المعروف بملا بیا اعمی مادر زاد صاحب استعداد خدا داد بود چشم آرا سوسی بسته بر میا اتم از
 بر کانه کامراج بشهر رسیده ضبط علوم بی پایان بر ستور حفظ قرآن در صغر سن کرده با وجود عدم بصارت
 صوری در بصیری تعلیمی همچنان داشت در عهد خود مرجع فضلا و فقرا بود و گویند مخبر علیه السلام ملا قاضی
 کرده فیض فتوح یافته در سه هجده و چهل و شش وفات یافته در چهل و پنج مدفون گشت و حضرت
 صوفی در مرتبه او چند بیت انشا فرموده اخرش این میست **باب** آن قط علم داد بود بصیر
 فضل رب **باب** توح فو قش نان سببید عالم نفیر **باب** فرا تر که این محل مویض فتوح است هر چند
 اکابر که در وقت فرزندش تمیز میکردند منی بیا داد او خلک و لا اعلم الدین بال و غیر هم نابصری در غیبه بالا
 مرقوم شد از مجلس گویا مانند آناد این مجلس از الایش قیاسات مردم میبرد **باب** قاضی **باب** میره
 شرافت مرتب قاضی میر علی است که از بخارا وطن اصلی خود جدا شده در کسم سکونت اختیار نمود و فرزند این
 دشت و این قاضی از هم فرزند قاضی اسکندر است و اکثر قبایل قاضی متهمید اولاد قاضی ابراهیم بن ناصر بن محمد بود

در عهد میرزا حیدر رشید معفور خدمت بایسته چون بقبوی او میرزا حیدر بایا دایمال رشید عارفی ^{السلامه}
 راکشته گشته او در دل این شیخ جاگرد رفته رفته متوجه عبادت شد و در باب قاضی موسی ظهور آمد
 حاکم محل خود مرقوم میبود **مولانا آصف** میگویند که از تلامزه و تربیت یافتگان حضرت مولانا
 شیخ عبدالرحمن جامی است آخرهای دور سلاطین در کشور و اردشیر جمعی را در کالات خود بهره اندوز نمود
 خدمت شیخ یعقوب صرفی هم آمد و شدی صحبتش داشتند با وجود کسب علوم عقلیه و نقلیه میلی بشعر هم داشت
 از هر قسم ابیات موزون میکرد یک بیت اینجا از زاده های طبعش وقت تحریر این مرقوم شده **سبب**
 عرق شسته بیدم رخ کنوی تر **آه** زن مرغ که میخواهم آبروی تر **آه**

چون حمله نمود در فرار شیخ بهاء الدین سرور دازه مرقوم شد فروش سنگینی رتفع باطل و عرق نهالید
حضرت سید محمد کریم بسیار بزرگوار صاحب خدیه قویه بود درون قلعه طوقه بن استوده حالا قبر نفیش
 زرخانه های مردم آنجاست و مردم از زیارت محروم آمدند متوجه صفت مربعی داشتند **استاد** در طوبت
 علوم را تمرد و نشسته **آه** سید کالو هم گویند از میوبان خانواده شیخ عرفان شیخ فرید شکر کج

صاحب حالات عالیله بود که بیشتر را بود مسعود و جزو ترین فرمودن از فانی الاوارش بالا اثر می نمود
جانب بسیار را که داری که از اینجا بسا آن حضرت سید محمد مدنی یک تیر را بنواخته بود و محل فنی فتح

آغاز سلطنت پیکان بر مینعان تواریخ حکام و مقتضایان حالات سلاطین غلام شاه است که از اول
ظهور عمارت حجت نظیر کیمبر تا آغاز دولت ششمین بنا بر تسلط را چهار چید معروفه بیشتر و بادی داشت
اما نقش دین آیین را هر قدر تخیال خود بر لوح عقیده می کشد و ضوابط و امور ملکی هم چندان بقاعده مقتضیه
مرعی بود چون بعد قدرت حکام زود جو و تحریک مردم او و انقضای دور پنجم شاه سلطنت این صوبه
بخاندان سلطان عمر الدین معروف به ششمین تعلق گرفت خالی البرایا و الکر الملک قتل ملک اقدار و اعتبار
باین دو دمان توفیق شعار کرامت فرمود و محضیش بیشتر فرمود حضرت امیر کبیر و اطاعت و انقیاد بسیار
با انتخاب پیش از پیش ابواب فتوح بر روی دیوار ایتان کشود بر خداز ابتدای دولت سلطان شمس الدین
تاج محمد نازک شاه چهارده پانزده نوازین پادشاهان نیک اختر متک و سادۀ مملکت بودند و تروج
نزدیک اسکنند و جماعت بسیار نمودند اما از زمان فرستادن فتح شاه که کلاه حضرت امیر کبیر را در قبر خود برد

روز بروز قوت و دهن و قوت و بکارخانه سلطنت ایشان لایق میشد و بتدریج قبیلہ چکان که نوکران و
 کوهامای ایشان بودند غلبه و اقتدار حاصل کردند رفته رفته کلی در امور سلطنت و قوت و دین ملت روداد
 تسلط چکان هم با وصف آنکه قلیب برسی چهل سال اتفاق بیفتاد و حاکم در محض و مرقوم می شود
تمجید آغا زمام حکومت چکان بمقتدر بر داشت محقق نماید که چون ملک عیدی رتبه علم داشت
 اقتدار برافراخت و حاکم در اوراق گذشته بقلم آمد قبیلہ چکان را علی الخصوص ملک و دبیر و کارهای
 و علی خان را که بعد از مردن ملک کاجی حکم ایام برپیشانی و اوقات عمرت دیر بود **مقتدر بر داشت**
 برخلاف گذشته و نام محبت و تربیت بجا آورد و چون بر وزیران بیایه اصلی رسیدند ایام ماضی یاد آور
 و از عهد و قول سابق که با ملک عیدی رتبه در میان بود برگشته و بخرابی ملک و اختلال ملک و کور برداشتن
 لیکن دست بروی نیافتند تا جابر با ملک کاجی که بعد حیدر ملک چادوره است ساختند ملک هم با عیدی رتبه
 کوه مخافت و بسبب بیداریات میرزا حیدر که بالا ذکر اقامت داشته با چکان عهد از سر نو بسته و مراعات
 با مواثیق قدیم مضبوط شد تا محمد عداوت بر خرابی ملک عیدی رتبه محکم بسته اند و علاوه بر این چون
 که کیهن شهرت و قلعه کوه است ملهای شهر و جماعه چکان و غیره در خانقاه امیر به اجلاس نمودند
 بریده شده

درین اثنا برادر عینی ملک محمد تاجی نیکو و ز نام سنک از بلای خانقاه برانجامه اندخت آنکس خطایه
 و برستون خانقاه خورده چنانچه اثر آن در خانقاه قدیم پیش از سوختن باقی بود بستان این اثر شنیع
 از غیبت انوسی نیکو و رسیدن افنا و مرد ملک تاجی با تفاق چکان عیدی رینه را بخواری رسانید
 او را تنگ کزیر کوستان به بند نمود بر اول پوره رسید از زیر دخت الگوی میگذشت که باه شایخ الگوین
 کلوی کرسنه او را سپید و چون حمله آورد باز قصد سواری بخود اسپیکند و از جان گذشت سزای
 مخالفت تفاق که در حق مزار حیدر بکار برده بود یافت و در پهلوی پدرش موقوف شد **سب** و در آخر
 تیبات تیغ انتقام هر که بدر کرده است بدیند برای خویشین **سب** مزار اینها در محله دیر مر قریب مزار
 ملک محمد انوقت در میان دو مزار راه عام است بعد از واقعه دور فلک افشای آن نمود که نسبت
 حکومت این ملک بخاندان چکان انتقال کرد نسبت چکان مختفی نیست که در او آخر دور را جهانبان
 ظهور نور اسلام لنگر حکمت نام شخصه از سرحد دارد و خانه کوچ شده با اهل و عیال کشمیر آمد و در نسب او
 اختلاف زیاد است بر زبان عوام مسواری که در زمان قدیم عورتی را اطراف دارد و برهنی که در آن
 جاری است بجهت آب کشی هر روز عبوری داشت روزی یکی از جن بصورت از دایم متش شده میل نبری

بن عورت خود

بآن عورت نمود و او را مسخره قوت خود نمود و رفته رفته صحبت آنها برکشید و انقورت از آن آردی
 بی پروا حمله شد و بوقت خود پسری قوی بسکال برخلاف عادت نوع بی آدم تولد یافت و این پسر
 آثار شد و قوت بهر سائیده در وقت خود بر امثال و اقران بر در و توان تفوق و غلبه بکرات داشت
 و این لنگر حکایت شش بقوت واسطه از اولاد اوست و تمام دریا تش در قوت و نیرو و در و بار و نور
 و بهر آفاق مذکورند سوای ایتیم در سبک جان حکایات است که تا بر طول سخن بنمایند تحریر آن
 شد باجمد لنگر حکایت مزبور در زمان سلطان شمس الدین و خلیفه ملایان بادشاهی شد و تا او آخر عهد سلطان
 دین آبادین سلطان عبدالستار دین خاندان ملایان و خدمتکاری اوقات کرداری میکردند چون بعد
 حیدر و سلطان حسن فرتی بجال سلطانین راه یافت ایشان اقتدار و استقلال پیدا کرده جیدی
 علاقه رضاء و کونگه در خاندان سلطانین حاصل کردند آخر الامر ترقی بمرتبه امارت و حکمرانی و
 امور ملک نمودند و در عهد نازک شاه قرابت با جفا و سلطانین پیدا کردند و دختران خود بمنو سلطانین
 جستند و از ابرام در گذشته تا بر فتور حال سلطانین خود متمکن بایه سلطنت شدند اکثری باغوا
 شمس اراق علی ~~الطاهر~~ و تابعانشند بهر شیخ اختیار کرده اند جمعی بر عقید اهل سنت و جمعی مانده

مشهورست که در تاریخ هند و نصیب بحری جماع چکان که رشتی از مبادی حالات آنها مسطور شد
 عرصه حکومت ولایت کهنه را خالی یافته روی از اطاعت و تبعیت خاندان سلاطین بر یافته و ایستادگی
 و اقتدار که از مدت باز ملنون ضمیمه داشتند بر لوح مهر ظهور رکناشتند چون از جانب سلاطین جهان
 کسی که قایل معارضه شود بود به تردد و مزاحم چکان کوس حکومت بنواختند و لوای دولت کجایان تمام
 برافروختند اسماعیل شاه را که از اولاد سلاطین بقیه بود بحسب ظاهر بر تخت نشاندند و بفرمان
 اختیار مملکت بدست ملک دولت چک بود و اجرای امور سلطنت او می نمود و از آن زمان انقلاب
 سلطنت که در اکثر از منته سابق نیز بوقوع آنست قصه غریبه است که بحسب تقدیر خالق کبر در آن
 هنگام در شهر واقع شد یعنی مردم بزرگه عظیمه شدند و با استمرار سبیل سزایه گویا زلزله قیامت
 بود و عمارات مردم بامردم و زمین فرو رفته اقل قلیلی از راه روزنه مهری نمیستند تا بقیه
 این مملکه دایر بود و واقعات غریبه ظاهر از آنجمله میگویند که در پرگنه مراج پایان موضع سجده
 نزدیک شدی مرگ حسن پوره و حسین پوره نام مح موضع در هم طریقت مقابل یکدیگر بودند و
 نیم شبی زمین بمحور هر دو فرو رفته بجای حسن پوره حسین پوره شد و در مکان حسین پوره حسن پوره

مؤذار گشت

نمودار گشت خواجه بنور کفایت تبدیل زراعت دال برین احوال است و تا ایوم در اینجا بنقل
 دارد و بدینوا قهرا بسلطنت روداد بالجملة ملک دولت حکم در قوت و تیر اندازی بجای بود
 که تیرش تا بدو در کون می رسید روزی چو به یاری که چهل کر طول داشت و هم که بدو بهینا در بود
 صد کس آنرا بر بالای خانه می کشیدند از دست آنها جدا شدند بر سر کلاه بروی هر چه بماند یکدیگر
 بر زمین محکم نمود و بدست راست خود چوب را گرفت و مردم را حکم بر میان بستن نمود همه دیدند که
 چیش نیم که برین دورقه است و دیگر هر چه دستش بسته یا این هر چه زانویش می رسید و صحت
 بچشمه که در دلی بحدود شیران کر فیل را در کوچ دم گرفته هر چه بای خود محکم شسته بند داشت
 هر چند که فیل زور نمود نمیتوانست قدم از جای خود برداشت حال آنکه ازین فیل بود در تهور و شجاعت
 بی عدیل چون در کمال اقتدار از قضای کرد کار زن عوی خود بجهت آورد غازی جان و حسین خان
 و علی خان بنی اعمام او ازین مکر گذر شدند در فکر این بودند که انتقام از ملک بگیرند روزی بشکا
 تالاب دل زرقه بود افواج را در حسن آباد گذشت جماعه قوم قاپو یافته سپاسش را قرق نموده
 مردانش را که قلیلی بودند کشته چون این مکر ملک رسید طاعت و تعاضد و متش غمان را که بر گرفت و

بدست جوایانی افتاد و سبک کردن واله غازی چک نموده و پس از خنق کشیدن و محسوس ساختن بود این واقع در
 تاریخ هفصد و نصد و یک حکومت ابن مرزین به استقلال تمام و اتفاق تمام ابام جام جدید شاه ولد
ایمعل شاه که خواهرزاده غازی چک بود مسلم شدن خون لیاقت این امر کما یمنی یاد یافتند و تاریخ
هفصد و نصد و دو و غازی خان و برادر غازی خان تاج از جیبش برداشته بر سر برادر خود نهادند و پس
 تمام غازی خان مقرر شد بدو صد و بیست و چند سال سلطنت از خاندان سلطان ستمس الدین منتقل
 بچکان کردین و انقلاب ملک و ملت در ولایت کهنه ظهور یافت غازی چک اول پادشاهی
 از قبیل چکان در سنه تذکره جلا نمود در ایام دولت خود نواحی کوهستان را ضبط نمود از
کشمیر تا برج و ختر کلک که از سر داران عمده کوهستان بود در عقد خود در آورده هر چه بقیت را
 مستخر ساخته از راه یکهلی و دار دو و کلقت عبور نموده و اینهمه را بچنگ خویش در آورده باز راه
 اتن ملکرانی در عیت بردی میکرد و ترویج ندیم شیخ بسیار نموده که بناگاه شمس ریت که بیشتر
 از طرف ملک دولت چک اعی بدرگاه پادشاه عالم پناه همایون پادشاه رجوع نموده بود و نیز کمان
همایون پادشاه در همان ایام از ایام افتاده بخند برن رحلت کرین شون بود میرزا ابوالمکارم خو

پادشاه بر اینگونه شخصی رتبه لشکر عظمی بر سر غازی خان آورده بقتله در موضع پتین رسید
 غازی خان بزودی هر چه عاقلتر در موضع باخویره لشکر کشید روز دیگر از آن کشته از یکطرف
 لشکر مغل از یکطرف لشکر غازیخان در پی قتال شدند هر چند لشکر مغل از یکطرف لشکر غازیخان
 بیش بود لیکن محبت و هوش و خرد و ارادتهایش بود در خشنمیت هر سو که میبایست سرانجام داری
 می انداخت جوانان شجاعت کسریه فدویت اندیش بیش از پیش بودند و بکمال جراتی کارزار
 می نمودند **بیش** هر یک بجای جابرد و با و جام می در بر فکند و جوش بر کف نهاده چنان از اطراف
 لشکر مغل با اتفاق شخصی رتبه غایت سعی و تردد در دلاوری بکار بردن مخالف روی بهر
 آوردند تا بره جنگ از صبح تا شام اشتغال داشت بطاهر علیخان مغل بود بناگاه عی و لشکر مغل
 افتاده روی بگوستان آوردند شخصی رتبه دس و با کم کرده در خارج مغلان سعی نمود که بمبادا
 دستگیر شوند و بر مراجع مغلان خود سعی بود و کشته شدن خود را بر تقدیر مسلمانی مترادف
 و عود او بهد عین سید است در همین کنگاش اتفاق چنان افتاد که غازی خان علیه لشکر مغل یا
 قریب بکنار او مقصد کس مغل را مع شخصی رتبه دستگیر نمود در هر گاه به جهانباز اگر کس طریقی بر عقل

رسید بوند آخر الامرین معلان اسیر را متبع پیر لیج گشت بیداران بامیر محمد برادر ملک شریف
 و حبیب چک جنگ با کردن میر محمد بغازی شاه علیه آورد غازی شاه فیض خود را پناه خسته هر چند
 میر نکور آلات ضرب و حرب بسیار بکار میرد غازی شاه آنرا وجود نمیداد حبیب چک از عقب
 رو بروی فیض شنه حمله های بسیار کرد لاچار سپاه بدریا انداخت فیض غازی جان فدا شد او
 عوز حمله کرد اسپ در چله بند شد فیض بر پشت و خرطوم را را که در خون سلاخی بدست بردن
 خرطوم را چنان کرد که فیض باز گریخت خون جلست در سینه بود پیش مغلوب شد فیض از عقب
 آمد ریزه ریزه نمود سخنان یکسان شد غازی جان ازین زنگاه با فتح و نصرت بر پشت بیدار چندی
 انبای جنس خودش کوک از بند وستان آوردن تجدید منکامه بر پا کردند غازی شاه ازین امر از
 جانز قه عجلاله تهیه کردن با لشکر خود غنیم را تا بهر پور استقبال نمود بطایفه دوستان که برای حرات
 مقر این شهر حکم فرمود که هر که مریض آرد یک استر فی ازین بر دارد قریب پنج سکنه از مردم
 روان شهر بامعلاق جنگ نمودند آقا خانما بتا مید عینی مغلاز قسمی مغلوب شد که دامن دامن
 سرهای هزاران شاه می آوردند زیاده از دهن تمام می بردند اینمیر توبه جنگی سیاهان میاید **سب**

مری کردن ز امر کشید کردوش بر استقامتو نیک گشتان گشتان آورد آخر بواسطه قضیه
 که در عید گاه واقع شد و بجهت کمال عدالت غازی شاه که یکی از نوکران حیدر خان پسرش عنبانی چند
 از بکانه برداشته هنوز بدان رسانیده بود که خبر بغاری شاه رسید حکم قطعید او فرموده حد را
 از آن کشید ترک ملازمت بر کرد و محمد ملک خالوی خود را که نصیحتش میکرد بجان گشت و خود هم
سوارش مادرش قسم داد که باز گرفت غازی شاه بعد و چنین امور تعصب آید پسر خود را در راه
 عید گاه دیدار گشتید هر گاه از آن راه بعید گاه می آمد همیشه از آن می بپوشید لیکن حکم اولاد اکبادا
 حکمش پاره پاره شد و بر بستر مرض صعب افتاده نه سال و دو ماه حکمرانی کرد چون از حیات خود بایست
 کردید برادر خود را حسین شاه نام پسر سلطنت و دولت و مملکت سپرد درین عهد حضرت سید
 که از سادات عمده صحیح النسب بود در موضع زوکره از توابع بکنه پهاکست بقضای خود یا بیشتر
 معصوم رحلت فرمود و حضرت سید حمید رینه را که بهتم علاقه خویش مادر می بکنه اسکل مرقون
 کرده از طریق رینه بودند غازی خان شهید کرد در موضع باخویره حسین شاه بدو فوت برادر خود
 استقلال سلطنت بکمر یافت حشر و عادل تاریخ جلوس او است و با جان رعیت بر پدری نایل شد

و امور سلطنت متبرک در مسأوره ملک محمد ناجی المعروف سنجی ملک که بعد ملکان جا بدو رسد مفوض و
 جاری میشود اما یکایک براه ترویج مذمت شیخ نساقت و عثمان غریبی را ساجان تعصب و نقد مد
 بر یافت و مردم شیعه را بسیار میشی آورد و با وجود علیه اهل شیخ خدمات ترغیب را اهل حجت
 کار فرما بودند در آنوقت قاضی حبیب الله قاضی شهر خطیب مسجد جامع بود امر عجیبی و واقع غری
 سنج نمود اجمال قضیه اینست که در زمان حسین شاه یوسف منیر دمامی از طرازان منرا مقیم که
 بطریق سفارت از پیش اکر باد سناه اترج بعد بر قاضی حبیب الله بعد نماز جمعه بر بی ادبی حرکت
 کرد و دستار قاضی را از سرش فرود آورد و مردم را بی حرکت نفرین بحسین شاه ظاهر کردند ظاهر
 بحکم قاضی یوسف بدور مردم شتند حسین شاه در مجمع عدالت از دو مفتی بزرگوار یکی ملا محمد علی الدین
 دوم خدمت مولانا فیروز معروف بکلا سنجی کنای و لدیما نونی کنای قلا شپوری که از اولاد بابا
 عثمان کنای است فتوی خواست که هر که نایق بر قتل کسی حکم کند او را شتر عاچه برسد پس خان از من
 نوشته دادند که خون او بگردن حکم کنند و در آنان یوسف مکرر همان نوشته را بجهت کردن
 دعوی نمود که یوسف مسطور بر وزن مسجد سمندر بازی میکرد و بخط اسمعیر او بود دست قاضی رسید و دستاکن

بر زمین افتاد و چون خطا با مر قاضی و فتویٰ مفتیان او را نافرمانی کشنده همین دعویٰ حسین شاه هر چه مفتی بکلیت
 میشتاد رسانیده آنروز بحسب اتفاق مردم شهر بتقریب روز معدودی که اجتماع عامه بود بسیرت لایق
 بودند و شهر خالی بود حسین شاه تردد و بکامه عوام ندانسته عوام را خاله دید و هر چه بزرگوار را شهید
 آثار فتنه عزمیه و نزاع شیعه و سنی منجر بقتله و فساد شد و کینه و عداوت بنیاد بهم رسانید
 میرزا معین بر عایت تشیع و ختر حسین شاه را برای اکیلا پناه گرفته روانه هندوستان شد
 حسین شاه چیده تقریب مردم تو حش بهم رسانید از افعال خود نامدوم کرد و این راه ملک داری و حسن
 پیش گرفت و سعی و تدارک افعال گذشته داشت علی ای حال در ایام سلطنت ایام عمر را
 باعتبار خود محسوم نموده بوقت روز با مقول طایفه صحبت میداد جمیع با علما و اهل اسلام و
 شنبه با برهان و پند آن و یکشنبه با مشایخ و فقرا و دوشنبه با قاضی مفتیان و سه شنبه
 چهارشنبه با سپاه و تیراندازان و پنجشنبه با مردم اهل نشاط و مردم محل افام هر کدام از خلیفان قدری
 جنبی معین و مقرر کرده بود یا بود اشتغال سلطنت کا می فکر شعر بهم میکرد این شعر از دست
 جمایل کرده تیغ و سبته خنجر یا رمی آید و لا بر خیر کاری کن که جان در کاری آید و اینهم از دست

آن ترک آل پویش سوار شدند یاران خدکیند که آتش لبید شد از جملہ وقایع که در نیوق روداد
 این که شاه روزی سنگار تا الاب و تهر بار رفته و ملک محمد باجی را بکاری فرستاده بود مغان زمان
 بهادر خان بهر بلیاقت و شجاعت در خدمت شاه اعتباری تمام داشتند و در کهن ملک بودند آبوز
 قابو یافته بر ملک نخستند که از جماعت اران اتفاقاً سیر ملک از نشتن باز داشت همان دور حکم شاه
خان زان و بهادر خان نکور اکشتند و خون شد تاریخ ایوان فست دران اشا ایر هم خان
پیش شاه علیت آبله مرد و میعنی سبب عروض مرض شاه شد برادر خورد علی نام را جایی نشد
ساخت و مملکت و حکومت مفوض بود کردید خود در موضع زمینه پور که در طراوت و نضارت کویا
دار السرور بود رفته خیدی همانجا کد زان کرد حاج نجدای خود سپرد در کسب مصد و مضا و معت
علی سماه در تاریخ نقص و هست بر سر سلطنت نشد و حسن خان برادر خود را که نکام بر یا کرده و
لایق و فائق قرار داده متقل امر حکومت نشد بود دار سلطنت معزول ساخته در قلعه زمینه پو مجبور نشد
بد سده یا حسن خان وفات یافت علی شاه غایت سعی در عدل و حسن و رعیت روزی نمود و اکثر
اهل شهر را راضی و هست دران اشا از نسل سلاطین حاجی حیدر خان و سلیم خان پیران از کشاه باجی

باجمعی از امرای هندوستان آنرا بیکجای علی شاه سپیداند و بفرستادن محمدخان برای دستگیر شدن سلیم شاه
 و غیره مقرر شد از محمدخان چون جالاک تر از بفرستادن بود یکی ازین شاهان را بقید آورد علی شاه بطریق
 برای تسخیر کشور سه فوج کرد برآورد چون رایج بهادر سنکه را بکشتن سوار یاری خود را کشته دید خود
 شنکه دیوانام را برای بفرستادن بفرستادن علی شاه مقرر کرد و طرح صلح پیش از خست سال بسال باج بر خود
 مقرر کرد که در دویم باز رایج مرگش کرد اسمعیل کنای و حیدر چکریا فرستاده اند رایج بهادر سنکه
 ارا را لاعلاجی برادر خود را این سنکه را پیش علی شاه فرستاد و عفو جرایم خود در خواست قسح خاتون
 نام زنی که مطلوب علی شاه بودند فرستاد پادشاه بعقد نکاح خود آورد و قصیده تراغ مبدل بخوا
 شد از جمله وقایع که بطور آمد میت قاضی صدرالدین و مولانا عشق سیفران جلال الدین اکبر پادشاه
 بطریق رسالت نزد علی شاه آمد و تقریر بفرستادن سلیم شاه و اسکاری نموده علی شاه رسم خواص و
 نیازمندی مسکه و خطیب بام اکبر پادشاه جاری کرد و سیفران را با تقریر و هدایا و تحفه سایر روزانه بفرستادن
 رسولان که در حقیقت حایس و سوسان بودند راه و رسم کهن را درین بعض اکبر پادشاه رسانیدند و کمره اعظمیه
 که در آنوقت روداد افریت که آن قضای رتبه عالی در وقت تخت نشانیان بر ذوق باریج که کسی

از قدما نشان نهاد و قحط عظیم در ولایت گستر افتاد بحریه بگرفت آدم حلال داشتند مرده ها قحط زده
 به تاختی میخوردند **عجب** قحط تا حدیکه خلق از فرط بقونی بجمع **جیم** خود را سوتی بر آتش دزدی بکا
 باد شاه قراین حموره خود را تحتاجان مرق نموده و قصه مردم تمام شهر بر باد شاه حم سال بر بنیوالت
 گذشت سال سوم در آسمانی راه فریتو چیک مجذوب معروف بزنی شاه که از قبيله بیکان بود و بجهت و بط
 حباب حضرت محمد و پنج حمزه قدس سره بجهت افاده و ذکرش می آید بنیاه لاقی شد یک سید که این
 تا چند میباشد گفت تا تو زنج بود از آن محصول ربیع اندکی آباد شد و سال چهارم مردم از عسرت برآمدند
 نداده شاه را فرخ و شادی بسیار رویداد لیکن از حرق مجذوب بر آسان بود در جمیع محصور
 علما و صلحا تا پیشه را خور و زی در عیدگاه بچکان بازی مشغول بود در وقت که شدن خلل روده
 بر خود یافت زود بچکان ارد شد کوی زندگانی را موسی نوزد **بسر عیبه** تمام تر منوبه خانه شد
 محادی استانه قدوة المستلخ حضرت **بابا لیل** رسید ابدال چک برادر شاه بر خلاف عادت جدا شده
 بجان زرق و مشط خبر برادر ماند شاه **بسر خود** سه **سایه** را بر تخت نشاند و در گذشت **در سنه** چهارم
 شش این واقعه بطور آمد **بسر شاه** بن علی شاه در سنه سه و ثمانین و شصتانه بر تخت نشست

مایل خوش و غیرت بود اگر اوقات را از قریب نساط و مجلس انسباط می نمود و طبع موزون داشت و کهنی
 شعر و حکمت این شعر از سب بلی اجازه را بختون بخود نراند، زور کمند جذبه میجرهای است با جملہ
 بجز خلوص و سعه شاه ابدال خان منعم شده در فکر دور و دراز افتادند میانش بجز و بیک دلالت نمودند اقوام
 برویرانی پهلایک شدند ابدال خان حرف کسی شنید که حاجتمندان شاه یکی دو ابدان جدا آخر
 من پس برادر بوقوام در آمد بچه چهارگون پنجام نجم و سوه ه فوساد که اگر عجمی در میان
 برای تغیر برادر برسم و سوه ه عهدنامه بدست با جلیل مرشد شیخ باو سید مکر خان محمد خان
با ابدال خان ساز و ایمان با میان موکد موده که اگر ابدال خان برای تغیر و تدریق برادر خود بیاید
از جانب و سوه ه مراحتی نیست ابدال خان هر سنة دار المهامی و سوه شاه حصد کرده بود که بر
طبع عهدنامه امرتدقین علی شاه را متشکی سازد و امرای و بر خلافت آن تدریس دانشند و تخم تغیر
و خراف را تجوی در دش گانشند و سوه ه این ککاش روداده نشسته پیر را بر تغیر
گذاشته در فکر تخت و سلطنت افاده بر سرای ابدال خان سوار شد و چون ایتی ابدال خان رسید او هم
مستعد رحانه برآمد و در توبه محراب عظیمه زوداد نیا گاه میدو قی بر ملوی ابدال خان رسید

چون نیک متوجه شد طرف راست سید مبارک خان را با قوچی از متبعین او دید با وجود چنین رستم همچون
 فیست حمله بر القوچ آورد و قتل و تسکین داشت و تقابل شرح نیز رسید مبارک خان زد چون
 سخت نبرد شرح بود سید نیز کشتید در آن اثنا ابدال خان از اسپ بر زمین افتاد و جان داد
 قاضی موسی آبرو ابدال خان را از زرنگاه برداشته همان روز دفن کرد و پوسف شاه از راه مصیبت و
 شادی خندان و گریان تربیت برد و مقبره جد خود رسانید و سکه و خطبه بنام خود حکم فرمود
 و لیکن توفیق سلوک و روش مملکت را فی نیافته اوقات را با زمان قوالان بسر سپرد و حیدر
 و علیخان و نور و علی و شمس چک کوبه واره با یکدیگر عهد بسته سید مبارک خان موافق نمودن نزد یک
 خاندان با اهلین از نوکول گذشته با عهد یکدیگر افتادند و قریب سیصد کس جانبین گشته شدند و اکثر اولاد
 نجی ملک چادره که بملک محمد ناجی نهو رست و در واقعه بقتل رسیدند و پوسف شاه که در ذکر بود
 تاج و تخت و چترشاهی بر ملک محمد ناجی بسید مبارک خان فرستاد خود سجان بند و تاج و بی
 ملک محمد ناجی از رستم پسران برد و آردق گرفته بدار چهل روز در کشت سید مبارک خان در تار و پود
 هند و هشتاد و هفت نواهی حکومت کشمیر افتاد و بر پوسف شاه پیشیت و در حکومت

هشت ماه و پانزده روز بود چون سید مبارک خان نیز بدسلوک و نامواری مشبه گرفت باشاره یوسف شاه
 که در کوهستان در کین بود شکرچک و حیدرچک و عشی چک گو به واری و امثال آنها که کاش
 مخالف و منازعت سید مبارک خان است حکم نمودند و کس بطلب یوسف شاه فرستاده اند هنوز یوسف شاه
 نیامده که حیدرچک و لوهرچک را بر تخت نشاندند سید محمد مبارک خان از بسکه زیر دست چکان بود
 در عهد و قوار مخالفت یوسف شاه هم بناچار بی بی اختیار آسره بود و سبب بگریز نامون
 تخت و تاج و خیرشاهی از پیش لوهرچک و سید بابا خلیل فرستاد خود بخانه بابا خلیل آمد و در
 تاریخ هشتاد و هفت لوهر شاه که از بی اتمام یوسف شاه بود و لوامی دست
 برافراشت و کوس حکومت نوخت و یوسف شاه که بکیمیاان اعتماد ناکرده بچهار احمد الدین محمد
اکبر پادشاه التجا آورد و چون بملازمت رسید بغایت و فوازش سالانه مغرور و ممتاز گردید و مدت
 حکومت لوهرچک کمیسال بود عدل و احسان و حمید پروری نوعی نمود که یادار نوین روان میداد
 از آن غله سجدی شد که کچر و ار را که دو بهیم شاهجهانین سبک فلوس میفرودختند و سکنه شهر
 مرفه الحال و فارغ البال ایام جمیع خود بسر میردند و لهرمند و که هنوز متعارف این شهر است

در عهد او بود یعنی نان کلانی بچند کودی میفرود خند محمد بهت وزیر یوسف شاه در بهلول پور
 یک هزار سوار و پیاده گرفته انتظار یوسف شاه میبرد چون بعد از یکسال یوسف شاه برگشته لازم
 رسید وزیرش لازمت نمود یوسف شاه تنه بر پیشانی احوال لاعلاج شرح از تجار راه پور
 قرض گرفته مقدار مقصد و مقصد سوار پیاده سرانجام کردن متوجه کهنه شدند و احکام تمام
 مردم بر کتبه جات کهنه نوشته که کوک ما دینا چندین هزار سوار و پیاده گرفته آمده ام که باطل
 اقیاد پیش نباید بسزا میسر مردم بر کتبه جات نوشته او را بنجا طرار و پروای نکردن
 راه دار آمد و ساخته منتظر بودند یوسف شاه از راه بهلول او را جمعیت تمام بنهر رسید از جا
 روانه کهنه شرح یوسف دار از خبر لوم شاه دوسه هزار سوار و پیاده گرفته در نوشته حاضر بود
 تا دوازده یوسف شاه در اسراقتان مقابل شرح کهنه شرح و نامردی کار برده و بنهر میسر شاه شد
 چون راجه بهادر راجه را جوید که یوسف دار ناکر کار روی کهنه کتبه جات این عکات یوسف شاه خود
 با مردم خود در اول فوج یوسف شاه شرح مورد عنایات شاهانه کردید چون یوسف شاه همه پور رسید
 یوسف شاه تارک تکرار زمیندار را جمعی از راه رسد و فساد از انجا پور ملحق بنهر یوسف

این امر سبب سیستی لوهرشاه گردید راه چهره مار پل سویور را تیرا سیاحت بکامراج رسید حکمر
 که در نیزه بود بسیتر اتر بالوهرشاه یکی سز و دواز هر سوار وقیر سب سچرا ریاده سویور
روانه ساختند یوسف شاه خود مقابل شدن مصلحی نداشتند در کل فار بهتد یا یکمیل یا پنج
بود در صحن یا حنین با هر دو شیعه بنجام یوسف از لوهرشاه آورد که خود را بر باد ند هر
که رایگان گشته خواهد شد طرفی بر ون سویور را اختیار کند در جا که خود بگیرد و د ساز شاهی تاهستان
یوسف شاه حرف یا احلیل قبول ناکرد بجلم کم من فتمیه قلیله علبت فتمیه کثره با آن بشد
سایب از کات و نمود در کشتند دو سهم بر کس لوهرشاه که بر سر بهتد بودند هر سهم در یا کتابت
کم کردند چون تمام سجایان یوسف سپاه از آب گشته بودند ابدان سهم که از لا اقدان لوهرشاه
بود مقابل شدن از انظر ملک حسن رو روی یکدیگر زخمهای کاری رای سایب آخر نیز یوسف لوهرشاه
شدن سکینه کریخت یوسف شاه کره دوم طل شاهی فواحه متوجه سری کر که بای تخت بود
شدن چون بوضع باره ت سید لوهرشاه از هر سوی پیشان راه اد بود تا بوضع بر تنه رسید
افواج افواج مردم شمر و کردن کردن سکته سری که از صغیر و کبیر و پرو با نخستی خو می باشند

لا محمد این مستغنی قبل ازین قال از کتاب جاقط غیب اللسان کشاده بود این بیت آمد **مصحف**
 یوسفم گشته باز آید کی معان غم مخور **مصحف** انواع انعام و اصفاف اگر ام در غور خال هر کس میزد دل داشت
 از خال خان هر که او شکروا سیز آورده از خون او در گذشته خلاص منمو و محمد هست بعضی رست
 که او پسر شاه در خانه قاضی موسی خریج است **مصحف** یوسف شاه رعایت شریف کرده خواهد که خواهر پسر را
 برای بیس فرستاد هر چند شخص نموند مدعا یافت بجز پیش آید معلوم شد که کسی بغیر مادر قاضی
 خبر بدشت نشان بجز **مصحف** نکو قاری کی داد از اینجا بر کشیدند و حکم شاه جغتای را پس کشیدند
ب قوت الظهر لب او لب شکست **مصحف** قرة العین که چشمش کور **مصحف** فاعلمه یا اولی الابصار
 امرای او پسر شاه را از هر حکم که میافشند دستگیر نموده می آورده بعضی را می کشند حکم میشد
 بعضی را اخراج میدادند و در بخت و جندی و دشمنی گامی مردم لشکر را از کاه دست
 بر روی کرده میرفت آخر عاخر آن رجوع برای مان سنگ حکم لاهور آورده نبرد و شهر بخار
 مقرر نمود اینجا میبود **مصحف** یوسف شاه بر خداد گذشته جدائی بقوالان و مطربان نمیداد خست تا آنکه
 از طرف حلال الدین محمد اکبر و شاه میرزا طاهر با جمعی از مردم بادشاهی بطریق ایلی گری آمدن و فانی

بنام پوین شاه آورد مصفون فرمان اینکه از انباریکه در شهر خود آسوده احوال خویش بغير ضرر سازد
 و خود هم نیایدی اکنون برخلاف گذشته روی اطاعت با بجانب سار و الاودانی ازین سبب عظیم
 در دل پوین شاه پدید آمد مردم در دست اند که اگر با شاه قصد نشیران ولایت دارد پوین شاه
 بیدل شدن قصد فرستادن نیز را حیدر پسر کمر خود با پیشکش سلکین خود هر چند وزیر مانع آنجا نماند
 بودند قبول خاطر نیفاد چون تحالف کثیر از نظر حلال الدین محمد اکبر با شاه گذشته پیشتر سابق است
 گردید و بدکیال پسرینش با بار فرستاد و عذر قبول نیفاده حکم آستان پوسی صادر شد ازین خبر
 وحشت اثر بیش از پیش دست و پا کم کرده و سواس و تسویش بجای طرش راه یافت باز در مقام
 عذر آمده بر پیشکش سابق چند خبر افزود پسر کلان خود یعقوب شاه را بخدمت فرستاد ازین
 مردم شهر بسیار عکین سندن مردم سابق خبر داده بودند که وقت حاکمان کشمیر از دست میر و پوین
 دو سال را بی تخت اکبر با شاه بود کسی اقبال نمود روزی حلال الدین محمد اکبر با شاه بخاصان خود
 بخدمت یعقوب شاه گفت که پوین شاه از درگاه سرازیر شد بعشرت میگرداند فرمان مکرر زرقه اول
 پسر کمر مرتبه دوم فرزند اکبر خود فرستاد خود از خانه عیش و عشرت بای بردن بکنده واراده در می نمود

حکیم علی را حکم عالی شد که تا رسیدن لشکر اینجا برای یوسف خان را از کشمیر آورد و تایسان بوسی
 مشرف سازد و عذر و حیل مستعمل ندارد و چون انجیر حقو خان بلا و اسطه شند به پدر خود نوشت
 یوسف شاه با وزیران مشوره نمود از راه بید که گفت که اگر سکر اکبر شاه باید آب علف هم در بن
 نخواهد ماند بهتر اینست که من میروم از بن تقریر مالی و موالی صغیر و کبر بر و بر آن یوسف شاه
 ظاهر نمودند که از مکانه زوجه تا ایوم هنوز آبادی نهر نخوی نش کنون اگر با شاه از شهر رانند
 هم سور بکانه در میکند در می آید از روی بوی را می آرد تا قیام بجای نخا هد آید یوسف شاه
 بظاهر دلا سامون اما باطن میں رقن دست در بن تا خبر رسید که با شاه هند از لاهور بکابل
 متوجه شد یوسف شاه رو کرد ان شرح کشمیر آید بزه دی هر چه تا متر خود را از کوه کا جدار می گذراند
 و از پیم حیدر حک که نبر و نوشهر در تفرق او بود براه دیگر بر ایور رسید و حکیم علی در نوشهر
 خونا شد حیدر حک دلا سامون که کشمیر را می ساخت یوسف شاه پیش حکیم بسی می رسید
 پدرش مجنبت که حکیم بسی ناید که چرا با بجور که می بجو نور ش زراج اکبر با شاه هند از کتاب نمود
 شفیع ناع آن اند با سلام نکرفت تا حکیم رسید حکیم را بجای نور استقبال نمود تعمیم عام در جوبلی

سید علی جای داده تا دو ماه انواع اغراض و اکرام بجای آورد که همه همراه شجاع و خوار و مست
میدیم حکیم از اصل کار واقف شد عرض داشت نمود که یوسف خان با سپاهیان خلایق دارد و او را
او ممکن نیست با دشمنان مقبول عرض داشت واقف شد بهکو انداس رای را با پنجاه هزار سوار و پاد
از اهلک راه باره موله فرستاد بخر بسمع یوسف شاه رسانید که نزد حکیم را رخصت کرده متوجه علاج
و قصد با یوسفی نمود مردم کثیر علما و فضلا خاص و عام آنرا باز التجا نموده اند و بعضی یوسف
رسانیدند که بمجلس راه ندهیم تا همه مارا گشته بروند از خرابی زوچو متوجه حیدر اسلاف شما
خلاصی یافتیم و روی آبادی دیدیم اکنون باز ویران ساختن از انصاف دورست صلاح کار این است
که در کوستان رفته استقامت کرده عنان لشکر معین خواهیم کرد امید درین شما خبر رسید که در پشته
درنگ لشکر معین رسید و از دین و کلاه و ده درگشت یوسف شاه بیانه سکار رفته در باره موله نشست
و لشکر خود را اطرافه قرار داد و در سه حصه و شش حصه کوه داری حسن ملک چادر و هر اول و علم بنی
ما که غیر هم چند اول شد یعقوب شاه با امرای و سرداران دیگر از یکجا متوجه کوه دین روی
بحار معین نهادند بکجا لشکر که تمام دهستان رنگ از آن برد و اگر کوه و پیشین هم حاضر بود از آن دار و گیر آهسته

و غیرت خون میخوردند **سبب** چنان خون روان شد ز دشت نبرد که چون پس نغمه زبای می برد
 چکامه شش سر برنج **ق** زین ایدر این خون کرده خرق **س** نمانش کین بر خنجر و بر سر خادر هوا سوخته
 با وجود ایام مراد کرانی غله نوعی بای جلالت مستحکم گردید که لشکر مغلیه را و جویه با وجود آن
 کثرت حیرت گرفتند و کرانی در لشکر معنی و کسب بجای رسید که مثل آن در تخمیر کم یاد داده باشند
 میگویند که یک آمار بر سر جرج رو پیه رسید و شکم ایشان و شتران پاره پاره کرده اسب میخوردند
 مولانا احمد در انوقت **حاج** کشته است **ع** که نظر بر لال میگردند **ل** لب نانی خیال میگردند
 کردن خود دراز میگردند **د** دهن آرز باز میگردند **ی** از خیر مالگردن شاه رسید **ق** اصد بوسف شاه
 که در ضمن نامه بیخام داشت فرستاد اتفاقا این هر دو ایلی مع نامه برسد **ع** بوسف شاه افتاد
 میخواست حکم بقتل فرماید **د** قاعده دور دید بخندید **د** رفسا و ازین سبب مردم را بیدار و ناامیدی
 روداد **د** بوسف شاه بفرستاد **د** با وجود آنکه باز در هزار سوار و پست سحر را باده و بختیزار بند و طیای **د**
 و لشکرش را اعلام **د** محلی بیکر معنی **د** دید و بطور این ساس **د** بوسف شاه با اتفاق بابا طالب **د** اصحاب **د** که بفرستاد
 و مردی بر بد و از جایز نغمه بر صف قاتل قایم مانع نوعی قافیه در لشکر معنی **د** که از آن بیکر آمدند **د** لشکرهای

قیل و سپاره نموده جای نشستن خود میکردند و بجای عله گوشه است نشتر میخوردند راجه مذکور را علاج
 طرح صلح با یعقوب شاه انداخته روی بکر نهاده طبل بازگشت نوشت و چون بکلی رسید یوسف شاه
 محمود شش در مسکنه خلاف اکراد شاه رسانید در تاراج نهند و نو و چهار یعقوب شاه با فتح و نصرت
 استقرار بای محکمتر یافت و تاج حکومت بر سر نهاد و سکه و خطبه بنام خود جاری خست آمدت
 یکسال و شش ماه حکومت کرد لیکن اوضاع پسندیده و اخلاق حمیده نداشت پیش او حرف کسی را
 اثر نمود و از بسکه خدمت شریع مرتبت کالات تزلزلت قاضی موسی شهید ابدال خان بطور خود
 دفن کرده و از یوسف شاه پرسید بود تا نیا لوسته را در خانه ایشان یافتند و حال آنکه قاضی
 خیری نداشت بقصد انعام با قاضی بخت نه بخت در میان آورده و خلاف رای ارکان دولت
 خود نمود با وجود آنکه در مسکنه شش تقیه است از راه غرور و علانیه با قاضی بادی خود نخلصان
 قاضی هر همه خصوصاً شخصی جنگ کویه داری و ملک حسین چا دوره و علم شیران ماری و علی و آریزم
 سرداران که بر سر خیمه ایچه دل با یعقوب شاه رفته بودند از اینجا راه کوهستان گرفته در بهره بوزند
 و بر یعقوب شاه لایمت میفودند که چون اکرشای را بغصب آورده مردم شهر را ناراضی داشت اکنون حرکت

حرف به بی قاضی شهر در میان می آرد معتمد افاضی نرم و گرم گفته سر سخن بسته داشت و
 یعقوب شاه برخلاف آن پیش می آمد جماعه مذکور قصد هندوستان کردن بودند ملک حسن مانع
 رفتن هندوستان مقرر کردند زود رفته سری که خواهم گرفت و تا یعقوب شاه برسد سخن بدست
 آورد و یعقوب شاه در موضع بون ناک بود که این خبر حشمت از لشکر محمد بهت را از حبس خانه برآورده
 مشغوره پرسید گفت زود سکر شهر غیر مید که سری که را بگیرند شاه خود را بزودی تمام بسری نکر
 رسانید در نوشته که جای سکونتش بود و روکش نمود و همی چک و غیره جانب غرب آمد بودند
 پاهای او بران ساخته مستعد جنگ استادند تا هفت شبانه روز مقابل و مقابل بود آخر تا بایل
 و ج حسن جدیدی که هر دو از بران یعقوب شاه بودند در میان آن طرح صلح انداختند و قرار دادند
 که از نو بویج کاسراخ تعلق بیست چک و غیره باشند و باقی یعقوب شاه مسلم دادند تا بر این
 که از سری که بران بسوی سو پور رفتند و مردم این دو بیج این شش را که هر مرتبه باعث نفاق و فتنه
 می شدند میخواستند بکشند ملک حسن چادره مانع آنرا که کسان خود را همراه داده بر دو را بشهر فرستاد
 چون مرد و بر سر گذشت خود را بشاه بیان کردند یعقوب شاه بغضب سکر این چنین نمود همی چک و غیره

از راه سری نگر باز شهر آن زیر دست شدند با رعوف شاه با قاضی مرعوسی هر دو در میان
 آورده علانیه ترویج تشیع نمود ملاعنی را مقتدی این کار قرار داده بخطاب تبرجوانی
 رسوای از آن اید ساخته تکلیف نمود که فقره علی ولی را داخل اذان سازند هر چند در صدق امتعنی
 کسی اختلاف نیست و جناب مرتضوی شاه ولاست اند چون اصل تشیع این عبارت را بهانه
 ترویج مذہب خود و دلیرهای نامشروع کرده اند و مکتفی بر همین قدر نیستند رفته رفته بهنج
 بنجرتهای دیگر مینمود و راه حجاب آنها مفتوح میکرد قاضی اصلاً از صلاحیت شاه ترسید و در بعضی
 برخلاف سنت نکردید یعقوب بدیخت با وجود منع امر و فضلا قاضی را بر تخت شهادت نشاند
 و بساط و نیکبای دینی و دنیا رساند مگویند که لاشه مبارک حضرت قاضی را بر دم فیلبسته
 در شهر مگردانید چون میرخانه ایشان رسیدن والی ایشان بر آنکه معجز خود را بطریق نثار بر کرد
 لاشه کرد ایند شکر آبی بجا آورد که در راه حق شهید شد همان روز که واقعه خدمت قاضی شهید
 رود او حجاب رعد و برق پیدا شد که اکثر مردم از ترس آن بچنان شدند حضور مازن علی دار و زیر شاه
 مع سیه چاکر کس مردوزن در خانه یعقوب شاه از آتش برق موش خدمت قاضی موسی را و لاد قاضی بر

سید علی است و بقون کالات علمی و عملی آراسته ابا عجبدا از عهد قاضی مرابهم قاضی کخمیر
 قتل بخاندان ایشان داشت و در اخلاص ایشان هم پروردگار برکات علمی و مالی و عرضی یافته گذشت
 بالمله بدست داشت قاضی مردم شهر از یعقوب تا یک متفرق شدند و دلهای خلایق از او پرگشت و بزرگان
 اکثری این شهر حرکت کردند حضرت بابا داود خاکی بقصد زیارت بران خود بملتان رفت و حضرت
 جامع الکملات شیخ یعقوب صریقی با جمعی دیگر از اکابر و رؤسا و فقرا محکم الکبریا شدند و بشارت
 نفوذ تسخیر کثرت باو بای دولت پادشاه دادند و عهد و قرار بعیان آوردند از جمله موافقت و وجود
 که بزرگان تقرر نمودند این امور هم بود که در مقدمه مذکور و غله استخراجی از جابر حکام نیاید و
 داه و غلام از مردم کخمیر معمول باشند و مردم از تکالیف مرفه دارند و در امور ملکی قوی و اقتدار
 هم با نهند و غیره والک عهد بسیاری بنمایا آوردند بعد تقرر این عهد و پیمان بندگان اکبر
 پادشاه بخیرم و عزم متوجه کخمیر شدند و کسانرا تعین نموده حمایت در اوقای آینده مشروح
 میشود و این طاعتی مذکور از شعرای عهد خود بود و چون به حرفه کوی تمهید اهل تشیع است
 نسبت بعارفانی حضرت مولانا عبد الرحمن جامی تیر به ادب کرده سید حریفان پادشاه بخوردند و در

تیخانه با گردن فرستند. جواب **لا عینی بیت** موزان ابر حجت و نشان **بای میخانه** با مهر
 نشان **دین** دیر مدس خم اتی نیت **تی کفن** غیر از ابلی نیت **حالا** که این بخت
 که مقتضای لب و هن خود مخاطب **تبر اخوانی** شده **نمیداند** که مراد حضرت مولانا مقتضای
 مجلس بر فیض انبیا و ائمه اس بیت و صحابه کرام است که ظهور مثل آن دین توان موزان
 اگر نظر انصاف در میخ میبندد در مطالیف چه از اس عرفان و اس علم و سخندان تفاوت نمایان
 و فیضان شده **لاحقین** البته مثل سابقین نیستند بلکه سخن در دریافت این تباری هم
 که چون گفته است **میخانه** با مهر و نشان **بای** که بایا معتقدان است که سابقین هم مثل لاحقین
 از فیض محروم مانده اند **فهم** تو هم در ذکر و رق **شیر** از زبرد **تفخیر** ملاطین **طبقه** **میخانه**
و تیموریان محضر **در عین** ارج و مرج و خوف و رجا از جانب اکرام دانه محمد قاسم نمایان
 با مقداری هزار سوار از راه را جوهر پیدا شده از امرای کفر با جید **حک** و لای **حک** و جمعی دیگر
 از بزرگان و مشایخ حضور **جامع** **الحکامات** مظفر ایات **قیات** قروه **الواحد** حضرت **شیخ**
 حرفی قدس سره و دلخواج **شیخ حسن** کلبائی که از حرمین متخرجن مرا حریف موده بودند را بهیتره تار سیدن

منزل یعقوب را خبر نشد بعد از اجتماع آن با لشکر پیکان متوجه هیره پوره شدن در راه از تعیب
 مردم سپاه کتیم رشت بای زدن روی تقاسم خان نهادند یعقوب چون بازی خویش برگشته دید فوار
 بکشتوار مصلی داشته چون به یک بک سید غیر معدود دی چند نام سپاه کله فخر الحقیقه
 حکم گاه داشتند با او مانند روز یک لشکر هند و ستان به بیرم کله رسید و از اجا خان مذکور و
شیخ یعقوب صرفی وجی تو اجی را که از کار کنان عبد بود همراه سکر داد که پیش فته سری کر را
 بگیرند در راه حسن خان و شکلی چار و بود و غنی کنای از راه حماقت با تفاق بهادر خان موتی الیه
 را بند کرد بخیال اگر سکر مغل باین خبر گرفته برود در هیره پور نشسته حین که ولد زمینه سپاه را
بر تخت نشاند ند و از غنی عاق مانند وجی تو اجی خوشوقت شد باز راه هیره پور گرفته مزل اصل
و موضع یادر مانع روز یک هیره پور رسید چون حین خان پادشاه ساخته بودند از دست او
تمشیت کار بظری نام بعد از آن غنی چکر پادشاهی برد آوردند و این خبر شهر رسید
طغر خان پسر کلان غنی چکر که از استیان متعصب داعیه ملکی بود بنابر تصدیق و دولت را
محل جدی بل آتش کش شید خانقاه جدی بل که ساخته دولت چکر بود در موضع در قرب مس

منزله بنحته شیعه بار بسیار رنجانید درین اثنا خبر مردم متحل که قریب به سه پوره رسیده اند شایع
 یعقوب که کشتوار رفته بود در اینجا اقبال نیافته باز مراجع نمود در بکنه بزرگ جمعیت کردن
 با اتفاق تا آنکه یعقوب متوجه بان سمت شده بود آغاز محاربه نمودند آخر عساکر طغر با اثر
 اکثر شایعی علیه کردند مردم کثیر را متفق ساخته داخل کشیدند و خیر مقدم تارنج و خنک نم نهادند
 یوسف خان و ایبه خان و حسین خان و حسین لک چادره و غیره مقدار تفهیم شد تزار سوار و پاد
 براج رفته در موضع چنדרه کوهت جمع شدند و شمشیر چک و سپهران سید مبارک و سید
 ابوالمکارم قریب به چهار هزار سوار و هشت هزار پیاده بسوی پور رسیدند و مردم متحل ترس
 فتنه جوایان قدم از شهر بردن نکشیدند تا آنکه یعقوب از چنדרه کوهت بخون بنهر سرخی لکاو
 اکثر خائهای مغرب رویه سوخته تاراج نمود و خانه قاسم خان را نیز سوختند مردم لشکر او
 با یختر خام طبع سوزانند که کسی از غنیمت حال مقابل با غنیمت اند شد یعقوب از راه ادبایرام خود
 مردمی را که در هنگام محاربه در لشکر خودش رفاقت کرده بودند بقتل رسانید ازین عمر مردم بسیار
 از فوج او متوهم شدن قدم بر فرار نهادند یعقوب نیز میسر روداده حیدر خان که در قید قاسم خان بود

بصل رسید و مردم مغل قوت یافته هر جا جمعی از دلاوران کشمیر میدیدند قتل عوام مینمودند و مردم
بر عیسی چک رنجیدند تا مدتی عیسی چک بای قایم کرده داد دلاوری داده بود و دست
پایع و بچ و بنگ و عمرت ملک عیسی چک شخص را بکشت با وجود کثرت اعدا خود را از جنگ آنها
خلاص کرده رو بکرنا و کرا کوستان کا مارج بست و قلعہ جدا افتاده نهاد یعقوب با امرا قرار
بر فرار نمودن بجا بکشت و فرست نام و نشانی از او و پدرش یوسف خان در کتفه عائد سفر یک
پیشتر در وقت فرار سلطان یعقوب یک ترکمان ولد فرایوسف ترکمان که از سلاطین ایران بودند
گفتند راقم خود را بنا بر حسن اتفاق مناسبت اسمی در وقت سجا طراس نوشت ~~سفر~~ نه از یوسف
نشان بدم نه از یعقوب آناری غمخیزان یوسفوار کم شد چو شد یعقوب را باری ~~نشان~~ مردم
اکبر با شاه بغاوت تمام در کتفه کردار تیدن اثری از غنیم ظاهر نمود یعقوب شاه وقت بهار که شتوار
آنرا جمعی بالای کوه الورا با قاضی کشود و عیسی چک از کرنا و ادر بسو پرشت دو راه بنمود
گذاشت و یعقوب در کتوه دن نزول نمود عیسی چک آنرا بچید اودر فرو گشت کرد تا طرفین بجای
افتاده جم غفیر کشته شدند یعقوب بر سر کوه سلیمان و عیسی چک در قلعها بجا بکشتی که مغل را

کافر

کفش شهر و تصرف بود جمع شده و دو فرقه کردند یک جماعه از راه موضع پاندره و یک جماعه دیگر از راه
 اوت یکی آنرا یعقوب مقابل شدند و الاوران طریقین کارزار با تهور و اقتدار کرده جمعی کشته شدند نزد
 که محل معلوم شود بناگاه در ششم روز که حالت که مردار فوج یعقوب بود تیری را غیر رسید افتاد و جان داد
 لشکر یافت تا سم جان باغ و نصرت بشهر را حمله نمود صبحی دیدند که خراگاه یعقوب بخت متوجه
 پای و در شهر قایم کرده تا آنکه یعقوب بمشقی بگریخت و ملک حسن دود را در ساد بر حربه دیگر کرد
 روز دیگر یعقوب نزد جمعی دیگر در آنجا آمد با لشکر او پوست مخلان مقدار هفت هزار سوار را بآنجا
 رسیدند و صفوف محاربه برپا گشتند چون یعقوب دید که مردم محل علیه آوردند پسران سید مبارک
 و جمعی دیگر را که کوه فرساده ساعتی چند خوب دلاوری نمود اما یازمی یعقوب باز در شدند هر چند
 بمعقوب پیغام استقامت کردند باز شونت مقابل شدند لیکن مدتی بشنوجنی مردم محل را اندازی
 باله و جانی میرسانیدند مردم محل نیز بر گرای یافتند که قمار میکردند مدتی صحرایین بهمین اول
 گذشت تا آنکه که سیوم خبر جلال الدین محمد اکبر بادشاه رسید که لشکر محل از شهر سرورن نمیتواند بر آید
 اکبر بادشاه میرزا سید یوسف خان ضویرا با محمد بهت که وزیر بادشاه کهنه سابق بود با باخسین پسر

این شیخ که برافتاد یوسف شاه هندوستان رفته در اردوی اکبر بادشاه بود همراه داده پاش و
 بجزار سوار روانه کشمیر حسین یعقوب با بختیار با امر اکسکانش نموده گفتند که لدوچیک برادر
 شمشیری چیک دودوی یوسف خان شود ملک حسن گفت که لدوچیک با یائیل متفق خواهند شد
 شمشیری چیک مقابل آنها و یعقوب خان بر سر قاسم خان رود یعقوب این تدبیر پسندید و لدوچیک را فرستاد
 مردم اکبر بادشاه با اتفاق بهرام تا یک زمیندار شاهراه از بهرام کله آراه کثیر مل روی کشمیر
 چون هیرو کو بر رسیدند عبد اس در لشکر چکان افتاده از قلعه با شجری آید متفق شدند امری
 با اتفاق یائیل و محمد هیت میرزا یوسف خان را میدیدند و بحضور می رفتند تا آنکه بسبب اجتماع
 اخبار تحمله بنات خود تنبکان جلال الدین محمد اکبر بادشاه با عساکر حضرت مادر حرکت را ضرور
 دانستند و ولایت کشمیر و تیر و رخت نظیر در تاراج می نمود و دوشنبه نزول فرمودند یعقوب
 لاعلاج شترخ و هزاره لشکر طغران رسانید کار سازی نموده گفتش خلق الهی بر سر سبزه بختی
 مشرف گردید و صوبه قلن بسلاطین چغا یه گرفت اکبر بادشاه خود هم اصلاح فرمودند و مقصد با
 دیگر نص کرده فرستاد لیکن تا مدت ها خروج چکان بود از هر سو سرافرازی و سرکشی می نمودند در آن اثنا

هنگامه میرزا یادگار بمان آمد خباب ولایت الکتاب قدوة الحارثین شیخ بابا و الی قدس سره العالی
 متوجه شد رفیع فساد فرمودند اجمال این قصه بجا بنویسد و مرقوم میشود الغرض از هر گونه کسی
 از چکان میراثش برسد و دشواریش در مردم پادشاهی می انداخت تا او اسطه سلطنت
 نورالدین جهانگیر پادشاه سته کهنه را و بی و یک ملک بخیل بنویس از فساد یا اصلاح آورد
 اگر اجمال اینجا کایت را بر او راق آمیزه موقوف داشته بافضل بجز حالات سادات و شایخ
 علما و شعر که از زمان ظهور دولت میرزا جید و قبیل چکان تا ابتدای فتح سلاطین حقیقیه
 در کثرت شرف حضور داشتند یاد از آنوقت انتقال نموده بقلم آید فی شاید **حبیب سید احمد رامی**
 از کرمان آن متوطن هندوستان بود چون بعضی و الیان کثرت از بی اعمام خود منظم شد طرف
 هند افتاده سراغ خادمان سیادت و ولایت که مستجاب الدعوات بودند یافت و بنجر و زاری
 در خدمت آن عین بزرگواری نشست بعد حصول سعادت قدس عرض مطلب نمود خباب حضرت سید
 عهد و قرار اجرای احکام شریعت و رفع آثار فساد بدعت گرفته بشارت حصول مدعای او داد
 بعد انجام مطلبش بموجب التماس او خود هم روی غریبت بخانه کشیده نهاد و در اینجا رسید دید که

بنو تارا خلوات ظاهرست تیری دشمن کرده بر هوا انداخته و حال آن که از غدار جان خود را با
 و مقدر گویند و تارا یک است بعد آن حضرت سید سکونت دین دیا را اختیار فرمود و یکی از اعیان بنانی
 خانقاهی در محله نوره بجهت خادمان نمود و اهل ملک سه هزار خروار برای طایفه در کار مقرر کرده بود
 چند روز در مطبخ آسودن در جلالت باطنی تفاوت دید با اختیار خود دست از آن کشید اکثر بزرگان
 عهدش حضرت محمد و منج حمزه قدس سره و غیره در خدمت سید بهره اندوختند و در مضمونی
 بودند چون رحلت نمود در تزار حضرت شیخ بهاء الدین آسود مرقد اسعدش محل فیض و فتوح است
مولانا قاضی حبیب الله سید بود و خود را از ولایت توران تا طایفه انوار تربیت و در شهر توطن نمود
 در عهد حسین خان بزرگ اتقنی القضاای این شهر شد و تالیفات مفید را به از انجمن عقاید نصیرتیه تمام
 ملک نصرت الدین چک در اصول و فروع اهل سنت و جماعت رساله جامعہ زبان فارسی تالیف کرده و در
 امامت خلافت بسط بسیار دارد و بن خود در رساله مذکوره بملک العالیهای سرزمین مولانا محمد نام داشت
 میسازد و مضمون در خانه مسجد در تزار سلطان یزین العابدین نزد است **ملا فیروز میفتی** معروف
 به بچه کنای و لب با نونی کنای معروف بملا لمی در جوانی سفر کرده و به چین رسید بعد مراجعت در

آورد و بدو آن حصیل علوم بخود باخضر علیه السلام چهل روز متوالی تفسیر و حدیث کرده و خرد و مملوک
 استاد اکبر با ساه شاکر داد و سز و چون کشید که وطن اصلی بود معادوت نمود مفتی اعظم شد و
 و اجرای احکام شریعت بکمال دیانت و ارادات معنویه در خدمت حضرت مخدوم شیخ حمزه داشت
 و تعلیم باطنی گرفته چنانچه خدمت شیخ بابا داؤد خلک در و در المردین بنویسید **باب** مولوی فیروز
 از فیروزی تعلیق او را در انتاج نور ذکر فرخ شده است و در عهد حسین شاه از دست رفقه
 به شهادت فایز شده در دامان کوه ماران نزدیک دالاب صحن مسجد سنکین لاساه مدفون شده
 بنها سال عمر داشت و از علم خود تاریخ عند الشهادت گفته و جاب حضرت شیخ صوفی تاریخ او نموده
تاریخ از پی تاریخ آن در دین و جمید گفت شد از بهر دین ملا شمس الدین یکی از فرزندان او ملا عبید
 دانشمند و صاحب تالیفات بود معما و فنون و علم علوم غریبه تالیف نموده حاشیه نوئی و شرح موقوف
 و تمسبیه حواشی نوشته است **ملا در سنه سی** نام او ملا یوسف بود یکی از سلاطین و از انجاطی بالاس
 شاکر ملا فیروز بود و باخضر مکر ملاقات کرده و تحقیق بعضی مشکلات علییه کرده و مفتی بودن
 و بالافیز و کجا بدرجه شهادت رسید چنانچه فقه شهادت مرد و بزرگوار در احوال حسین خان چک

بتقریب بیست و هفت نفر بودند و مرگوم شدند **علامه جوهری** از نجای این شهر بود از علم تحصیل علوم نمود تا کرد
 مدرس مدرسه سلطان قطب الدین متخلص مسجد را قتل برکات شرقی بجای مارا و آخر عمر راه حرمین
 تحریرین گرفت بعد ادای حج اسلام تحصیل سند و اجازت حدیث از فحول اکابر علمای
 محدثین مکه معظمه کردن و خدمت مولانا علی قاری را دریافت بلکه بصحبت حضرت شیخ ابن حجر
 هم رسید و اجازت لیستند معتمد حاصل ساخت چون یکشتم معاودت فرمود کوشه اترو اختیار
 و بعد از مدت و غزلت استقلال فرمود و بجهت قوت حاصل کسب ششم ریشی بسته گرفت و بسیار بقضا
 میگذرانید و توکل اترو را بدرجه اکمل رسانید و درس علوم دینی هم میگفت در واقعه و بای عم
 هزار و بیست و شش رحلت فرمود رحمت الله رحمة واسعة بعض اولاد امجادش بکالات صوری
 معنوی فایز شدند و فرار ایشان طرف شرقی بمقبره حضرت اخوند ملا حسین جبار بکالیه تکلیفی
 واقع است **کی ریشی ملا ریشی شینج ریشی** هر یک از فرزندان زری ریشی که ذکرش کرد
 بودند در ریاضت پختانند و در عهد خودی نظیر بودند و بدو قات مرشد استقامت بر حاد و بصریت
 بجان طریقت نمودند و خوب لیستند و خوکی نشند

حضرت مخدوم الحرفا **سلطان خرمه کبیر** قدس الله سره
 وطن آتجباب موضع شجر از پرکنه کامراج است محض بندوق و صلاح و راستی شهر رسیدند
 و صغیرین میل خدا پرستی و سلوک راه حقیقت بهرسانیدند روز بیاو و ریاض و انواع و طایفه
 و طاعت که از صلاحی وقت استماع داشت میکردانید اکثر تربیت از غیب و خواب و معامله می یافت
 میتوان گفت که او نبی بود چون جناب حضرت سید جمال الدین بخاری قدس سره درین شهر رسیدند
 باشاره غیبی و خدمت ایشان رفت کمال عنایات و الطاف لایانایات انتخاب مخصوص شدند شفا
 آداب سلوک که هو حق تعالی برسانید و مبتدیه بشارت عظیمه شد و از آنکه بانی بقوت استعداد
 و کبریا و اوطی الطواربعه فرمود و بعد مراجعت مرشد با جازت و اذن آنحضرت به تمام
 مذهب نشین اربع و تقوی و ارشاد کردید مصدر حالات عجیبه و کمالات شجیه شد با وجود آن دریا
 تقوی و تعبد عبادات ساقه بسوخ قدم داشت اکثر جابر تمام شب بخت بخت میکرد و از همه مقرر

مبارکش تمام که خفته بود هرگز از حرارت درونی و درد و سوز باطن آرام نداشت شب و روز باده و ماله می‌کنند
 در حدیث قدسی طالبان و چاره‌سازی در ماندن و طی مکان و احاطه زمین و زمان و غوارق عادت
 و جذبات و تصرفات آیتی بود از آیات بنیاد الهی علم العلماء و منقر الا و لیا شیخ بابا
داود طاک که کمال اصحاب استجاب است نوشته که حضرت شیخ محمد و مریدان الهیت داشته
 آخر با جمیع سلاسل عمل می‌فرمود ذکر هر بطریق حضرت سلسله سیویه هم میکرد و تفصیل احوال
 آن قندها هر کمال در کتاب در المریدین تصنیف علم العلماء و مذکور و کتب دیگر از خلفای اینست
 این چند بیت از بقیه در المریدین تینا و تیر کا ایرادی یابد نظم میر کرده عالم ملکوت هم می‌گوید
 باز در لاهوت معراج جهان او اسیر شده است هوش در دم خلوت اندر سخن هم حال است او مرید هم
 تجلوت هم بصیحت و رشده است سالها شد خصل نشاد و بیعت مستیک منقر از شیخی و
 بیامی و لنگر شده است هر سحر که بود غنی لازمش در سالها قلب و روح و سر و زمین روی منظر سوا
 نصیحت قوی و راجعی شد از آن کو بعضی محو عیبی را فدا ز ما در شده است تو بد و زب و تو کل
 هم قناعت خلق خوش کرده و در غفلت از تو فتن حق آنکه گرسنه است در تو جود و نهاده شیرین شده

در مراقبات و اندر رضا انکس شده است **یا** همچنین در واقع هر لحظه از نفس خدا صحبتش با اولیای اعظم و اوتو
 شده است **یا** که کرد از هر یک کیفیت ذکر و دعا **یا** در مورد پیری زین روی انشور شده است **یا** چون شود
 تا تجلیات عمیقش شکل گشت **یا** از مزاج و خلق تشکیل بخش این آفریده است **یا** زوکران است ابر قیس
 کشف قلب و کشف قبر **یا** در میان مخلصان هر لحظه تظاهر شده است **یا** هم که اماش زوایا نشو و قی
 حرف **یا** عیدان مخلص را تجربه انکس شده است **یا** از معاج و کلامی که در روی منع شرح **یا** که چه
 ذکر آمدنشوار تار و از مرشد شده است **یا** از دعای متجاشین پند بسیار کویا **یا** صده آن کوری که
 آن فتح آمد کاجر شده است **یا** اندک محفل حقانیتش را خصلتش **یا** از حقایق بر اگر چون لجه او خرسده
 ظاهران خندان ولی کریمان **یا** از ترس حق **یا** همچو بر بید کولر زنده از مرشد شده است **یا** محضر ارشد شبهه
 یا صحتش منت نیست **یا** که اکل از حفظ حقش عقده بر خنجر شده است **یا** تا کی که زوده شده است **یا** اعتبار او
 بقی **یا** در زمان از معده پاکش به پیرون بر شده است **یا** خوردنش زین و اوصات اکثر بوق محضه است
 شاه تو لم تنش بگر که چون لاغر شده است **یا** تا ریح وصال کرامت مثال حضرت محمد و م العرفا
 ازین ایات که زاده فکر خدش **یا** داود است **یا** استعاد میشود **یا** پنج حزن مرشد **یا** الا که هر

فوت شد در بیت و چارم از صفت رقت اهل بایق وصل کرد کار عاقبت در نهصد نهصد و چار
 عقل گفت از موت مرشد آه میباید کشید. نیز از واردات شیخ بایاد او دخالت قدس سره
 و تاریخ وصال آن مرشد با کمال مشهور است **تاریخ** بی تاریخ سال وصل مخدوم مناسب یافتیم
 مخدوم مرحوم شیعه رفقه بنا بر کمال بغض و عداوت آن جناب تاریخ بی ادبانه
 مقبول محبت و حال خود یافته بودند سنین آنرا بالمعنی شیخا پاک درست نمودند چون
 این تاریخ از فصاحت بیرون بود را قلم حروف وقت تحریر احوال تحفرت همان
 تحقیق کرد و شیخ پاکان گفت خلفای حضرت مخدوم همه صاحب فضل و کمال اند
 ذکر چیزی در محل خودی آید **حضرت سید اسماعیل شامی** از اساتید عظیم الشان در سلسله
 علیه حضرت قادریه مرید میر سید محمد قادری سیاحت روم و شام و هند بسیار کرده
 چون بمیر سید با خدمت شیخ العلما بایاد او دخالت آشنا شد و همگی با هم صحبت داشتند و
 از یکدیگر مخطوط و مستفید شدند و اجازت سلاسل خود بیکدیگر دادند حاجت حضرت سید رضا
 و رع و تقوی بود و عقد طایب از این سخن عمت میکنند و در توحید و تفرید عجیبی داشت

مقتضای

در کفر و نفاق

و هرگز نقش هستی را در دل سالک نمیگذشت به تکلف بسیار بود و خود را بفقیر و فاقه ارسته
 نمیداد و سال هفتصد و نود و دو کسب را بقدر خود مین فرمود و درخواست طالبی از خدمت
 هیچ مایاد او و خاک کرد ایشان خدمت قرة العرفان را که شاه را که از خلص اصحاب بود
 بایشان پیرانند حاجت در اوراق آینه در ذکر حضرت مرزا که شاه مفصل مرقوم خواهند شد
 خدمت سید عالمند جدی در کسب کد را اینج مراجع فرمودند حضرت میر میر
 هر چند او بی بود بظاهر در اوقات به این سید نعمت الله حصار می که از سادات اهل کلا
 بود زده از صحبتش متفقد شد فرزند برومند حضرت میر سید الدین اندرانی است
 ابن میر سید ابراهیم بن میر سید احمد بن سید محمد در صغر سن بو عظم و بصیرت حضرت خضر
 علیه السلام در خواب به پیش آن طالب این راه شد ترک کار امرای کمتر نمود و خالق
 سادات اندرانی از او فرمود رفته رفته صاحب حاجت دعوات و مرجع خلائق کانیات
 شد غایبانه بسید نعمت الله رسیده معنوی حاصل نمود چهل سال صایم الدهر و تا که
 حیوانات بود با شماره حضرت سید الاولین و الاخرین یا و آخر میر سید عبدالقدیر بن میر حسین

قتی مناجحه کرد و سه پسر و شش دختر تو لد شد و الهه ماجده اش صبیبه میر سید فضل اندین
 سید السادات میر سید حسین بهیقی برادر حضرت یاما مروی است قدس سره که در موضع
 و تبقی پوره مدفون خدمت سید با اولاد و احفاد در محله ملا عراقی نوشهر مدفونست
 ذکر جنیدی از ایشان درین رساله مرقوم خواهد شد صبیبه حضرت میردخانه شیخ بابا داد
 خلک بود حضرت شیخ ابوالفتح مشهور است که از قبیله آتیکران بود که مید شیخ العرفا المرقا صغیر
 حضرت شیخ نورالدین پیش از همدل از طوبی رت صاحب کمال خبر داده بود استخار در صغر سن
 ذوق خدا پرستی بهم رساند مشغول بطریقه ریشان شد اویسی بود و بطاهر یکسبب انشا بنمود
 صایم الهی و قایم الیل تا آخر کد را نید در خودی هم منظر کرامات بود میگویند که خدمت
 بهمانان بسیار میکرد روزی محافی در خانه اش وارد شد و الهه اش گفت که ما می رسید
 غلیو اوج بر حضرت هر دی یاریشی بر زبان آورد که اگر ما می را برای ما فرستاده اند غلیو اوج را
 چرا راه دادند و اگر حق او بود ما می را چرا بجا ما فرستاده و در محسن حالت غلیو اوج ما می را گرفته آورد
 سالم پیش رو که گفت از من دس بسیار بطهوری آورد میفرمود که کشاکش من بیشتر از کربا پس

بود است الحق که در آن قدم را سخ داشت آنحضرت عجلت جناب حضرت محمد العرفان شیخ حرره
رسید و بهره اندوز نواید کلیه کردید مشهور است که بعد عری با اشاره حضرت مخدوم گوشه خورد
و راه بر ترقی برد بلکه بواسطه حضرت مخدوم داخل طریق سهروردیه هم شد و شجره پیران
گرفت بالجمله از عجایب روزگار و محیط فیوض پروردگار بود اسرار معرفت و انوار توحید
از آن یکانه فرید بسیار بطور آسج است و بر وحایت انبیا عظام بسیار قایم می شد
خدمت اوسع العلماء شیخ امام او دوحاکم از کالات و حکایات و وارداتش در تصانیف خود
مبطل و نثر بسیار نوشته چون رحله فرمود در قصه سلام آباد حق یافت تاریخ عمرش و روز
قضایش را بابا او دوحاکم جبین فرمود تاریخ شیخ دین بود اندرین کجتر اندر عهد خویش
بهر قوتش میخ دین بود آنکه تاریخ سال ۱۰۰۰ اولین روزی مه ذی القعدة این سال بود
ذکر کویان نیمه رفته بوصل ذوالجلال بود با همغا دسالش نویسال و چند نویسال سالها
عمر او اگر شمارای با لال ۱۰۰۰ هزار تمام انوارش محل فیض قوتش است شیخ نوروز ریشی
از ملازمان سلطان وقت خود بود و بقر و شدت و غلظت طبع شهرت داشت و سلطان دجامای زور

طلب اور ایگماشت او را در انشای سیر و سکار عبورش بیکلی که خدمت شیخ ^{نیک} رستی سکونت داشت
 افتاد مردم عجمی را دورتر گذاشته همچو لانه جای خرمین دید که در آنوقت شیخ سفر برای سباج
 و خوش کشید اتفاقا خرسی بر حصه شغالی تعذب کرد شیخ نیک رستی طرف خرس کفت که ظاهر ا
 اثر عبور نوروز ظالم بتوراه یافت که توری بر شغال میکنی شیخ نوروز این را شنیده جامه ها را
 درید در خدمت شیخ حاضر شد و جذبه الهی یافت و ترک کل کرد شیخ او را تمام شب بکارهای ترکی
 عادت امتحان فرمود آخر شب تعلیم کار باطن نمود و چند روز تربیت او را قایم مقام خود کرده
 تبریک کرد که در خدمت شیخ نوروز مدتی بجای مرشد بسر برد چون آوازه ^{نیک} حضور محمد و شیخ محمد
 بکوشش رسید دست از شیخی کشید چیه تحقیر تقابلی سلوک بجای جعفر محمد دوم دویر غاشیه
 خدمت و ارادت بردوش گرفته در اندک زمانی بر اقران خود تقوی یافت و صاحب حالات عجیب و
 و مقامات نجیب بپوشید

حضرت مولانا شمس الدین بابا علم علمای دهر و مرجع فضلاء شهر بود
 دوزان میرزا جید رسیدن کوی از میان علما امتیاز داشت و بخت با علمای مبرز را کرد

و غالب بر شد

و غالب شد بدلاالت خواجہ داؤد طوسی که شاگردش بود بملازمت حضرت مخدوم رسید و محبت اول
 یا شراف خطره که از فراش لباس استجابه در دهن گذشت کار کردند و بتوبه آمد و بران کشت و زیر
 واقعه راه شد بد شدادت میرزا طاقت نیاورده راه حرمین گرفت همتا حاکمیت نمود و آسود
 حضرت محمد دوم شیخ احمد خلف و حید محمد سبجانی شیخ عباس ملکانی است که از مشاهیر مرین
 طریقه سهروردیه است و نسب خود را بوسطه آباء کرام خود بشیخ الاجل شیخ همدان الدین ذکر یا می رساند
 مخدوم احمد سفر و سیاحت بسیار کرد و بحرین رسید بعد ادا حج از راه ولایت آذربایجان و در راه
 تحصیل قرائت از خدمت شیخ محمد که در اکثر علوم آگاه و در طریقه قادریه از پیران راه بود و
 عنان غرمت سیمانه لایع متعطف فرمودند به فی تکلیفی در ماکول و ملبوس مکی را بنید با وجود
 کم احتلاطی مردم فیض قرائت بوقت لطایفان میرسانید چون خانی شیخ بابا داد خلک
 از زیارت عتبات ملکان بلاهور رسید مملکت مخدوم مسرور گردید و محرک توبه او بجای کشید
 در وقتی رسید که غازی خان محاربه بالعصه مخالفان که از هندوستان آن متعرض حال او شده
 بودند داشت در یوزه توبه و مدد از مخدوم احمد نمود و تیرد عابره فاجابت رسید غازی خان

مظفر و مقصور باز گردیدند و نیاز و ضیافت او را قبول نفرمود و گفت که کتب آری و دانسته
 شما داریم و بر تقدیر چنین تکالیف روی شهر دیگر آیم عجایب و غایب از حالات و برکات
 مخدوم بسیار است مظفر آثار پروردگار بود چون رحله فرمود در محله قطب الدین پوره در مقبره
 که الحال معروف مقام مخدوم است آسود با الفعل مسجدین یکم که مشهور بنو مسجد است
 متصل آن مقبره واقع فی مزاران صاحب کار داشته ذکر جذبی از اسیان در محل خود مرقوم
 میشود این واقع است **حضرت شیخ بابا درود خان کی** - **قدس سره**
 آسمان از بجای کشید بود شخص علم ظاهر و علم باطنی از الهی در خدمت حضرت مخدوم العرفا
 فایز شد و داد خدمت و قدوسیت داد و رابطه فنا فی الشیخ و ترک رسوم و عادات و رفع
 ناموس بحد کار رسانید صاحب تصانیف علیست مثل درد المردین و شرح آن معنی بکسور
 السالکین و تصدیق جلایه و رساله علیه و غیره با نسبت از دواج با صیغه عقیقه حضرت
 سید السادات سید میر قدس سره که از سادات حلقه الثبوت این دیارند حاصل کردند و
 از آن عقیقه اولادش و محرم اسرار میرز کوار بود یا مناسخ دیگر هم صحبت داشته مثل سید ادا

میرید احمد کرانی و مولانا شیخ احمد مخدوم قاری و حضرت میر سید اسماعیل شامی که اجازت و خرقه قادی
 اترایشان یافته و سبزه خرقه شهر وردیه بهمانا شیخ گرفته در وقت خود در علم و عمل به نظیر بود
 و امر معروف و نهی منکر بسیار فرمود و اکثر حجت آن در حرکت بوده مکرر مبلتان نر نر باریت
 حضرات پیران خود رفته و در اینجا بود زیارت که ششکان فیض باطنی و بقایای طریقه و خرقه آن
 از احیای آن سمت فرمود بکشمیر آمد چون قاضی موسی از دست اهل تشیع بینهادت رسید
 باز راه بند وستان بگرفت و در حق چکان دعای بکرد و بشارت قلع و قمع بنیاد آنها بفرمود داد
 و همراه سکر اکبر ادا شاه معاودت بکشمیر نمود و در راه عرض بهم رسانید بود همان سال در کشمیر رسیده
 رحلت فرمود خیر مقدم تاریخ رحلت او و وصل بخت است اول در اسلام آباد مقبره اش معرین
 بود ثانی اهل خلعت بشهر آوردن در خطبه مرشد خودش دفن کردند مصدر فیض و برکات بود
 را قلم حروف گوید که در ایام تحریر این اوراق و رقی بخط خریف حضرت مایا دادا بدست آمد تحریر آن
 مناسب حال است درین رساله نقل آن مرقوم میشود آن این است این ذکر است مستفید که در سال
 هفتصد و نود و یکم در دور مبارک سلطنت سلطان محمد یوسف سعه الله قالی در قریه داره پوره

بلده که شمر حفظها اند عن الآفات والتدیر مومنی صالح در وقت دمیدن صبح برای استعداده نماز
 بر طهارت کردن برکناره روضه بود انجام مردی معتبر مجلس دید یکپای بر سنگ نهاده و یکپای
 در آب مانده بود از آن پای را نیز بر آب مانده چند کام پیشتر مرفت و از نظر آن ناظر غایب شد و
 آن ناظر خیال کرد که شاید این عزیز دین قریه همان کسی بود که باشد که مسجد این قریه برای عازر قریه
 من هم مسجد بروم تا با او جماعت نماز ادا میکنم چون مسجد برفت او را یافت تنها نماز خود ادا کرد
 باز بهمان خانه که او را دیده بود آمد تقاضا کرد دید که آن سنگ قدم آن عزیز بر آن رسیده بود و معطر شده است
 و نشان قدم در سنگ باره فرو رفته است و بعد از آن ازین واقعه باهل آن قریه خبر کرد همه کس
 بوی خوش آن قدمگاه شنیدند و اثر قدم را دیدند و هنوز آن اثر نمایان است و دو مرد
 صاحب واقعه که صدق واقعات ایشان اکثر مجرب شده بود استخاره کردند برای تعیین آنکه
 صاحب این قدم بزرگوار که بود هر دو بشارت یافتند که آن عزیز حضرت رسالت علیه السلام
 که بقوت اعجاز خود با روح و بدن باین ولایت بطریق سیر امتیاز بودند و موثر و معطر شدن حجر از
 اعجاز آنجا است صلعم و علمای حدیث روایت یافتند که حضرت رسول راضی الله علیه و سلم

بعد از وفات صدوی هنوز هم باین روح قوت نفوذ و میر کردن هست با جسد روح هر جا که
 میخوابد در اقطار زمین و آسمان سیر میکند و الله اعلم تا اینجا کلام حضرت بابا است که بغیر عبارت
 خط نیز فی این نقل کرده اند و اقم اس مسطور محمد اعظم گوید که عجب نیاید که ظهور نبوی در اوقات
 محض بجهت اصلاح امور این ملک که از تسلط جحکان مجرای رسیده بود شش قریه این روداد
 ای که همان سال تبدیل سلطنت و انتقال آن جحکان اتفاق افتاده بود و العلم للدرهم السداد
 محی البلاد حضرت شیخ بابا رحمه الله علیه آنحضرت از ترکستان اند در سلک مریدان خاص
 حضرت مخدوم اعظم شیخ حسین خوارزمی رحمه الله علیه بوده و تکمیل و خلافت از خانب شیخ
 محمد شریف حسین رحمه الله علیه حاصل نمودند مطهر کالات عالمیه شدند و غزوات اسلام با اتفاق
 شیخ خلیل الله بدخشان رحمه الله علیه مکرر فرمودند در سال هفتصد و نود و نه حکم را بقیوم خود
 فرموده در خانقاه معلی سکونت فرمودند مرجع خاص عام اینجا شدند استغراق بسیار
 غالب داشته حتی در اوقات نماز بلکه در ارکان آن بحر یک دیگری جزو امری شدند در هنگام
 میز یا دیگر که میان مردم کثرت و کسان اکبر پادشاه اتفاق شد کار بقصه عظیمه انجامید بود

شیخ رحمه الله علیه خود تو به فرمون رفع نزاع کردند بتقریب بهمان قصید فخالهان دین و دولت بکسیت
 مسموم شیخ رسانیدن شهید ساختند و کان ذالک فی خامس عشر من صفر سنه یک هزار و یک
 شیخ کامل تاریخ است در زمان ارشاد آنحضرت اکبر اکبر استفاده از خدمت ایشان می نمودند و
 از آنجمله خباب سراج المله مویید الدین الرضی شیخنا و امامنا حضرت خواجه محمد الباقی قدس
 که در آنخدمت بتقریب یافت امیر الامر شیخ فرید بخاری قدس مره کمر را بقدم خود فرین فرودند
 و اختیار کسب فیض محبت تا دو سال از خدمت شیخ مدد و قدس سره نمودند اما علیه استغراق
 آنحضرت حاجیه راه افاده طالبان شد بهر کیف و در آنرا فیض الاوار صبحی خانقاه علیه امیریه
 آسودند از کمال اولیای عهد بودند امتحان پادشاهی که زنده را در تابوت مرده قرار داده شیخ تکلیف
 جازه کرد و حضرت شیخ رحمه الله علیه اجازت جازه بکار تا کنید خواسته چهار تکلیف خوانند آنرا
 مردن بر آوردند برالسنه خاص و عام مشهور است رحمه الله علیه رحمه و اسعته

حضرت شیخ یعقوب صربی رحمه الله علیه خلعت

شیخ حسن کنای عاصمی است رحمه الله علیه از اکابر مشهور بود در تصدیق و بیعت سحری بوجود مسعود آس از صفین

آثار و طایفه و تفرقه و بزرگی ظاهر شد در صحبت سالکی حفظ قرآن کردن از خدمت مولانا محمد آقا رحمة
 که شاکر حضرت مولانا جامی رحمة الله علیه بود استفاده علوم نمود و از ایشان مخاطب سجایا ثانی شد
 پس در جای مولانا التوحید حضرت اخوند ملا یحیی رحمة الله علیه که از عرفا و علمای زمان بود و ذکر شریعت
 که علوم فرمود و بجا ذی الهی که روح مبارک حضرت علی ثانی مکرر جلو کر شد و وق خدا پرستی بهر سنین
 از آن حضرت در خانه معلی که مستحضر بودند مبشارت و امر در یافت خدمت حضرت محمد دوم اعلم شیخ
 حسین خوارزمی رحمة الله علیه یافته عازم ولایت شد و همانوقت والدین او ستاد که بمالعه بود و دی کرد
 بلکه آنها هم در واقعه از جناب علی ثانی ماکور شدند از راه یا نهال با چهار رفیق روانه گشتند در راه
 عجایب و غرایب بسیار آتشیاب مشهود رفته شدند چون سمرقند که وطن حضرت محمد دوم بود رسید پیران
 در راه از آتش آتش شد و جرات درون رفتن نکرد آنحضرت از الطر و الشار از طلبید نواز شهاب
 خلفای هفتگانه که بیعت و تمعین بودند مابین معاد که تفویض طالبان یکی از آنها میشد حاضر آمدند
 حضرت محمد دوم بودند که کار اینچون علیحده مانع تر بتیش میکم بعد قلم باطنی فرمودند که از چکل بنیم
 آورده تا در همان آثار و داخلات اربعین در ایام شدت سرما شدن امور بپاک کردن متوجهان

چلکسان شدند چنگاه در خدمت حضور مانده داد مجاهد خدمت داده نظیر مراعات ظهور فرموده الیه
 بوجارت ارشاد محض کثرت شد مجر در سید بطن ابواب ارشاد و تصرف خدا داد بر آسمان
 و اشرف نوح نوح سالکین و جوق جوق طالبین بکستار و رجوع نموده عالمی مستفید شد
 صحبت یحیی و سلوک شد حضرت امین از رحمت الله بعد مدتی باز سودای ادراک خدمت مرشد
 آفاق علیه نمود عازم احرام حرم ملازمت گردید با کسب جمیع توفیق حضرت مخدوم رحمه الله بحرین
 حرکت را عتیمی دانست به راه خراسان متوجه دریافت زیارت هر دو کعبه شد و در راه فتوحات
 بصحبت ابرار و زکات حاصل نموده از انجمله مصافحه شیخ ابوسعید محمد حبشی رحمه الله علیه بوساطت
 شیخ سلطان علی ادوی رحمه الله علیه که بدو واسطه بشیخ ابوسعید میرسد و زیارت مشهود
 رضویه و رفع سب و علت قتل سینه که رفته ایران میکردند تا نیرضی که بشاه طهماسب
 در انهای ملاقات او فرمود و ظهور کرامات دیگر و تحسین سنده احادیث بروایات محققه از حدیث
 زبیر المحدثین شیخ این حجر رحمت الله علیه و غیره در حرمین و بافتن بجهت مبارک حضرت امام الامیر
 ابو حنیفه کوفی رضی الله عنه در بغداد و صحبت المشایخ شیخ سلیم چشتی رحمه الله علیه و اجازت طریقه ایشان

و عطایات دیگر که تفسیر آن در غزوات الاستبصار است بهر آن هزار مرتبه ذکر است الحکم بنی شمر رسید در وقت
 بخت و شورش و ایان اینجا که نفسا و مذمب ملک و دولت را بر باد دادند کهنه محل حوادث و اوقات شد
 حضرت الشیخ متوجه شد بظاهر و باطن سعی و مدد نمود ملک را بخدمت اکبر بادشاه نقولین فرود و یعقوب
 خان حکم که از راه شقاوت ذاتی بمصدر امور نامشروع سفر بود بسزا رسید حضرت الشیخ بعد اطمینان
 صلاح شهر برای حفظ دل خود باز سفر حرمین اختیار نمودند در اندک زمانی معاودت نمودن کتب
 تفسیر حدیث و فقه که درین شهر بود آوردند مردم مستفیض ساخته شب بختینه بدینشای غیره و از مردم
 ذی قدح شانه هزار و سه رحلت فرمودند شیخ اتم تاریخش مینمود و رانمای تحریر احقر هم این
 یافته شیخ ابن محمد رح اوحد دین شیخ اباطن رح بکمال رح جمیل رح اکمل رح
 تصانیف آنحضرت در همه علوم بسیار از آنجمله تفسیر قرآن که در غایت تحفه و بسط و وقت
 اما باخر رسید مسکالا الانحایا واقف و قدرانی بلی مجنون و مغازی التیوث و مقامات مرشد کبر شیخ
 مقابل محمد بن محمد رح ابا عبد الرحمن رح جامی است و حمد تند علیه دیگر مناسک رح و شرح صحیح بخاری رح
 توضیح و التوحیح و تفسیر و سیاره آخر قرآن و دروایج و شرح رابعیات و رساله ادب و اخلاق حضرت

بسیارند جمیع مجلس خود را میگویند **حضرت خواجه طاهر رقیق** سهروردی سخته الله علیه رسودا
 بود از قبیل اشائعی ها در پرده تجارت سعی خدا پرستی و زهد و تقوی میفروید و سبب شهرتش این شد
 که اتفاقاً پدرش **خواجه ابراهیم** تجارت **لاهور** رفته بود در آنجا خدمت کثیر السرد و مطلع نور حضرت
سید عبدالشکور که از اولاد حضرت **قطب الاولیای** **سید بهاء الدین** ذکر یا بود رسید و عنایات خاصه بر
 در حق بعضی فرزندان خویش که در **کیمبرلیق** بودند دعای خواست حایب شیخ دعای شفا کرده
 بخواست **خواجه ابراهیم** غایبانه **خواجه طاهر رقیق** را قبول فرمود و عنایات و الطاف نمود خطی شمل
 احکام طریقت و ادای خلوت و اجازت مجت برای او خوا کرد و قرار نمود که در همیش حاضر باشند
 قبل من قبل بلائمه **خواجه بزرگوار** بعد استماع این اخبار ترک دکان بزاری نکرد و چکه قب حلال
 بدست گرفته میازار میرفت آخر الامر باشاره بحضرت **خضر علیه السلام** که حدیث سر البقاع است و
 بایش داد از دکان داری بخت و زراعت اختیار کرد و قوت حیات را بقدر امید ادب و ایضا و کالات
 و مقامات عالیه رو نهاد از عجایب روزگار بود و اخلاق و اوضاع ملکیت داشت چون حلت فرمود
 خطا و فرزندان حریسته و آگشته گذشت و که خبری می آید در محله **الحکمل** **سورج** **حضرت مولانا داود**

از جنایاتی که بود تلمذ معلوم صوری در خدمت مولانا شمس الدین پال نمود و سبعاث از برای توفیق
 انشلاک و زمره خادمان حضرت مخدوم سیح حمزه یافت و براه کامیابی منازل سلوک شتافت
 و از مقبولان آتشیانید و باعث واسطه هدایت جمعی گردید و استاد خود را نیز رهنموی نموده
 بختاب شیخ رسانید مرقی با فاداه صوری و معنوی مشغول بود در آسود میر سید مسافر فرزند
 ارجمند حضرت سید احمد کرمانی است صاحب مقامات و حالات جریسته و آراسته در شرح و تقوی
 قدم بر قدم والد ماجد داشت ظاهر در پیش روی مقبره پدر بزرگوار آسود سید جمال الدین
 از خلفای خاص حضرت سید احمد کرمانیست در تصوف قدری عجمی داشت و مروج سلسله بود و وقت
 رحلت در خطبه علیه آسود حضرت سید محمد عین بکر در او احوال و حکایات بسیار از اجداد خود و از
 فرمود چون چشم ظاهر و باطن از دیدن اخبار میپوشید و اصلاحات بیکانه نمیدید مشهور
 بعین پوششند صاحب کرامات عالیله و حالات سامیده بود و به ترک و انزوا میگذرانید مقبره
 شریفه بن در محله حلال مشهور بزرگوار و بزرگ باب مسعود و مهر و روی نزدی غلیفه حضرت سید محمد
 کرمانیست از اغیای این شهر بود بجا آیه الهی ذوق راه انتماسی در دانش حاکم و یابان تربیت اراده

دیدن شمس عراقی برآید و او هنوز بلباس درویشی بوده خود را از منسوبان حضرت امام اسماعیل میشمرد
 و در پیش شیخ مستور می نشست در راه مردی دو چارشت شد از اصل کار آگاه و منع رفتن جدید
 نمود و دلالت سجدت حضرت میر سید احمد کرمانی که در محله طویل لنگر ترول فرمود بودند فرمود
 بجز در از دست مامور با ستخاره شدن همان شب دید که سرور دین و دیبا بکشتی میروند و شایع عظام
 شهر و دیه رسن در گردن کردن کشته را می کشیدند او هم بامر عالم کسین در گردن سجد کشتی را میبرد
 چون بعضی سید مرشد رسانید فرمودند که الحمد لله جل متین ارشاد در گردن تو کردند همان روز
 دست از مال متاع برداشته براه باطنی مشغول شد و تقید و زرش از کار سجدی نمود که در اندک
 زمانی غبطه جهانی کردید چون در آن نزدیکی ندرت بر فرض و شیخ درین شهر شیوع یافت
 بدلالات یا با اکثری ازین ندرت تایید شده اعاده تسبیح میکردند با الحمله خدمت و حلقه
 جناب حضرت سید بدل و جان سیجا آورد اما اجازت ارشاد از خدمت میر سید فرمود
 تازه یافته و بصحبت سید جلال الدین اخلفو الحلفا بسید شافیه و بزرگان دیگر از ائمه شریفان
 شیخ حمزه و شیخ احمد قاری و غیره جایب در میر و حضرت مخدوم شیخ حمزه اکثر ذکر خیرش میکردند

و از علو استعدادش خبر میداد یا با مسعود ادای سنتی که نمون فرزند صالح که همه صحابه باطن بودند
 بطور آوردن و خلفای جریسته داشته ذکر چندی در محل خود می آید در حمله زوره هزار فایض
 الاوارش مشهور **خواجه برهم کول** لاری از دشمنان به نظیر بود لایا بقاره الوشاکر او بود
 در سلک مریدان حضرت قدوة الاولین حضرت مخدوم شیخ حمزه انظام یافته روانه خبر بر تافته
 مشغول عبادت الهی شد ذکر چندی از مجاذب که در آنوقت بر تفسیه روزگار جلوه فرمای اسرار
 بودند **غنی** از مجاذب وقت کشف کوبه بسیار دایا ائینه به رنگ بود در آن حضرت
 مخدوم ظهور فرموده امثال یا داوود خاک در محبتش می رفتند و محقق اسرار می گردیدند و در سال انهد و
 بنیاد و یک رحلت نمود و پیش از آن از رفتن خود خبر داد و در مقبره حضرت هر دی یا یاریشی در
 اسلام آباد جایافت **جیت** از قبیل چکانست برادر مسعود چک در زمان علی شاه چک
 نوکری میکرد در منزل یکی پوره که از سو پور یک منزل است یا یاران صحبت میشت برقی از آسمان
 افتاده و خانه هستی او را بر باد داد مدتی بهوش و حرکت بود چون نه الحمله بحال آمد بر بنده عریان
 می رفت و اطهار مغیبات میکرد میگویند که در خدمت حضرت مخدوم شیخ حمزه آمد و در وقت آن کسب فایده

صحبت ننمودند و در خط و صفحات گذشته که در احوال علی شاه نوشته شده بود و سیاهی
 مردن علی شاه خدیو او بود مقبره زینتی شاه در منتهای کاراج مسکوت **میان ناکشاه**
 عبدالرحمن نام داشت عالم دوران و ابجدیه زبان بود آخر با مجذوب بنده معارف بنده ملکیت
 و کشف صاف داشت در او ایل سلوک زراعت میکرد و چون بنماز شغول میشد کاوان خود قلیه انداخته
 و خطا میکرد و بنظر حجتین امور شهرتی یافت بر خود خط خدیو و خون کشید و جدا حضرت
 مخدوم بسیار باد و تیاژ مندی بابر بنده میرفت شرار را که بر با ساره او صورت شیر دیدند مرگ
 سزاست بود چون حلت کرد در محله را بنواری آسود **شاه مدح الدین** منتهو **رباوی شاه**
 از مجذوبان مشهور الخدیو بود زبانش حکم سمیخ بران داشت با وصف غلبه خدیو توحید و معرفت را
 صادق و منقح میگفت معنیات و حرف خدیبات کو یا حاجی بود بیرون قلعه در ملک او آسوده است
 بدو فاته هم حلال از قبر او ظاهر بود و هر که قسم دروغ میخورد در ساعت بسزای رسید
ترنده شاه مجذوب بنواری که عجب داشت با وجود آن کار فرمای هموش بود درگاه آفتاب
 حال از میخوندند بنواریان کرده جواب میداد و بی راجه چگونگی و اگر چنین جزا و ایل این قسم

ظاهر کرد و گریه جان گفت هر یک لطف ظهور آمد در اینواری بالای سوره ملک آسوده است جمع از شعر و
سخن آن که از ابتدای عهد چکان تا اوایل تسخیر سلاطین چغتایه بزم آرای کمال و چمن برای گلشن
 قیل و قال بودند **شاه فتح** از مردم ایران علامه زمان فاضل دوران بود میگویند که سیادت بزم
 دشت از ولایت به دکن بزم احترام تمام یافت و بعد از آنکه بخدمت اکبر بادشاه رسید
 مورد صوفی و مراحم شاهنشاهی گردید و با علی مرتضی دولت قریب صحبت داری و مترسک و مویج
 در سینه بنفشه و نو و دو بهشت در زانیکه اردوی پادشاه در کعبه خضبت لظیف بود به تب محرق مبتلا
 چون در فن طبابت تمام کمال حذاقت بخوردن هر سیه معالجه نمود هر چند که حکیم علی که از تلامذ
 شاه بود از علوم حکومت و حذاق آگاه و دیگران از اطباء حذاق دستگام منع کردند متعجب نگردید
 و متعاضی اجل که بیان کرد و او که شسته گشتان گشتان بمقر اصل رسانید و بر سر کوهی که بخت سلیمان
 مسکوت مدفون گردید خال از نشاء آنروا و فقر بنود اهل تشیع مقبره او را مطاف و مرجع کردند
میر ابو الفتح ممدوح لاعرفی شیرازی که قصاید غرادر مروج او دارد از آن جمله قصید ممدوحه که
 یک شعرش اینست **میر ابو الفتح** آنکه لوح دانشش بر سر افهام و از بان میرنیم دیگر است

سواى این شاه فتح میرزا علیخان ولد محرم بیگ است که از امرای عمالین پادشاه بود طبع زرگر و
 سلیقه شعر داشت در ستمه به نقد و نود و شش در کشمیر شجره که بعضی بختان ولد بهر حال شجره
 بر سر قاسم خان مرعش بختون آورد در جنگ معن بقتل رسید حبس دینت از دست **سبب**
 شام چو از چهره فلندی نقاب تابان آورد و نشست آفتاب **باب طالع مصطفی در زمان حکومت**
 چکان بجمیر رسید با حکام اینجا آشنائی و زمین چون بختون علم آراسته و انواع کالائت
 پر بسته بود قبولیت بهم رسانید در قرب سلاطین از اقوان در گذر امید در نزاع امر و فتن ارباب
 داعیه سعى مصالحه بسیار داشت چنانچه قدری ازین حکایا را در اوراق گذشته قلم بجزت رقم
 بر نگاشت تا ایام تسلط او بیای دولت اکبریه چنین برای نکته سنجی بود چون طالع کرد در محله بابا پوره
 و زرار یا اخیل آلود و فتن شاعر ما بر بود بطعش از حسن معنی ظاهر صورت گذرانش معلوم است
 این چندیست از و بقلم می آید **غزل** از سر کو تو دل بادیر تر میرود **شعره** در دل بادیر حاکم بر سر رود
 حرف شمع در دل که آشنای لبیم **غزل** خون چید دیر **شعره** تا دامن بخش میرود **شعره** در پاره افتد
 بلب آید در خروشن **غزل** که بگویم آنچه نارانی تو بر سر میرود **غزل** ایضا **شعره** در حلقه ما زمره سور بنا شد

انحراف از اول مسرور نباشد. پیرو تو برون کم از دین نظر را، مگر ذوق تماشا تو منظور نباشد. ویرا
 دل چون سر تعمیر ندارد، بگذارد که این عکده معمور نباشد مولانا میر علی از اوصیای کمال و شعراى
 قیل و قال بود از ولایت بکشمیر آمد و پیش حسین شاه قزلباش در خدمت و تعلق از سی بی نظیر روزگار
 بود کسی در آنوقت مثل تو نوشت مگر شعری هم حجت میکرد این دو بیت از زاده طبعش وقت
 تحریر میآید مب کل بدستم چه بنی در کوفت خا خوش یا من کل تازه بران کوشه
 دستار خوش است یا کیس بوده و خم خم دل بوندم یا قدح چو آب زند آتش بلند مرا یا مجدی
 موزون و مختصر تنگین در اطراف نوسنزه قریب بجه کدل جا نیکه الحال مانع علی محمد سخا است
 ساخته او است ظاهر امسکن بلکه مدفن او همانجا است و این میر علی سواى میر علی قاسم
 که وضع الاصل خط است تعلیق بود و در عهد میرزا ابغ بیک در توران ظهور کرد
 چنانکه این رباعی بخط میر علی ثانی است دیرینه شاهد حال است رباعی امنیت

مولانا میر علی از شعرا و صاحبان

حسین جان چو بدمردی فقیر و گمنام خود هر فراتیک میزدانت با آنکه در هم شکسته و قدم کرده
 پیوسته چون لاله با پاله و دلام با جام بزم آرای طرب و شوق افزای پس شور و شعل بود
 مقتضای مقام این خدیویت درین هنگام مرقوم شد **سبب** عروسی است می شاد می بین
 او آنکه جوان روان داد کا بین او: بناموش چهره زبانی دهد: بغفوت زور جوانی دهد
 چو پید آید چون عود تن را که **ش** می آتش که میزدانند شان هنر: این تر از منطومات است
عزل هر کردم بغیر تو مایل نمیشود **و** شتم بر میج باد چکار آیدم بگو در کردن بیان
۱ و حایل نمیشود **مولانا می تا** فی نیز از شعری عهد حسن شاه بود در صحبت شاه
 کسائی و محرمی تمام داشت یکبارگی سحای دو خلعت عیدین باین زنگ استدعای آید
 کرده بود و برای شاه نوشته **مصرع** خلعت شاهی مرا پس رسد بازین رسد شاه
 در جواب نوشت **مصرع** همچنان کم فتم رانده آن رسد نه این رسد **مولانا می** از شعری
۱ علی شاه بود استاد و خوش فکر بود بهره افضال علمی هم داشت این بید منقبت
 امیر المومنین از اشعار او از خزانه حافظه سیکوگاه تحریری آید **سبب** مرقضی پادشاه

اصلا نیکی با تو حاضر نمیشود

سند علی

در این کتاب

منده عالی بسی است: آقا بیک که برنج ترشش دوش نبی است ^{مستقیم} مولانا محمد زین را دو بودی همراست
 بوفور دهن سلیم طبع مستقیم که در عهد دینیه چنانچه با ید اعتبارش بسیار از دبا و صفه تحلی بر
 فضل و کمال بیک شعر هم اشتغال داشت این ابیات از دست **بیت** بیورش عرق
 آتشی بود: تجلی که کرم را کنیم داع کجاست: همان ز کم شمع من اگر چه خیر است: مرود
 بی که کبرم از دسراغ کجاست: درین چنین همه بچکانه هم اندلی: و طبعم سخن آتشا بگو
 آمد: بر همین کرد تو کردم ره کفرم بجای: که ز ایمان خودم مندم بسی می آید: این رباعی از تو
 که دلالت بر کمال قدرت و لطف طبع دارد **رباعی** من خنده نیم بطبع عاشق ناساز
 با کبریه و بر روی او چون خمار: با ناله که سر کوبش بیکانه نیم: من در دلم خلوقی محرم راز
 این رباعی نیز از دست **رباعی** ای سینه و سواست تمام ما رستان: دکهای وجودم ز تو
 ز رستان: عسی که از چشمیم بیک رستان: ناز تو کاینات در کارستان: نرین
 رباعی از دست که در تعریف کشته گفته **رباعی** دوشینه بچشم دل بها از دم: دیدم نه بهشت
 بلکه کثیر دهم: حال که زعبیر و مشک آگند: حمیر: آبی صفا وجود خود یافته کم: در محله آرد و طریقت

بیرون آستانه حضرت سید جمال الدین **با** بجله چون سلطان ملک و لید خربت نظیر کفر صا^{نند}
 تعالی عند التخریر و التدمیر بختیه شامت تعصبند و انحراف است از مردم چاک که حکم سی چهار سال
 منفرد این ولایت فردوس شمال بودند با و لدای دولت قاهره اکبر متقی گشت نام حکومت
 محمد قاسم میر بحر تعلق یافته سیاهان کیمر حیدر کرده شد بعضی فتنه جو یان کوه اندیش جمال قتلاء
 باراده افساد و اخلال در آن و جمعی عاقبت اندیشی نموده اطاعت نام کرده اند بعضی تصور
 منصب یافتند و بعضی دیگر دانسته براه بغی و فتنه انگیزی شتافته اند و فتنه نمزایا دیکار صر
 آوردند اجمال این قصه اینست که چون بعد از حجت اکبر بادشاه و یغراق نام خان میر بحر صوبدار
 کشمیر عمر را وینقی که از امرای قدیم البرهانسی بود قتل گرفت لکیالی اشار الیه بضبط و ربط
 امور ملک پرده ختم اما بسبب شورش سرکشی ارباب داعیه کاری ساخته و مامور بملازم حضور شدند
محمد سلیمان صوبداری یافت قاضی نور احمد قاضی علی که حجت ضبط محالات و
 جمیع تعلقات خالصه مقرر بودند بنا بر مخالفت و مضایفه ارباب خیانت که در صورت توفیر
 محالات بهم آفات شتند از سرانجام کار ماموره خود عاجز آمدند شیخ حسن پیکان می معبود آهنا

از حضور قتل شدند

از حضور عین شد هیچ مشارالیه کبکمر رسید مقرر نمود که علوه سبا بان متعینه را نقد و اوج جمع محال
 را ضبط نماید بمغنی موجب بود و خل احوال عمال که تو فیقات و خیانات در میان داشتند کردین
 سرشورش برداشتند و جمعی از مردم میرزا یوسف خان که در کبکمر مانع بودند تحرک نمود
 گرفتار فری و فریب فرموده با خود متفق ساخته میرزا یادگار را که عوزاده یوسف خان بود بسفلیت
 برداشتند طرفه حالی در مردم بادشاهی گذاشت اما توجه جفا حضرت شیخ بابا و اولادش اندر
 که خود قدم درین مجمع هجوم فرمودند فتنه آنروز فرو نشست آخر الامر فتنه در جمیع بکریدار مانده
 میرزا یادگار بسو پور رفته جمعی همسایه با رباط او شده آن باز در سرکشی را کرم خست جاجیل
 بادشاهی طفلانه در سرشورید خود انداخت و مردم را بخطا بهما صلب اعتباری و ناپایداری
 توخت روزی که او در کبکمر باین خطر مشغول شدند کان اکبر و شاه بهائید غیبی از لاسور
 اراده کبکمر فرمودند و پیش از حرکت خود خدمت امیر الامرایح فرید بخاری میخواست را که از
 سادات صحیح الدین و امای عظیم الشان تمام توفیق و حسان بود روانه کبکمر نموده بودند میرزا یادگار
 با اتفاق توابع نابکار ایام رشتان و اسد و طوق کوهستان فارغبال بهجواه اموال و سپدر

استقلال در فکر مانند و مخالفت افتاد چون کسان یا دشامی معلوم شدند حسن چکر مدکور بلطاعت
 الحیل خود را درین شهر برآورد و دیگران هیچدی اسیر و هیچدی فراری شدند اکبر را دشاه
 در راه این اجار بناگاه شنید ز خان کو که را از راه پیکل و صادق خانز با نوجی همچو از راه پنج
 و پنج فرید بخشی را بطریق الیغار براه راست یقین کرده و خود هم با بسک مقصور قمران در منزل عبور
 می نمود چون خواص مردم کهنه و جمیع سکنه این جنت نظر را متوجهی حرکات نمودند همه استقبال
 شیخ فرید که با معرودی چند قریب بهره پور یا یغار و عس یا رسیده بود شافته اورا
 تقویت و دلیری می نمودند و جمعی از مردم یوسف خان از افعال خود متفصل شده در تعاقب میرزا یا کا
افاده بعد از جنگ و جدال رو بوش سزده بود سراغ یافته مردم یا دشامی که سر کرده آنها شهباز
 خان تباری و ابراهیم خان کاکر و غیره هم بودند نشان داده میرزا یا کا را بدر آورده قتل رسانید
 سر او را بفر دشاه گذراندند اکثری از مفسدان بستر رسیدند و جمعی راه فرار یافتند و بعضی
 مورد عفو و قصیر شدند فاما احوال یوسف شاه و سرداران دیگر از قبیله چکان این است که بعد
 استقرار امر سلطنت بخاندان چغتایید اکثری که از ارباب استمزد و حضور فیض کجور محظوظ گشته

از آنجا که

از انجمله یوسف با توابع خود برید و رسال از ابتدای تسخیر اکبری تا اوایل سلطنت جام کبری در
 حضور مانع و خدا عبد و جاگیر کرام یافتند ایمه خان و چندی دلاوران این دیارت در وقت
شاه سپو دند در محاربه شاهزاده حضر و اک از پادشاه رو کردان شکر دو عجی تر دات غایان
از یوسف خان و اعوان او بطه نور آمد چون پادشاه در لاهور فتح کرد یوسف خان مغزو و مشمول
عنایات شد در کار های سلطانی جاف نشان می کرد تا باص ل موجود در گذشت اولاد و اعوان یوسف خان
با تقای خود بصورت امرا که را مید آخر تعیین اکبر آباد دتی شد و چندی تخواه بر ما پور بودند
تا الیوم هر دو جام ردم ار نس آنها هستند و مشهور سیلادت دلاوری بودند و مصد کار های میں
شدند باز بر اصل مخبر میر و یم بعد تسخیر ملک اکبر پادشاه راجه تودر عل را برای رفاقت ما ط
و بند بست امور خراج و ضوابط دیگر در کشمیر که اش شد نبای قلعه پادشاهی کرد کون ماران و
دولتخانه که در میان آن واقع شده در سه هزار و ششم با تمام رسید خانی این مید ت
بر مرد دواره قلعه مکر بر شک و شته دیر شد بسیب بنای قلعه ناکر نکر شد بحکم پادشاه
و اکستر مهر شاهان عالم شاه اکبر تعالی شانه الله اکبر کرو وده ملک از مخرن فرستاد و دو صد

کلاک رهندهی جمله چاکر، مکرز، میخکس، بکار، پنجاه، تمامی یافتند از تختش زر، چهل و چهار ظهور
 پادشاهی، هزار و شش ز تاریخ جمیع مدت حکومت را بعد و قاسم خان سال بود مدت حکومت
 یوسف خان یکسال بنای عمارت بر کوه ماران، پنجانب شمال روی ازو بود بیداران اکبر پادشاه
 با ظهارستان و لولوی بخارا کشمیری که پیش پادشاه جای حرف داشت برهم خورد و از تغییر پوینچ
 محمد سی سلطان صوبدار شد او در اطعای آتش فساد مردم چاک که از هر طرف میرویش
 بر میشدند سعی بلع نمود یا زنج سال تنظیم و نسق کرد تا بیداران از تغییر متارایه در هزار و
 سیزده هجری میرزا علی اکبر بنظامت کشمیر سرافرازی یافت تحت عظیم در زمان او روی داد
 که عالم خلقت یکبار که رو بویزانی نهاد خرابی ملک و حکایات آنوقت از انباز یادگار است
 دو سال حکومت رانی کرد در نظامت او که سه هزار و چهارده هجری اکبر پادشاه جلالت شد
 شصت و چهار سال عمرافیت و پنجاه و دو سال سلطنت شد و شان ففتح بلاد با مقدار کرد و ایجاد
 خطوایط و قواعد نمود مصحح الفک شید ملا یک ز فو ت اکبر شاه، تاریخ است ملا نظهری گهیری
 چنین تاریخ یافته است تاریخ پادشاه اکبر که پنجاه و دو سال، عدل او ظم زحل سیمای حوت

هر کجا شش زنجیرش نعل رانده **حضرت** و از اجتر کردن سبای سوخت **باب** ناگهان با دهن بر شمع خورد
 جامه فانوس بر آری سوخت **باب** دولت شاهنشاهی چون کرده کرم **باب** غره زد کردن که تیرنجی
 سوخت مظهر از صاحبقران تاریخ **حضرت** گفت ازین حسرت دل چغتای سوخت **باب** احوال
 حضرات که تا عهد اکبر **شاه** در کسفر بروی روزگار بودند و در آنوقت رحلت فرمودند **باب** چو
و بعد از شی **باب** از مرغان دقت خود بود در سلک با فیکان زبده المراتبین هر دی ریشی
 راه یافته روی از لذات و راحت بر تافته همگی دل بر نفس کشی و مخالفت نهاد و ادرا یافت و
 عبادت و ادخون رحلت کرد در قصبه بیکاره در خطره که حضرت سید السادات محمد فریتی اند
 متصل آن مدفن یافت رحمة الله علیه مطهر فیض ذوالجلال **و خود** **باب** فرید روزگار
 و علامه اسرار بود در علوم دینیة شانی عظیم داشت با کمال شغل علوم خاطر مبارک اکثری
 بجانب طلی منازل راه معنوی میگذشت ارادت معنوی در شاکوت و در خدمت عارف ربانی **باب**
 فتح الله که ذکرش گذشت درست نمود و شب و روز عمر اسعد خود را صرف درس علوم ظاهر و باطنی
 میفرمود در جناب حضرت شیخ المتناهی **شیخ** نورالدین ظاهر اخلاص کمتر داشت شبی بود در عالم

از دستش مستفید کرد و چون این فرمودش رسید در راهی فرمود و بهماجا آسود و دستنه هزار و هفتاد
 تاج و صاغر و حین **مع** ملحق فی قطب و تاج اولیا اکمال **شیخ عبدالمکریم** از خلفه ارباب حقه کثیر بود
 بتوفیق الهی سعادت نامتناهی مرید شیخ فتح الله شد و بهر سانسین به سر میگردانند از ارباب کائنات
 بود و برای سحر و حال و قوت عیال هر سینه پزی میکرد و یکدیگر میفرودخت و یکدیگر فقیر امیدوار میام خط
 که شدت بود کثابتی از استعداد و کثرت دعا و اصلاح نمود که از اکابر و خواب انباره سرور کانیات را
 بستمای توجه از شیخ عبدالمکریم یافته موجب آن مردم رجوع با و نمودند و الحاج و غیر بسیار فرمودند و
 مجرد دعا حاصل بویست و بعضی موجب ظهور و شهنش شد در محله علاء الدین پوره بر سر محفل آسوده
 رحمه الله علیه **حضرت شیخ محمد** خلیفه اخلاف الحنفی بنیاب حضرت شیخ یعقوب صوفیست و صف و جمیع
 اصحاب را احاطه تربیت او فرمودند و همه اصحاب رجوع بخدش نمودند وصال حضرت انسایم قایم مقام بود
 خیار اگر تمام سال نمیداشت از ابتدای سلوک بیکار شدت برام مجاهد میکشاست آخر تا با سید عالمی والی
 بیکار از حیم رفت و در یکپله سکونت نمود و سلطان بنیاد خاهاهی برای او بنا کرد تا بود با شاد و اشتغال داشت
 حیارم محرم سته هزار و پانزده بود در حلقه فرمود و حالات غریبه و رباهاست عجبیه **شیخ عبدالمکریم**

از سوداگران ده ای بن شهر بود او تحصیل علوم مشغول سفر اختیار کرد و خدمت کثیر الکرمت مولانا جمال الدین
 که در کتب کثرت تحصیل استفاده نمود و از صفای احوال و کمال روح او را بسیار می شنود و آخر الامر وصیت
 شیخ خداگاه شیخ نوفاقد که از اکابر حضرت حشمت بود افتاد و روی ارادت در خدمتش نهاد و از سلوک را
 طی کرد و از خراب مرعده اندک بخی نترسید و سعاد و ارضاء در حاجت کثیر فرمود
 کوچ غرل و غلوت را اختیار نمود استغراق بسیار داشت و هرگز سر را طرف بلاعی افروشت و التفات
 کسی نمیکرد و از ده سال در یک مدرسه در او می کرد تا که الگوری بالای آن مدرسه بود که سایه بر ساکنان
 می انداخت روزی قطره آبی از آن تاک بر کتاب آن بزرگترین ایزد پاک افتاد و تیر شد حاضران
 از آن کوسایه مطلع شدند مقبره اش در ملک گواه بالا تراز مقبره قاضی موسی سید و نزدیک
 بمقبره مولانا جمال الدین سر راه واقع شده احاطه ندارد بسیار با برکات است شیخ محمد یوسف مایخی
 از قبیله تجار بود مصایرت الهی برایت یافته ارادت خاب شیخ یعقوب صرف حاصل کرد و بر راه سلوک
 آتش سوز راه حرمین گرفته و سفر بسیار کرد و مشایخ بسیار را دید و خدمت نمود و بهره و رفعت شریف
 مراجعت کشید و در قصبه باره موله متوطن گردید و پنج سال هزار و یازده آسود و بعد از آن تاریخ رحلت نمود

سرخ رویی بابا شیخی رحمه الله علیه از خود وی بار پنج و نیازد و قنبریک خالق بی نیاز کار سازد
 بجز با آبی در خدمت حضرت سرخ حمزه مخدوم قدس سره رسید و قسمی که آنجا باری در خلوت خود دیر بود
 بهتر از آن یافت و مرید شد و در اندک زمانی ترقیات بی نهایت نمود بسیار در تاضن بود و یکصد سیال عمریا
 از آنجا که یکصد و نه سال صایم الهم بود روز رحلت هم افطار نکرد و روزه دار رفت غرض آنکه خرقه
 بیعتیه از خود چیزی نگذاشت علاوه بود در محله جیکول در قنبر قرار نمود محل مصروف زیارتگاه خاص و عام است
 خدمت بابا الصید در خدمت بسیار بود رسیده و کوفت خبر بلیه نمود **مولانا میر افضل** رحمه الله علیه
 از اشراق روزگار بود و علم وافر داشت و منجر و دقیقه یار بود امثال ما داد و دهانک علیه الرحمه در خدمت
 تلمذ میکردند نهایت آنکه توفیق انبلاک در زمره مریدان حضرت سلطان سرخ حمزه مخدوم یافت
 پیرمردی تا پیرای سلوک شتافت و در اندک زمانی بر اقران فایز شد و از خامان الکی گردید با ستاره
 حضرت رساله پناه صلوات الله علیه که در خواب مورد الطافش فرمودند و صبح به اظهار از خدمت بزرگوار
 تصدیق آن یافت پیر انسان راه حرمین گرفت و در اینجا رسید غایب بی نهایت دیر رحلت کرد
 و حاجت فرمود رحمه الله علیه حمزه و حمزه **خواججه حسن کاری** رحمه الله علیه بلوریت بره و در انوار بود

رسانید بعد ادای نماز کج کیسا که ششماه در حجاز رسول الله صلی الله علیه و سلم بسر برد و جانها جان بچایان
 سپرد و دقیق مدفون شد رحمه الله علیه و **شیخ حسن** از قریه چند پوره برگشته که او باره است
 از مدین خاص حضرت مخدوم بود و مرتبه مقام شیخ حاصل داشت و شیخ را هم عسارت بر حال او بود
 از کمال اعتقاد هر نفس در هر کار بسیم میاد یا خضر مخدوم بر زبان می آورد و بدین سبب فایده بسیار بود رحمه الله علیه
شیخ نیرادم کورستیک از بچه کاران دنیا بود و توفیق سلوک در خدمت حضرت مخدوم یابد اول از بر همه
 بر یافت و بر او کمال از دنیا حاصل کرد با سر بر در قریه کوملو پته او تر منتهای کما راج بر خشنم که کرد
 و از او نمود و مسعود چکر برادر زنتی شاه مجذوب که از خلعت حضرت مخدوم بود خدمت او میکرد و همانجا
 غاری کند در نفس کسی کارهای عجیب ظهور آورد تا انقضای حیات در طی مقامات سرگرم بود و در
 جامع تمام **رحله قریه** و رحمه الله علیه **شیخ حیدر لاری تیله موی** بر زبان عوام معروف است بمیر حیدر
 اخمدین بیاد او دستگونی که از همین طبقه و قریب الجهد است و با سر از بالا بر او اظهار تکریم
 از مدین یا خضر مخدوم بود و صاحب ریاضت و کرات با بهره و اکثر او را جنیان در خدمت می نمودند و نیز در احوال
 بران خود دارد که بعضی دم از انجمن بکمال اعتقاد و خلاق و مبالغه می دادند و از کمال حق جل و علا میله برگشته لار

اسود رتبه اقدس علیه **سبح یا سرور دنیا کی** و خداوند علیه از بر کنه ایچ است مرید حضرت محمد و سر حضرت
 بسیار کرده بلکه سحرین هم رسیدن را و به نشین بود و آن را و به در و در بجه ندانست روزی حضرت محمد و
 قدم در کلبه اش گذاشت حالتش را در سجده شاکر کردید بعد آن کی از خلعتی در نظر در و در بجه آن کلبه افتاده
 سجده بایزید قبول کرد و گفت که نظر حضرت محمد و همچنین به در و در بجه در است و ایشان بهین سحر مسلم
 داشتند و امری نکردند و حالا غیبت و ترک خلافت منظور ایشان شد بجان هند اطاعت بران و مراعات
 نظر و خاطر ایشان بجه درجه بود جا بباری تا کجا از مردان ظهور منمود **محمد و حاجی موسی**
 فرزند از محمد حضرت حاجی احمد قاری از غریب روزگار بود حالات عجیبه داشت از قیود و رسوم اراد
 بنیادستی او براد کاهی رو بخیل می نهاد کاهی سکونت خانه تن میداد کباری یلاهور رفته چون در آنجا
 می ایستاد مسلمانان مقبول است و دفع او بفرست میوه میفرستاد و مندر احوال گفتند و بود جمعی را
 مستفید ساختند در مقبره والده بر کوار اسود رتبه اقدس علیه **مولانا شاه دوست** بیاضیه القی درین راه
 ارادت در محبت سجده بایاد او دعا نموده اما با حضرت هر دی بایارینی نشسته و ایشان را بجه میباید
 اکثری مخلوق میشد و غرض نمرد مرقی هموش میبود و اطهار اخبارات از احوال آتین منمود و تر با عورت

و عروس و ابرار می نشست حضرت هر دی مارستی فرمود که پنبه آتش کیجا عینوان گذشت باره آتش در میان
 پنبه گذشت تزد ایشان فرستاد اهلا کیده از پنبه سوخته بود و حقه بند علیه شیخ حاجی از فرزند
 قدیم حضرت آباد او دشت تمام زهد و تقوی بود و توفیق زیارت حرمین یافت بصوم تبار و قیام شیخ
 تار میگردانید یار و سبقرج میرفرد و در سفر افطار نکردند در رفیق نه در آنرا مراجع نمود در قریه امو
 بکنه کوپن آقامت فرمود بجا اسود مولانا قاضی محمد صالح خلو الصدق مولانا ی شهید قاضی
 موسی است عالم عامل و فقیه کامل و در تقوی شانی داشت بعد شهادت والدین رکوارش چون بنا و چکان
 برهم خورد و سلطان کجیم قلع بسلاطین چغتایه گرفت تا بر استحقاق و ارادت و لایق عینصب قضای کشمر
 مکتف شدند طوعا و کرها اجابت نموده در اجرای احکام حتی المقدور مشرعان و عرفانینکام بود و مراعات
 تقوی و اقامه علوم صورت بهم میفرمود شیخ کنی ریشی در عین جوانی و ساس کارنی ذوق زد
 خدا پرستی بهم رسانید و طریقه ریشیان گرفت کویا اویسی بود آخرها ارادت حضرت بابا و او حاکم
 اختیار نمود کاوشی داشت و قضاوت خادمان تجیه نمک آن کا و را فرستند و کا ویر مومعه شیخ استاد عصر
شیخ خدمه را از فرزند خن کا و متع فرمود تا آخر عمر ترک نمود حیوانی هرگز نمیخورد می برانیه بدیه اش آوردند

و بخت آردی خوردنش کردن گفت برای رفع اثر عکس در آب بنشیند و بگردیدن آب آن ماهی
 بر این جایاق و در آریقت ازین دستکایاقش بسیار است در پرکنه با نخل قریه وانی کام اسوده
 در سال هزار و پنجاه و نه گذشت رحمة الله علیه **نور الدین جهانگیر پادشاه** غفر الله له سلطان سلیمان
 بعد رفع مدعیان سلطنت تاج و تخت را ازین تخت بشد جلال الدین محمد اکبر پادشاه و در آخر کشته شد
 زینت سیه با یکشمار آمد و این جهانگیر شاه کمر سیر و شکار کفایت و دل احوال نمود و تخت تالاب
 خصوصاً فیض بخش تبار نمود و چشمه سار را آباد کرد و فواید و منافع بسیار بر مردم رسانید و تاریخ یکصد و
 پانزده که سال دوم از جلوس پادشاه حکوم کشته **بنو ابی سیح خان** رسید و تا مدتی سال
 ایام حکوم خوش بسر برده در نظم و نسق شهر و ترویج اسلام و رعیت موروثی به نظیر و در حین و صل
 و تاریخ هزار و نوزده **بنو ابی شمس خان** مقوض گردید تا مدتی سال حکوم را نه مبارک بود و از غرض
 که در هزار و بیست و یکم آمد تعلق **بنو ابی صفدر خان** گرفت و تا مدت دو سال هر چه توانستند فاسد
 خلق الله و عدل احسان سعی نمود در هزار و بیست و چهار صوبه تعلق **بنو ابی احمد سلجانی** یافتند
 سی سال تا توانست سعی و صدق در فایده خلق الله و عدل احسان کرد و در آن ایام بجهت تغیر خانی الامام

در کشته شد

در کشته شد و در تاریخ یکصد و پانزده که سال دوم از جلوس پادشاه حکوم کشته بنو ابی سیح خان رسید و تا مدتی سال ایام حکوم خوش بسر برده در نظم و نسق شهر و ترویج اسلام و رعیت موروثی به نظیر و در حین و صل و تاریخ هزار و نوزده بنو ابی شمس خان مقوض گردید تا مدتی سال حکوم را نه مبارک بود و از غرض که در هزار و بیست و یکم آمد تعلق بنو ابی صفدر خان گرفت و تا مدت دو سال هر چه توانستند فاسد خلق الله و عدل احسان سعی نمود در هزار و بیست و چهار صوبه تعلق بنو ابی احمد سلجانی یافتند سی سال تا توانست سعی و صدق در فایده خلق الله و عدل احسان کرد و در آن ایام بجهت تغیر خانی الامام

در سنه هزار و پست و چهار آتش قهر الهی و قند باد سخت نماند ای وزیر کزنت یعنی انار برای
 و با و طاعون ظهور نمود و کار سختی رسید که کافه برای مصفون آیه کریمه یوم یفر المرءین اخیه
 و ایام بر صفحات روزگار معاینه نمودند کفن و تجنیز یک یک یکر یکی بحال نند حسن شال نام
 مردی بود متعلق آتش بر وجه شهادت رسیدند موافقی بی عدد دشت سجده عدم تصرف ملک
 روی بخیل نهادند این حادثه تا چهل و رمی افزود قریب دو سال خان مذکور کار فرمای حکومت
 بود و سال هزار و پست و هفت حکومت **به دلاور خان** مفوض شد و هنوز مردم تا بیکشته
 بلکه اهل شیخ از تعصب باز نمانند اقربا و یاران خاص حضرت رسالت راضی علیهم علیه سلم
 بی ادبی یاد میکردند و چیزی بر درهای نوشتند باز با دهمم قهر الهی در رسید مقدار ده دوازده
 هزار خانه بسبب واقعه آتش بر باد رفت مسجد جامع کلان بنا کردن سلطان سکندر ریت سنگین درین
 تیر سوخت چون دران ایام همایکیر پادشاه وارد کشمر بود اهتمام تمام در محافظت آن فرمود
 لیکن تهدید کار خود کرد حیدر ملک در تاریخ خود می نویسد که گسینان بجلال قده تمیم سوختن خانه
 جدی بل مرا و خاندان مرا مهتم بسوزانیدن مسجد جامع ساختند و ایتیمی بکوش پادشاه رسانید

از چینه بامر پادشاه تعمیر مسجد را برگردان آنها بستند و پدرش ملک محمد ناجی سعی زیاده کرد
 سر نو تعمیر مسجد بدستور سابق نمود و قد و بنای مسجد تا تاریخ فروردین چند بیت که
 در آنوقت گفته اند مستفاد میشود تاریخ تحسین مسجد جامع رنده اسکندرانانی، عمارت بنا
 و آنکه سوخت از تعمیر بجای نه، دو باره حسن شاه که بود از شل پاک او، بند بانی این مسجد از نوش
 ربانی، ولیکن از دو جانب بیستون است از نفس، را بر اسم احمد ماکری شده راست
 نادانی را هر جرت هفت و نه بود تا در محمد شاه که ان جنت مرا شد زینت دین مسلمانی نه
تاریخ هزار و بیست و نه از هجرت سید بر فرعید روز سوه در توبت نانی که ملک حیدر رئیس ملک
در عهد جها گیری نه نهاد از نوبت ایش باز روز عید قرانی نه تاریخ نبایش جست کوه بالق عینی
نهاد از نوا اساس شش باز گاه عید قرانی نه تاریخ چند سال دلا وز عنا بمقتضای وقت و حال و اعمال
افعال بوقوع آورد و جرا اتها بکار بر منقول گشت و در تاریخ هزار و بیست و نه پادشاه
اول بهار از راه بنوع که در رستان با اتعام علی ملک برادر حیدر ملک راه صاف شد بود
با تمام سکر داخل گشمر شدند در او تختان صوبه ارشد هر ده دو سال از ادب الله بود آردی

صد و نود و دو کیل نوار بورج جایگاه آنرا سوختی بن بار میگویند و یک طرف مغرب جای مسکه
 آنرا قرش مرگ نام است بنای عمارت نموده بود و در طرف مشرق آن باغ بر چهار زمینه ها
 سنگین برپا داشته چون در آن عمارات اکثر از چوب بود پیچره های عمارت نوعی ساخته بود
 که در جای دیگر نبود گویند که آن بخار کارکن را دست بر میراند و جای دیگر مثلش ندارد
 و صله این بسیار دارد چون ایام حکومتش کوتاه شد نوار اعتقا خان اوایل کبیر اردوی
 بکشمیر آمد و عمل او ضرب المنس این ولایت است فتح پنجونج در عهد او شد و بنای مسجد جامع کلان
 در پنجونج با اهتمام حیدر ملک صورت گرفت مردم چک در عهد او بسیار گشته شدند هر حاجتر
 اقامت بچکان می کشید مردم را تعین می نمود و حبس و قتل آنها می نمود و در پیش دروازه خود
 فوج فوج و کوفه کوفه آوردن بقتل می رساند چکان را چون دانه سلا از اتبار ریج بر می آورد
 درین عهد قوم چکان از طبع ملک گیری دست کشیده و گناهام شدند و چون عدم گرفتند و از داعیه
 شجاعت برخاسته پنهان مزدوری و همای و مزاحمت اختیار کردند و زمان اعتقاد حاتم
 نورالدین جهانگیر پادشاه در مشهور تر اردوی و حمار یار بکشمیر آمد چندین بعین و عشرت کردار این

اوایل سال سی و پنج باز روانه هندوستان شد باز در سال سی و ششم رسول کبیر بنوع از ابتدای
 جلوس تا آخر وقت شنبه یک کشته رسید **هم** مرتبه ترمیم باغات و تعمیر عمارات نمود این بار که مرتبه
 اخیر بود **بیم** و **مقیم** **هفتر** **سه** هزار و سی و هفت درم برای جنگیر بنیت و قوت مراجع از کبیر حاج
 هندوستان در قصبه راجور حلت نمود در خدمت پادشاه مذکور از میان اسل خطه افضل العلما
 مولانا محمد رضا المشهور بحکیم دانا و کمالات دستگاه مولانا حبیب الله میر عدل از مقربان باریابان
 مجلس پادشاه بودند و از کار برداران لشکر مره ملک میر سکار هم باسلام و عرض خدمت و بالتماس
 نور جهان حکیم حیدر ملک حاد و در این هفت روز مور بجز بانات معهود و خطاب رئیس الملک حقیقی داد و این
 حیدر ملک در ابتدا بوسالت مهر النساء حکیم مستضاییت بوطن خود و بشرط زمینداری تعیین شدند چون در
 حکم نظر رسید ترتیب بعض امور بقدر وسع نمود و تلاش در مرتبه سی و پنجم کول آورد ملک جلال
 تهور کوه مسجد جامع کلان و سکنه محلات که بآب بود مذکور در آبادی جدید بن و اسل آن که
 تهاجل ویران بودند هم تقصیر نکرد خانقاه خمس عراقی را که ساخته دولت حکم بود و سجاده الترتیب
 سوخته پیرانش حسن ملک ابن محمد ملک از نو بنا کرد بود بالجملة اعتقاد داشت و ضوابطی خود هر چند

کلامی در زیر

پنج شد و کجالات سلوک سجد و جهد نمود و بقیه عمر را در وطن خود که بانیور است سکون فرمود و فوت
 از محل زعفران گذشت و همت را کمال احتیاط و زراعی میخواست در وقت خود از امحای کشتن مقدار نمود
 و فتوحات را صرف فقر المینمود اصلا بمصارت خود و اهل بیت چیزی از آن نمیداد و کشته داشت
 آتی بود بتاراج در سال هزار و یک و هشت فرمود در مقام خود در قصبه بانیور آسود و فضل
 برکات بلکه آثار جزیه از مقبره آن ظاهر است اولاد و اخفاء جزیه که است که ذکر جزیه در محل خود می آید
شیخ محمد لیبیب خلف الصدق حضرت مولانا شکر و کنای است که ذکرش گذشت جوهر خدایانی
 و مورد الهامات ربانی بود و تربیت صورتی معنوی از خدمت والد ماجد فایده و جاناک از خدمت حضرت الشیخ
 شیخ یعقوب صریح قدس اقتدای هم استر شاد نمود در جوار والد ماجد آسود و بعد از آن شیخ محمد امین جد ماری
 راقم حروف است رحمه علیه **حضرت میرزا قادیانی** رحمه الله علیه از نجای این شهر و مقتدای میر سید
 بقاضی میر سید علی حد طبقه قاضی تهذیب است میر سید بصیرت حضرت مخدوم شیخ حمزه رسید اما اراد در خدمت
 ایام او و در محافل نمودن بود آن تربیتش خواه سید اعظم مرتبه میر سید محسن شای بدو خواست ایشان بشیر و طایفه
 علیه قادریه را خوب و زین بامرسیدند که کورسند آرای این سلسله درین شهر و لوازم آنرا کماهی بطایفه

و طریق جاری ساخته از علم و عمل بهره موافق داشت و صاحب عکس بود و شای عظیم حاصل نمود و ملک و لا یوسا
 احتیاط و قی میفرمود و هلا بیا من امور سکه یک گشت مشهور که یک از برکان آنو که بیامع مشغول و بان
 مشغول بود و قی در شش آردن بختش نداد و بیرون بیامد آن بزرگ شتفه نوشت که ما از شتفای تو ختم میزنیم که بر شت
 آن شتفه تحریر نموده که ما ختمیم و خاستر شدیم و براد قیتم انقضای ختمش در ریاضا و اعتنا از قی و آرا و قی و در شمار بود
 و غیر از خود و جماعت میفرمود و سر بی التماس ضایعش کرد چون برادرش که با او سرگشت عاید بود قی و نمود و مری میوای خود
 با طهارت آورد و خود گفت معلوم نیک که حق حراج و عشر کا هو ادا کرده باشی یا نه حالا تمام کالاتش آنجا پیش خود و لغیر
 بیرون و کارهایش بر کاشن اصداف و نسله علیادیه درین شهر اطفال و ده او و روح بیایم الیوم جاریست و ذکر بعضی احوال
 ایشان که بر جاده بودند و محل خود را میگویند و در سال هزار و سیصد و هشتاد و پنج یا بعد از حمله و غیره و بیعت در محضر عالمه در مسجد
 جامع بهر سوره سجده استخوانه میخواندند و در آن نزدیکی خدمت میزبان که قصاص کرد همان خان و فرزند سرتیبه دیگر همین پنج بالا
 مکان در مسجد جامع طوف نمود و سرتیبه حادثه عظیمه رود او کلبا و طاعون باردوم قحط اتفاق افتاد و آن سال حضرت میرزا علی
 فقط تصایعها کمر یافته اند رفع الله حاجه و زرقا الله من بکانه پنج یا بعد از حمله و غیره و بیعت در محضر عالمه در مسجد
 مکان و در و در علم و تقوی و فقه و روح و حرج خلائق منیع حقایق و اولاد با کمال داشت که گفتند و بوقور که یاد دارد او بود
 رونده و سینه رود است از دست او مبارزی بسیار میشد و خند مردم تحریک دفع او میکرد و میفرمود که چرا بر روی

دیوان اشعارش تمام سوز و کداری و نیاز است از آنجمله **اس** اینچند شعر **مغرل** ای که بنزین
 میتو غدایم عذاب **یا** آتش آوزخ همه با تو کلام کلاب **یا** کرمی شو قهر کرده ز می ذوق چه کرد **یا** سینه کلام
 کباب درج بر آیم بر آب میتونه سر و دهنه کل میتونه حجام و نه **یا** میتو کلام است ماه میتو کلام ام **یا** میتو
 جتی بچاره بین اشک فشان بر زمین کوزه زراعت چشمت زومست طعام و شراب **یا** فسخه آرا حال مرشد
 بزرگوار خودم بقطم و مغر درست کردن و حالات اسحار را نوشته در سال هزار و هشتاد و شش در ایام
 علیه طاعون رحلت فرمود **یا** ستانه نمبر که پیش در محله نو منوره مرجع و مطاف اتفاق است **خواجه ابو محمد**
چند علیه در انهای طلبه شورش بهر ساینده بر عینیت و بخودی زد **چند** از عقل بود چون **علیه**
 شیوع یافت و عالم عالم مردم براه فنا شافت بغیرت آن **چند** حواصی **چند** بومهری و میر **چند**
 قادری و دیر نازکی **یا** میخاکم کرد که چای بدل عالم خود را قدس سازیم **یا** کفو و غفر ریاضت بود
 و بادافع شد در محله بودن **یا** آسود **میر یوسف قوری** **چند** آتد علیه **چند** صفت **چند** حیرت میر
یا است بکالات ظاهر و باطن **یا** آتد بود **یا** قعد و الدیر بزرگوار میر سنا شد **یا** خلافت
 حکم چای پنج سال ریت در واقعه و **یا** در سال هزار و دویست و سی و هفت **یا** حلیه فرمود در خطبه **یا** الدماجید آسود

شیخ محمد شریف المعروف بشوکی بابا از واردات غیبی جذب یافته بود این بنیش محض خجسته
 در خدمت خواجیه سودا آوردند خواجیه او را در حجره نشاند و بهما بجا آرا میدرفت رفته رفته قلم باطنی از دست
 خواجیه گرفته جذب به اش قوی شد و براهی بی پروایی افتاد اما در ضمن آن کارها دستش حرقش میشد بود
 و کشف حالات مردم بسیار می نمود و حضرت خواجیه اکثر اصحاب را بحواله او میکرد و بعد واقعاً مرشد
 بنوعی زاریت و در سال هزار و بیست و هفت در خطبه مرشد بزرگوار خود آسو و رحمة الله
محمد دوم شیخ عباس و محمد دوم شیخ عبد الله و محمد دوم شیخ ابوالواحد — پس از حضرت محمود
 احمد قاریست و علم و عمل نزدیکی با در خود حاجی موسی بودند و از اصحاب کشف و حالات عجیبه و خطبه
 و الدراجد آسودند **شیخ حاجی دودل** رحمه الله علیه از خلفای حضرت بابا و او و حال است بعد از
 ادای مساکت در موضع پنجار عاری اختیار کرد و مشغول عبادت بود و کار شد از اصحاب ذوق و
 حال بود محقق دشت بعد آن متاهل شد و بر سر است در زجرت خلق نجات یافت و خدمت
 میزبان و اتفاقاً شش تفتد طایفه می بیند و **حضرت سید محمد رحمه الله علیه** رحمه الله علیه
 در او آخر عهد بیکان از بند و شان تشریف آورد و در محل حجره مل سکونت اختیار فرمود و اکثر حالات با او را و ادکا

و حفظ نسبت قلبی پروردگار متعین بود و وجد و سماع هم ایجاباً بوقوع می آورد و هرگز سر لغو اغنیاء
 حکام فروغ نگیرد که روزی چند نصیحت مردم دو تنمندان داد تفاوت فاحشی در احوال خودش مشاهده
 افتاد متردد و متجرب بود فکر اصلاح حال شد چون آواز کمال حضرت میزنار که قادیانی را وقت
 شایع بود از راه کمال صدق و الصا رایت خدمت میر و اظهار احوال خود و جفا میزنار که حضرت از
 طعام را تبه خود که از بیهوشی عورت بود بسید داد مجرد تامل و خدیه حال قدیم باز نه باطنتش رو
 خدمت میفرمودند که سید حفظ حال خود را خود خبردار باید بود و اجتناب از موانع نمود و الا این نعمت
 هر روز بر کس نیست شمسگاه سید نعمت الله در حجب واقع است و نیز که خدمت حاجی ایامی کابو
 از خلفای اوست شیخ محمد سعید فرزند سعادت محمد حضرت بابا داد و خاک است بکمال امور می معنوی
 ارادت و بغیر ضطرابی باطنی بر سه من منظور نظر حضرت هر دی رستی مالو بود و در حلیه بیعی
 سکه اسلام آباد در خطره مقدسه ریشته مالو اسود اولاد امجادش اکثری اصحاب علم و ورع و تقوی بودند
 حضرت شیخ محمد برادر و متبنا و تربیت کرده حضرت ایشان شیخ تقی میرض است و از زمان برادران
 که تفت نرگوار بودند خدمت شیخ محمد بفرستاد بسیار عزیز و قریب بود و از صغر سن درین تربیت و عطفیتش

فی اسود حضرت شیخ ابیریم رحمه الله علیه برادر خود حضرت ایشان بنح یعقوب صریح است بعلو استعداد و
 همت خداداد مشهور بود از کلانان مسموع است که صبیحه رضیه زکیه این عایشه بی بی نام در عهد حضرت
 حج حیدر بود که از اجداد داری راقم حروفت و بی بی مسطوره از صالحات و عابدات روزگار بود
 مقبره این در انقاصی پکنه دیوچ مشهور و مرجع ارباب عیور است و دو بیت معیت متروک است از اینها در
 در دنیا و رتبه مرحوم مقتوم است خواجه یحیی دیر رحمه الله علیه از قبیله دارکها که مشهور و طبقه دار با
 علایکدلی آزاد لاریکی دارند که در عهد سلاطین مختار از اعیان روزگار برون و اعتبار دینوی داشت
 خانقاه لب دریای بهت تمام او مشهور است و این خواجه یحیی در عهد صفویان جوانی و کل کار می بود که در وقت
 خدایرتی هم میسازید در خدمت حضرت شاه قاسم حقانی می نشست و چند بی بی دیگر در همان اثنا حضرت شاه قاسم
 بسفر حرمین متوجه شدند قایمان از خواجه یحیی در عهد صفویان جوانی و کل کار می بود که در وقت خدایرتی
 هم میسازید در خدمت شاه قاسم حقانی می نشست و چند بی بی دیگر در همان اثنا حضرت شاه قاسم حقانی
 بسفر حرمین مختار من متوجه شدند قایمان از خواجه یحیی امیری بطور آمد یعنی بی ادبی بیدار او
 هلاک شد حضرت شاه در صورت بیدار بیاطن معلوم کرده کار فرمای غیرت دهند می شدند لا

اتفاقاً در کثیم واقعه رحلت حضرت خواجہ یعقوب دیکل جوانی رودان و غلغلہ عظیم در طالبان
 در محله سازه گران مقبره اش مشہور است **میر حمزہ کربلای رحمتہ اللہ علیہ** از اولاد اجداد سید حاجی
 مراد است چون طلب الہی پر امون دل سعادت منزلش کہ نشد در خدمت بابرکت حضرت ایشان
 سخاوت یقوب صوفی قدس سرہ پوست و قفل عقلت را بواقعی سنگ لازم خدمت آنحضرت بود چون
 حضرت شیخ بسفر حرمین مجتہدین رفت بدستور دیکران از صحبت مرشد خلیفہ بہرہ یافتند بعد
 واقعه وصال شیخ ارباب باکمال بامر آنحضرت مشغول بارشاد عباد کردید از علوم صوریہ نیز بہرہ
 موفور داشت جمعی از انفس او فانی شدند کہ ذکر آنہا می آید رسالہ در احوال حضرت ایشان
 باطلاع اصحاب و درویشان با اختصار نوشته است در وطن مالوف خود موضع کبری برخواست
 جذبر کو را استوار داشت در سنہ ہزار و پست و شش چہارم محرم **حدودہ ہجرت فاتحہ نامی**
 رحمۃ اللہ علیہ او تر در سلک ارادتمندان حضرت شیخ یعقوب انحراف داشت اما تربیت واقعی
 از خدمت خلفا یافت در مجاہدات مشہور است چون رحلت نمود در مقام سجواری کہ بہرہ نرسد
 در کمر کون تحت سلیمان مدفون شد بایان آنطرف آستانہ سید محمد است کہ آثار جد بہ ارفقہ شریف او

بود و بهای حاج شیخ محمد قاریت که بسیار متقی بود پنج **نوسه** **میدیدی** کردی بکسب
 علوم ضروریه و ذوق طلب الهی و انگیزش شرف سفر با کرد و بحرین هم رسید و ادای حج نمود و الا
 در کمر حجاب حضرت سج یا و الا قدس سره العالی متوسل شد و نواب طریقه گرفت در میان آنها حاج
 شیخ حله فرمود یا شاره اینست در خواب آمده ملاقات حضرت سج حیل شد که از اکابر خلفای حضرت
 سج حسین خج ارجمی بود نمود خون در لایح رسید از حال آنحضرت که در میان ایام شریف بودش تیران
 مکه را کردید و بالهام ملک سلام در خدمت حضرت سج یا مین ساکتری که مسند نشین طریقه علیه
 کبریه بود رفت حیدر روز بار سخن و مصلحت نیافت خون استقامت کرد و اظهار طلب نمود شیخ
 متوجه احوالش شرف سه سال در خدمت کبریا مین و نواب طریقه گرفته با اجازت ارشاد
 مراجع کثیر نمود و در طریقه سکونت فرمود و خانقاه بنا کرد و مسعود طریقه اجزای شد و
 عمر بسیاری یافت و شب و روز عبادت و عطا رب الارباب و تربیت اصحاب صرف میکرد و
 ترویج طریقه بسیار نمود اکثر ارباب ابدت آخر شب میراث آمر با جماع بلکه عیادت
 ادای تسبیح و خانقاه یا انسان میکردند و این امر درین شهر در آنوقت عمل مخصوصه محمدیه

شیخ بود که نزدیکتر یاده بر صد کس وقت تجمد در خدمت ایشان حاضر میشدند در شهر سمنه هر روز
 بیت رشتن رطل نمود در سخن خالقاہ معلی در روضہ حضرت شیخ بابا و الای صفہ
 کہ الحال خطیرہ مشاجر دیگر ہم هست مدون کردید رحمۃ اللہ علیہ رحمۃً واسعۃً
شیخ موسیٰ یزید از تربیت یافته بای حضرت خواجہ طاهر رفیق سهروردی است
 کہ ذکر کس نیست تیم بود و ذوق این راه بهم رسانید اول در صحبت ماکنکی ریختی و ثانیاً
بجای حضرت شیخ صرغی و ثالثاً بصحبت حضرت خواجہ رفیق رسید و ہما بجا مسافت
و بر دو مجاہد صاحب کسالتی شتر و بعترتہ اجازت ملکہ خلافت رسید و برگشتہ بکابل
مستقیم ماند میر علی و مولانا حسن لنگ و سچ محمد شریف تراز خلفای سچ بودند و ہمہ
اگرستہ ریاضت و تقوی و استقامت پیرستہ ذکر نمہ موجب بطویل کلام است حضرت
شاہ قاسم از احفاد میرشمس الدین شامیت کہ او در کابل حضرت علی بن کبیر
 اینست و ہمین جا توطن کردہ شاہ ممدوح را ملا قاسم میگفتند بجای می نمود بود چون
 باشاہ حضرت ایشان در عین انکار و ارادہ احتساب خدیشہ و بنجد میر محمد خلیفہ رسید

مخاطبه شاه شهن در مجاهدات کوی از اقران بید بعد از حجب حضرت الشیخان انظار عباد
 آنجا بسیار یافت روزی از حرارت فکر جامه اش سوخت و شبی بوی غسل که معتاد هر وقت
 غارت داشت بشدت مرا خون ارقام بدن مبارکش جاری شد طرف منکری بفرید از جان
 که راستید بعد واقعه حضرت الشیخان بعدتی سفر حج فرمود و فتوحات بسیار حاصل نمود از آنکه
حصول سلسله علیّه عالیّه قادریه با کثره مبارک حضرت عفو الحام اربع فیض قد قادری و
 اجازت سلسله علیّه شنبویه ارقه و الا و لیا خواجہ دیوانه سورتی که از خلفای کامل
 خواجہ اسلام جو باری بود و اجازت طریقه شنبویه از شیخ سلیم فتحپوری بابر کا و عباد
 دیگر که بنام سید جوش ارشاد را بیکدیگر رسانند و عالمی را تربیت و افاده از عواین وجود
 رانید و در هزار و سی و سه بحری حلقه فرمود روز جمعه از قبر مبارکش که خود فرموده بود که
 از کوره آهنگران رست و بنشیند و هنوز نیست و خوارق سوای اینهم از حدتش بسیار منتهی است
 حجتہ اقدس علیہ شیخ محمد علی سوپور از بزرگان وقت مهره وافر از علوم داشت سفری کرد
 و اکثر مناسج را دین و صحبت حضرت محمد دافغانی میج احمد سرمنندی فاروقی هم رسید

و بهره اند و فرمایند که درین خون مرا حجب کبیر نمود در قصبه سوپور توطن فرمود در جلد دوم
 مکتوب حضرت محمد الفاتح بنام منار الله بمقر حجاب لغزیه یا منه مرقوم است بمقره سیح در
 سوپور مشهور است **حضرت بابای استحاق** از مردمان یلکه از خلفای حضرت شیخ مسعود در کربلاست
 صاحب حالات علیه و کرامات سینه بود و شهرت بکسب حاجت دعوات داشت و از خلفای شیخ
 امتیاز تمام حاصل کردن در استقامت و مداومت و شدت ریاضت و ادای سنت زبان نزد
 عقلا بود و شبهه ریشی بابا که ذکر سن فی آید از مردمان اوست **شاه یعقوب محمد و سب**
 از بعضی حضرات کبرویه تعلیمی یافته رفته رفته کارش پیچیده کشید زیاده بر یک هفته و در روز
 یکجا بنحوزه خواب افتاد میبود و اخبار از مطالب اهل حیات می نمود و خبرست بابا چون مهر دراز
 و صبادی طلب ظاهر آنرا که شغل علمی مصمم کرده بود روزی عبورش بر اسی افتاد که شاه یعقوب
 گذر داشت بر بول نشسته طرف بابا گفت که کتاب درس که داشته نشسته چه میکنی بقیه
 غیبی یافته مشغول بدرس شد حکایت سه تنوید که بسنه مستور به ولد داده و هر کدام را
 پسری معمر و صاحب قبول اخروی یا دنیوی ندارد و شهرت یکی بحرم خواجه محمد افضل حنفی

دوم بصیبه میر علی محمد قادری که شیخ ابو الفتح از وس سیموم برگیری از اعیان چون حله نمود
 و خطیر حضرت مشایخ که در خانقاه معلا بالای صفه که بقبر حضرت بابا و اله است استود
 خود **صیبه ملایک** بود از اکابر این شهر بود اکثر عمر را صرف تحصیل علوم نمود و از مقتدایان این علم
 و نجومت فخر آید و مسافرت و صحبت حضرت مجدد الوتایه سرمنندی را هم یافت طبعی غریب
 داشت کاهی سفری بحال موزون میکرد از اوصایا کیشایش بود یکد و مکتوب حضرت محمد
 بنام او بهت چون حله نمود در سنه **۸۰۵** **ملا محمد رضا** معروف بحکیم دانا
 فرزند ارجمند حضرت مولانا **اکمل الدین شاکو** طریقت که ذکرش گذشت جامع علوم غفلیه و
 بود و در فن تدقیق و تحقیق بدرجه مولویت رسیده **جهاگیر شاه** آواره کمالتش را شنید و از باب
 مجلس خدمت کرد و وقت امتحان و معارضه علمای شیعیه و شیعه سرآمد علمای این شهر مولانا بود
 و با اعانت **ملا حبیب** علمای شیعیه را ملزم نمود در محله جمالیه در خانه خود استود
ملا حبیب از قبیله کنائی است تحصیل علوم نمود و معسک سلطانی رفت و بیکی از امار آشناسند زرقه
 بصیبه **جهاگیر شاه** رسید و در امتحان دقایق علوم مخصوص سبب شیعه دست بر اکثر اقران قاتل کردید

کتاب جرثومه از خط و انشاء بهم داشت راقم حروف کتاب مرصاد العباد را در تصرف خط او
 یافته عجز خط ممکن و غیرین بنحیه تعلیق داشت که از اول تا آخر هزار بیت یکمعلم نوشته است
 قاضی ابوالقاسم ملا جمال فرزند مولانا جمال الدین شاکر است که ذکرش گذشت لغوی علم آرا
 و عبادت رای نیز بر سر است بود و اکثر علوم در خدمت والدین رکوار و عم عالیقدر تحصیل نمود
 و در خدمت فضلای دیگر هم رسید او گفت که روزی بجهت هم در یکی از قریات رفتیم کسان
 من در خدمت کلافی را بر می برد یکی از حنیان در خدمت والدین آمد و استغاثه نمود والدین رکوار از
 کار منع فرمود این قاضی ابوالقاسم بعلاقه نسبت مصاهره قاضی صالح خلفه قاضی موسی شهید خدمت
 قضای کثیر یافته بدین جهت احتیاط انصرام امور می نمود چون رحلت فرمود در مقبره والدین رکوار استوار
ملا حاجی گنجی مدرس مدرسه سلطان قطب الدین در محله لشکره شاکر در پنج یعقوب صریفی استاد
 ملا حبیب مرعد ملا حاجی باندی شاکر در حضرت شیخ یعقوب صریفی از نجای قریه بود تحصیل
 علوم کرد اکثر عمر با فاداه و استفاد کرد از سید یاندیه های کلکن ظاهر از اولاد اویند شیخ بابا
حسین بن سح عبدالکریم مرید والد ماجد خود است که ذکرش گذشت هر چه نام از علوم صوری هم

داشت چون بفرآید با کل دست از همه بر داشت روزیکه در مسکن خود مقبره نوارداد مردم در
خوف و حکایت افتادند گفت که روز وفات من مردم را امکان حرکت نخواهد بود روز جمعه
بارش بکشد شدت بود و راههارانید کرد در حلت کرد در هماینها آسود مردم بحجت ترسیدند
سخن اوست که اگر یکروزه از او بر خود بر آیدم چهل و تری آرام بود **فرز شاه محمد**
عجب شوری و استغنائی داشت صاحب کشف قوی بود و اشرف خاطر بسیار میگوید که اینک
یکباری او را با خود در کشته آورد و اشرف و رویه بسیار در دهنش کرد همه را بدیدارند
و خوشام بسیار تنخواه نور جان میگویم که باعث کشفش او بود که در سخن نکورات باطل
و حاجت خیر از بد عالمید و خصوصاً بزمه ساکنان که در پرده نصیب و موعظت و اساره مطلق
میتواند در بخاره آسوده است

مجلس سیر عدل در محله لنگرته سکونت داشت

استفاده علوم

و استعان علوم و مینیه از ملا حاجی گمانی قدس سره جدید بر فی قاضی محمد یوسف کرده و از علوم غربیه
 و فنون قضایل لفظی و افوداشته و در سفر منهد علوم بسیار کرده حاصل و بعد از مراجعت توطن
 بمقبر بن خیمت میر عدل با قاضی صالح ولد قاضی موسی بهتید در حکمته فنیض حضورات میکرد
 درس تفسیر سبکیت و تفسیر بسیاری از سفر همراه خود آوردن بود ملا محمد طاهر صدر نو اسسه
 اوست و ملا ابوالفتح کلو و ملا طاهر کوچای و ملا یوسف خاموش و شیخ میر جو تاجی و
 ملا حیدر رایتو شاگردان او بودند **مد علی پستک** دانشمند معقول دان میانه قد
 بود و بهمانک سناه او را پستک گفته بهمان لقب شد صاحب حسن طبع هم بود تاریخ و قضا
 اوست **تایج** وای بخت بلند بخت کو **سید احمد بن علی** رانیواری از حد ملا شمس الدین
 و طامع الکمال آخ یعقوب میرزا اخذ علوم کرن و مرید قیده الوصلین محمود میر حمزه قدس سره
 بود باوصف رتبه فضیلت بهره تامی از معارف و دقایق تصوف هم حاصل و هنر و اراصحا صفا
 و تقوی بود در واسطه عمر سفر اختیار نمود تارک شتر و بزمارت حرمین محرمین شتر گرفته
 و از شخ ابن حجر رحمة الله علیه سند و اجازت محدث حاصل کرد با کتب میراجبت نمود و او قاضی

حرف افاده علوم نحوی نمود که غبطه اقران شد و بصلاح و تقوی گذرانید چون رحلت نمود در جوانی
 ممکن خود اسود در محله رانیواری بدفن یافت سوای این حضرات که رتبه صدق خادمه شمامه شد
 بزیرکان دیگر هم چه از طبقه ریشیان ریاضت کین و چه از طبقه مناسیح حقیقت اندیش نیز از وی
 مسند تقوی بودند ذکر بعضی از ایشان بر سبیل اختصار و اسم نویسی بقلم می آرد **میرید**
 حضرت **مردی** یار ریشی قدیم متقی و متورع بود **میرید** صاحب کرامات **میرید** صاحب ذوق و حال **میرید**
 از اصحاب ذوق و حال **میرید** صاحب ذوق و حال **میرید** صاحب ذوق و حال **میرید** صاحب ذوق و حال
 ریشیه قدیمه بود عمر بسیار داشت **میرید** و **میرید** **میرید** و **میرید** **میرید** و **میرید**
 و برهنه کار و غیره این ریشیان بودند که ذکر هر کدام موجب تطویل کلام است **میرید** فاما مشایخی که
 درین روزگار بر روی کار ظهور داشتند اکثری منسوب بچاندان حضرت مخدوم شیخ حمزه و
 خلفای ایشان به تحقیص حضرت **میرید** یا **میرید** انداز آنجمله است **میرید** که در وقت غلبه
 رتبه بابرخصیص در دست حبس و پای رت است او را بر میدند و بعد از آن عمری بکتابت و عبادت گذرانید

خواجه بزرگ سواشیخ زین الدین را بنواری است **خواجه بزرگ** بنابر مرضی حضرت بابا امر بر بدین
 پای او فرمودند بدین جهان حال کج رسید و عجب آنقدر شد هر دو بزرگ عالم عامل
خواجه درویش باره مولی بسیار متورع و متشرع **خواجه درویش** از خاص اصحاب باب بود حج کردن
شیخ لب مولوی دوست تجلیدار بود و مؤذنی بهم میکرد از اصحاب علم و حال **میان بابا و الله** ذکر و
 حافظ اوقات **خواجه عبدالغفار** حافظ قرآن و تلاوت مشغول **بابا حاجی بهرام** مدرس و
 خوش نویس هزار تکه قرآن میفرودخت و آنرا صدق میکرد **خواجه زکریا** تارک دنیا شد **بابا یوسف**
 متروی مولد **محمد کاوی** خوش ظاهر و باطن **بابا حسن** را **بابا یوسف** اکثر اربعینات میکرد **خواجه**
رحمان نامی قاضی بود از اصحاب کمال **خواجه محمد پاک** صاحب فقر و فاقه تارک سوال و مستغنی
بابا یوسف درونی عارف سخنی و مزارع محتاط بود

شیخ او تر محمدی صاحب کنوف ظاهر **شیخ خداوردی** ولایتی دانا
 سیاه پوش و **خواجه درون** چهره باری هر دو غریب صاحب ذوق و شوق

حضرت به است دالت بر صدق دعوی دارد و العلم عند الله **فرستند او را باب سخن** که از عهد
 الکبریا رسیده تا اواخر دور چهارم کبری بر منصبه روزگار بودند بار حلت نمودند **مظهری** از مردم
 کثیر است و شیوه سخن کسری و ادب شعر و شاعری در میان حکمان از مشهوران بود در حبشی که
 ریحان جوایس در لباس رعوت بود و سپاه برنامی از خیل هوا و هوس اخذ نمود و معونت
 میفرمود بای نبات از آن عرصه برکنده بجا آمد ایران در حرکت آمد سیر عراق و خراسان
 کردن با چشم گاشتی و دیگر شعرا ای آن عهد صحبت داشته پس از آنکه مانند باد بسیاری از منازل
 و بسان سحاب بر کرد سبی از راهی که دید حب وطن بر غیرش مستور شد حکمت معاودت نمود
 و بعد از چند وقت در سلاک مدکان حضرت شاهی منوط گردید و در حبشی که کثرت تجت بقرت
 اولیای قاهره و آید میر سجی آن دیار که معظم ترین همات خطه فیض انار است بمنازل و مراد از
 کشت این استعاره که بلافاصله نوشته میشود از واردات اوست دیوانش مشتمل بر شش هزار بیت است
نظم فدای آنکه کردم که دستان مرا در و نجان بگلستان دارد **مظهری** جو به فیضیان
 و در کل نبوی عند لیسان میباش بادیر فی از خوبی عالم میسار همان نظاره چو غریبان میباش

اقبال حسن کار ترا بیش میرد و نه صلاح کار نه بسته که چیست **ما** سیری چنانکه ابر نیار و بدو گذشت
 غری چنانکه باد نیار و بدو رسید **ما** کو خلوتی که غزلت غفا بر آورم **ما** تمام آسمان در دلتا بر آورم
 چون کوکی که خوی می از شیر و اکند **ما** من دیر از زرق تماشا بر آورم **ما** چون تا رسید موج که با دهنش افکند
 از دل بعطف پنج تماشا بر آورم **ما** خون شد دل و خوشتم که بر جزو در رود **ما** تا که غشفت از عجزا بر آورم
 صبح آفتی شوم و در خود افتم **ما** چون کل نجاته سوزی غوغا بر آورم **ما** لطیفی کرده دهر ز دیوانه پر نشسته
 حرفی مکفته شهر زافسانه پر نشسته **ما** کی قطره آب از تو به ساقی فرو چکند چندی تر از ساغر و چمانه پر نشسته
 در خون خویش در زده غصه مطهری **ما** که شاح سبیل تو کف نشانه پر نشسته **ما** کل فلک از آن که لب از شکرستان
 نتوان بست **ما** هیچ حرفی ز بهار و برستان نتوان بست **ما** چه کشاید دل ازین مردم بیکانه مستش **ما**
 کاشنای دل کافوستان نتوان بست **ما** جام حمزید دل مطهری آسان نشکن **ما** که در کاباره بیکه بیکه شکان
 نتوان بست **ما** غم ترک خوسی خویش گفت امروزه **ما** در خون حراف طبع خفتست امروزه
 شادی زدم جو کل سکوتست امروزه **ما** کلی خطه بسی بختند مفتیست امروزه **ما** از شادی آن جامه
 که دی پوشیدیم **ما** چون چرخ بگرد خویش میگردیم **ما** با مال بزرگیم فلک مستند و من **ما** دو جامه آسمان

نمی بخندم **اول** در سخن آه و ناله میباید ریت **دو** دل کردن بغم حواله میباید ریت **سه** آاده کفن نکلند در
 کرد جان **چهارم** کم همت ترزاله میباید ریت **پنج** درسته هزار و میت و سن در کتفه رحلت نمود
ملا میر حسین بهره از علوم رسمی داشت و از خدمت مولایم علی **خط** شتعلیق نمودن در
 اندک مدتی کل این فن حاصل کرد و باین نظر وقت شد خط او را بخواهز بوران و ایران میبردند
 و سلطان بکتابه می نوشتند **ملا محمد ولد دوزی سلم** که از مشاهیر خوش نویس است شاگرد او
بعضی بیکو اسطه میگویند و الله اعلم **دو جی کشفیه** **ی** هر اوج بلاغت و هنروری بود در مکتوب
 آصف خان جعفر طاعش از حنیض سبیل اوج نمود و پس از تغییر آن خان کتبه دان مرا حکمی که بدین
 دیار می آمد از خوان عطا و نوال او بهره مند میکرد و آن سبک سخن سخاوت معانی ساقه نامه و کتب
 گفته و در غرر مضامین بالماس اندیشه فکر تپشته سفته گویند مولانا محمد صوفی چون از ساقی نامه
 اوجی این بیت شنید که **سبب** مراد من خویش ز بخت شد **دو** مراد است در آیتین برشته این منصف
 مستفاد باصناد انصاف اندر استماع این بهر اوج بغایت مخطوط شد فرمود که اگر این بیت می شنیدم
 اراده نظم ساقی نامه میکردم درسته هزار و سی و دو ستاره عمر اوجی از اوج حیات میل حنیض نما

نمود صاحب دوا است از استعاره است **سبب** اوچی از میخانه به تقریب میرسیم ما، دیر و دهشت
 ما و آشنا تاراج کرده، این چند بیت از ساقی نامه آن یاده نوش مصطفی معانی است **مثنوی**
 لب از هم سیر ناله نهاده ایم، بجام مگر تو امان نداده ایم، مرا شنیده مردوش و باران تنگ، نه یاری
 رفتن نه بای دیرک، مرا دامن خویش ریخته شد، مرا دست در آستین بر بسته شد، اگر نه المصلحت حد و بها،
 بر وید ز روی زمین سبزه تراد، بجنبید ز بهلویش از سال و ماه، مکنواره بجنبم طفل نگاه، چنان در
 غمش دیر غمبار شد، که شب حای خوابم جگر زار شد، بیاساقی آن راق باکره، ضیا بخش خورشید
 او را که، من تا بگویم که آن نوس لب، چرا میگرد ز من یک سبب، نسیم سحر خاطر انگیز شده،
 ز بیای گل انتم تیر شده، بکعبه برداری از غنول، دلم از ره کوش آید برون، نمی بوم اوچی در افاق جای،
 سفر ایم کردین تملکای، **و** اوچی چراغ عمر افشانه سوختم، کاری نکردیم و دمیدن گرفت صبح،
 و این استعاره هم از دست **سبب** هر سرگشته زخم فراق او بود، دامن یقین که روزی سرخرو بود،
 از بر خیال زلف تو در سینه جا گرفت، آبی که مرز ند زدم مشکبو بود، نشسته عکس حیات خان شانه
 خشمم هم که روزگه مهر آتشیانه خشمم، و دیرم بازگم برخ تو از حیرت، کند نگاه فراموش را خانه خشمم،

یکایک متوجهی میکردند و چون پادشاه نشد مع کتاب و آسیا بختیم بجای سیره نتر مید نژاد ای
بر کار که ز ساق ایم و ایه بختیم و بود مظفر شاه پادشاه الدین صالح ال ثانی ساق بها
رحمة الله معه وقته م در زمان واقعه بها کمر پادشاه در حد و دکن بود بها تمام حسن سعی آصف
مطلوع و فتح بر آردان از سال تر دو سی و هفت پادشاه شد چون رسوم کنز که سابق بر آن محول بود بر هم
زین ت شروع تاریخ کشف صوبه کشمیر را باعتقاد و احمال که شد در سال کنز از جبل و سد ظفر خان باعت
صوبه مقرر کرد ید در سال جبل و چهارم مسجد جامع که ساخته بود و بر تغیر سال مرتبه سوم با تمام رسید
تا در هفت سال آخر تبه حکومت داشت در آن سال پادشاه موجه جانب کشمیر شد و چند ماه بسیار
و ترتیب و تقسیم بنا باعت خصوصاً شمار که در این مرا حاجت نمود و ف بخش را بافیس بخش منظم شد
بالجمله ظفر خان مردی عباس و حسن خلق بود و باغ ظفر آباد که در چهار موضع بریه و آره و باغ
کشتن که تر دیک پل بتیان است بنا نموده اوست انواع درخت سوی انسان کل از ولایت
سعی و تر د تمام آورده در آن باغ مذکور نهال نمود و خصوصاً کل زیتون و کل لای سوی کیلاک
که بیشتر در کشمیر نمود در عهد و هم رسید و اکثر در عباس سلطانی و بعض اعراض عظیم اعتقاد و احمال در عهد و

در شده سرد رختی و بیکاری زعفران و تکلف طبع آن و سایر ممنوعات شرعی بحسن سعی و مرفوع
 گشت خاصه عوین او فرمان برفع این بدعات صادر شد و نقل آن بر سر دروازه کلان مسجد جامع
 بر سنگ نوشته اندازان باز کالهنقش فی الجرحه از واقعی که در عهد ظفر خان روداده این است که
 بحسن سعی او قلعه ثبت سنخا و لیلای دولت قاهره سنه محلی زمیندار اینجا اکسیر آورد و فتح نامه
 بحضور رسیده آمد و نزار جمله واقعات شدید که در عهد ظفر خان در کشور روداد قضیه مردم اهل
 تسنن با مردم اهل تشیع است آتش آن اول از موضع مایه سومه که جای توت رار بود اشتعال
 گرفت مردم بجهت توت خوری رفته بودند و هنگام هجوم مردم بسیار شدند و میان سنیان و شیعیان
 نزاع افتاده و شیعه باران زوی به پروا نیست بکشت کشودند و عیان شدند در خدمت قاضی ابوالقاسم
 پدر قاضی محمد عارف ظاهر کرده اعلام شرعی بنام سایمان گرفتند و اعضا و از طرف صوبه بارانک
 مسأله روداده مردم عوام بشورش آمدند و قاضی را منسوب ببدامنه نموده خاصه عام بجهت ولایت
 شرافت مرتبت و داریت منزلت قدح ارباب بنود حضرت الشان خواجہ خاند محمود قدس سره
 که از کابر سلسله نقشبندی در کشمیر ساکن بودند رجوع آوردند و ایشان سجاکم شرع و ناظم صوبه بنجام کردند

چون در تنبیه سبایان تاخیری بوقوع آمد حضرت خواجه بهمن خوار بر آن نشسته اند ازین مزمز
 صوبه نسبت خواجه افند دیکها عنون و بالجاح تمام باز آوردن سبایان ز استرا سایتند لیکن طوفان
نقا حضرت خواجه در دل آورد و در من شکایت مخالفت و تفاوت بجسور بر نگاشت حکم باد شاهی
لبطایب حضرت خواجه صدور یافت مجدد و و حکم از خانه حرکت فرمودند و نزل اول در مفت جای جمعی
از اعیان شهر عم کاب ایشان شدند بید زیارت بر کان شاه جهان آباد بامر سلطان در لاهور تظن
فرمودند و مرشد السالکین خواجه معین الدین را بجمله تروح طرحه و خانقاه بید اجازت باد شاه
کبشیر فرستاده در سال هزار و پنجاه رحلت آورد م الانام در لاهور واقع شده و مقره بمنزله اینان
در انجاست نیز و بزرگ چون تقریب ذکر ایشان در صفحات اتفاق افشا لازم است که
برای ترمیم این رساله رشی از احوال حضرت خواجه مرقوم شود بیت لازم آید چونکه آید نام او است
منج کردن مزمزی از نام او محقق نماید که جانب مقرب بارگاه مجمود حضرت ایشان خوبه خواند
محمود از کاب بر ساده بجاء اند الدین زکوار ایشان بیر سید نیر است که بجای و اسط بجای الابرار
خواجه علاء الدین عطار قدس سره بیر سد چون حضرت ایشان در آوان جوانی داعیه طلب پوش آمن

بانشاره غیبی در حضرت خواجہ محمد باقر و بیدی که از فرزندان حضرت مخدوم اعظم و بیدی
 معروف خواجہ احمد کاسانی اند سلوک راه باطن بشوئ شدند و حقیقت حرات و وحائیه حضرت
خواجہ بزرگ مشککش رضی الله عنه قایم راه ایشان بود و در اندک زمانی بحالات عجیب و واردات عجیب
 فائز گردید و بر اکثر اقوال فایز شدند و رفته رفته علی مقامات رابايتها رسانیده مساقر سجده را
 اختیار فرمودند و از کجرات اول یکشنبه رسیدند حبشی ارشاد بخششی فرمودند موجود موجود موجود موجود
 و در اینجا مردم را بغیض رسانیدند و با یکشنبه مراجهت فرمودند و اراده سکونت نمودند در محله که امو
 مسکن و ولاد ایشانست و خانقاه و اصل آن مکان خانہ حبیب ساده کشمیر بود و تعلق بنجایان حضرت
خواجہ گرفت مسجدی مختصر بنا فرموده بودند چون روز بروز رواج طریقه و کثرت اهل اراده و ترتیب
 اراده خانقاه و سببی نمودند میگویند که در نیاب از حائمی علیه صلوة و سلام میسر شدند
 و خانقاه جناب قدوق السادات و منبع البرکات حضرت مروسی باب در اشم در غایت تکلف و
استحک و پیر است بود و آنرا بخت برداشت آوردن درین موضع نقد کردند تا رو پیرانی بابادی
 بیاید و اینجا مسجدی مختصر بنا نمودند که الان موجود است و در نیاب فتوی از فتیان علما گرفته اند باجمله

ظفر باغ ظفر آبا در که تلو و شسته بود نوعی معمور ساخته که از نواد کشمش و سجاری و آبشار و نواره
و جوی و صفه سکین نوعی بطراوت بود که مردم بهما نشا دیدنش میرتند ظفر حان در آخ سال نار و چقا
تغیر نشا نژاده سلطان مرا بخت کد سیر خور نشا حما پادشاه بود در تاریخ کلیزار نجاه و یک بر تخت
حکومت نشت کیال بآب و هوا کی کشم منتفع کردید و علا و زمین داران شاه آباد که مبشر و خر آنها را
و عقد آورد بود و بوج اتهام کردید و در تطلب حضور شد و در تاریخ کلیزار و نجاه و دور و و حضور کردید
علیه و نجاه مظالم این صوبه سند عزت را بر افراشت و در دست کیال از آب و هوا کی کشم
فایز بود نشت ظفر خان کرت دوم در تاریخ کلیزار و نجاه و سند بر سر حکومت نشت تا در چهار سال
تظم و سنو این صوبه تعلق بوی داشت و چون تغیر بخت نشا بایع شد غریبه سفر نمود و الو الحکم
ظفر حان خطاب داشت و شعر و غل حسن تخلص میکرد از خوانین شاه بها پادشاه بود در هر طرف که
غریبه مبعود شاه بفتح ظفر نقاب انجیره میکشود سبخت دانی و سما وجود کوی سبخت از افران میر بود
در وقتی که صوبه ار کابل بود و صایر شاه از ایران بیدن او یک کابل رسیده در مرج و قصید در کلیظم
کشد و این مبت از ان قصید نشت بب خان توی کرت و ز بر نشا خانی و یک کابل میکشاید نشا کورت

رعایت بسیار بآن نکته و آن فضا و سان کردن از محبتش بسیار محظوظ گردیدیم با امر انجام تمام و سامان
 لایق روانه ایران گردانید و وقت رحلت او نیز راهایب غزل در مدح او گفته که آن مقطع اروت
مقطع خان خانزاده بزم و زرم صایب و میرام در سخا و در شجاعت چون ظفر خان گوشت
 بهنگام تحریر این نسخه دو شعر ظفر خان از خزانة حافظه عنایتیه اعلام رسید **ریاضی** جهان جوان شد و عقد
 بهار می تبدد بهار با بی چنین در بخاری تبدد مسافران چنین نارسید در کوچ تند شکوفه میرود و
 شاخ باری می تبدد در تعریف کهنه کلام بسیار دارد در ایام صبا صوب کی مملکت تنیه بنیه
 ملت و سبعین و الف از دست ساقی اجل ساغر عجات در کشید و پیمان عرش لبریز کردید
ترتیب پیر سیف خان مقرر بصوب باری شد و در تاراج کبیرا و پنجاه و نه مسند حکومت
 نشست و مدت دو سال تقلم و نسق و بند و بسبب نقد تمام نمود در چند کبیر خواه رعیت و نیک اندیش و
 لیکن از قضا نقصان کلی بقوله روی آوردن قحط پیدا شد مردم از تنگی معیشت و از ضیق و عسر و تنگنایم
 بسیار یافتند و از نایافتن قوت لامحوت بودی فغای فشنند القصد سلکة احوالات ضربال و حال
 بسیار و میبایست کشیدند و مدتی لبانک و روی طعانی نمیدند و پادشاه از فکر عسر و دری غمخوار مردم

بسیار نموده و از اطراف کوهستان مثل کجرات و سنا لکوب ملک لاهور رسد علیه برای آبادی کهنه
 مقرر فرمود و برای اینکار محصلان و فرزندان یقین نصرت و حضور بهم حکم جاری کرد که لشکر داده
 و یکمان و امر اکثر خیرات مردم غریبی کهنه که قحط از آن حضور رسید بود و در عایر کرده با
 هر کس که مردم بجهت قحط شنیده بودند بسیار کسی شنیدند این سبب بود و آبر و ریزی شد تغییر یافت
حسن بیگ بصوبداری معین بنزد آمدت و دو سال حکومت نمود و در نوین و تعمیر باغ
 فرمود و ایام حکومت کاین معنی بسر برد طلب حضور شد **علیمردان خان** کرد دوم در نزار و
 شصت و یک بصوبداری تفریافت و غیره به سال حکومت را بدین نسبت بسیار حکام **حسن**
 بود و خرج اخراجات منهار و طرح عمارت بسیار می نمود و حویل سکنه بطراوت و نظارت طرف و سبزه
 بنا کردن استیجی و آبشار و فواره بر بای داشت و دیگر در بر کنه بهاک در موضع تیلین طرح باغی داشت
 بدو این طرح را حاطه نموده استیجی کلانی از عقب کنه آورده و حوضهای کلان در باغ آورده
 کرد که کهنه در هیچ باغی نیست و از درختهای سبز دار و جبار و سفیدار پرست حاصل آنرا در حیات
 منهدم و مقدس و رضوید نمود و در آن درخت این ملکستان حی آب تیلین در نسبت کرد و طرفش سبز و تحمل

و انجمن منعم و بهر متنگ سر نیز است و در ایام بهار آتش لبالب میباشند و گوشت را بعضی اوقات
 مرصیان از آن بشنای می آید و علیلاں بصیحت میرسند و در وسط کوچه بر چال نهار گز و از راه پائین
 در یک باره موله نیز تمام هر دو علی آباد ساخته زیر کوچه راههای کوچهها ترا هر دو طرفه که حاجی
 خوف ملاکت بودیستگاه رستمان بلاهور که نیز در صوبه داری و بود که در آن میبود ششماه نایاب
 بجنبت نظر کمر می آمد درین آمد و رفت که خارج میشد به چهل میگردانید و در خانه بیرون بجاه و چشم
 داد کامرانی میداد و روز دیوان عین و بسیار مردم قریبانش درین پوش عصاره کرده طلا و نقره
 در دست گرفته ایستاده میبودند و در سفره طر و ق طلا و نقره و صینی و عواری با دستار خوان بوقت
 و کلمات میبود و اخیر تبه در عهد علیم در آن از و قعات که در کمر رودان قصه سوختن مهاده و نیمه
 نامم که بقریب نالش محط غله از دست عوام بسر داری حاجیه نام بطور آمد ایچته از روی سنگا
 نامم نیز بر سر کردن مای کمر را بجنوب طلبند جناب ارشاد آب و لاریت آب مر محمد علی قاری هم
 از آنها بودند و بر روی مراجعت فرمودند ملا و سف کا و صو صدر صوبه کجی هم در آیین بودند بنا بر
 روشناسی در باره اینها بادشاه اردو استفسار نمشتان فتنه نمود که که کاوش از کدام راه آمدی از عوام و

و نهاد و گوید که فرقه کناه دارد گفت از راه بنوج آدم و سوال دوم را که بمقتضای دانای خواست که
 چنان عهد میجو است که چنان عهد نماید که طریقین مورد عتاب نشوند گفت که نه این نهادی کناه دارد
 و نه عوام کناه دارند تا اظهار توحید و عهد میجو است که بکند یا شاه غصه شد و گفت که هر دو فریق
 کناه ندارند پس کناه از من است که من تو حرف شتر و تحمل الحواس را معتمد دانسته نتوانم نمودم
 واقع را است که از راه بنوج بچ که از راه بوج آمدی بهین عتاب در اینجا غصه خورده و بهول
 بهرسانه بجای عقی شتاب نمود و در تاریخ کهنه از و شش دست تغیر علیمر دان خان بنمای آمد
لشکر خان برستد حکومت قرار یافت و قاعدت دویم سال ایام سیر و سکار سیر بر در
 و رعیت پروری و آبادی شهر تقصیری روان داشت در عهد او از رانی غلّه تا یجری بود که در
 دہات کیج و دارا که دویم شتابجانی باشند بکس مرغ میفرودند ازین غرض طوق اند جمعیت
 آرام بسیار داشتند و در کنگه پهاک طرف شمال کول دُل طرح باغی بر بلندی عود و استواری
 آستان و نواره جاری ساخته بودند مرجع و سیرگاه مردم شدند در آن رشتان دریای بہت
 نوعی پنج نسبت بود که اسبان بار بر دار بے تکلف بالای پنج است ازین بیا بآن سر میشتند

آخر همین سال بندگان پادشاه بلند اقبال ابوالمظفر محی الدین محمد اوزکزیب پادشاه را از قضای ملک
 دکن باریاده عیادت پادشاه و اصلاح امور ملکی که سبب نارسائی دارالشکو که و این چند برهم خورده بود
 روی هم جان بریندستان فرمود و چنانچه بجز خود مرقوم خواهد شد اگر در عیقام رنجی از او خواستگار
 پادشاه بطریق اجمال مرقوم کرد و در استیاق تاریخ نویسی در زیر قول آن پادشاه نصف دستکاه
 در سال هزار و سیمجی است بسلطان خرم موسوم بود و بعد رحلت حکامیکه پادشاه از منتهای حد و دهنده
 خروج نمود بحسن تدبیر آصفی کار برادر تراخته در هزار و سی و هفت جلوس فرمود و برخلاف
 قرون اسلاف خروج شریع شریف شد و ضبط و ربط امور ملکی بجای نظم و آرد که پادشاه از کمال
 عده هم قدرت انحراف از جاده ادب در حضور غنیمت نداشتند و با سلاطین توفیق اقلیم مخصوص
 مردم ایران توان بکار خوشنشین داری و بزرگ منشی سلوک مرعی داشت و آسار اسجد خود
 مرخصا کینه داشت هر چند با بقضای هوا و موس مبتدی بعضی اوقات از استیکه بزم هم میبشت
 اما هرگز در انصرام امور مملکت و صلاح و صواب بند و بست سلطنت ذره باعمال غی انداخت
 چون بعضی سید که ملینکوش از یک با جمعی از پانچ آمده حد خانه را از کابل تا تخت و سکه افز

باریادشاه بروشته برد و نماز عه شاه ایران تقریر تصرف قندمار هم در میان بود و خود متوجه شد
 بکابل رفته دارانشکو را بقندمار و مراد بخش سپهر خود را ببلخ فرستاد و چون از مراد کاری عدا
 صورت نداد بادشاه عالمگیر از کتیریه بدر را یقین نمود و بندگان ایشان بعد بخیر بلخ و فتح
 قندمار هم فرمودند و تسخیر اکثر ممالک دکن هم از دست ایشان شد آخر نای عمر بسبب عروق
 امراض و تصرف دارانشکو که از شاهراده مایغیر او کسی در حضور نبود در مزاج و احسن خللی
 راه یافته عثمان اختیار را بدست او داد از پنجه هر سه شاهراده بغیرت آن عازم ملازم شد
 عالمگیر والا همبند چون شاه عالمگیر و مراد بخش متفق بودند و دارانشکو افواج بر
 مخالفت و مراجعت ایشان تا نزد قندهار فرستاده سلطان شجاع از پینه قدم جرات مصلحت
 پیشه نهادن صرفه در توقف دیدن شاهراده بعد فرار دارانشکو نهجی که در اوراق آمین
 باجمال مرقوم میگردد در ابرار آباد نظر بند شد بعد جلوس بادشاه عالمگیر قریب شش سال
 بهمین منوال میگذاشتند در سال هزار و هفتاد و شش عرض حبس البول رحلت نمود
 تاریخ سال تاریخ قریب شش سال یعنی قندمار که از شاهراده حکایت داد و سی مضبوط و نسق آن بادشاه

عالمستان آنقدر برالسنه و افواه مذکور است که عشر عشری از آن از امثال و اقوال ایشان
 معلوم نیست مشهور است که در ایام سکون در قلعه الکرامه بتقریبی از فاضل خان خاندان
 که واسطه گذارش مطلب و امور ضروریه در میان ایشان و پادشاه عالمگرد بود کیفیت
 و ارسیدن و لدا نجد خود را با امور سلطنت پر سپید ظاهراً فاضل خان بعد گذارش اوصاف
 اطوار پادشاه عالم مدار ظاهر کرد که هر روز بذات خود چهل و پنجاه کس از مستغنیان پیش رو
 آوردن و درسی میفرمایند ساجدها دست سفید را نوزده سحرت فرمود که ملک را خراج
 هرگاه پیش پادشاه پنجاه کس بفرماید پسند از وزیر و قاضی و دار و قه و کونوال چه توان و شمار
 آورد و قتی که با این امر خطر مشغول بودیم بقتله یکبار دیوان نظام می نمودیم متادی در کوچه بازار
 میرفت بعد تحسین کثیر زیاده بر دوسه کس فریادی حافه عتید ازین درسی بسیار حکایت است
 و خامه حیرت شمامه در صد و اختصار از پنجه به اختیار متدکار را بایکال آن روز کامیاب دارد
 حضرت عالمگیر را که از ابتدای عهد ساجدها بر مضیبه ظهور نمودند و در درج و درج
 بدین تفصیل آمد حضرت ابو الفتح بابا نصیر ع رحمه الله علیه از شاه میر شایخ این دیار را

از خودی باز با صفا و ریاضات و صحبت حضرات اشتغال نمود و کوی بهشت الاکثر اقران خود
 رفته خلیفه جریسته حضرت شیخ بابا داود حاکم و سوی ایشان فقرای بسیار را درین تمام
 تبرکات گذرانید حتی ترک فواکه ربعی و حرابی و آب سرد دوم و عالم باطل و مروج
 اهل علم بود و فقر و مساکین در خدمتش رجوع تمام داشتند در وقت خود لاجا و آب غراب و
 و بجا کاران بود و کجا سکونت نمیفرمود با وجود ترک کل بقدر حسن تقصد حال فقر امین بود و
 با حضرت خضر اکثر صحبت داشته همیشه بتجربید بود تمام عمر بصیام و ترک حیوانی بسر برد اکنون
 اکثر مردان طی مکان و تصرف اکوان و اعانت غایبان از شیخ دیدند و فعلها دادند یکی از
 مردانش بهمتی گرفتار شد و عقید آمد و مردم اینجا متعبد قلس شدند از یکپایه ملتجی بیاطن
 شیخ شدند نصف در مجلس او حاضر گردید و او را از اینجا برداشت و قدم با و برآه که پشت پاسبانان
 در خواب بودند کسی گاه نشد در رفیق تبت هم بچنین باغی در اینجا که مرید او را قید کرده
 شب از شیخ نشین شیخ حبیبی را حلاص کرده با روز دستهای قدوم شیخ کرد با لجه اکثر
 در قیات در که جای مقرر او بناد و هدایت خلایق میکردانید و در هر جانبی مساجد اجرای

احکام شرح می نمود آنرا قصداً بشهر آمدیم مشیخ و در ایشان عهد را دید و فرمود که شاید باز
 رسیدن و دیدن نخواهد شد از ستر رفته در قصبه بجباره رحله فرمود مردم شهر و خلفا خواسته
 بودند که بجا حضرت مخدوم دفن سازند مردم بجباره علیه کردند نیز دهم ماه محرم سته
 هزار و هجده نفر رحلت انبیا واقع شد و هوخیر الصالحین مولانا حیدر رحیمی که شاکر او
 بود فرمود محمد مومن جیس شیخ مومن گفته معنی اصافی دلالیت بران دارد و دلاله اعتبار
 تبرکیت توسیع را تم جوف کوبید بحسب اتفاق تخر این صفحه در احوال شیخ مومن و شیخ محرم
 الحرام اتفاق افتاد شیخ مومن الدین برادر حضرت بابا الصیغ و میرد شیخ است که
 خلیفه برجسته حضرت بابا مسعود زوری بود در ریاضت و استقامت از اقوان خود ممتاز
 و بی امان بود هرگز از عبادت حق و یاد عبود مطلق غی است و بعد وصال برادر عالیقدر حزبی
 قلاده وجود مستعاره برگردان داشت و علم ارشاد را زبانی کثیر برافراشت چون بر حقیقت پیوسته
 میقیح در بجباره در بقعه شیخ یافت سید پیر بابا از خلفای برجسته صاحب کلمه شیخ است
 مسطور است چون قدم در میدای تپیدای شهر گذاشت خود را بقین زراعت حقیقه صلاوت عطا

عازن خاص **ملا حسین حاج کتبی** در چهار مسجد جامع کلان میگویند داشت و در خانقاه ملا **حلال الدین**
 تلموز در سن میگذشت و خدمت خواجیه **صدیر** علامه معلوم از او استعفا داده است

مختصر روز

آنحضرت ملا حسین حجازی اولاً اگر دست در خدمت محترم الافاق مولانا حاج اسحق قاری می گذارند
 گذشت حاصل نمودن کمالات صورتی معنوی فرمود بود و آنچه مرشدین در سفر حج مساوی
 اختیار کرد بنجای **خواجیه عبدالستید** که از احفاد مقرب و در کار **خواجیه عبید** اندا احراز در **مسجد**
 تشریف داشتند و در آگه استوده اند خود را حضرت کامل و فقیح شافع حاصل نمود و نسبت
 خواجگان عالیشان نیز بدست آورد بلکه ملازم تمام برکت و سعادت افتخار خواجگان
 عالیشان مرشدان و امامان حضرت **خواجیه عبدالباقی** در دلی نیز نمود **المجد** بعد از حاج **مکرم** محکم
 کمر بست را بر ترویج شرع متین و دفع امور بدعت آیین بسبب همین جهت مناظره و مجادله که از اوقات
 با خدمت حضرت **خواجیه عبید** بود و تهری که در انوقت **جهت** علیه و سکر و حال مشغول **سما** و صحبت قوالان

و در تهر

بسیار بودند کرد حتی بمنجر بحرا قه طرفین نزد حاکم وقت شدند هر مرتبه بابر قوت و دلائل شرحیه علیه با
 مولانا بود و این مولانا صاحب تصانیف است مثل هایات الاعلی و غیر ذلک و در آن رساله در حق
 حضرت گفته شده مثل شیخ زید الدین عطار و مولانا جلال الدین رومی و احتمال ایشان نیز خواست سوال
 دارد یکی از باب فضل و صلاح ناقل است که خواجہ محمد امین صوفی میگوید که بدر نماز حج شیخ ابو الفتح
بابا نصیب و مولانا احمد علامه و لسرا و خواجہ محمد افضل بریدین مولانا در خانقاه ملک جلال تبرک
 مذکور برآمدند و من خود رسال بودم و کفش برداری بابا نصیب میکردم من نزدیک دروازه خانقاه
 ایستاده بودم ذکر حدیثی میمان آمد اخوند لاحسین و احمد علامه پرسید که این حدیث را کدام
 روایت کرده است خواجہ محمد افضل سبقت در جواب کرد که کف که حضرت عثمان رضی الله تعالی عنه
 راوی است اخوند با و اتفاقا نکردن بجا نزد مولانا احمد رشید شد ایشان هم بقدری کردند
 و گفتند حلفه ثالث راوی این حدیث است راوی کف که مولانا فرمود که اگر اول شما میقتید
 قبول میکردم چون این سیر تزییر کرد مرا تردد گرفت حالا ضرورتی که از خدمت خلیفه ثالثی شود
خواجہ محمد امین میگوید که در همان حالت شخصی مریض از دروازه خانقاه درآمد و در صدر مجلس فرمود

و اخذ لاجین و بابا الضیف و مولانا حیدر علامه علیهم الرحمة بتعظیم بر خستند و در تقدیم مبارک
 واکم قدسی مقام رسانیدند مذکور می باشد که در آن بزرگوار خاسته زقته و از
 فرید در واره خاقانه من هم در تقدیم مبارک رسانیدم و این بزرگان گفتند که حضرت
 امیرالمومنین عثمان بود رضی الله عنه العلم عند الله و در اقامه حروف پنجگانه را
 از غزنی عالم صالح شنید و او بیک واسطه خواجہ محمد امین صوفی میرساند و در مشهور
 سنه هزار و سیصد و دو رحلت فرمود در محله کوچا بمقبره اس مشهور است رحمه الله علیه
حضرت خواجہ حمید شینو علامه رحمه الله

و البرزگوارش خواجہ فیروز نام داشت و او از ارادتمندان حضرت خواجہ عبدالستید
 احوار می نشستند بود بتقریبی از جناب حضرت خواجہ ظاهر کرد که چهارده نفر دارم چون
 پسری نیست تذکر و بسیار عیال با هم خواجہ دعا کرد و بشارت سپر علیا که داد و چون بوطن
 مراجعت نمود بعد انقضای مدت خدمت خواجہ حیدر تولد فرمود در نفس سالک مشغول بعبادت
 ادای سن شد از آنوقت تا آخر عمر هیچ فصلی دست از دست نداد و اولاد رحمت

بابا الضیف

بابا نصیب تعلیم علم یافت و ثانیاً بنجد میرزا میرکبت مولانا جوهر نانت شتاف و ثالثاً بهر ایزد
 صاحب سراسر افادت قنوة المتأخرین شیخ عبدالحی طوی شد و بمرا تبه علیه علم و عمل رسید
 براتقان خود فایق گردید و در تجوید قراوت قرآن و التزام سنت سید انس و جات و میر علم
 عرفان بران اهل ایمان و ایقان بود و اکثر اعمال را بروع کار میفرمود با وجود تکلیف و سختی
 حکام اجازت خدمت قصار را بر کمرضا میبیداد و بخوف اگر اه آن فرار اختیار فرمود و بنام
 فرزندان خود هم مجوز این امر نمیداد و چون تعلق بدیکری میگرفت بشهر باز آمد در سال هزار و پنجاه
 هفت حله فرمود خیر الوری را رنج حله اوست در هزار اسلاف استود و اختیار تکلیف در
 تعمیر روضه و مقبره اصلاً ننمود اولاد صاحب کلک داشت ذکر بعضی بحال خود می آید
 خواص عبدالحی و حقه الله علیه در انواع علوم مستعد تحریر و در علم طب در عصر خود به نظر بود
 و بابا جنون علم طب در خدمت او تحقیق کردند و گوید در طب تا لیسافیت مفیده دارد علم طب
 بطریق دیانین و عمل آن در کثرت کو یا آورده اوست دانشمند جان که یک از اسرای
 شاهجهانست نزدین شهر رواج این علوم دارد و منتشر ساخته بلکه شاهنوا به عبد الله بود

ملاصدیق در بیور رحمه الله علیه علامه روزگار و تخریر فی نظیر عصر بود و اکثر علما و امرای هند و سن
از و استفاد علم کرده اند **ملافاصل** محمد دانشمند مرقی بود و سجد و سجائے شهرت یافته
اکثر حاشی ملا عبدالحکیم شاکوتی را رد مینوشت **ملا عبدالمعز زین** باید خواهرزاده ملافاصل
در معقولات به نظیر وقت بود بر شرح تجرید حاشیه مینوشت و میگفت که تالیف من دانشمندان
قوات مینوشتند که در تابعیم جرسد بعد تحقیق اتفاق سفرش افتاده شاه جهان پادشاه اورا مدس
در سه کابل تقویض نمود و بنهار محاکمات را مینوشت خلل دماغ بهم رسانید که یک حلقه خود زدن
شاکوتان خوش را بسته اند و استغفای تدیس کابل کرد کثیر آمد و فوت شد در کوچاری کشت
داشت **ملا دیو حسن** معروف بشاه بابا در علم مستعد و عید بود اخوند ملا یوسف کمالی
میر نمود که در مجلس بعضی ناظران خطه علما بمباحثه میشدند و عبارات تفسیر قاضی بیضاوی
و حاشیه مصفا الدین تحتی مثل قرآن پدید آمد و اکثر مذکورات ملا عبدالحکیم را رد میکرد
کاهی التفات بجانب علمای حافر عنیکرد **حضرت یحیی بای** قال را از قبیل کاجتیه است که طبقه
معروف است از تجار کشمیر چون داعیه طلبش دامن زن شعله درونی گردیده حد دراز است

سید خاگاه شاه نعمت الله قادری را بر گزید و رتبه ارشاد حاصل نمود و جهد مبلغ در تقوی و
 دین و ادای سنت نبوی فرمود و فریاده والدین این رحلت کرد بدین والدین راه زمین گرفت
 در آنوقت سن نص سال عمر داشت و عید بر قامت در حرمین بر کاشت و چون چند سال بجا رود
 کشتی روضه تجویذ و الحلال گذرانید شبی در واقعه آر حای مقدس مامور معاودت کجیمتر و
 و ادای سنت امر خطیر بفریاد گزید و مشیر محو بودی عثمان نام شد بر طبق اشاره تمام
 بشارت آنرا ادای امر سنت نمود و خدمت بابا عثمان تولد یافت و هزار و نصد و شش
 رحلت فرمود روز برات افتاد ستون دین تاریخ است در جو اسید بزرگوار عالمی تقدیری
 در محله میل لکراسود شیخ بابا علی از فرزندان و خلفای حرمیه حضرت خواجہ مسعود
 پانچویست در تقوی و ریاضت نظر و بهر در و قار و حکمت و اظهار امر از حقیقت ضرب المثل
 مظهر و قایت و مطلع حقایق بود اخوند ملا شاه بدین بابا علی رفته بود در خانقاه بر سر لوریا
 نشسته سجد در داشت زبانی اخوند نشسته بود چون اخوند زبان کجیمتری را شنید و
 بابا علی فارسی کجیمتر فهم میفرمودند کوری نکرده اخوند برکت و روی بدر و از او کرج بلند گفته

که اینجا غیر از بویا خبری نیست بابا علی هر دو دست در مقام تاسف برهم نهاده گفت که اگر پناه
 تو جید ذره میرفت و آتش نای بوجدت میشد حق میدید بویا نمیدید گویند اخوند کریم
 غدر خواست در سال هزار و سیجاه و ته رحلت فرمود در خطره مرشد خود آمد شیخ
نیکریشی از خلفای باطل خواجه مسعود با بوری است بصیام نهارد قیام شب تا مانوس بود
 عمری غار نشینی کرد از زعفران زار قوت خود بکسب حاصل میکرد و در ماکول و ملبوس غایت
 احتیاط بطهوری آورد از خواجه عبدالرحیم مالتو قادری که ذکرش می آید منقولست که می گوید
 که در اوایل سلوک این راه بنا بر ملال و اندوه راه پانچور گفتم و خود را در خدمت نیکریشی
 رسانیدم در غار بود استفسار حال نمود و اظهار آرزوی سکونت غار کردم فرمود که خوش باش
 من چند روز بمزدوری زعفران میروم تو درین غار بشین و بر همین قوت من که کاک خنک برنج
 است قناعت کن رفت و مراد غار بهمین کار گذشت چند روزهی که گفته بود بچل آوردم
 اقسام انوار و اسرار ملکوت بر من ظهور کرد و روزی هفتم والده شیر برنجی از مهر گرفته پخت
 و جوین تر دمن رسید بی اختیار از آن غار برآمدم بعد امیکه آن شیر برنج را در پیش نیکریشی

رسانم چون نزدیک بجائی که او شسته بود رسیدیم پیش از آنکه نظر من بر او بیفتد ما خود فرزند
 میگویم که این بقال پیر آمدن بود که مرا بازی بدید امتحانی کرده او را در غار نشاندیم حضرت
 هجرت خانه برخاسته آمد مرا بطعام تیزین او چه حاجت بکار و پیشه خود مشغول شود
 که از دس او این کاری آید خجالت رنجه بر کشتم که در میان غار باز نشینم چون نزدیک در غار
 رسیدم شیری مهیب نظر من آمد چون از غار راه خانه میکردم نا بیدار میشد و چون باز
 میس آن غار میکردم شیر ایستاده و آنگاه بود مایوس و ملول بر کشتم در راه خانه گرفتم ازین
 حکایات میگردیدنی بسیار است از اعتیاد و اهل دنیا بسیار مجتنب بود از نیجه هم بر خود
 حضرت شیخ نجم الدین معروف بحی ریشه مالوراکه سعد الله خان وزیر مرید او شوق نیر معانه
 میفرمود چون رحلت کرد در همان مقام خود طرف پانور رحمه الله علیه رحمت واسعه
شیخ دله ریشی رحمه الله علیه نیز از خلفای حضرت خواجہ مسعود در راه کشف
 آیتی بود و صاحب غیب است و از آنها اخبار روداد عالم از غیر و شری شنید شکر است
رحمه الله علیه از مریدان حضرت بابا نصیب صاحب رایتها و مقامات بود و عجایب و غایب

این راه بر او مکتوف شد و همت بر اعمال شاقه و ریشیاست و غار نشین شد با دیو و دد
 انس و الف و ثروت و در شایده صورتی معنوی نماید و اعانت حضرت معاینه می نمود و از
 واقعه رحلت حضرت بابا پیش از مدت خبر داده بود و یقین بمقام عالی ایشان کردن بعد
 واقعه مرشد سه سال زاریت و چون رحلت نمود بموجب اشاره غیبی که در انواقعه سابقه بود
 در آن روضه علیه آسود **بابا بنعلین الدین نایک** رحمه الله علیه از خلفای حضرت بابا نصیب
 در صخر سن بنظر حضرت بابا راه یافت و روز کاینات بر یافت حساب حالا و بعد تا بود
 در پیکته که برای امر معروف و نهی منکر بود و سکنه آنجا توافقی کردند اجابت نصیحت او نموده اند
 بجلال پیش آمد و آب چشمه آن پیکته خشک شد چون عجز و الحاح نمودند دعا کرد و آب چشمه
 باز آمد و روان شد **شیخ بنعلین الدین** رحمه الله علیه برادر داری حضرت بابا نصیب است
 در کل حوائج تارک نشد و ریاضت را نهایت رسانید و توحید و شهود را قایل و مایل شد
شیخ درویش کوبی رحمه الله علیه هم از مریدان حضرت بابا نصیب است که عمر او در توحید گذرانید
 و امر معروف و نهی منکر را بجد اتم رسانید و حیای کفره در قرینش با یکش توارش تزلزل است

و سقا کفره

و شعا کفر و بت بپرست را از ان قریه برانداخت تا بنجا آسوده است **شیخ یوسف** رحمه الله
 از خلفای حضرت بابا نصیب عالم بود و صاحب تصانیف و اصناف کشف داشت **شیخ**
حاجی حسن رحمه الله علیه از خلفای حضرت بابا است امام حضرت بابا بود در قرائت
 عجمی داشت و پیغمبر بسیر برد و جهاد و حج اسلام بعمل آورد صاحب این آثار بود خدمت
 نقره و ساقین بجان دول می نمود **باب صالح** رحمه الله علیه ساکن موضع کواکون
 برکنه ایچمه از خلفای حضرت بابا در قریه نرگور و غار می نشست و کتابت قرآن میکرد
 در اوایل سلوک ترک حیوانی **بابا** و بیضه می خورد و صبح ابو الفکر متعریض فرمود که بعضی
 یاران مرغ را با بر و مال و پنجه می خوردند از خوردن بیضه هم محترضند سلطان دارا شکوفه شکلا
 داند را و در رفته بود بدین او آمد بابا چندان التفاتی نکرد سلطان بجانب همراهان
 زبان ترک گفت که این مرد کیف کرده است بفرستد و دست و کف حریف بر کسی که کنیز کرده باشد
 و حریف را بکف مانه باشد سلطان محظوظ شد و یک خوان زر سرخ و بیضه حاضر داشت
 تکلیف قبول نمود بابا بعد الحاح سعی رویه برد و جمایل بخط خود در خوان گذاشت گفت

خلف حضرت امام مسعود سرور دی بالفرام رسانید و صاحب حالات عالیہ شد فی ریا و تکلف
 بود و شایخ را بسیار دین خدمت ایشان کردن خود را بچند حوائج مسلمین وقف نمود بود
 و برای ادای مهمات محتاجان هر جائز و مدغم نمود و در اجرای کلمه حق خوف لوم و لایم
 نداشت با وصف انجالات از سوز و کداری و بحر و تیا زبیره و آفری داشت چون رحلت نمود
 در اثر اسلاف خود در زوره آسود و وفات ایشان و خدمت حاجب بابا قادری قریب العبد
 در عرض کید و ماه شد از نیجه تا ریخ هر دو زیر کوار برین اتفاق افتاد ستون دین
ملا علی دکنش علیه الرحمہ برادرزاده ملا علی الماس متقی شاکر دلا جوهر ناست مرید
 شیخ ابو الفقرا قدس سره بود در موضع اوگنو پیر کتہ یا نکل مدفون گشت
ملا حاجی طوسی دانشمند بی نظیر بود و در علوم عربیہ و تنجیم و سطرلاب و ریاضی معهود
 و بعضی علوم شاکر دلا جوهر ناست و مرید حضرت الشیخ خواجہ خاوند محمود قدس سره
 و زرار دانی واری قریب بمقبرہ مولانا جمال الدین مدفونست ملا یوسف کادوسو علیہ الرحمہ
 تحصیل علوم دکنشمر کردن و در فن انشا مہربون و از کثرت یار و رفیقان شاہ جمال یادش

بار دوی اور وانه هندوستان شده اتفاقا نامه والی برای پادشاه مذکور در کوهستان پرنیخال
 رسید پادشاه حکم کرد که زود جواب بنویسند منشیان سرکار حاضر نبودند مربی لایو مقرب پادشاه
 ظاهر کرده که با من ملا میخیزی هست با حکم شد که زود بنویسد جواب نامه پر داخته و بکار اجاز
 بلاغت و ابهام نوشت بقطر پادشاه منظور شد و داخل منشیان سرکار گشته و با فضلای هندو
 مکرر مباحثه نموده و روشناس شدن و بتقریر صدارت کبیر امر اس علم را جمع مینمود و
 بدین افاق علوم مشغول بود چون در ایام نظامت علیم در اتحان قحط شد و دیوان ناظم
 نهادیونام بهمت احکامار بکشتار یافته عوام الناس از راه اضطرار خانه او را تسخیر
 و غارت کردند و این غنی پادشاه رسید اعیان خطه را بحضو طلب شدن و لایو مقرب هم
 در آن زمره بود پادشاه از او استفسار حقیقت آن فتنه نمود باقتضای دوائی بخوبی مذکور
 فتنه را عمید کرده که گناه نه بر عوام نه بر دیوان ناظم لازم شود پادشاه غصه شد و آخون
 از راه ملاست با سهال کردیم در دلی قوت شد خاصه این مقصد در اوراق گذشته مرقوم
 ملا حسن کوچه در انواع علوم مشارالیه بون حواشی او تفسیر مضیای نواید و نکات عالییه

افاده میکند

افاده میکند **ملا باقر صباک** برای تحصیل علوم بایران دیار رفته از فضلاء انجابر اندوز
 و افاده شده شاگرد میر باقر داما شدند در محفل به نظیر عصر برون در محل کلاش پوره مکتوب
 داشت **باقر بار نو** در محفل شاگرد ملا باقر صباک بون در هندوستان با ملا
 عبدالحکیم و علمای پنجاب و پورب معاوضه کردن آنها را از هم میگرد **ملا یوسف حجاب**
 مفتی و دانشمند به نظیر بون و اکثر در صحبت حضرت ایشان خواجه خاندن محمود قزوینی
 بهره مند میشد و در قایق علم فقه و تعنیر افاده میکرد و میگویند بحجرت و افاده داشت
 که او را کسی در مباحثه و معاوضه مغلوب نمیتوانست کرد و ملا قاضی بحر و ملا عبدالرزاق
 مدرس کابل بعباده که و ملا او منتصرف بودند و با او نمیتوانستند جدل علمی کرد پس او
 ملا عبدالباقی نر فقیه و دانشمند به نظیر بون در مکتوب و سبکات مثل او هیچ مفتی نداشت
قاضی عبد الله طار لقب او زبیر است در سلطنت سلاطین پادشاهان اولاً مفتی و قاضی
 ابو القاسم زبیر حکیم دانا بنیره مولانا کلام الدین قاضی بود در هنوز جوانی داشت و روز
 دیوان عدالت ملا محمد طاهر ملک تبس صدر الصد و حضور پادشاه استفسار کرد و

مره
معرفت

بجانب تابی الفامود که شخصی قسم خورده که آن نخورد اتفاقاً آن پیر و آن بچه بخورد که سینه رسید در
 طایفه خوانی بود گفت اگر خوردی است بمن برهند چون اهل بیت معلوم داشتند که آن میخوردند
 و قسم خورد که آنچه درین اگر خورد که او کذا چون خوان برداشتند در آن نان بود حالا حاکم حکایت
 تاحانت نشود و ارقاضی بواجب حاضر نشد نظر پادشاه بر ملا عبد الله که مفتی بود و محاسب سفید داشت افتاد
 و گفت که این پیره کی گشت کهنه مفتی است پادشاه گفت که پیش بیاید و جواب بگوید و گفت که
 از آداب فتوی امیت که بعد از خط کتاب جواب مسئله باید گفت پادشاه تحسین کرد و گفت لای تمیز
 همین مرد قاضی باشد از میان تفویض امر قضا باو شد

میر محمد باقر علیه الرحمه خلف الصدق میر حمزه کریریت صاحب استعداده عالی بود که بیانی از خدمت
 والد بزرگوار خود نمود بلکه از خدمت حضرت میر محمد خلیفه هم بهره اندوخته است و بنظر حضرت ایشان
 شیخ یعقوب صریحی هم قدس اسرار هم رسیده و خدمت آنحضرت هم چیزی کرده و در سیر بکلیلی در کتاب
 انتخاب بوج قبولیت بسیار یافته آخر عمر روز همه تافته اشغال با حسن اعمال فرمود و در مقبره آبی
 کرام خود در موضع کریر استود **ذکر شورش و سخن سنجان** چه از مردم کثیر دیگر از مردم امران میبود

که در عهد پادشاه

که در عهد شاه جهان بادشاه در کثیر سکونت داشتند و رحلت کردن شد بسیار هر چند در اوقات
 کثرت شعر بسیار بود اکتفا بر تحریر حالات چندین مشهور نمود **ملاذنی** از شعرا ی حبشیه
 که مشهور است با وصف کمال این فن از علوم دینی بهره ور بود و هر وقت بزم آرای و محفل برای یا
 ارباب سخن می نمود و منقبت حضرات خلفای اربعه بسیار بحجت گفته است چهار قصیده طولانی
 برای هر چهار خلیفه بر حق موزون کرد و عنوانش بتعداد اشیای کلیه عالم که گزری بعد چهار است
 خوشن گفته بنظر حضرت بابا نصیب عازی گذرانیده و مورد تحسین و عنایات ایشان شده **مطعم**
قصیده یا غیر نسیاید بر گردین **چهار** بحجت آن بشنو از دینی که باشد یا دیکار **از** ملایک و زکات
 خواجه نکریده است **حقی** **باین** عدد مستحسن است از روی معنی در شمار **نهر و حلد و رکن** که اصل طبع و فصل
 سال **باین** چهار است و چهار **منقبت** حضرت عمر ابتدا با بن طرز کرده است **مطعم و دیگر**
 مقبول شعرم تا سدم مرود و مردان دین **یعنی** مسم مدحگر فاروق امیر المومنین **این** بتر از در غنی
 و اماد و ماد دینی **قدرش** چه داند اجنبی که از حسد در خون نشین **از** اشعار او است **و** **غرم** دل از
 نسیم گلستان کس نیم **دانشورم** و نصیف دل نکته دان نویسن **طفل** طایفه خوار و بستان کس نیم **کلام** نظم

در بی جوی آمیزش در کماله و در غم نشین
 بی طوفان

خود همیشه بیت ز دردم **سرگرم** انتخاب ز دیوان کس نیم **جست** غنیمت و شتم و مست نمی خرم **یعنی** مراد
 دل طلب از خوان کس نیم **مانند** نقطه سر کبریا نشسته ام **دست** طبع دراز بر امان کس نیم **ذهنی** چو
 آستانه محکم در خردم **بیت** آینه اجازت در بان کس نیم **الله** که با تو کم آرزوی دیدن کل **آماده**
بر نگاه پرستیدن کل **وله** تا حرف غم تو کرده ام کوش **شد** اسبج شادیم فراموش **از** شوق تو
 زیر هر بن مومست **قواره** مضطرب و جوش **که** عاشق صادق بدست **جوش** دل زبان خاموش **بر**
 پروانه صفت میوز و تن زن **خون** لیل هزاره کوی خروش **آند** که خریج لطیف **اکوت** الباقی باز فروش **نیستی**
 که ز دست دورت **خوشتر** تر از چشمه نوس **ای** جوهریت روی زین پس **از** دوزخ دل کبر سرپوش
یعنی که راه آتشیم **اندیشه** کن و بگر سکوش **از** نشاط عین عشق ساقی **دل** بعل گشت و هوش بهوش **در** محله
 قاضی یا متصل گری که د وطن داشت **حاجی محمد جان قدسی** وطنش مشهد مقدس رضویت
 سحبه انعام بعضی مهات **بهند** آفر بود شهرت کمال **اور** استور میکند **بصیبت** مادر شاه یار فیت
 و ملک الشعراء عصر شاه جهان **شد** شاعری صاحب قدر **بود** در قصیده کوی دغزل پر داری کوی
 بلاغت از آوان می ربو و طفر نامه شاهجهانی را **بفصاحت** و بلاغت تمام اد کرده چون دید که نام محمد جان

بهادر میرزا دیکر

بهادر فیروز چنگ در بحر شاهی که بجایش ندارد با حسن تلاش او اگر **سبب** نهنگی که از غایت احشام
 نگنجید به بحر از بر کشتن نام چون میل سفید از جای برسم ندرت و غرابت درگاه پادشاه بزر و وزیرین
 ساخته آوردند حاضر بود بلکه واسطه خود این رباعی گذراند **رباعی** برین سفیدش که مینا در کند
 شد شقیقه بر کس که گاهی افکند **مثنوی** شاه چنان بر و بر آید کوی **مثنوی** خوش شد از سفید صبح بلند **مثنوی** یحیای لایق
 فقیر و مهابی گشت ممشوی در تعریف کهنه و صعوبت راه بسیار خوب کهنه از آنجمله است این اشعار
مثنوی بود قطع ره کهنه مشکل **مثنوی** بخت توان رسید از راه باطل **مثنوی** کمترین راه باریکیت خبر نیست
 که کوی کوه را موسیقی کمر نیست **مثنوی** زبیم این ره باریکیت نخواهد **مثنوی** حله موسی محمد در میر خوار **مثنوی** که می دست
 ازین بر فاشتر **مثنوی** درین ره چون که بر تار مانع **مثنوی** فخر از ره کهنه میر است **مثنوی** که کام اول او ترک نیست
 ازین چون توان آسان گشتن **مثنوی** که کام او سبب ازین گشتن **مثنوی** مسافر که توان ازین ملاحیت **مثنوی** که نوزدین
 پاکدوش مست **مثنوی** ره می چون دشمن باریک **مثنوی** جهان در چشم ره بپاش تا بیک **مثنوی** ره می محمد تر از روی
 زنگی **مثنوی** به تندی چون دم تیغ فرست **مثنوی** زب در رفتن تدبیر کرده **مثنوی** فلک را فلک این ره بر کرده **مثنوی** ازین بپای
 زندگانه آه **مثنوی** که بر سیکر دوازدهم **مثنوی**

کویند که آن کمال و ملک الشعرائی

روزی غزل گفته بیش تلای مکتب داری میخواند چون بایت رسید **بیت** ساقی بصیوحی قدری بیشتر صبح
 بزحیر که تا صبح شدن تائب **اربع** که دمی می شنید و گفت مولانا اگر بجای قدری نفسی گفته شود برای هیچ
 مناسب بود تمام حاجی قبول کرده در جودت طبع آن کودک حران ماند **ولم** کجاست عشوه که و عمر به ساق
 هنوز **بیت** حیم محمور تو سرفتنه ناز نیست هنوز **بیت** نازه شد دوستی با بخط نازه ناز کن باز که آغاز
 نیاز است هنوز **بیت** خاک شد بکبر محمود ز نایز و فای **دل** او و شکن زلف ایاز است هنوز **بیت** راه نزدیکم
 سعی مرا باطل کرد **بیت** لیک شادم که ره عشق دواز است هنوز **بیت** که بود سر موسی حقیقت خلل **بیت**
دل قدسی ز بی عشق بجز است هنوز **بیت** **ولم** روز و بکر دم من به صبر داغ خویش **بیت** اول نمیکشید
 مفلس چراغ خویش **بیت** بزم نشسته تا نره در دل نگاه کیست **بیت** روزم سیاه کرده چشم سیاه کیست **بیت**
دل دادن و سخن شنیدن گناه من **بیت** دل بدون و نگاه نکردن گناه کیست **بیت** جوانی روز داغی ناز
 بزل یاد کار از وی **بیت** جوان سرخی که بر ناخن سبز از نگاه میاند **بیت** اگر دتم دهر روزی بخت ناز و دین
 خوشم آید برون یکدسته زار از کرنا نش **بیت** با نیکد که میاین من نهی قدیمی **بیت** ترش بخوبیست هرگز

نکته

سخا بد گفت **وله** عیش این باغ بازده یک تنگدست **یا** کاش کل غنچه شود آدل با کشتاید **یا**
وله در چنین فصلی که لیس مرت کلش بر کشت **یا** که همه میانه **یا** عمر است خالی خوشیت **یا** که آید
 بیش سر تنگ دین فرسایم **یا** دو اندر رسته کوهن شمع نرکان تا کف پیام **یا** خوشی کل صدر بر آسمان
 دوزنک **یا** بصیر برین دهر یک قبا و آتم تنک **یا** **وله** دنیا معنوق عاشق دین نشود **یا** شیدای آن شفقت
 این نشود **یا** بار دل عارف نشود جلوه **یا** دهر **یا** آینه تر عکس کوه سنگین نشود **یا** هر که که سخن تر
 قدر و مقدار کند **یا** که حاجت خود تواند اظهار کند **یا** خواهی هنر ت عیان شود پست **یا** جو **یا**
 خورشید فرو آید و بس کار کند **یا** در ایران ببری داشت محمد باقر نام در کمال جوانی قصه کرد
 حاجی محمد جان از عصفه ترک معاودت بایران کرد در بند که رانید آخرها بکشمیر آمد و متوطن
 انباشد و سخن پردازی و نکته طرازی بسر میرد و در حکمر حلت نمود و بالای بلندی متخلص خاتماً
 در گنج چپو تره که نزد یک پل است در مقبره شعر آسود و ذکر آهائی آید

طحا شاعر خوش فکر و معنی یاب و مستفی طبیعت بیشتر در اشعار پردازی اوقات بسر میرد و در کجیم

و راه عبورش رساله نوشته داد سخنوری دان اشعارش نثر خاله از جاشنی مضامین مبتدیان
شعر خوش آشنای که نرم آرا نشینی بر لب جوئی **خطای** لب چشیم قبح را کردا بروئی
 آبرو میرود از دست آمد شد غیر **چون** جاب از هر جاب به کاشانه پید **رقعاتش** بطرح
 بندی و تعویفات باغ و اقسام **هویج** و کل **جام** و دل و از هر خبر و کل **کجا** و لبندی مشهور آری
 خیال است نیز از دست **سبب** که تحریر و صفت نامش پاتی نماید صفتی کاغذ نباتی **از** دست
شعر کفیم بود فضل خزان عالم نور **بطلاب** فیض دیدش مهت **فردا** کوئی که دین باج چمن
 ساز قصه **آورده** نهال **شعله** از خرمن **بلور** **از** کوکران **شانه** زده سلطان مراد بخش بود آخر **ای**
عمر کشید آتش در گوشه **معنی** سنجی مشغول بود و استغنائی عجیب داشت در حمله را **ینواری** کرد
 مشرب نماید یار در یکدکانی دیوانه وار سکونت میکرد چون **رحله** نمود بر صفت **مقبوره** شعر که لبندی
 بل در که **جنت** استود

محمد قلی سلیم در زمان سلیمان از ولایت **هند** آمد و از خوش حالی و معنی یای داد سخنوری دان

در ملازم نواب اسلام خان وزیر اعظم میگذرایید شعرهای خوب و برجسته و فکرهای درست به منضبه
 ظهور میرسانید از آنجمله است **بیت** جنم تو ز بیماری خود بر سر ناز است **ب** فرکان تو سخن شب بهار
 دراز است **ب** که ای کوی خراباتم و غمم این است **ب** که باده آتش سوزان و کاسه جوین است **ب**
وله دل چو بند کم ز جی جلوه معشوق کند **ب** مای موم آتش جو رسد آب شود **ب** توان از دانهای
 سجد داشت **ب** که دلم را بد لعلهاست **ب** را بی **ب** در تلاش سوختن جو کاغذ آتش زده **ب** و غمهای سینه ام
 با هم سجد افتاده است **ب** بسته کمر کنیم از قضیه طان او **ب** در کشتن من غیش انداده ز یک **ب** بهلول **ب** بهما
 چشم را توید جو توید **ب** از پرده چشم آرد خوان **ب** رقی آهوا **ب** بعین آباد هندستان غم بیری
 نمیشد **ب** که نمونند از سرم کمر نماند سفید اینجا **ب** کمر نیم از قیصر و فقور که من هم **ب** در بند
 سختی خود شاه سلیم **ب** مثنوی قضا و قدر را بسیار بتلاش گفته است و کوههای معانی خوشاب
 دران مثنوی زبان ز ادعای است **ب** و سدا را بخالی بقدر یافت بعضی امر اکبر امر
 و چون سلیم طبعش سقیم شد از عالم فانی جدا کرد **ب** در صفحه شعرای ما تقدم در نون کردید

که آه چنان گذشت **یک** روز صرف بستن دل شد باین آں **روز** که بکندن دل از جهان گذشت
تاریخ قوتش ازین مصراع مستفاد میشود که مولانا طاهر غنی موزون کرده است **تاریخ** حیف که
 دیوار این کلشن پرید **طالبان** آن بیلن **باغ** نعیم **رفت** و آخر خامه را از دست داد **بی** عصا طی کرد
 این راه را کلیم **عمر** را در یاد او زین زمین **خاک** بر سر کرد قدسی سلیم **عاقبت** از اشتیاق یکدیگر
 گشته اند این هر سه **دیگر** نعیم **گفت** تاریخ **وفات** او غنی **طوری** معنی بود روشن از کلیم **در** قبره شعرا
 که مسلک طالبانها سنج بود آسود **فین** شکست **ساجه**انی را بسیار خوش گفته است اکثر کتایبهای باغات
 کشمیر از دست —

میر **الهی** از سادات ایران و از نواد دوران بود در عهد حاکم **کری** مملکت **سنجی** و سجدانی شهرت
 تمام داشت و از انعام آن پادشاه دریا نوال بپخته فیض یاب بود **خون** و **تاج** بود و **ساجه**انی
 زینت و رواج یافت جانب کلشن **عبدان** غریمت و توبه بر یافت و در **کشمیر** حقیقت نظیر طرح
 اقامت انداخته مدتی بکلشن آن **کلزار** عیثه بهار برداخته **تقریر** آید **بیش** بکشمیر این بود که چون
 خلوص و داری **بظفر** عطا شد **ساجه**انی پادشاه در دیوان فرمود که از **ظفر** خاص من بکنند که

سکنه و کثرت را از خود راضی بردارد میر آبی حاضر بود بدیده بعضی رسانید **ع** خدا حاضر و سول و
 جابرانش **ع** پادشاه محفوظ شد و طغر خان عرض کرد حکم شود که مرا آبی رفیق و امین باشد
 منظور شد با طغر خان بکثیر آمدن او و ملا شاه فرموده بود **سبب** پادشاهی را گذارد و دوست
 آگاهی کریز **ع** خون با کاهی رسیدی هر چه میخواهی کریز **ع** این بیت را باطله نوشتند
 و قسکه میر آبی رسید بدیده **سبب** بیت نوشت **سبب** من می گویم که شاهی یا کدای را کریز
 خویش را کریز و دیگر هر چه میخواهی کریز **ع** این معنی موجب عطف و عزت او و ملا شاه کرد و می
 چون میر آبی وفات یافت در راه حضرت شیخ هارالدین کنج بخش و مقبره ایشان بجانب غرب
 مدفن یافته منکی بر بالین قبرش ستاده است در اینجا کشته شده **سبب** میر آبی ملک ملک نظم
 بود و اقلیم سخن بی قرین سال وفاتش طبعیدم ز عقل **ع** گفت که بود سخن آوین **ع** از اینجا
 معلوم شد که در سنه که هزار و شصت و سه از دنیا رفته است و اقدار علم بالصواب از منظومه
 است **سبب** یا آبی ز آبی توجیه برسی در حشر **ع** آنچه او کرد تو دیدی و چه کردن دارد **ع**
 چشم از سر گردانی تا باز عهدی تازه بست **ع** خط مشکیست کتاب حسن را شیرازه بست **ع**

نشأ از تنهای او دارم که چاک سینه ام چون نهار آلوده نتواند لب از تجمیازه بست، شب بچران بر لب
 بزمی کف کشتم ام ریزد، چو کردار دامن نمرگان نگاه حسرت آلودم، حیوان از ان قشاع زندگ
 را میدم آگفت که کویا کاروان عمری آید ز پس را

ملایکی از شعرای جریده کیمشست او این کبیب فضایل کدرانیده در اندک زمانه برگزیده
 ارباب این فن شد ملاحظه صالح نام داشت و له خواصه علی بتوانی ساکن محله نوهند بود
 و ندیم تخلص میکرد و خوب کوی بسیار کوی بود از اشعار او **بیت** از آه سر و آتش داغم
 فرو نشست باد بلا و زید جیراغم فرو نشست کردی ز چهار سوی زمین جیب بر هوا، برگشت
 در حیم داغم فرو نشست افسرده گشت بر خزه بخت حکمرانم در فیکله بود جیراغم فرو نشست
 پاهال و سیرد خزان غم ندیم، هر خار و گل که خاست ز باغم فرو نشست پیش پا داناش و
 فرو شک میباید نشست کز نان و یکدل و یکزنک میباید نشست جای گرم خاک عاشق را
 کز خاکسترست میم سلطه که بر او زنک میباید نشست رنج می باید کشید و صبر میباید نمود

پس می باید شد و در شک میباید نشست؛ کاربردان دنیا بهترین دین هستند؛ دور ازین مردم
 فو شک میباید نشست؛ که کل مقصد کشفن آرزو دارندیم؛ همه سان در باغ هم دلنکه میباید
 سازد از راه مرا فوج غم انگشت نما؛ که سپید شود از تو غم انگشت نما؛ آرمایان از دهن دوسر
 بوسی درست؛ که وجود تو شود در عدم انگشت نما؛ دستی از میخ شود شتره و دستی ر قلم؛ ای خوش
 درست که شد از گرم انگشت نما؛ مهربانی کندت شتره عالم چون مهر؛ که بدجوئی موری است
 جم انگشت نما؛ حسن در موسم طغیان تو عالم افروخت؛ آفتابی که شدی صبحدم انگشت نما؛
 کرار زین است تدم در تو زنده و ستان مهر؛ پیوسته بجای روحیم نگشت نما؛

فصلی از شعری مشهور که ششم است در درویشان جهان چنین برای کلزار سخندان بود و ندی
 مولانیم اختیار میشود صاحب دیوانست این چندیست از نایب افکارش مرقوم شد
بیت حسن برای دکان هوسن توان کرد؛ شعله طور چراغ دل کس نتوان کرد؛ طوطیان
 که در یوزره بجزرت بستند؛ شکرستان همه در کام کس نتوان کرد؛ چون جایزه بنشین شو
 که کل خوبی را؛ دست فوسد نگاه همه کس نتوان کرد؛ بال و پر سوز که تا ثروت پروازی است

بجرا دل خود سیر نفس نتوان کرد ^۳ به طلسمی قضیعی که میدان و ما پیش نتوان شد و رو با
 بدین نتوان کرد ^۴ آشفته تر از ماست بسی انجن ما بی نور بود شمع طرب از لکن ما
 بر اصفیه غنچه با نقش طربیت ^۵ شمرنده برون رفته نسیم از جن ما ^۶ نشکفته بمانیم بگلزار نهاد
 پاشیده مگر کردی در کفن ما ^۷ از سوختن ما نشو و مع تیل ^۸ خوش بر سر لطف آمده چنان شکن ما ^۹

در این شعر از کلمات و عبارات
 بسیار است که در این شعر
 به کار رفته است و در
 این شعر از کلمات و عبارات
 بسیار است که در این شعر
 به کار رفته است و در

فهی از ارقان ندیدی است فنی عالمی دشت و در شاعره علم مقابله با قضیعی و فنی موقفا
 این غزل از اشعار اوست **عزل** فکر من از تو مرا به سر و پا کرد ^۱ اندیشه با بوس تو ام شست
 دو ما کرد ^۲ نفهم که بوس تو رسم که بودم عمر ^۳ فی و سل میسر شد و نه عمر و فکر ^۴ در واکه ترا نه می
 معلوم ^۵ در مکتب فخری همه تعلیم جفا کرد ^۶ تا و بره بادی عشق نهادیم ^۷ صد گونه غم از هر طریقه روی
 بیا کرد ^۸ فنی نتوان رست ز اندیشه خوابان ^۹ ز تلو که کرد دل غم ایضا یافه جا کرد ^{۱۰} **قطعه**
 نه از بیکدان ندیدی و فنی است ظاهر او هم شاگرد ملاذی بود فطرت بلند ^{۱۱} و قبیله
 میزاق فطرت بکثرت آمد و استعار او را شنید و گفت که اگر بشیر معلوم شد ^{۱۲} تحلف خود فطرت ^{۱۳}

از اشعار فطرتی است سبب از باغ و گل هوای دماغ فرو نشست یا پای هوس بکنج فراعنه نشست
 بر تو فکند عشق فروغ خرد نمائند یا صبر برزد آفتاب و چراغ فرو نشست یا زوشن و کلشن و مهر بر روشن
 و سواى ایشان شعراى بلاغت نشان نیز در انوقت بر منصبه ظهور بودند سیمیه مختصار بر
 همین مقدار اکتفا رفت —

بالجهد در سنگا میکه لشکرها صوبه دار میگرد

بدکان ظل سبحانی زینت بخش تخت صاحبقرانی محی الدین محمد اوزنگ زریه عالمگیر هماره
 پادشاه غازی بقصد عیادت ساهجهان از بلاد کن برجاته اراده بندوبست مملکت غوغ
 مراد بخش را که در کجرات احمد اباد خروج کرده بروی غوغ تقصیرات همراه گرفته متوجه
 هندوستان شد داراشکوه که ولیعهد ساهجهان بود افواج قاهره فرستاده تا سدر راه
 این شاه اقبال نیاه شوند در حدود زریه احک اول وقوع یافت و اکثر لشکریان محالفت
 بقبل آید راجه حضرت سنگ که مر فوج بود با عین بلای فوج خود بفرار نمود و پادشاه بویزد
 منصور روانه حضور شد اطراف اکبر آباد داراشکوه با لشکری اینج بعزم مقابله مقابل شد

و لشکر عظیم

و شکست عظیم یافته منهرم بشاه جهان آباد شتافتند جماعت پادشاه در جل شهر شرف سلطنت
 محمد سیرکلان را برای ملازمت شاه جهان و نظربند ساختن ایشان فرستاد و در اسلحه بعد محاربه
 بسیار که این صحیفه کجایش اختصار آن ندارد و عقب آورده بر سر سلطنت جلوس فرمود
 شاه جهان پادشاه در قلعه اکبر آباد محبوس شد محمد شجاع برادر دیگر که از بنگاله بغیرم بیکار آمده بود
 در حربه بیکار مغلوب الحال بنزار و بال نکال کر نیجه و سلطنت مراد بخش که در باب پادشاه
 جهان بیا به مصدر آثار مرگش و خیره سری کردین بقید گواهیها را موشش جلوس اول در ذی الحجه
 سال هزار و شصت و شصت با اختصار و جلوس دیگر در رمضان سال هزار و شصت و شصت بجزی بکام افتد
 فرمود تاریخ زیر او نیک تاج پادشاهان طالع الحقی تاریخ است اخوند ملا شاه تاریخ صبح
 دل من چون گل خورشید شکفت حق آمد و عیار اطلال رفت تاریخ جلوس شد حق آکه را
 طالع الحقی گفت حق این را حق گفت لشکر خان بحکم طالع الی عالمگیر شاه طالع حصه شد
 اعتماد خان بقطام کشته مرافق را گردید در تاریخ کبیر و بمقتاد و یک خان مذکور بختیمر آمد
 مدت دو سال حکمرانی نمود ع بر کار ایچیز و ز نویت دوست در عدل و احسان نفعی ساع بود

که خود متوجه قضایا شدن تدعی و مدعا علیه را پیش خود طلبید و حتی میسازید چندان نواب درین
 نبود و علما و فضلا را تحطیم و کترم میمود و خود هم واقف کتاب و مسئله بود طرح باغ و عمارت
 در پیش روی خانه و عمارت ارادت خان روی بمشرق بخون بود بعد استماع خبر غزل روانه
 حضور شد پیشین نماد که چون دو نوریت سلاطین گذشته بساعت و محبت انعام یافته
 قلم و قایع نگار بجزیر احوال فضل و شعر و مشایخ کلمات شعرا که بمضی روزگار بودند
 بعد انقضای دولت سرکای سلاطین نادر احوال که عالم و عالمیان بجلوس پادشاه کامکار و
 کامران رونق آفرای او نیک صاحبقران طراوت گرفت علم و کمال و تقوی بود معوض
 اقرون تراز ارمنه گذشته هزاران هزار روایت و حقیقت این سلطان عالیشان را حاکم
 برکت نامه در علم و عمل و عدل بطول عمر و فرصت حکومت و وسعت مملکتش نیز هفتی بر عالمیان
 نهاده و در عهدش در هر گوشه عالمی و از اهل کل افتاده ضرورت شد که بجهت حفظ قانون
 تاریخ نویسی بید هر پنج و هفت و غایت ده سال احوال اهل کل که علت غایه این نسخه
 همانست مرقوم کرد

بمزه حضرت
 میرزا

میر شاه بنام **میر** حضرت **سید میرک** ملا رقی در **تتمذبه** نظیر بود و بعضی علوم از ملا **قزاق** اله
 اخذ نمود و همیشه در **س** علوم **دینی** اشتغال داشت و **عین جوانی** در **حل** **فرمود** **خواجه** **مومنین**
 متخلص بغازی **سیر** **خواج** **ابوالقاسم** **خیل** است که **رفیق** **یوسف خان** **کشمیری** بود و **علم** **موسی**
 نالیفات دارد و این **خواج** **مومنین** **استغفار** **علوم** **اول** در **پیش** **مولوی** **جو** **مرآت** **عبدان**
 از حضرت **مولوی** **خواج** **صید** **چرخ** **کرده** **ترک** **دنیا** **نمود** **بطلب** **شد** **سفر** **اختیار** **کرد** **بادهای**
حج **موفق** **شد** و از **روفته** **شریعه** **جواب** **نبوت** **صلی الله علیه وسلم** **مبشر** **شد** که **مرشد** **تو**
در وطن **تست** **از اینجا** **بکیم** **آید** و **دلش** **در صحبت** **سید** **ریشه** **یاد** **برگته** **کار** **مراج** **قرار** **گرفته**
دو هفته **پیش** **او** **بود** و از **و جواب** **یافته** **که** **بالکله** **مبشر** **شدی** **من** **نیستم** **شیخ** **تو** **ابوالقواسم** **انصبت**
نباران **خدمت** **ایشان** **رسید** **متوجه** **شدند** **در بر** **یلیلند** **رسید** **و** **احیات** **ایشان** **در حد** **انشان**
چون **ایشان** **بر حمت** **آهی** **پوستند** **باز** **سفر** **کرد** **در** **بعد** **اد** **بزره** **بسیار** **یافته** **و** **مرشد**
مقتدی **طالبان** **آهی** **شد** و **برادرش** **خواج** **عبدالحالی** **بعد** **فراغ** **حج** **بجهد** **در رسید**
با **او** **ملاقات** **کرد** **خیز** **صبح** **یکجا** **بودند** **چون** **خواج** **عبدالحالی** **بقصد** **طن** **اجازت** **خواست** **در** **تاریخ**

مفارقت فرمود که ای حاجی عهد الخاق بگو بگو که خط غایت
 طبع عالی داشت چنانچه تاریخ طبعش ابوالفخر او گفته شیخ مومن دار و دار است
 سبب ای باد او تر که گزری در دیوه سر ازمن خبری میران دلبری کشمیری و فارسی
 اگر گوش کرد هندیش بگوی که او تر میرا عمر رسته پریشان کشتیم کفیم
 کران شویم از آن کشتیم دطالع ما کساد بازاری بود آئینه فروش شهر کوران کشتیم
ملاحی کنایه عرف رضوی در اکثر علوم مدرس بودن اتفاقا بحضور رفته و در مسجد
 پادشاه عالمگیر در ایام شاهزادگی ایشان باریا بشد میش او عالمگیر پادشاه تلمذ میکرد
 بمنصب قضای اردوی پادشاه در وقتیکه صویدار اوزک آباد بودند رسید کوتید که
 چون پادشاه بر بنی پروانی ساجها و حرکات نامشروع دار اسکن قصد خروج کردن
 و فتوی از علمای اردوی خود خواسته همه فاطمه قصد بی خروج نمودن الا ملاحی
 مذکور مراحه طرف نشد و گفته که هر چند منق و خجور از سلطان بظهور آید خروج که موجبت
 خاصه که مقابل بر باشد جائز نیست الغرض بجلیه عدالت و حقانیت راسته بود

مولانا خواجہ محمد تقی سیکنو شاکرد مولانا جوهر تائست و در اکثر علوم مستعد بوده و
 بیشتر بدین سبب صرف سخن میبرد و گفت و آنرا به علم این دو علم را از او استفاده نمود
شیخ درویش نورین علیه الرحمۃ ساکن دیار نونی و یار مریدی توانا بود
 مکن از نهنگی آورد و میفرودست چون خواهنش خدا طلبی و یار دین داد بجزند خواجہ یوسف که مردی پیرکار
 تقوی شعار بود روی ارادت نهاد و این خواجہ یوسف در هزاره گواه مد فوشت توسط ایشان بحضرت
 دل آگاه از ریشہ ایامی سجاری که خلیفہ حضرت ارشاد در سگامه مردی ریشہ ناپا بود رسید و معنی تربیت
 بواقع از ایشان دید با آنکه ای بود و علم ظاهر داشت صاحب باطن و علم لدنی یافت و مصداق حالات معتبره
 گشت و یاران صاحب احوال بهر سائید و بظهور خوارق کونه شهرت تمام در میان انام یافت و مرجع حاصل
 عام شد با وجود آنکه حکم حدیث اطلبوا الرزق من جنابای الارض که در اعیان میکرد خشا و بند
 میفرمود و محر از زبان مرشد خود و آنجناب از خدمت ولایت مرتبت نوزده ایامی پروانه که خلیفہ حاضر بود
 شنید که برادر شرف و کرامات از خدمت مخدوم سح حمزه قدس سره کمر نبود لیکن احوال ایشان کسی تعلیم
 نیامد در روزی نوزده ایامی که در کسبی برده حال خود میگوید که در ویشی را در موضع مذکور در خدمت پادشاه تاجشاهی

نفس افتاد ایام شدت و هوای برودت بود و جوی چچ کول سج بسته بود درویش آخر هر روز
 قهر نمود و بر لب جوی حاضر آمد و سج شکسته بدنی آب بر بدن مکرر ریخت افتاد و پیهوش شد
 و کسی را از این غنی خبر نبود چون وقت نماز شد سج در آن سران درویش حرکت داده و گفت که
 تیم درین وقت روستا خود را چرا باید گشت چون ملا حظ نمود خود را در مسجد دید و اراکله او را
 از سر جوی که آورده خبردار شدند و تیر مرشد را قم از زبان دیگری تفکر ده که روزی شخصی نجم ایشان
 بمشروع گفت که فلان مرا براند و از خدمت دور کرد امید شفاعت دارم فرمود بهتر چون رفت
 از صورت محالمت پرسیدند فرمودند که فلانی ابدال بود این را بجهت کهنانی زراعت این سمیت
 مقرر فرموده بود در خدمت مقرریه از تقصیری واقع شده اند ما مغرول ساخته اند اکنون باز
 میخواهد که سرگرم کار خود باشد مردی صالح رفیق قلبی تفکر دکن در پس چهار دیوایی باین شهر
 که خدمت حضرت بیهالو حاضر آمدیم ناگاه مردی صورتی تمام آن و سبه مالو او را دید و گفت شخصی است
 یعنی البدیس تعلیم ادبجا آورد و فرودستی شکسته سجید نمود و گفت که من از او این تو که بیرونم و هنوز
 خلاصی از تو بزم بر حد کنی برین چاره ندارم که گنهام زیرا ستاره بگوشتیم باین مایل کرده که بشنویم

چه میگوید بیهالو گفت وی مردی نامراد است چه میداند نزد تو مردم عجز و اعزّه عاجزند پس
 اشاره بنهار گذاردن ببنه بسوی خود برفت تا فل گفت که صد و شصت و پنج سال دیدم که گویا آتش
 از رویش میبارید روزی مردی از قرقجی در خدمت شمس کوفه نمود و استمداد از ایشان
 نمود آن جناب را بحضور طلبیدند و نزد و گرم بصری کردند و آن مرد چهار فرمودند که همین
 مرد از قرق کرده بود اکنون بجلای داد بر عتبات عتبات عتبات بدوید که دیگر بگیرد چون
 بدروازه رسید خبری ندید و این هر صحبت در الوان روضه ایشان گذشت بحضور مردم
 حکایات تصرفات و خوارق عادات از خدمت بیهالو بسجده و نهایت در هزار و هشتاد
 حلقه فرمود و در مسکن خود دفن یافت منقره این محل فیوض و فتوحات است بعد از حلت
 ایشان ملا محمد حسن خوشنویس که مرید ایشان بود در فکر تاریخ افتاد بیهالو بخواب
 گفت که **ای** فلان بجزای نقدی میبایست تاریخ وفات من ع غ است هزار و هشتاد و پنج
 از زمان طبع لایح خوشنویس است **تاریخ** تاریخ و حال مرشد ما **م** محسن کی ع غ است
 و یکم یک از معتقدان و مخلصان و محبان خباب فیضیای ایشان بوده چنین تاریخ یافته

گفتند حضرت اخوند سید تجرید را آریسته و هرگز ناهل را نخوابسته امر او فضلاء عصر و بعضی
مناجیح و خدمت‌الناس اگر میر سید طبع موزون داشته و نشاء و حدت را در کثرت یافته
قرب ملکیت محضی و لطایف در بیان حقایق و معانی تصنیف نموده با وجود کمال عرفان
لطیفه کوی از دست نمیدادند و است که ساهل چنان پادشاه پیش از ملاقات موسی بیجا صدر را
برای امتحان درخت اخوند فرستاد چون بصحبت اخوند رسید صلاحتن تعظیم و تکریم موسی بیجا
ندانند که آنکه در محل بر نشاء نموده گفت که من موسی بیجا نام اخوند بخواد که ما محمدیم
موسوی و عیسوی را نمیدانم ازین در حکایات لطایف از مشهور بر زبان ما مذکور است غرق
توحید بود و کثرت موسی و مراحمه جان باطنش نمینود روزی کنایه حوض غلو مردم
بسیار دیدیم از سبب رسید کسی که خدمت ما با نصف زیارت حضرت محمد ص ح حمره
قدس سره شریف آوردند چون اخوند مشوق دیدن ما با نصف زیارت داشتند عزیزان محدث
با ما را مراغبه شرح بجزیت ایشان آوردند مکالمه و مذاکره بمیان آمد اخوند را با ما پرسیدند
کاین کثرت خدمت و حدت با ما فرمودند که وحدت در کثرت است چون توحید سلطنت در سته

یکم از شصت و نه ماه شاه جهان با و زکریا میگردد رسید مخافان دارالشکری سعی کرده اخوند را
 حکم بادشاه بحضور طلبانیدند لاجار بلاهور رسید در اینجا چند سال رسته ایام بغیرت بسر برد
 در خوف و رجا میگذرانید و میفرمود که الحمد لله اول و آخر من بغیرت گذشت چون ایام مفارقت
 از دار قنار نزدیک رسید خود متوجه شهر در با یکی نشسته در جوار هزار مرشد زمینی که از مالکان
 تجرید و صیت نمود که مدفن من اینجا باشد دیگر جاران داده نیز حلقه در واقع اخوند همان ملا محترم
 و مناسبت لاهوری آمد و ایشانرا مطلع از وفات خود خسته تا یکدک گفتن و تجمیع خود نمود و این
 نقش را بلا واسطه محرر از زبان مرشد خود شنید که ایشان مشافهه از جناب حضرت میر محمد محترم
 اجتماع نمودند و تبارح وفات خود را وقت تزع خود گفته **مصرع** داد در توحید پادشاه جهان
 الحق که در قرن تبارح کوئی به لفظ و قیاس بعض اشعار اخوند مرقوم میشود رباعی مشهور است
رباعی از علم نظر کسی اگر با خبر است قطع ره یارش به پادشاه پرست او در فکر اگر
 جهانرا تراست قربان نظر شوم که کارش در گشت در مقام فنا گفته بیت شاه جهان
 آخرین حجابی مرا بر گرفت گفت تو بر خضر شاه جای تو شد جای ما صاحب دیوان مثنویات است

والکثرین

و اکثر در توحید و معتاد بتقریر حالات سرگذشت خود موزون کرده است حضرت شیخ نجم الدین ^{مشهور}
 بنجی رشتہ یا با علیہ الرحمہ از تربیت یافتگان خدمت عارف با قد و خواجه مسعود بانیور است
 در اصل از درہ بود بعد کمالات باطنی و اتمام سیر معنوی سکونت در موضع کوشی پورہ
 در زیر دامن شاہ کوث کہ تحت سلیمان علی نبینا و علیہ السلام معروفست فرمود کہ مدتی
 تا آخر حیات ریاضات شدیدہ مشغول بود قدم بر تجرید و تغرید و صوم دہر و ترک خواہ
 استوار کرد خبر میگیرد و بسیار کم میخورد و سالن دوم اصلاً غنیمت و مایل
 بغزلت و اندر بسیار بود اما آخرها بتقدیر ربانی در آوان نزول رایات سنا جہاں رسید
 سعد اللہ خان وزیر عظیم سہرتے زیادہ پیدا کرد اکثر مردم مصدع خاطر شرف و مضیع اوقات
 لطیفش میشدند سعد اللہ خان روز حصہ طلب بضیعی نمود و چون بفارسی شہنا بود فرمودند
 سعد اللہ خان را بگوئید کہ ما اینہم علم و کمال طالب مولای حقیقی بزروال نامند خدمت مخلوقی کرید
 کار بانی نافع عاک خدمت ما کرد بسیار است از انجکہ سد قاضی زاد کہ بسبب غیبت بانی تا تمام ما نیز بود
 قسمتی بخشان میشد کہ عبور آدم از ان عمر متعذر بود و روزانہ بکثرت لای و کل تردد می افزود

خدمایا مبلغی خیر خرج کردن سکونه بر تمام آن ریخته درست کرد و آسانی برای مسلمانان و عوام
مخلوقات حاصل شد محر از زبان مرشد خود شنید که روز ملازم الشیطان با والد خود و صاحب
آگاه خواهد آتی تا و چون یک مرتبه در بر و خد سخی بر سر و عیالین در با لاغر دیدند چون ایام
حیات اینا منقضی شد در سال هزار و هشتاد و دو در موضع مذکور مدفون شدند همایم الدن
و صاحب سجدید بود با وجود امکان سواری پایان میرفت رحمة الله علیه و بی تکلیف بسیار در
در کار رحمت صورتی که امر او در راه خدمتش آمد و رفت داشتند تفقد احوال دوستان
و هم میرا بسیار می نمود اصل فکر ذخیره برای و اسب گان محفی خود روزی خواهرش یک استر
از میرا با امتحان گرفته و در سر بند خود پیچید که داشت همانا عاویسه خواهر مذکور در شکم بهمین
و استر رفی را باز بخود میا بردا و با وجود این حالات نسبتش آمد و شد حکام اقران
و هم برایش حرف و حکایت داشتند مردم استعدای توفیق میکردند چون امی بود مهری
بر نام خود کند و این دعا نوشته یا خفی الاطلس بخنما متحاف و همین مهر را بجای
بجای توفیق هم میکرد و بر کاغذهای اسناد مردم بجای نشان میگذشت را قم حرفه آرازیه

حضرت میر محمد علی قادری

فرزند برآمد حضرت میرزا که قادری است از سر سب برادر عالیقدر خود بود چون محدث
 میر محمد یوسف در واقعه و یا در کار حجابی از دار فانی انتقال فرمود و خدمت میر محمد تبار
 فرط شغل علمی اختیار سجاده نشینی نمود حجاب حضرت میر محمد سجای اسلاف کرام قائم مقام
 شد در علم و عمل آیتی بود از آیات ربی البرایت ترویج طریقه علیه قادریه بسیار کرد
 که ظهور این سلسله دین شهر از انقاس شریعت است بسیار شد و خلاق کریمه داشت و در
 حسن صورت و سیرت جامع بود و لقره هم بسا اوقات ظاهر می نمود و بر این هم اجری
 احکام میفرمود و در آشنای ذکر جبر طرفه جوش و خروشی در حلقه ایشان ظهور می نمود
 صبیذ ذکیه مولانا میر داود دوار که در عقد داشت و هرگز نفسش فرزند نرینه بر لوح
 تماشا نگاشت اما جمعی از اصحاب در حجابت کمال از خدمت و صحبتش ارتقا نمودند و پسند

ارشاد و هدایت را فرین فرمودند خدمت آفرینهای عمر تقوی میخانه مهادیو ذکی قصه آن در ذکر
 علیمر و خان گذشت سینه جهان آباد رسیده در شاهی عبور سیر میزند حضرت عروۃ الوثقی شیخ
 محمد معصوم فاروقی را هم دین طریقه محبت و صحبت و زین با شارت بشارت آنجناب هم
 هکی یازده روز در لشکر مانده باز مراجعت فرمود و در کتبه رسید در سال هزار و هشتاد و دو
 حلت نمود و فرجه را هم اصحاب ابدت طعانی تمام آنجا با اهل شهر میاگردن در مسجد جامع
 ترتیب مجلس ضیاء نمودند کثرت و ازدحام بدرجه شد و چهار کس در هجوم مردم حاضر میگرد
 پیش روی والد بزرگوار مد فونت کواید کنارش واقع شد رحمة الله علیه رحمة واسعة
 ذکر بعضی خلفای میر محمد علی سجای خود مرقوم میشود

دربار بیستم خان

پیر علمیران در هزار و هشتاد و یک از میگاه خلافت حکوم کشته مقرر گردید تا مدتی سال
 حکوم کرده قصیده آروط در باب مسجد میان اهل تسنن و تشیع واقع شود آخر
 مسجد بر کسینه با افتاد چون نوبت آن رسید تغییر خدمت شد بادشاه دین پناه
 عالمگیر قریب به پنجاه سال در اوایل سال هشتاد و سه که عمر را بقدم خود گذاشته چون برآمد

که نقل

کوچ منقل علی آباد نقل کرد و بکون برکت عالمی از اهل مسجد بر باد رفت و از سیکمان حضرت
 هم جمعی تلف شدند مزاج مبارکش ناخوش شدن یکی سه ماهی سیر این مجلس جمعیته هار فرمود
 مراجعت نمودند **در سلام جهان** بصوب باری مقرر گردید و در تاریخ هزار و هشتاد و چهار
 و نخل ولایت کشته شد تا مدت دو سال حکومت راند و تروج اهل اسلام نمود و با
 فضلا و علما صحبت میشد در عهد خود در عیدگاه بنای مسجد مصلح کردن و دیوار کج کرده
 وسیع تر از آن مسجد که قبل ازین ساخته بودند از جو و حطب علی مسجد آنرا از آن کوئید
 که علی ساه از احفاد سلطان زین العابدین در عهد سلطنت خود آنرا ساخته بود و هنوز هم بنها
 نام مشهور است و محن مسجد بر از درخت توت بودن اسلام **چند درختهای** قدیم تها و از آنرا
 برین سطح نمون **چند از** راسی قرار داد و کستون که در عیدگاه ستاده است هم نصب کرده
 اوست و این اسلام **چند** از اهل سخن بود طبع موزون داشت **والا** تخلص میکرد میضی الدین
 تام اصلی او بود تمام عمر در خدمت و استرضای خدیو خداگاه عالمگیر شاه صرف ساخت
 و مصدر خدمات عمر کشته از غایت شاهی داخل امرای چیمزاری بود اشعار آبدار و منظومات

بلاغت دثار دارد آن بیت مشهور از و برالسته و سخی فغانند کور است **ریای** بیوشنم
 تایر و راه شمشیر میزند مردم چشم ز کرب غوطه در خون میزند و سستی بیدار ای صحرای
 که امشب در عشق لشکره من از دل خیمه بیرون میزند و بیدار صوبداری خشمگر که منظم صوبه
 مستقر اخلاصه اکبر آبادی سرافرازی یافت و در محابجا مسافر ملک نشد و خطره صفا **المبار**
 میر محمد نمان که از خلفای حضرت مجدد الف ثانی است قدس سره مدفون گردید غنی خیری
 قطعه در تاریخ فوتش گفته که داده تاریخش اینست **مصع** مرد اسلام جان والا جاه
سفی خان پسر تربیت خان در سینه هزار و نه آدومح بنظامت کهنه مقرر گردید سلال
 حکومتان نمود مردی همید و ضابط و نساق بود با وجود آن از قید حسن اوقات بلکه او را در
 و اذکار حال نبود چپاش چپاش اراضی شهر و تصور فرامین و تغیر در حیم طلبه از
 بدعتهای او چون **سفی خان** و جل میره پور شد زمیندار و منصبدار با جمعهم بموجب حکم او
 استقبال کردند بطریق طرفه داخل شهر شد داد و دهنش اطعام طعام زیاده بردیکران از
 میان حکام حاشه او بود نظر بر مهارت او منصبداران و اکابر شهر لاجول گویان میرفتند

در عوی هنری

بدعوی هندوی مجروح البدن زیر برج دارائی که مسکن او بود و خواهر محمد اوست تشنه بندگی استاد کرد
 و زیر کمره گرفت تا حدی که بی حس و حرکت شد چون بخانه رسانیدند رحله خود از کمره و اقله
 و کیمت در محمد بنی خان که شت یک شیخ قره تبت کلار است که دلال بخان نام بنیدار است
 بشرف اسلام مشرف شد خطبه و سکه پادشاه جاری ساخته بای مسجد جامع در تبت خود
 و واقعه دیگر امنیت که شیخ تنایه قوتی است که شاه شیخ عبدالرشید چکن بدعوی سنت بر
 حسین ملک چادر و ابن حیدر ملک کردن تقضیل این مقال اینکه شیخ مذکور با سنان به حرار
 میرفت و ملک سرد و از خانه خود در جاده بود بسبی در میان کتکو واقع شده و حضرت
 منجه بمنابعه گردیده در عین دست و کربان میگوید که بی ادبی از زبان ملک در شان اصحاب
 کرام سید نام علیه بصلوه و السلام سر زدن شیخ عبدالرشید چکن استغاثه بجا کم نمود و
 سر حکمه استماعی اعلام کرد چون بصوبه دار باطمان اعیان ستر که جمعی قرابت و اکثری
 خطه و رعایت ملک داشتند در اجرای حد شرعی توقف نمود و روداد بحضور نمود و آرزوی
 وقایع بیک کیفیت بعرض رسید پادشاه طریقین را محقق گردانید بخانیر هر چند بعضی امرای حضور

که نه به تشیع داشتند سعی و حمایت کردن بودند پیش گرفت بود حکومتی بسیار پادشاه ^{بشار}
 ملک را حکم قاضی عسکر بقبل رسانید در بنوا فقه بعضی اهل تشیع جرأت کردن این شعر را موی
 اتهام خود نمودند **بیت** شد از ظلم و بیداد قوم نرید **حسین** این چیدر دوباره ستمشید
 سیف خان باغ سینه آباد و در کناره تالاب دل طرف مغرب آهسته اصل آن باغ پدرش
 بود در عهد حکومت خود جوی آب و آبشار و حوض و فواره درست نمود بود در همان نزدیکی
 جو مبارک حکومتش خست شد و بنیر تغییرش متغیر شد **مبادی خال** در سنه کهنه از و نه قمار داشت
 نصوبداری مقرر گردید تا مدت قریب دو سال حکومت نمود مردی سید و صالح بود با وجود
 صوبداری کفایت میپوشید و بمسجد جامع حافری آمد در سفره هم و سستی داشت لیکن
 همراهانش مردم او را بک برنج حیا درین به میا که یکله یا کی با مردم سلوک داشتند و اکابر و
 اصاغرا با کثرت و خواری گذارند بلکه خونهای ناحق ریختند نیز از بجهت مبارزات حفظ غزل
 بصفه عمل خود کشید در ایام نظامت مبارز **محمد خان** و الا کا شعر همه بخال ^{سید}
 بودیار **نشان** و دواع سلطنت کردن باراد **هج** اسلام بکنمر رسید و حکم پادشاه قردان ملازم بود

مبارز خان سجاده هزار و پویه از خوانه کتیمیر داده با تلقاق خواجه صادق بخشی و ملازمان دیگر
که از سبکگاه حضور برای مهمانداری و اقامت مسطور کتیمیر اترج بودند و رساندن تحایف و انعامات
و لوازم عنایات پادشاهی از بلذسات و ظروف طلا و نقره آلات و اراشمول اختصاص
نمودند در رفاقت عبدالقد خان بحضور رفت

سیف خان بمقامت کرة ثانیة در سال هزار و نهصد و نه
مقرر گردید در باغ و یته تار که با اتهام تمام ارسته بودند تمول نمود سیف خان قاضی عبدالرحیم
ابن خود به کمال را منصوب گردید استقلال داد قاضی ابوالقاسم بسیر ملا محمد رضا که در
عمل گذشته با سیف خان که در دست داشت در حمایت مبارز گشتا ازین شهر بدر زد و در عهد
سیف خان سال هزار و نهصد و هجری سیوم شهر صفر حادثه زلزله روداده از صبح تا شام
تمام عمارات کتیمیر بدستور کوهواره در زلزله و حرکت بود لیکن چندان آسیبی نرسید و اخیر تبه

سیف خان سعی بلیغ در آبادی مزروعات نمود و فرق محمد آباد را احداث کرده آباد داشت
 از جمله برکاتیکه در عهد او رونمود اینست که در هنگام حکومت او خواجه عارف ^{المصید} البجانبی
 مرشدنا و وسیلنا الی الله شیخ عبدالاحد السمرقندی الفاروقی قدوم می نمود و قوم بکثیر
 از رانی فرمود برادر کلان ایشان شیخ سعدالدین محمد بابی خود میان محمد قطب نیز همراه
 بودند چون خان مذکور ابا عجب اراده واقعی باین خاندان داشت بلکه خودش برورده
 مزار فالیه الاوار بود آداب خدمت و عقیدت را کاین شیخی ادا نمود و حضرات را منقص
 مسکن خود در آستانه دار اسلوق جاداد و خود هر روز در خدمت حاضر میشد و لوازم روزمره
 بجمع جهات بکمال حسن عقیدت مهیا میشد جمعی کثیر بحلقه ارادت حضرت شیخ عبدالاحد
 شرف اندوز شدند خصوصاً خدمت کالات مرتبت مرشدی شیخ محمد مراد که ترک دنیا کرده
 از مدت دوسال در طلب مرشد صاحب کمال بود ارادت و عنایت قرب علاقه محتوی اصل کرد
 بواسطه ایشان جمعی از فضلا مثل مولانا عبدالرشید زرگر علامه و مولانا محمد حیدر رح و امثال
 ایشان در رتبه ارادت ایشان درآمدن چون حالات آنجناب از عنایت سهرت محتاج کمال

نیت با وجود آن احقر اقم هم شمه در کتاب اشجار طلا و بر ثمرات الاشجار و غیر آن نوشته
 درین رساله که محل آن نبود بهین مقدار اکتفا نمود با لجه که سنفه این مرتبه سال حکومت کرد
 تغییر یافت و کوشه گیری بر طرفی منصب اختیار نمود **دفتر رضای** در سال نزار و شاد و هم
 خلعت صوبدار محشیید چهار پنج سال حکومت کرد در حویلی منرا محمد سلیم میگدر این مسجد
 قریب منرا ملا محمد بارسا که مقبره متبرکه مشهور است بنای اوست ظاهر او افعه آتش عامه
 اکثر شهر را با مسجد جامع سوخت در وقت افتخار خان بود ابتدای آتش از کاوه دانه شده
 عالمی بر باد افتاد و مسجد جامع هم در آنوقت سوخت تا آتش و با مراد شاه اسلام باز
 تغییر یافت **قوام الدین خان** از تغییر افتخار خان بنظامت تعلق گرفت در حویلی منرا سلیم
 تزل نمود از اکابر زاده او صدرا پیران و برادر خلیفه سلطان که وزیر شاه سلیمان والی اسباب بود
 و آخر سال نزار و شاد و شش کیتمر آمد و رسید و ضابطه دان و واقف مسایل علمی بود
 برای تبه ارباب کناه سخته کلاه از محترعات اوست سمعت عیدگاه باغی طرح کردن و عمارت
 ساخته در خریدن و تعمیر رضای اهل معامله حاصل کردن زیاد از سال بنظامت گذرانید

در آخر زمان توام المیزان بروایت متوره واقعه آتش کلان که مشهور آتش کاده داره نظور آید
 اکثر شهر جا و قنارفت و در نظام خان مذکور خدمت خواج محمد ترفیع ده بیدی و خواج محمد صابر
 از اولاد حضرت محمدم اعظم و بیدی در کثرت ترقول فرموده و این خواج محمد ترفیع را در خواج
 عبدالغفار نسب ایشان محفرت محمدم اعظم المعرفه سید احمد کاسانی می رسد بسیار فیاض
 هم عالم و از اکابر ولایت بودند ذکر بعضی ارباب کمال که درین تحصیل بودند

ملا محمد دین کا ی علاء الدین پوری در اکثر علوم شاگرد بابا مجنون داماد ایشان
 بود سیرش ملا مقیم کله از فنون فضایل خطی کامل داشته

ملا عبداللہ و قیاس مدعی استقفا علوم از خدمت قاضی ابوالعاسم خلف مولانا جمال الدین فوجی
 حیدر خیرخی و ملا محمد توبیکر و ملا باقر ماره بلوکر و موقوف سلوک راه مولی شد و اکثر در خدمت
 اخوندلار شاه میرفت و از صحبت ایشان بهره مند میشد **ملا حبیب تناب** ی علاء الدین
 پوری در ششمنده نظیر لوب و در حدیث و فقه شاگرد مولوی حیدر علامه بود سیر او حافظ یعقوب
 قاضی خط قرآن و صالح بود **حضرت خواجہ محمد نزار** از قوم تجار کیمیش و یکسب نزاری

اشغال داشت

اشتغال داشت درین اثنا حادثه طلب حقیقه و کان داری او را برسم زد و بجزم ولایت مرتبت
 حضرت شیخ موسی کبروی دلال نمود و از خدمتش بکالات طریق حاصل فرمود در آنجا بخت نیز
 مدتی در لباس تجارت بود در قهقه رفته نسبت باطنی مغلوبش ساخت و کاخانه اشتغال
 صوریه را با کل برانداخت و تمام عجب اتمام امر معنوی پرده خست تا فوقیت غایبان بر او
 پیدا کرد و خانقاه مرشد بزرگوار را که در محله کافی اند واقعست رواج داد و با جمعی از اصحاب
 بصیاط اوقات و تقدیم اربعینات قدم استقامت سوار نهاد و در عهد خود معورخی خانقاه
 کتخت از شیخ بزرگوار شد مدار کار بر ریاضت و تقوی گذشت خون ایام حلیش رسیده در بازار
 خانقاه معلی برضه که حضرات کبرویه آسوده اند بالای مقبره ممبر که حضرت شیخ بابا و الی اسود
خواجه محمد حسین جد راقم حروف ارادت سخیا خواجه محمد مرقوم داشت و نقش عقیدتش
 را بر لوح سینه میکشید و این محمد حسین با وجود ناخوشی در دوع و تقوی و صدق و صفا
 از مشایخ تجارت بود از دیانت و امانت و راستی او بر همه اکمل عجایب و غرایب نقیسه کشید در
 خواب راقم حروف اند از نسب باطنی و ورزش ادکار که از خدمت مرشد بزرگوار حاصل شد مذکور کرد

الحی که صلاح حاصل موجب برکات کثیره در حق اولادش شد — **حضرت خواجہ**
معین الدین نقشبندی الذی والحب خلف الصدق مقرب درگاه الہی ولایہ وارشاد بنہای
 حضرت ایشان خواجہ خاوند محمود است ہمراہ والد المجد بہندوستان زفقہ عن حضرت خواجہ
 کلان سکونت در لاہور فرمودند استحباب ہیئتہ ترویج طریقہ علیہ و آبادی خانقاہ ماموریہ سجادہ نشینی
 کجمنہ شدہ این شہر را بقدم مبارک فرین فرمودند فی الواقعہ کہ ترین خانقاہ و ترویج سلسلہ و
 تعظیم علم و علما بسیار نمودند با وجہ صفای معنوی و تقای صورتی بکمال داشتند حسن الوجہ
 و حسن الاطلاق بود و خانقاہ طریقی شکل و شمایل ایشان را دید و نوشت شد مردم ایران از راہ
 تخاصف قریب از ارغای محاسن شریف زیادہ ترست کہ قبضہ بہت برسیدند علانی فقہ مولانا
 ملا غوص وجہ در جواب ایشان بجنور بادشاہ گفت و علی الرغم اہل شیعہ معتقد ارشاد مبارک
 حضرت غوث الاعظم رضی اللہ عنہ طویل و عریض بود و فضلا و علما و حکام و ارباب عبداللہ دست
 ایشان میرسیدند و کامی بدعوی ہم میطلبیدند تفصیل تباہ ملا محمد طاهر خلف الصدق مولانا ملا
 حمید علاء و خدمت ملا ابوالفتح کلو و ملا یوسف مدرس و ملا محمد طاهر مفتی و ملا عبد الباقی

و ملا احمد مفتی و فضلی دیگر هر سه آمده در وقت علازم الشان میشدند با اتفاق علمای وقت
 فتاویٰ نقشبندی را تالیف نموده بودند و خوان کتاب تالیف دیگر دارند و رساله در احوال والد
 بزرگوار خود مقتضی تالیف فرمودند نسبت خود را حضرت قطب ارشاد خواجہ علاء الدین عطار
 میرسانید که دفتر حضرت خواجہ بزرگ قدس آمد قالی میرزا العزیز در حباله ایشان بود مطابق
 روایت صاحب رستخات و صاحب لسلک العارفين آورده که در دست سپهر ایشان بود و خاصه
 این روایت رستخات را مع روایت آنکه خواجہ عبد الستید داده خواجہ عبد القادر را
 بود قدس مره در عهد خود میرحجج ساختند و چندین رساله رستخات آورده تصحیح نمودند که
 بیان نسب اینست که حضرت خواجہ خاندن محمود ابن حضر میر سید شریف ابن حضرت خواجہ
ضیا ابن میر محمد نقشبندی ابن خواجہ تاج الدین ابن خواجہ علاء الدین ابن خواجہ حسین
خلف خواجہ علاء الدین عطار و سنده ارشاد خود حضرت مولانا محمد قاضی که خلیفه حضرت
 خواجہ عبد القادر است بود قدس آمد ابن امیر ارم با مطروق درست می نمودند و خواجہ خاندن محمود
 خلفه خواجہ استحق بود خواجہ استحق خلفه الصدق مولانا خواجہ احمد کاسانی تربیت از حضرت مولانا الطاف

که رسیدند مردم اعظم خواجگی احمد کاسانی است یافته و ایشان خلیفه حضرت مولانا محمد قاضی اندو
 مولانا محمد قاضی خلیفه حضرت قطب العرفا خواجہ عبدالقدیر است و در اندک زمانی مره العیز
 و از وجہ و شرف و الدان طریقه شریفه نقشبندیه درین صوبه رواج یافته است و هم یاران صوفی
 درین صوبه و در صوبه لاهور از خواجگان مرحوم بودند از آنجمله در لاهور حافظ قاضی مرحوم و در سیوه
 صاحب ظاهر و باطن و بحر ایشان مردم دیگر که در دیوار خانقاه اسمای ایشان مکتوب است و چو
 جمعی را حضرت خواجہ معین الدین در مقامات بقلم آوردند چون عمر مبارک حضرت خواجہ معین الدین
 از مقامات تجاوز فرمود آزاری عارض بدن عظمی شد در سال هزار و شصت و پنج در ماه محرم حلت
 گزین شدند و در صحن خانقاه فیض ناه متزلزل آخرت گزینند هر سه فرزند از چند درجات خواجہ
 سفر اخروی گزین بودند بیچند صغریں بنا بر جناب محدوده معظّم بیکم صاحب معنی اعلیّه صغریّه
 حضرت خواجہ تکفل پردهخت خدمت خانقاه شدند و در آبادی آن کار مردان فرمودند و طعام
 علیه خدمت روضه و خانقاه و وابستگان دیگر فرمودند و نوعی که باید کار اہل روزگار ماند
 حاج مصطفیٰ رومی نقشبندی از مردم روستا و بیکو اسطه مرید حضرت شیخ تاج المی است

که از خلفای قطب الغنی آفاقی خواجہ عبداللہ باقی است در کثرت تہا بطریق سیاحت ثریا آورید
 خدی در جوار بل مرغان بعبادت مشغول بود بعد آن در اتصال مقام ابن شاہ کہ مجرد و
 بیاضی و خانہ و خانقاہی بہا فرمود تا آخر عمر جامع سکونت داشت مراتب بسیار بود و
 شبہا ہرگز کمر وایم نکرد و اوقت اسرار محمد بود نام پیرانشان خواجہ باقی ہمینی است کہ میر
 شیخ مغربیہ بود و این سخن محررا از زبان مرشد خود و ایشان ملا و اسطہ از ایشان شنیدہ الحکم
 صاحب جذبہ و تقرفات بود اما تعلیم طریقہ کسی کم کردن غنیمت وقت خویش بود و چون پکی
 مجلس رسید در میان باغ مدقون شد رحمۃ اللہ تعالی علیہ مولانا عبدالحکیم پیر عبدالحکیم
 باندی بدیری کسب فضایل عقلیہ و نقلیہ کرن از ارباب استعداد بود و توفیق الہی اورا بہجت
 حقرت خواجہ معین الدین نعمت بنندی دلالت نمود و ہمہ تمام از خدمت سر امر سعادتش حاصل
 نمود

خواجہ حبیب اللہ کانی در جوانی ذوق خدا پرستی ہمراہ میداد و در مدح خواجہ
 یعقوب دار دخل طریقہ شد چون واقعہ مدح خواجہ یعقوب بوقوع آمد در میان شاہ حضرت شاہ

قاسم حقانی از سفر حرمین مراجعت فرمودند و خواججه حبیب الله را از کمال التفات طلب نمودند و تربیت
 بذات مبارک کردند بنا بر حسن سیرت و صورت قبول تام در خواججه حضرت شاه بهرسانید و از مقبولان
 خاص انتخاب شدند بکالات طریق بهر اندوختی یافت میبود و احوال آنحضرت کمال استقامت بر لوازم
 فرموده تربیه ارشاد حاصل نمود و عمر بسیار یافت صاحب لقرافات بود و به دستور آدمیان تعلیم
 تربیت انجمن هم میفود یکچندی بلامهورفته مسند سلسله علیه قادریه از خدمت حضرت میان میر
 گرفت جدی و الدج را قلم حروف شرف و فاضل و سعادت از دواج اجتماع یافته حکامات غریبه
 از کالات عجبیه نقل میکرد شمه از ان در کتاب مختارات مرقوم است و استخای عصمت قیام نیز تا آنکه
 تقید تام در عبادت و از کار داشتند و احوال حضرت خواججه حبیب الله در سال هزار و نهصد و دوم
 بحسب واقع شده در محله قطیف الدین پوره در جوار خانه خود آسود

خواججه بابا کاتب و خلف الصدق حضرت شریفیانی ناکاموست که در کتب نیست بملازم حضرت
 شاه حقانی رسیده و تربیت از خدمت والد بزرگوار هم یافته وقت سفر حضرت شاه بجاناب حجاز

تربیت آن شاهباز

تربیت آن شاه باز خواست حضرت خواجہ قاسم دستور دیگران شد مرکز استغفار و دستر شاد
 در تمامی مرامت و ملازمت آن خویش که بقصد ایجاد خواجہ قاسم بر قافت بایران آمد
 و چراغی بدست داشت بادی درید چراغ را کل کرد زاهد بایا انگشت سیاه را آب وین تر کرد مثل
 نفع روشن ساخت و سر در دره خواجہ قاسم از روشنائی باز داشت خون در خدمت خواجہ رسید
 فرمود که هرگاه اینهم قدرت داشتی چرا ماد را کند آشتی که چراغ را کل کرد و حال تو مستور میماند
 میدانم که باین شوخی تابتن میسوزی بگویند که پیدا میواقع بعدی آتش در محله واقع شد
 و خانه فراخ بیا هم سوخت بامر والد سحبه بر آوردن صدق رفت از بالای بام چند تخته آتش
 بر سر مایا افتاد و خرم هستی بر باد داد شیخ حسن عمل بیرون قلعه بالا تر شاعر واری مدح
 رحمة الله رحمة واسعة جمعی از فضلا و شعرا که در عیدت بر منصبه و ظهور بودند
شیخ محمد حسن فانی از اکابر کثرت از بنی اخوان حضرت جامع الکمال است شیخ یعقوب
 فن شعرش عالی است و بهشت علمی باریاب بپادشاه ترافه دارانگش شد صدارت کشتن داشت
 مرجع اصناف و اکابر بوده شاگردان بکمال داشت خون طاعت فرمود و سخن پرورد خانه خود در

چو اگر رسید رسال هزار و هشتاد و هم اسود از اشعار آیدارش اینجند سپست که مر قوم مینود
 فانی تخلص میکرد **دختر دل** از بسکه دل از دامن تر آب میخورد **دانی** میگوید تصور اگر آب میخورد **سپسته**
 کرم و مرد جهان در پی هم است **شب** هر که باده خورد و سحر آب میخورد **دانی** زاهد سبزه نش ز چو روتن
 عینده **دانی** تخیل که خم شود ز تر آب میخورد **مردان** چو ترکند لب از حوی تیغ تیر **دانی** نازدهم ز جوی پیر
 آب میخورد **دانی** در مجلس شراب داغش نمیرسد **فانی** بجای باده مکر آب میخورد **دانی** **دلم** سروا
 به چو تو رفتار میکنی **دانی** طوطی خوش به سو تو گفتار میکنی **دانی** کس دل با اختیار مهربان نمیدهد **دانی** نهاد
 که رفتار میکنی **دانی** تو خود به فتنه که بچشمان ترک مست **دانی** تاراج عقل مردم بشمار میکنی **دانی** از دوستی
 که دادم غیرت نمی برم **دانی** خشم آیدم که خشم باغبان میکنی **دانی** با دشمنان بصلحی و با دوستان بحکایت
 یاری نباشد اینکه باغبان میکنی **دانی** تاریخ فوشت شمع محسن را چنین یافته اند **دانی** ز فتنه فانی بجام با
 در مرض موت تو به دست تقار و بر رفت و ندامت بسیار تو فنی یافت **دانی** **علامه محمد حر و زبیر** **دانی**
 سوداگر زاده بود و بایل خط نستعلیق شوق و در مشق آن خون بگری خورد و با صلاح ملا محمد حسین
 در انوقت از خوشنویسان روزگار بود و رسانید در اندک زمانه فوقیت بر اقوان حاصل کرد و یکایک وقت

شلغی می نوشت بخلا و آقا رشید که او در آنوقت در ایران طرز بادامی داشت با جمله آواره کمال
 ملا محمد مراد بمسامع شاهچراغ بادشاه رسید و داخل کتابه نویسان دربار شد صاحب کتابه اکثر
 عمارات و دوتخانه و باغات پادشاهی بخط مولویست الحی که عجب سحر آفرینی و طرز نازک
 و شیرینی در تحریر که گویا تصویر است بکار برون از جناب پادشاهی مخاطب برین قلم شد
ملا محسن شیرین قلم در حسن خط برادر خود محمد مراد بود و آنچه در تحریر عمارات و دوتخانه
 برادرش باقی مانده بود ملا محسن آنرا بکمال تراکت و زیبایی صورت انضمام نمود بر رویه برادر
 مینوشت با وصف کالات صورتیه میل به تحصیل امور معنویه داشت و در ارادت بخدمت قدوة
 المرئیین حضرت شیخ داد و مته مالور زن بود **مولانا محمد طاهر غنی** از قبیلہ انسانیهاست
 که لقب معروفیت در کثرت صاحب طبع عال بود پایه سخنوری را بر وجه کمال رسانید هر چند
 شاگرد ملا محسن فانی بود اما اتفاق ارباب سخن سخن است که از خطه کثرت در تمام اقلیم هند
 در اتحاد همجو خوش خیال و نازک بینی بر تختسته دیوانیش که مرا با انتخاب است میرزا محمد علی
 ما بر ترتیب داده اما اکثر شعرش بطرز اهام است و غنی ابتدای تاریخ شعر گفتن و تخلص یافتن

سبزی

است روزی مطلق تازه گفته پیش شاه هر خواند **بیت** بی چراغ است بزم خاتم غم نیست
 مصرع ریخته شبنمی است که در عالم نیست **شاه** نظر بر طرز ابهام بندی شو **شاه** کرد گفت
 شاید مصرع ریخته که باشند همین خواهد بود اینچند شعر از دیوان غنی است انتخاب خود
 میزرا مغر موسولیت **بیت** فراعنی بلسان بوریا دارم **شاه** مبار و راه درین بنیته شیر قالدین
 کند در بر قدم تو یاد چلچال **شاه** که حسن کمر جان پادشاه است **شاه** ما دامن تر شدم بختگر گفتند در
 آفتاب نشین **شاه** و **شاه** حسن خطی بختا سیر مرا کرد اسیر **شاه** دامن هم نکر زمین بود که کنار شدم **شاه** می نواز
 ساز عشق اندم که طامع یافت **شاه** باشد از پای کس مفرات یا عیونوت **شاه** بر ندایم ز اسرار کسی
 مضمون را طبع نازک سخن کس نتواند بر داشت **شاه** جهان بلی از ضعف نتواند رسید **شاه** ما بر و ناتوانی
 زنده ایم **شاه** ز ضعف تن بخرامی نمائند از زمین باقی **شاه** نکی می نماید که نه از آینه در ششم **شاه** فلم سحر
 کرد از نسیمه جاکم مکر خفته **شاه** که مکتوبم ز صد جا پاره بال کبوتر شدند میان ما تراکت هم مجبوران
شاه دستان دارد **شاه** پرورد سبب شغیری که بر موسی میان دارد **شاه** حون استین بهنیه جدم ز حین
شاه پرست یعنی عالم تر در توانی از زمین پرست **شاه** میفرستد به پدر برین خاله **شاه** یوسف اردوش

حسن اینهم نوزاد

حسن نهجه خود را کم کرد. **انتر بکر** خند سعی من از دولت دارون. ز فریاد سپیدم چشمم بدار خوا.
 بر خیزد. **چو خاچی** که بر دسر عجیب موم فرو. ز دم چو بر درستی بلند شد نام. دل ببردن نه غنی
 چو قامت که دیدیم. **بهر این** خاتم تکلیفی نیست چون سنگ **نزار**. جلوه حسن تو آورد مرا بر سر فکر. **تو**
 تو خاستی و من معنی ز کین بستم. یاران بردند شعر را. **افسوس** که نام ما بردند. رفیق اهل غفلت
 عاقبت از کار میماند. **چو یک** یار رفت دیگر بای از قضا میماند. —

در کمال جوانی بعد از واقعه شیخ محسن فانی بهشت راه قصا کرد و در سال
 هزار و شصت و سه این قطعه در تاریخ وفاتش گفتند **تاریخ** از فوت غنی گشته که و مره عکس. هر گشته
 در ماتم او خانیشت. تاریخ وفاتش از پرسند گو. **سنان** نیز کج هری زیر زمین. **خواجه**
باشم دیو از اعیان کیمیرت با وجود اشغال قانونکوی کل که تعلق با و داشت کاهی از راه
 صفای طبع خاطر بطرف شعر و سخن میکلمات خوش فکر و صفا ذهن بود از تمام کلامش بجز
 این دو رباعی گفتا نمود **رباعیت** که ز بیم خجرت خواهد دلم کمیو گرفت. **سحر** ابرو ستوان تیغ

ترابر و گرفت **کثرت** حسن و صفات سر آرزو گرفت **خال** خال خال اندید و کوشه **ابر** و گرفت **یکدوزه**
 را اختیار در دست تو نیست **لیکن** معقول فطرت لب تو نیست **تدبیر** جو کجبتین و تقدیر جو بختش
 در دست تو نیست **لیکن** در دست تو نیست **قاسمی محمد عارف** خلف قاضی ابوالقاسم نمیره مولانا جمال
 الدین که ذکرش گذشت در زمان شاهجهان بیاوری سبخت و اقبال میش آره بنایات سلطنت اعتبار
 حاصل نمود و بتقریر و قالیج کناری سفارت ایران سلاطین انجاء را بحسن لطافت جواب ده بود با
 وصف مشاعل دینوی بهره تمامی از سخندانی داشت این رباعی و قطعه را بکشتن شاه و آن دین
 صحیفه برنگاشت **رباعی** خواهم که ازین نشیب بپستی برسم **وز منک** و خودی خود بپستی برسم
 یکجور چه ز جام نیستی نوش کنم **از کجمنش** خمار بستی برسم **نه اران** دیرتر بجیند کام **که در جلوه**
 کبریا بی **زبان** توقف کند که دریا **ذوق** در یوزه کدای **میلی** بصورت برکان هم میخورد جفا که
 بملکوتی از جناب حضرت عروه الوفا **شیخ محمد معصوم** مرافق است و آن مکتوب در جلد ثانی است
 مرقوم است **عنا میده** و لفظ **کنا** که ذکرش گذشت آشنا تخلص میکرد آشنای کجور
 مستحوری و سیاح دریای هنروری بود **یکبار** و دوستان ابواب فیض و عطا بر روی میکانه و آشنا

میکشود و از خوانین زمان بجلو فطرت و صفای تربیت طریق امتیازی سپرد او احوال سال آمار
 تجرد و انقطاع بر دلش آفاده با اختیار ترک منصب کرد بخصه پادشاه عصر کشمیر آمده بمراوده عزت
 نشست و در آنجا از دولت در سنه هزار و هشتاد و دوم و امن از صحبت آشنا و بیگانه بر حدیث
 رخت منها تها عدم کشید صاحب دیوت از اشعار او بیت بنشین بگویند که آرزو ده رخت
 پایی سگسته تو بجای گرفته است کونید و قبیله پادشاه عالم بپناه آن آشنای بچه سخندان را چته
 ملا حظه اوضاع و اطوار سرمد برهنه فرستاده اند و آشنایان او را بیگانه از معنی دیدن این بریدگی
 نظم کشید بعرض آن پادشاه ابجم سپاه رسانید بیت بر سر مد برهنه کرامات تهمت است
 کشنی که ظاهر است از کشف غور است استغناء عبد الرسول نام در سلک تازه کویان انتظام
 داشت متوطن کشمیر ببطور است در اوایل حال از امیر و وزیر و غنی و فقیر علم استغناء فرما
 بپوسته خرقه قناعت و بی طمع بر لوح خاطری نگاشت و آن خردی ممت بحقیل اسباب دنیا
 او در شب پناه شاه شجاع فرزند سیوم شاه اجم پادشاه رسید بمصطفی و خدمت سرفراز گردید و
 شاه شجاع از قابلیت و کاردانی او واقف شد و در صد در میشتن بود در اوقاتیکه شاه مذکور

سکه و خطبه بنام خود کرده از بنگاه لوائی نسخ کردند و ستان برافراشت استغنا خد مدد از علی تو جانیه
 داشت بعد از آنکه شاه بختیاج از دستبرد شجاعان عالمگیری مملکت میکانه از دست داد و آواره
 داشت تا گاهی کردین استغنا بیبر و سامان از بنگاه بلیده او ده رسیدن مدتی نوکری بعضی امرا
 بموخت کرده آنرا امر عازم دارالخلافه گردید و بوسیله بعضی استادگان باید سر خلافت بمصیر
 ملازم شاه دین تپاه عالمگیر درایت و در سلک سایر ملازمان منتظم شد و در سینه هزار و
 هم ازین رباط طال بفرای به زوال انتقال نمود از منظومات اوست **مبت** فلک چرا که
 احتسابی نبرد سناری مایه پرستان خمار می ^{خود بود} وقتی همی داشت هر خند سعی و تلاش و تردد
 که هیچ یک از بار یافتگان حضور لامع النور بر بختیاج آن همهت نکشاست و مطلبش بر عقل
 نرسانید آخر بخان قدردان بختاوردخان لطیفی شد بعضی خدیوچهار رسانید و بیک نوحه او را
 با شاه مقصود هم اعونش گردانید و استغنا در انوقت چند رباعی بنام او گفته از آنجمله
 این رباعی بخاطر فخر بود **رباعی** ای خان بلند قدر اکبر سبحان قریان زبان تو خوانین زمن
 تا خاطر آشفته دلان جمع شود یکبار یکو قریشانی من **محمد رفیق منشی** از دردم نیمرا

در نظم و شریطع بلندی داشت اما بجهت که زبان معیشت محبت یغن نشا میکشت و باین تقریب
 تن میلازمت حکام میداد این رباعی از دست **رباعی** و رسایه خویش جای آواره و همید
 و چاره کار دل به چاره دهمید **رباعی** هر چند که کفاره ندارد نیکی نیکی به بدان کتیده کفاره دهمید
 و قتی که **فتیله** شاعر هجو مردم کیمر بطرز بحر طویل مرد و یوان سینه **فتیله** ناظم خواند خواجہ
 عنایت الله جن که در آن وقت ریاست داشت بغیرت آید استاره جواب مجید رفیع منشی کرد آن
 صاحب قدرت و استطاعت در یک ساعت جواب بهمان سلوب مخزون کردن روز و کرد در مجلس سینه **فتیله**
 و فیله را ملزم ساخته از مجلس چ که ازین شهر راند خون خلیله از طافه نبود دست از تحریر اشعارش
 برداشته بنگارش قدری آن بحر طویل گفتا نمود **بحر طویل** لغت الله بران و فیله که صدمه کا
 که نکمار که خود را بران دوسه لک آدم مخزون سخندان سخن سنج همه آهسته از فصل و هنر دار
 که کربابی همچون بفتش رند بغیر یاد بیارند چهار **رباعی** **لیک** **قصیده** که اوقات خفن مردم پاکیزه
 دانائی کور و آبی خدا ترس حق اندیش که جفر ذکر خدا فکر ندارد نشود و مر و بسازند ترا و خون **قصیده**
 تیغ تر باز **رباعی** آنچه او در حق ایضا پاک تر ندانی و بدیختی خود که همه همه و بهمان همه که بپشت

۴۹

که خبر ایشان رسد از ایزد متعال درین سال تعجب نه تاخیر که فرصت نبود خوب باین باده خبره هر حق
 نادان تا خبر ایشان چه بود این دوسه حرفی که براید از زبان من آن سفید حیران زده حتم و غضب
 زانکه حد لایق که کند فلتاق قوساق که لاخوی سیه روی بداندیش عجب ریش بید کوی
 انبای زمان عادت و سرکین خورد و کمنه کند کام و طرا که رسد طعن تو بر مردم کجاست که
 دارم خبر و حال تو وضع تو ای بجز از خویش که در عهد جوانی بمیان بخت مردم بیکانه کنستی و صد بار
 بگوشت ز عشاق رسیده است که از کجاست که کم توان بود که دنباله که در عقب او است تا مدامیکه
 پدیدار شد از طلعه شحمت اثر ریش که بشمی بود پیش باین طرز زربکاری بدیغل کردی عقب بود
 تو در پیش خجل شو که زنی عصمتی خویش سبک یاخته عمر کار را بعد از آن ریش تو کردید کس را تو
 در اندر دیال تو فوجی کسی چند که عشاق تو باشند و بر سر سینه خویش نشستی که ای همه روز خویش
 زبانی زبانی محکومی رونق کم شد عشاق تو برار نشسته و که نشسته عشق تو و یک که کشف
 یوده برایت تو فرستاده است بیک ساعت بقسم کسی یاد و که نیک که میداد و کجا بود بجا نظری
 با ده کشتن از ابریشانی و عربانی و بی مانی و حیرانی و معزتی و خواری و خفت که نصیب تو شد

سکون

اندر دلی

اندروطن افتاده هوای سقرت در سر و از ابر به بدنس که صد پاچه خراب و ضعیف شد و خصب و خمر بکه
 زانگاه پیر یافته بودی برنگی بکده یکی بکده برزنگ و دو پا موزه بدزنگی که نه و برنگ و
 دو پاوه پیر کین یکی لاسنه خمر پیر و بون آهم از تاخت نام که برست که افتاده است که دانه است تصدق
 پر رقیه زنت را و بای تو میاسنزه آن مرکب از قریه ویرانه خود باد و سده مکبت و بد سکا و فلاس کلاسی
 بسوی هند که آخر به ازین نیست خزان را که کلان بود که از گردش کینی تو سنی ساکن کجمر که در آب و هوا
 زنگ خالصت بیاید ترکدای دوسه زجامه رنگین تنعم کنی از سقره اریا سنجای صبح سناطر نسانه
 که کجاست قوت و قمرایه بد پاچه خمر و موزه صد ساله و پیناوه صد باره و آن بکده بقیصه که
 پیر یافته بودی و بکوزید پریشین که کون نیست خین سخت و لاف تو و اطهار سخنانی و بیجا شاعری
 کمی بود از مسلم بد نیاری که بو نیز همه مردم اینجا گفتنها تو با کوزه ترو بهتر از مغر و سخنانی تو موز
 ترو بخین ترای احم نادان نفهمیده حیوان ز خود بخیر و خیره سر و ابداً فلتان که از دست تو بخی زخری
 کمر و از سبک ترو کنگ ترو از جامه ناپاک که خود این بخت ترا کافی عبرت دکارا و **در بریم جان** از غیر
 قوام الرحمن که نه ثانیه در اوایل ترو و شتا و نه بصو بداری کجمر تقریفات انحراف در عبادیم جان

۴۰

در حضر و اوقات عجبه حادثات غریبه روداد کی حادثه سیلا که لطیفان آینه های مردم را بر آورد
و عالمی تجاک کیسان شد میکنند که عمارت مردم مثل کشتیا در صیان آب چرخ میز دگر آید سیان
سر کردن میرفت بسا اوقات خاندان هم درین و ط می بودند طغیان بیخ تار خ است سال دگر
بسجاده نه زلزله احوال مردم مدتی در زلزل اند زیاده بر یکماه این جاده تج گاه و عمارت شهر
وارد بود این تقریب ایا و سع و ثروت زلزله خانه ها را فرار دادند دیکر اند قلماق بقوه
تبت کلان و استعانت را جهت از حضور بوساطت ایران چنان و یقین شدن افواج کابل
بامداد رایه تبت بپردازی فرای خان بر ایران چون فرای خان و خوانین دیکر نرم عید فوج
قلماق داده و تخریب تبت کردن مراجعت کنند موند بر عمال تبت را با غنائم و اموال بسیار
همراه آوردند ناگاه فتنه در تهیب بمیان آمد با اعتان این است کل از مردم حسن آباد
که محله شیعه ماست عبد السلور نامی با سیران خود صادق نام یکی از مردم سنتی ایدار سینا
خصوصیت میخ بطول تراع شد در صحن منازعت شیعه نامی ند کو ظاهر از ترک لب افعال
نامشروع و مباشرا اقوال ند مومنه سند اند در حق حقارت صحابه کرام رضی الله عنهم با وصف این

بدعوی صادق فرمود که اعلام مغربی برود و حمایت ابراهیم خان مانند ازبک و قاضی محمد یوسف
 بغیرت آمد عوام شهر سوریش بسیار نمود آتش فتنه و فساد متعل شد چون ابراهیم خان
 مدعی علم بود و خانه خود نگه داشت مردم عوام حسن آباد آتش کشیده اند با بیکر گشت
 فدای خان مرا حقه بجمایت مردم حسن آباد را در مطرو مردم شهر و خوانین کابل با
 افواج خود مثل محمد خان و الفغان و میرزا میثم و غیره که همه کسان بودند با اتفاق بعضی
 منصب داران که سرکرد آنها خدمت شرافت و بجا برت معیت خواجہ محمد ترغیبه بیدی
 و خواجہ محمد صابر و میرزا سلیم و میرزا حلیم بیگ شغری بودند مقابل شرح جمعی از طرفین
 مقتول و بسیاری مجروح گردید عوام علیه بسیار نمودند و مرسته از دست قاضی ابراهیم
 رفت ابراهیم خان خود را عاجز یافته عبد الشکور و غیره را که دعوی بر ابراهیم بود حواله کرد و سر جوینده
 مجبوس شدند آخر الامر مشارالیه را بادی و سپردگی داد و بقتل رسانیدند چون از وقوع این امر
 قاضی تر آید و رفت خانه صوبه دار نمود با وصف اعتماد را و از خانه بر نیاید و صلاح لا محمد ظاهر
 مطلق اعظم غره بر عکس از خانه او را هم عوام تاخت و مسمار نمودند و در شهر شورش دستبرد

عوام بسیار شد با با قاسم مقدسای شیعه مارا در راه گرفته بامانست و خوار می گشتند فدای خان
 بیخته تنه عوام سوار شد بر ابر خانه میز را سلیم مذکور بمقاله روداد و میرزای مزبور با جمعی از
 عوام بقتل رسید درین اثنا منشیخت پناه بقا با با از اولاد عرفان دسکاهه خوابه حبیب الله
 نو سهری اجتماع کردن حویلی ابراهیم خان را آتش کشید ناظم فوج خود فرستاده بقا با با و
 وقاضی و قایم کار و بخشی و روسای سهر مش خوابه لاله کانی و خوابه حاجی باندی
 خوابه قاسم لکرا گرفتار کردن مجوس عمن مردم سهر را طرفه اسی و ربعی از طریقین
 روداد چون این حقیقت بلام و کاست معروض بادشاه عالمگشتد حفظ الله حال
 ناظم لاهور بحکم بادشاه دین پرورداد کستر حق آگاه فرستد در پیش پنی استباه ظل الله
 بر جراح یحیی خود را بکشته رسانید و ابراهیم خان مغرول گردید مجوسان مذکور را همراه گرفته
 روانه حضور شد در لاهور بحکم حضور مجوسان بجات یافته بوطن آمدند قاضی که
 اختیار خود بحضور بر نور گرفته بود در حضور رسیده بعد بفرقه رحلت نمود و رسال میراد
 نمودنش این هنگامه در کثیر روداد **حفظ الله خان** ولد سواد الله خان در هنر ارد

نود و هفت بکمر رسید در محله گلشن حویلی ظفر خان سکونت نمود اصلاح فساد گشته
 بسیار فرمود و دسال منظم و سنن و حسن عمل و احسان و استرفای خلایق گذرانید بچو
 بجهت تبه راجه چون که در صوبداری او بود از حضور ما مورشد ابو الفتح دوان به
 بنیامت حفظ الله جان مرا فرار کردید کیسالت عمل کردن نیامیت بنام سیح ابو الفتح نامی
 که از مجربان حفظ الله جان بود تقریر اینست کیسالت ادای نوبت خود بکمال تدین و احیاط
 کرد و در عهد او و مخط غلات رودان مردم تعب بسیار کشیدند سیح مذکور تقیدی بکار برد
 بود باراده الله تعالی پیش گرفت ذکر منیخ و ارباب کمال که درین حال حاضرین
 ظهور بودند —

باب دوم در مشکوئی در علم حکمت و معانی و بیان و فقه و حدیث شاکر و خواج
 حیدر چرخي چون کتاب مشکوک المصابیح مستأ و اسناداً در حافظه داشته و خواج
 حیدر چرخي اورا لقب مشکوئی ساخته مرید سید شیخ ابو الفخر بابا نصیب آقاس سرور رفیق
 خضر و سفر این بود و سلوک مقامات تالیفات عربی و فارسی دارد کتابه امیر الابرار در

احوال متشیخ و سادات عالیات و ریشیان کثیر نوشته و امیرالاستجار در مجمع کتب منطق
 شیخ عطار قدس سره نظم کردن بصحبت حضرت ایشان خوابه خوانند محمود کسین و در اسرار الابرار
 ذکر شیخ ابوالفتح آورده که در سطره ملاقات شیخ ابوالفتح قدس سره خوابه زبور من بودم و
 مذکورات آن صحبت و تطبیق احادیث که حضرت خوابه سوال کردند و حضرت بایا جواب گفتند بسیار
 نوشته شیخ مومنان تاریخ وفات اوست ملا ابوالفتح کلو در تاریخ او فرمود تاریخ از پی
 سال وصال آن مراد مقتدا بود بایا شیخ الاسلام آیدار عظیم ندای هزار و نود و هفت عمر
 بسیار بایه بصحبت علما و فقرا گذرانید در محله کندر پوره حوالی عیدگاه آسوده رحمة الله
 رحمة الله میرزا ششم **میرزا آید** که معروف به عنوار است مشهور به نسبت خاندان حضرت
 سید محمد منور است تحقیق علم در خدمت حضرت ملا حیدر علامه نمون و آنجا که او منتفی فرمود
 و نفرشکر کرده و خدمت تدریس یافته عمری سبغ علم و تقوی گذرانید زیاده از شصت و عمر یافته
 در هزار و نود و هفت در گذشت در هزار حضرت سید آسوده است

خوابه قائم نزد **ب** بعد تحقیق علوم سلوک کون

در لباس فقرا

در لباس فقر با دای نیا مسکح موفق گشته و بعد سفر ماک بطریق سیاحت و کشمیر در محله طب
پوره وارد شده و شیخ فانی را دید که در الوقت در خاقان درس تفسیر ملکوت خواجہ داخل و در شده
و میان نکات و لطافت معانی بیان فرموده شیخ از و راضی شد بدای قبول کرده بعد تو
نخ بکاشتر رفته و پوره بسیار یافته و از اینجا باز بکشمیر مراجعت نمود نوکر پادشاه هندوستان
شد بمقریب سیاق صوبه تهنه اکشمیر برآمد و راه بسفر آخرت برداشت و لاشه او کشمیر
رسید و متصل قرفانی مد فون شد خوانشی او بر کتب معتبره مهیوست

علامه محمد فضل فرزند احمد حضرت مولانا حیدر چرخ است تفصیل درع و تقوی اعتبار داشت
و بهجت را بر فاده و تدریس بود و الدنبر کواری بکاشت سخن رحلت نمود در جوار و الدنبر کواری
آسود **علامه عید** در کشید زرنگر شاکر و خواجہ افضل چرخ و ملا سلطان بابی و قاضی عبدالرحیم
در علوم نقلیه و عقلیه مستعد و ضیغ زبان و خوش تقریر و شیرین تحریر بود و مسموع شد که
سینه خان علمای قریه را برای امتحان تکلیف احضار کرد و در مرتبه ابوالفتح کلو و غیر ایشان
بجایگاه حاضر کرد و در باغ جهان آرای فرستند خان در سج دارائی نشسته بود گفت که کی را این

طالب علمان حاضر گشتند اول بعین ملا عبدالرشید در آنجا آواز بلند خوانی تقریر کرده که فضلی اردو
 شنیده اند بعد فراغ مباحثه ظاهر گردید که من کجسته از شاگردان علمای جبرون هم حاضر بودم
 و تکلیف احضار کسی ننمود و این ملا عبدالرشید سیر علم بسیار کرده او آخر عمر سفر اختیار نمود
 و بلبلر عالمگیری رسید و خدمت قضای بر ما سپرد یافت خاله از شغل باطنی هم نبود ارادت
 و خجاست میر محمد علی قادری داشت و اشغال ذکر و فکر نیمه از خدمتش کسب کردن بود **حضرت**
میان محمد علی از طبقه تجار کهنه است بلاهور رفته نوکری شاهزاده بدراغ دوا پشت و ترک برادر
 فروخته صرف فقرا و علمای عصر میکرد چون میل بر اه حق نمود نوکری کرد و دست از همه برداشت
 روی طلبت نظایقه آورد و از ارباب خاص الخاص خدمت میان عبدالوهاب لاهوری شد و کسب
 از این اصحاب اعتبار بهم رسانید و رتبه خود را از اکثر اقران در کدر آید چون کتبیم مراجع فرمود
 در محله اندر واری در محله با بخیان میبود و خواجہ اشائی بکمال بختانه برد و مسکنی متصل خود توابع
 کرد چند سال توالی و تواند در رستان بگذرست و خود میرفت و اخذ فیوض صحیح و خدمت
 مینمود و این شیخ عبدالوهاب از خلفای حضرت شیخ عثمان جلند رست و نظر خاص این بزرگوار

داشته اهل خدمت میان محمد امین در وقت خود از اجله اهل بکین بودند و سعی بلیغ در حفظ نسبت
 میفرمودند از اینجه اکثر احوال ایشان خلوت و سکوت میکردند آخر با مردم کمتر در فضل و جود علما
 بیفتاد و اغنیای جم غفیری از ایشان صورتی معنوی بقدر استعداد و استقامت گرفته اند
 اکثر اایم مریض میبودند با مردم کم میگوشتند هر چند بعضی اوقات با مردم زایر و وارد
 می نشستند اما با الحقیق خلوت در انجمن میبود و کسی جرأت سبقت در کلام یا اظهار امرام
 بیوقت نمیداد از زبان حضرت مرشدی مرادی که از حرم ان خاصه ایشان بودند مصحوب است
 که روزی جمعی از فضلاء محمدی نزد آن بقیه رسیدند و بقیه تحقیق مسئله کار برقع صورت و ذکر
 از آن تغییر سخن فرمودند که یاران اینجامد رسد قرار دادند بر خاسته خلوت نشستند و گوید
 علمی این احتیاط بود تا بجز کورات دیگر چه رسد سرا بالعرف بودند بر علما شفقت زیادی داشتند
 و هر با آنها میفرمودند و رموز و اشارات بسیار مبهمی آوردند در تذکرات و حقایق و معارف و بیان
 آن بخوش و خوش اکثر مرشدی مرادی را مخاطب و بمناسبت از دیگران میباشند و سلوک با آنها
 تخصیص تام میفرمودند صحبتهای خاصه عامه با ایشان بسیار داشتند گاه گاه ذکر صحبتهای کبریا

با حضرت عالمگیر دشمنند میکردند و کان سقیماً علی الترتیب و الطریق و رافع البدعت
 از غایت این مشرقی مرادی میفرمودند روزی در عین قنات رساله قطرات شیهه در
 بیان علامت ذکر اسم ذات نموده شد قبول فرمود در همان مجلس حضور یاریان از آن نسخه مکلفه
 آن کلمه را حک کنند مطابقت اظهار ما در حاشیه آن کتاب رقم نموند بود انقضای مجلس تنها
 فرمودند که این خوف از من غلط نشد بود بلکه در اوایل سلوک که توجیه و تفسیر در دلهای طالبان
 نموده شد چنین ظاهر گشته بر مباحث نوشته بودیم بعد از بیسی سال از روی آن نوشته درین کتاب بیان
 درج کردن بودند الحال چنین است که شما گفته اید در اکثر حالات کار فرمای غیرت بودند
 ظاهر کسی سمیع شریف انشان رسانید که خدا مست ان خود لانا از کشت بیت فقو سجود غنا
 با انشان مینماید فرمودند که حقیقت فقر و غنای من فردای قناعت منکشف خواهد شد و
 از اظهار کشف و کرامات احتراز کل دشمنند در آخرها باطل سبحانی ملاقات کرده بودند
 و چندی آمد و رفت دشمنند با دشمنند دین نباه از محبت انشان خوش شد روزی پرسید
 که کشف و کرامات ظاهر میکرد و در جواب گفت که اگر کشف مطابق شرع شریف باشد همت

الانعام است الغرض از زمان خود در کثرت از امثال خود به تیر بود چون عمر بن نفیس از بغداد در
 مریض شدن بکمال حضور و آگاهی یازدهم رمضان سنه هزار و نود و شصت روح پر قوت و حس
 جلوه پرداز عالم بالا گشت رحمة الله تعالی رحمة واسعة یکی از یاران در تاریخ ایشان با بیض
 ملهم گشت **تاریخ** یازدهم ماه صوم رفت میان از جهان لاله ملک که از اخلاص مهندسان ایشان بود
 تاریخ انتقال ایشان چنین یافت **تاریخ** عرش بود و سکن روح الامین **تاریخ** و مکرری گفته **تاریخ**
 دل بیک صریح سه تاریخ وصال پیر گفت **تاریخ** و اتق ذو معارف صاحب خلق کریم
 کتاب فطرات و رساله ضروریه و غیره تصنیف ایشان است **تاریخ محمد بن صوفی** قبل از بلوغ
 در ملازمه کرامی حضرت بابا یوسف رحمة الله علیه رسید بود در سن و آردی بود که خدمت
 بابا رحلت کردند شد مومی الیه بملازمت علمای عصر بفضیلت ایشان در راه خدا درآمد و
 چندین سال کسب خلوت کرید **تاریخ** بو خالی و طاقا **تاریخ** مد او متنبه بود تا قبولی هم رساند و صحبت
 مردم میداد و چندی در خانه کلو ما و چندی در محله کنک میگذرانید چون قبول خلافت مشیر شد
 از خانه مذکور سوار مسجد جامع اتق متاعل سن بر طبق سنت بابا در دیهات برای توبه و صحبت

میرفت وزن دوم خواسته صاحب سیر و دختر شد و از خانه تابانخانه نمشی چک نشسته که حضرت
مخدوم بود قدس سره برای خمس اوقات بیست در انوقت حجره خلوص حضرت مخدوم رحمته
که زیاده از بیست سال آنجا بود بالجملة مومی الیه متفرع و مودب آید بود حضرت مرشدی مرادی
میفرمودند که روزی سیر تالاب لیل با اتفاق رفته بودیم و میرشد تمام روز بروز نشسته و
تکورات مقبول و معقول میخواند و در دعوت اسما هم دست داشت و اعمالش از میرداد و خواب
استحاره هم میگفت آخرها روزیکه قطبی مرشدی مرادی شیخ عبدالاحد بهفت هزار رده
و خدمت آنحضرت متابعت نمون بموسط مرشدی مرادی ذکر قلبی و غیره گرفته و استمداد طلبیده
و خدمت یاران صالح و ذاکر هم داشت که ذکر چند می آید مثل بودی بایو و حافظ دادود و
خدمت قضا خورم و غیره هم آخرها از فقر صوری بجا آمده بود پاره بسرفلف شده و
قدری چوبیده بسیرش رسید و چون شربت کل نفس ذالقه الموحب پیش دروازله کوا
از کلوها بود بدفن یافت حضرت مرشدی مرادی گاهی بر قبرش میروند و بعضی صحبتها
رواح نقل میفرمودند **بوزه بابکی** ساکن بازار تیغ و شان از مردان امامجد علی پانپوریت

مدتها در خانه با نوکران بیخ مرده بود بقدم بخود و تفرید صایم الدر و مارک اللحم رقت قلب و غلبه احوال بر تبه داشت که چون نطرش بر صور جمیده یا بر سر سبزه و گل و گلزار می افتاد به خستید بگریه می آمد و آنکه از خیمه نمانش میرفت بر ساعت آمد و در دل کرم میکشید و در آوان قدم میگفت و در دم حضرت رشید میخندید عبد الاحد سر عهدی کهنه که از عزت میرسید و ضیاء بسیار متطبیق بخدا و مان جعفر ایشان کردن شبها که در خدمت میبود بهمان اوضاع میرفت ایشان رعایت خاطرش میفرمودند چون اجل موعودش رسید در چواریس آب ناله مار مدفون شد بارانش نفس خوارق و کمالش میگذشت

مولانا خواجہ ابو الفتح کلوی از نجای کهنه است و در آوان ظهور شباب

بحقیق علوم توفیق یافته از خدمت مولانا و العلماء خواجہ حیدر چرخ بره اندوز کلاصوری و معنوی گردید و با وصف نشان علم عقل و نقل و خط فراوان از ورع و تقوی هم داشت و در عبادت از امثال خود ممتاز و در استخراج مسائل فقهیه در وقت خود بی نیاز بود و آخر عمر خدمت افتای کبیر تعلیق بوجود و تفرش گرفت سیف السابین در رد شیعه از مواعظ او است و سواي آنها تالیفات و تعلیقات دارد تا راجع و فائز ازین بیت مستفاد است **نایب خواجہ ابو الفتح** با هزار کلام

رفت افزون و رو یکصد سال در محلی دوم مقبره سلطانین العابدین آسوده است — حضرت انصاری

ملک نازک تاشوانی مردی ناظم بود و از علم ظاهر بهره داشت و بوضع ملائمه تونگری میکرد تا آنکه خدمت حاجی فتح محمد ساکنونی رسته الله بکنیم رسیده از خدمت ایشان تفرقی یافته رواز همه بر یافته براه طلبش یافته بر طریق مستقیم شد و از تردد بگذشت خدمت حاجی مذکور بکنیم برای تربیتش آمد و مولانا در خدمت ایشان بسیار کلمات مکرر زنده تربیت واقعی حاصل نمود قدم در دایره فنا نهاد و یاران مستعد بهر شایسته تربیت ایشان متوجه شدند تا شرف قلب ایشان نمود تفرقات غریبه و حالات عجیبه با تباروی میداد و مرکز کار بود و جوش و خروش صحبتش روز بروز می افزود و نادراین کرمی احوال ناباکه پسر کشیدی که داشت طالب و فقیه و سالک و تطهر و حق محمد باقر نام حالات عالیه بود و حلت نمود بعد از این بصیبت احوالش متغیر و مرض مبتدیه رسید از توجه تفرقی یاران باز آمد حضرت مرشدی مرادی با ایشان بار ملاقات نمودند و صحبت داشتند میفرمودند که روزی در خانه حقایق آگاه صوفی محمودی با ایشان صحبت داشته از خدمت فقره تفرقی و حدیث کاد الفقرا کون کفر بر کشیده و تطبیق درخواست خودشان گفت روزی دیگر

بجای این بار

بجانده ایشان بامر والد خویش رفقه خان تو اوضح داشت که مرید به برادر کتاب لغات آورده شرح
 عبدالصمد محمد دم را بفرمود تا بخواند درین آنجا میرشد که نسبت عمر بیان تو اضع عبرت به می نماید که
 گویا وی بخارج اینهاست الفقه غفری حدیث و نیت خالص است چون بر جرحی پوست
 در جوارخانه خود در آستانه در غفر سید محمد منطقی و پس سره مدقون کشت محضاً کبندی
 بر سر قرش تعمیر کردند خدمت اخوند ملا نازکی طبع موزونی هم داشت اینچنینیت وقت تسوید این
 رساله از خزانه حفظه بمقصود تحریر آمد بسم نازکی طره او نقد دل از ما زد دید که در د
 یکصد حال بریشان دارد بسم بدیم نازکی موی همانش را و بجا دادم بسم مار زنده که پوچه است
 آخر بر موی بسم تغیت دمی که جوهر خود را عیا کند بسم خود را ز نیم بردم او دم عنایت است بسم
بسم میکوش بر که هر کرم و صفی که ز جهر شود نام تو در دهر صفی بسم خود ذکر خفی ز جهر پیدا کرد بسم
 زان گونه که از مشق حیل خط خفی بسم و این چید بیت هم از واردات مولانا است بسم
 انت مطلوبی منظور بسم انت معبود و مقصود بسم لانی فی الکون الا و هیک انت
 مشهور و موجود بسم نهیب الزمان و منعوت لهم بسم مشرب العشق محمود بسم ان عدم باللقا

کشتم اینک دریاب **خواجه حسن قل** بهره در علم ظاهر و باطن بود و صلاح و تقوی معروف
 از ایشان خدمت مایه نصیب **رحمه الله** تا مدتی بعد با تربیت متاهل و متوکل و صاحب دل بود از
 خدمتش حالات غریب نقل میکنند و هر شریعت و عمار بسیار مرغی میشد چون رحلت فرمود
 مدفن در عواریل بنیانیان **رحمه الله علیه** **شیخ حسن دلاوی** و لا اله الا الله گویند که در مسجد لاکوه
 که قبیلۀ مشهور است امام بود اصلش از موقع آسن بر کنه لاری است پدر کلانش خواجۀ عطار نام بود
 حضرت سید جمال الدین بخاری او هم به حضرت محمدوم شیخ حمزه قدس بهره بود و پدرش تجارت
 بزاز میگردید و تقریبی بهندستان رفته بعد مراجعۀ و خانقاه راجو راجی مانده و وقت خدایه هم شده
 بنحیر حضرت مایه نصیب **رحمه الله** مشرف شدند مدتی در خدمت ایشان بود بر قدم تفرید و تجرید و از خدمت
 ایشان بهره ور گردید اما آخر با متاهل شد با ابا ازین راه طالب هم رسانید شیخ هم در حجاب شد
 از ملازمین مانده و در محله لاکوه با زمین وقف حججه ساخته به امام محله پرداخته عمری بسر برد
 بایل عیادت و هنگامه نبود بوظایف و دعوات اشتغال نمود بتوکل میکرد و از مریدان اندک
 فتوحی که می رسید بران قناعت داشت با وجود کبر سن و ریش سفیدی بعد رسد اخوندی **ملا**

ابو الفتح کلو حاضر شد استماع مسایل مینمود و گاه بکوشه که در لخت داشت رفته عبادت میکرد
 مردانش نقل خوارق میکنند چون ایام حلتش رسید و عمر کرامتیه اش بسر آمد مدفن در
 جوار روضه حضرت محمد و ام قدس سره در دامنه کوه یاران یافت در سنه هزار و
 بعد از چندی هر سه پاد در حلقه کفن شمع مدفن یاران

دامنه یافتند و یوسف با ارا نیز مقبره جداسا خشنده رحیم الله تعالی رحمة واسعة
خواجه یاسقم بلو که از طایفه سوادگران شهر است مردی مرتاض و جانباز و ذوقی و سماعی بود
 اشعار غیر مکرر در احوال خود می گفت از جمله شیخ یاسی است که در وجود حال مشهور بودند
 چندی تغزید بود آخر با متاهل شد از یاران خود را خواندند علامه هدی علی کبروی است الحق
 که نشأ بلندی داشت و در وجود نوعی **دانش** حرکات و اصوات مینمود که دیگری هم از آن متاثر
 شد در جواریل علی شاه بر زمین وقف مسجود خانه و خانقاه از خود ساخته خدمت مرشدی
 مرادی میفرمودند که در ایام شدت مرض موت با اتفاق شاه محمد فاضل قادری رحمه الله
 بیادش رفته در میان خانه وقف سهوش افتاده بود و طاقت جواب سوال نداشت چون روح

از قفس ناز

از قفن بدست برالبعقا شافت در کوهواری قریب مسجد جامع مدفن یافت در شب قدر
سنة کبیله اولیصد و پنج

عارف عربی روپی ریش - در موضع کوه موله در یکته اولر مینود زاده
بودش از آن موضع یک کرده بالاتر است که آنرا موضع لوره کام گویند و قتیکه خدا تعالی
ذوق خودش عنایت فرمود ترک حرف کرده وزن و سیر را خض داده در جنگلی دور از آبادی پرا
مشغول شد و در ملازمت درویشان هم گاهی میرسید که نظری از خدمت حضرت تبه الموصوفه
بامر ایشان روی از هر خبر تافته در صحن مسجد کوه موله خیمه بود آن جبار بدست خود حجره حست
و در تحت آن غسخانه قرار داد و بای اقامت اینجا محکم فرمود صایم الدهر تارک اللحم بر قدم تعزید
و قناعت بود و اینجا تا مدت پنجاه سال سیر برد و گاهی بر مدت کمه ماه یا دوسه ماه از راه جنگلی
میکرفت و باز می آمد و براندک چیزی اینجا روز میگذرانید و بر قلی اقطاع می نمود بخلاف ماضی
که در آنوقت بسیار میخورد و حاکم مشهور ریشی تهنود در زبان کشمیر شنیده بود و گاهی دوسه روز وصال
هم نمیداد بطاهر اگر کچم در خدمت تبه الموصوفه و مشایخ دیگر رسید و خدمت با فقید رحمته اند و در مجلس

این اعراض شسته بود لیکن حق قیلم و ترکیب سلوک از کسب نه است و او ایسی بود —

دراورد رسته باب

بالا تر است و از شام قیلم است و هم صحبت خدمت کردی رسته بابا رحمة الله بود چندی تر رسته
 او را بجدی ستایش میکرد که ردیف حضرت سید نورالدین میداشت چون ذکر او در رسته مالو جده است
 تقریر کند از خوارق عادتش مرقوم میشود و آن این است که بابای خبر غذای ایشان میکرد بعضی
 غیر تران میش بابای مذکور غنیمت او در رسته مالو میکردند هرگاه اینجا کایر کلوش نشان سپید ایام شکوفه
 شب هشتم شعبان به نیت اربعین در حجره با یک شاخ کل سید عنبی نشسته اند و بابای مذکور را
 فرمودند که در واره حجره از پر و ن بکل بند کنید و از شام روز عرفه تا صبح عید منظر باشند هرگاه
 از درون صدا شود دو واره را و او خواهد کرد در روز عید اول صبح از درون حجره صدا شد در واره
 بخونی تمام و اگر دند بعد اوی غار عید یا پیش از غار اکثری زیارت آمدند بعضی با خلاص و
 بعضی بنفاق هر که از آن شاخ یک یک سبب بخت که در آخر ماسر میشد بطریق تبرک دادند
 متافقا تراستی و خلاصند از او واجب از ویا و تقین سند —

مهدی زین العابدین کا پورا درجانی درایام طلب مکرّم کا

طریقہ از خدمت سیادت پناہ حقایق آگاہ میر محمد باقر نقشبندی اخذ کرد بود اجداد میر باقر و محمد سلطان زین العابدین بامن ولایت آتے بودند میر مذکور را سکنہ موضعہ میوے از راه خلاص انجا بودند محمد ران موضع کد خدا سنگه قوالد و تناسل ہم سائید اولاد ایشان دران ده میباشد سیمائے ایشان مر فاضل نام مردی صالح بود و خدمت مولوی ملا حیدر جرجانی هم از ایشان تعلیم طریقہ گرفته بود بالجمله ان مهدی پیشی مذکور جبار میر مرقوم نام مدت چهل سال در مسجد کا کا پور بماند گاھی بشهری آمد رقت قلب بسیار داشت و اکثر حال بگویند و درد و سوز میگردانید و عمر بسیار یافته چون وقت موعودش رسید خلق جمعی کد آشته قدم بارالقیانهاد و روخان شد و بعد و دینار و خود آمد و در جوار مسجد آسود گشت و بر قبرش تعمیر شد برسم عموم مکر زیارت نموده شد و برادر کلاش شیخ علی ریشہ بابا هم از خدمت میر مذکور تربیت یافته بود در قریہ کویل مدتی لوازم ریاضات شاگرد ملازم بود

مقدمه بابا... نام مردی متاخر تر از ایلان میرند کور در خانه روح اقد بیک میبود اینجا حلت نمود
 در جوارخانه ای که بنا کردن روح اقد بیک است مدفن فیت در محله کوه پوره قریب اجد اکمل بعد از
 موت برادر ریشی مقام کویل را رفته نیز تربیت میکرد و چند روز در اینجا بجلوت می نشست و از ایلان
 ریشی بابا شیخ یعقوب نام مردی در محله جماله صالح و ذاکر کوشه نشین است

حضرت لاله بابا خواهرزاده شیخ الدین ریشی است
 تربیت مخویه از خدمت خال بزرگوار خود یافت و در اندک زمانه بمقامات عالیه شتافت و بعد از
 وصال شیخ الدین قائم مقام او شد و در ریاض و عبادت کثرت از مرشد بنود صایم الدین قائم الدین
 صاحب تقوی و محال و مصدر حسنات و مورد فتوحات و الدراهم حروف و طغولیت لکن زبان
 سحری غالب داشت که حکم بغایت مستعز بود بنجد **لاله بابا** میبردند و نمود و سه نخته پانی میارید
 یکبار رفته بقعه از طعام خود مرا خوراند مرتبه دوم تر جین بمیل آمد لکن زبان با کمال زایل شد
 خوارق عادت بابای مذکور بسیار در سینه تراز و یکصد و بیج حلت فرمود در موضع ذکره آسود

از قبیل انبیا است

شیخ محمد فاضل از قبیلۀ شهابیه است که مردم شهر اند و ساکن کونۀ یار و عین جوانی و ایام
 کامرانی مرید خدمت شیخ تپناه عارف باقیه خواجۀ محمد بن ابراهیم خلیفه خدمت شیخ موسی کبروی شدن
 تحصیل علوم ظاهری نیز متوجه بود و بعد چندی زیارت حرمین شریفین رفته در اطراف سید عالم و
 فقر رسیده در خدمت علای ملا غصه و جیه هم جز و کشتی نمود چون بوطن الوفاء آمد در موضع بیک
 در کنار تالار دین بعبادت مشغول شد بعد ترویج به نیت تعلیم اطفال بشهر آمد در محله خند بون
 در جوار آستانه خدمت بابرکت حضرت ملایای معروف خانه ساخت و تا قید حیات در اینجا بر قدم
 توکل بود و بیداعات طریقه و تربیت و بیکان دارخی شیخان مقلد مایل نبود و در بادیه
 فائق مع الحسین آن مع الحسین ایام بسربرد مرید هم میگرفت گرفته و ساقه نبود
 خندان و بشاش تا لکه دست احبش گریان گیر شد در جوار خانقاه ملایا مدفن فیه رتبه تپناه
 حضرت مرشدی مرادی میفرمودند که در مرض اخیر برای عیادتش رفتم خون از روضه طیب سپید

گفت طبیب را بقصد یونیندم هر چه بولا میخواست میشنود و خواهد شد غرض آن در دعای خاتمه حسن باشند
حاجی در این **حاجی** از قبیل **سجاری** بود توفیق الهی ذوق سلوک راه نامتناهیست در گرفت و از
یاران خدمت بابا نصیب شد صایم الدین قایم البین و تارک اللحم ساکن موضع پیر و بود در تجرید و تقریب
عجب قدمی داشت و در تحقیق مسائل فقهی از خدمت او میخواستند ملا حسین که مردی دانا و تقوی شعار و
مرای خدمت بابا نصیب شده بود پیش از حاجی سیفر آخرت رفته در سال بکیر و هشتاد و نه در
موضع مذکور مدفون شده و خواهر زاده رضاعی مشیخت بنا به وصع عبدالقادر سلسلست المجدد حاجی مغفاله
در اخفای احوال استغفار کشف و کرامت بسیار میگویند و فتوح مردم و نذر و نیاز کمر قبول میکنند
و از کسب برادر خود که تجاری میکرد دقعه میخورد و در اکل و شرب رعایت تمام مرغی میداشت حفظ الله
پناه رو به نذر برده بود و بنابر حاجت یکرو به برداشت بسبب ریاضات بود که خواهی مانع و سال و هزار
ماه بغلیس نجوین که تاسعه این ارگاه بود میکند رانند و از آب سرد غسل و وضو میکند و حاجی وضو نشانی
خیمه بهم رسید بود که در ایام مردی کرم میداشت حضرت مرشدی مرادی اکثر بصیبت حاجی میفرستند
و حکایات بسیار از او نقل میکردند میفرمودند شتی اتفاق چنین افتاد که ایشان را درین بزم یا غرض آن پناه

شیخ احمد چاکلی رفته شد بعد مراجعت باز اتفاق ملاقات حاجی افتاد و در راه یاران خواستش مایری
 که غذای محروفت کردند مجبور رسیدن مایری حاضر آورده برای نماز عشا تکلیف امامت کرد
 چون در وقت شب بود عذر ماند که راه آورد تا خبری کردن شد گفت اینها سخن در وقت دارند
 بیا بید ما خواند رویم صبح تا چاشت صحبت و افزودند شد طعامی بے تکلیف آوردن بقدر ^{خورده} ^{استهلا}
 فرمود که باز باید خورد کفتم حالا ^{انقدر} ^{رشته} ^{انیت} فرمود که خدمت یابای مرحوم روزی تریزه راه
 رد کردن بودند همان روز زیارت حضرت بابا شکرالدین فرستند چون بگویند طلب تریزه نمودند
 کفتم انیت نتیجه رد آن هر چه بعد مبالغه طعام خورده شد گفت کسی از سوپور خواهد گذشت
 چنین شد و سه فلس برای غلاف کلام ^{بند} فرمود گفت که کرباس از سوپور بیاورند یا بر چه کرباسی
 دست رفته همراه بود حاضر کردند گفت که این را غلاف نمایند زود یک تکه بکشند داد که من این را
 حکم باریجه کرباس باز گرفتیم و تکه عواله بشان نمودم چون تا بکشتی همراه آمد از اینجا رخصت شد
 و یک منبیه از آن پنبیه علاج داد و یک سینه که پدیه مردم را چرا قبول ندارند گفت احتیاج نداریم و
 اینها محتاجا باز نمایند کفتم برادر شما نیز محتاج است و خبر مسافران بگیرد گفت های کرباسی کفتم

و این شب بستان قبول داریم درین اثنا چادر کوتاهی داشت بر دوش کشید از راه کمی طول عرض بر دوش
 نماند گفته شد اگر بیه قبول میکردید چادر دراز میبود و حال چادر را بکشید و بزوار طرف راست بر دوش
 چینهاد و گفت که اینک دراز است و بر سر و مری اصلا ارشاد نمود و یکسوی امانت سپرد الا ما شایسته
 چنانچه اوایل حال از بیم مردم در پیش او خند لا حسین مذکور در موضع هست لکن مدتی ماند و هر که بپند عای
 قبه و انابت میکرد دستان با خون میداد بعد فوت او خند سکونت در ده پیر و که مولدش بود اختیار نمود
 و از حضرت مرشدی میفرمودند روزی با بقا قیادت نایه محمد فاضل زیارت ایشان آمیم و ایشان
 پارچه سفیدی حبه کفن حاجی بردن بودند از اقامت حضور خود قبول کنانینج ویم کسی چه داند که آنرا چادر
 روزی گفت که خدای عز و جل منکره فی السما و تر قلم و ما تو عدون یه و در کبریا طایر علیمان آنرا خوانده
 هستی و همینجرا در طلب روزی اوقات نفیضه ضایع میکند پسید شد که زیارت حسین شریفین بود
 گفت که در کعبه محط شده بود بواسطه عسرت بهند رفتم از اینجا مکان منزوی رسیدم والا ما را
 هیچ چه مناسبت و حاجی کفن را بدید و بهرام بای کفن خوش میکرد هرگاه کسی امری از امور دنیوی
 آخری از وی مطالبید و طلب خانه فی میکرد و دستد عای میزد و کلامش خدا شنود بود و بکرار همین

فاتیحه

بشارت از خود

عبارت از خود نفع میکرد و چون امر موردیش در رسید مرض بهم رسانید از عمر خود سالکی نچشمه بر آب بقا
 برد و در حد و نبرار یکصد اند در دمی که اول دفن کردن بودند از آن موضع مردم غرضمند و صورت
 خلاص شبانه کشید مقصد بیع تمام درین خود بودند که از وطن ایشان اندکی دور است و مسی میوضع
 نومه پوره بخت تمام بعد از شب باز روزی اینجا مدفون شد و الآن در اینجاست زیرا و تیر که رحمة الله
 تعالی رحمة الله و الله **خواجہ عبدالرحیم مانتجو** از طبقه سوداگران از محله جمالته است در جوانی **ابراهیم**
 ربانی شد و بهر سبب در دوی شبت در یکی از حدیث بخیریت نیکو یاریشی با پوزی رسیدن چنانچه در
 احوال او مرقوم شد ارادت و خدمت میر محمد علی قادری کرد و سلوک راه حق در خدمتش میفرمود
 تا آخر عمر استقامت نمود و از حجاب شاه ابوالحسن قادری نیز بهره اندوختند عارف متفرد و دلی
 متورع شیخ خدا آگاه و حق پرست و عذاب نواز و بی تکلف و یقین عالم است صاحب باطن بود هر چه که
 بوی عاید میشد بجا میامید **افانام** در دعوت هم دستی داشت امر معروف و نهی خواهی خلق بسیار میکرد
 حاکم در ایام سرتقدیر خواجہ محمد بن صوفی که بعد از وی آمدی بود و خورفته خواجہ مرقوم اقسام و عطا
 نصیحت نمود القصد غریزی خوش گران بود و قانع و یاران و اتق بپایان خوارق ایسا بسیار مینماید که

و چند سال در فقر باطنی فقر ظاهرش نیز همراه بود آخر عمار در مرض موت کبوتری یا مینوان در
 پیش رو نشسته مشغول بود دیگر اطهار را انتقال خود از دار قمار بارال بقا نمود و در همان ایام **شیخ حقی**
شیخ خلیل کتبه کاری مردی ذوقی و شوقی بود با وجود عدم علم بصوفیه و دست پیدا
 و تلاشی میکرد حضرت مرشدی میفرمودند که روزی در خانه صوفی محمودی شنیدی از حدیث
 ملا نازک در میان این دو حدیث **الفقر و فخری** و **کاد الفقر ان یکن کفر** و **حیة الطین** پدید
 شیخ جلال هم حاضر بود بعیرت آن گفت که از من بجز این پرسید بودید بهر تقدیر تمام عمر در فقر و
 فقر و توکل که را نمید فقر را بر عبادت دست میدهند خون چک احش در رسید بمانجا در
 محله خود در تنده پوره بدنون شد **بابا عبد الباقی کروی** **خلف** ملا نازک مردی درویش
 تقوی شمار بود دست امداد بر این اخوند طریقت ملا محمد یعلی نوسری زد و متوکل و صاحب
 بود صبیغه اخوندی در عقد آورده اشغال قلبی و اجازت طریقه هم از ایشان یافته و از حدیث
 غیری دیگر هم قواید برداشته بهره حاصل نموده و بجا رنزه و خوش طبع و خوش لباس و شیرین
 زبان و صاحب شوق بود و کل و کلزار و باغ و صحرا در مسکنش و بسماع و رقص می آید و آشنای

کتاب هم داشت در وقت از شاخ سلسله کبرویه مثل او در غیرت و تکلیف کسی نوشت محمد بن
 جد و الی راقم حروف بعد عرض مرض حالیه قدیمه که جد و الی راقم است دو خواهر زاده
 بابا عبدالبی را بعد فوت یکدیگر بنوبت در عقد آورده بودند و از ایشان نیز فرزندان شده
 بابا عبدالبی در خطر حشرات کبرویه در جوار خاتمه بد فوشت **شیخ یعقوب** از ارباب
 خدمت بابا نصیب رحمت پیش از دخول طریقت پیشه قصه خوانی و طبل نوازی داشته چون
 بخدمت امام مشرف شد و طریقه گرفت کمر ریاضت سخت پرستید و میادستی را منکسده و چنانچه
 بخدمت **امام کوشین** و جام لبالب معرفت را فوشت صاحب احوال شد و جذبات بهرسانید
 شیخ داود مشکوفی در کتاب اسرار الابرار نوشته که شیخ یعقوب را در حجره دیدم کسان گفته
 کرده رو دست بلکه بمن که در اینجا و چیزی نمیخورد روزی بجهت رسیدن از این بحال رفته
 چون شب بسیار گذشته بود کسی دروازه در برون در و بر فوشت و تا صبح بختوفی ذکر
 دل نفس را پرست سبب حرارت ذکر قلبی او برف آب شده رفت و زمین خشک شده
 اما چون آشنای کتابت داشت اعمال که در قالب شریعت نمی آید از او صادر میشد حسن زبان مدینه

ذکر کبریا

نکوله بر پای خود می بست و بر مرغی بر سر می نهاد هر چند بایا ازین امور منع میکردند قایل
نی نمودن اجل موردش در رسید مکان برودن قریب اسلام آباد مد فون شد

شیخ موسی برهتی برادر شیخ شریف برهتی برهنه موقعی است قریب شهر حاج غری
هر دو برادر حاضر و صایم و تارک حیوانات بودند بر قدم تغرید و تجرید و توکل ایام بر سر میزدند و قیام
بسیار داشتند باین وجه که شیخ موسی روزی از غنی وقت استغفا نمود که در زیر خنجره نالک میستند
بر آن خنجره نماز خواند یا نه شیخ شریف از آن ده برای غنا خنجره در شهر میبرد شیخ موسی او را از آن
متأسس شده و الهیه اش صالح و قرآن نویس بود اولاد صالح هم رسانید در بهایجا جرحی بود شریف یابی
در آن ده است اغوا الله تعالی و هم **شیخ مصطفی الله زکر** طالب بود و بطاهر سحر خود میگردانید در
ایام نزول ریاضات عالمگیری در خنجر کار زکری برای سنگوی فاضل خان میسلمان میکرد و از اینجا شخصه وقت
صلاح او شرف نشان بخدمت خواجه عبدالقادر می که بعنوان منصبیاری همراه لشکر میگردانید داده مولی الله
تا قامت یا دشتاء درین شهر مداومت در خدمت این عزیز میفرمود و فراخور استعداد و فواید حاصل نمود

وقت محاصره پادشاه عجل مرشد میشد و از عرض ملک خصه و وطن نیست و در مقام انزوا آمد
و اشغال اطوار طریقه آران غریب یافته استقامت نمود حتی لاح علیه اثر التوحید و نطق با مهور
سکریه بسیار شخ مرزد با وجود آن اجرای طریقه کرد و مردم بقیضه سینه و جمعی از پیش
مستفید شدند چون حلقه نمود در دامن کوچ ماران طرف تکلیس دروازه اسود شیخ یوسف کمو
معروف کلبائی زاد و بوش موضع ناوکام در جوار سویو که روزی خدمت حاجیه یا خليفة حضرت
با النصیب در خانه پدرش که مردی شهر بود بصفای وار و سن این یوسف کنای که متاسل بود ظهرا
طلب نمود و فرموده خویش را که مبشر و میر پان فرمود یا ترغیب مبشر کرد امر بآید و شدند
بعد مدتی بوجبه امر در کوچ ماران کوشه گرفت و مشغول بر یافتن گردید بدان مکانی بالاتر از مکان
سابق طرف شرق بنا نمود اینجا عاری استقامت و صلاح نگذاشت و بجا ستاد قون شد طایفه دیگر
هم از رو ابرار و کار درین دیار بر نصیبه ظهور بدند که تدکار احوال همه موجب تطویل این رساله است
مثل حاج حسن سج قادری مرید تخته آسان مهر قادی نیره مختصر میر نازک و خلف محمد شیر محمد میر
شیخ آقا ربیع قادی صا ریاض تفرقات مستقیم الحالا شیخ عبد المنکور شیخ عبد الرحیم در بلی شیخ

هر سکه خلفای شیخ نور محمد بر دانه و سوتی ریشته با یا ساکن پانته جبک و علی ریشته با برادر مهدی ریشته
 کاکا پوری عاشور یک منصفه بر ساکن بل و یارن آرا صبا حال و توحید و خواجہ علی الماس از مردمان
 حضرت بابا نصیب مردی صاحب و روح و تقوی و شیخ عبدالقد معروف به ابل یا ابو از خلفای حضرت ملا مهدی علی
 کبروی از اصحاب ذوق و شوق و روح و تقوی و خواجہ یعقوب بیکه مرید شاه کدائی میر میر که سرد و بر
 از جمله شیخ بابی که اصحاب حال بودند و بابا عبد اللطیف ساکن مسجد عدالت و صفوی محمد نقشبند از خلفای
 حضرت میر تقی میر حضرت عروۃ الوثقی رسید و هوای حضرت شیخ عبدالقد سماں حضرت شاد
 بیرون قلعه آسود صاحب ریاضیت و کتایش بود و علی شیخ ساکن کتیه من از اولیای ستوره
 و حاج محمد باطنی و حاج قطب عبد قد فتح که سرور دی صاحب جدیه از یاران خاص حضرت آخوند ملا علی
 صاحب جدیه و کرامت و کتایش در هزار دیکه و بیج رفته و مهدی بابو برادرش و مقبره برادرزاده خود
 بر سر محکم آسود صاحب تقوی و روح بود راقم حروف مکرر او را درین و حال حاضر بود و مجد و
 که مصدر حالات علیه و منظر کرامات سینه و متعرف الکوان بود فیض مطلق تارخ حلت اوس و
 شیخ احمد حاج علی شیخ موسی تاشوانی نقشبندی مرید حضرت آخوند ملا نازک فیضه بابی مرید فکده و بابا

طاهر کانی مرید شاه دق که سجده او ترک دنیا کرده و مدتی خدمت نموده بخلاف او رسید و پنج عید جان
 و بیا تو را خدمت مخلصان و حضرت خواهر یحیی تا و چون که صاحب فرج و علم بود از جمله سحر بانی آشنا
 یکبار از کمال آن وقت رسا که در احوال سادات کرده است در جات السادات نام و تاریخ آن نسخه
 در مقبره مشایخ که بر پشت روضه مبارکه حضرت سید امین مدینه است اسون و احمد بابو و حاجه ملای
 قلا شوری هم همانجا است و بیا طاهر بوجاری کبروی از مردان حضرت شاه قاسم حقانی صاحب
 جدید تویه مستغرق و از علمای آنوقت و مولانا محمد نزل و تیلو و خلف او و لا محمد مراد از فضلاء
 کبر العلم و لا محمد طاهر تنک مفتی و لا عید ابنی مفتی مولانا عید الله دینی که عالم تحریر و مدق
 به نظیر بود با وصف کلمات علمی در قرن شانهم قدرت داشت و برادرش لا عید الله نورانی
 و مولانا عید کما فی مولانا محمد امین قاضی و مولانا عید الزرقان مفتی رحیل دیگر مجاهد که در آنوقت
 بودند امتیاز نام از اقران داشتند مشرب بربری شاه ساکن بایه سومه که از سحر نور محمد روانه نصر
 یافته بود ریشه میای مجز و ساکن نوهته و حسن شاه و حسن شاه و میر باد شاه هر همه اصحاب
 و توارق کرامات بودند بیا یوسف درود خون ذکر علما و فقرا و سترای خضر بقدر حال بطریق اجمال

تا اتفاقاً منتهی برادر و یکصد سحری اند با فراوان رسید ضرورت است که تجربیه حالا حکام و نظام که
 از منتهی برادره کار فرمای حکوم و نظام مشرتابند پرداخته آید منطقه خان بیشتر لایحه خان
 از تغییر حفظ آید خان بنظام صوبه کشمیر سرافراز گردید و در منتهی برادر و یکصد که یکسان خدمت رسید
 مرکب انجمن شیعه و مخرج بدعوات بدلیه از چوتامی و زردام داری سکار و بالا دستی
 و تمام ظلم و تعدی بسیار شد یکسان سلا با یحیی احمال که را بنده بود التادیشاه دین پرور
 و دادگستر تغییر یافت و میدامی دین دنیا ازین شهر سجایی ذکر شایسته و بولفر خان از قرا و
 حکومت او آخر سال مگیر از و یکصد و سه منصوب نظامت شد ابو الفتح دیوان تاسیدن او نیابت کرد
 عهد ابو نصر خان هم در اکثر امور حکمران برادرش بنو مسعود که بدعوت تاسی و عهد او سجایی
 رسید که خفیه دعوی کلام الله و خفیه که بوزنات حق کلام الله مسترد شد عوض چو پای چند
 سیپاره را از همان قرائن بر مریع سیر کار و دخل نمودند جنازه فدوة الاولیاء شاه محمد علی رضای
 سرمنشی فاروقی حکمران قدوم خود مرزین فرمودند سیاه لودند در عهد او رستم مانو بدعوی
 سبب بشهادت بابا لای سوینوک حکیم قاضی عبدالکریم نقیض رسید او ایل عهد ابو نصر خان یا

نیز آن در نهایت الوفقه دیون در راه مبارک صیفا سال بگیرد و یکصد عج واقع در کشمیر روداد
 محل آن نیست که حسین نام سبز واری وارد کشمیر شد و نزدیک یکو تج سلیمان سکونت
 اختیار نمود نکته قرار داد و تدریج در ورا یام آمد و رفت خاص و عام بدرجه تمام سبز
 استوار یافت در راه مبارک مضام بتقریر چرا خان مهمان رای سجاط آورده اکثر مردم شهر
 بجهت تماشا ای آن تقریر بسیار کردند و در شیتها متوجه همان نظر شدند از دهام و علو کشتی با
 بسیار مردم به بلک همان نظر نشین ظهور یاد یاران و علیه رعد و برق سجری الفاق
افشا که تاریکی تمام چون شب کثیر الظلم در تمام شهر روداد و مدتی همان ستم ماند تا آنکه مردم
 غرور افشا مقصود کردند همه با افشا نمودند و اغذیه و اطعمه را بنوع تمام تناول فرمودند بعد
 دو سه کوی یاد یاران دو رشد افشا عالم نمایان کردند همه با نحال و الفعال کشیدند مست
 این امر را ج شاعت فعل آن مبتدع شد چون توابع و پیروانش محضی را باب تقریر
میکنند و دست کردن مقصود یاد شاه فرستاده بودند در حان اتنا نجر ان فعل شنیع منتص
بعض اعطی رسید یاد شاه دین تیا خی گاه عاقبت مینی را کار فرما ستد حکم با خراج او نمودند

ناظم صوبه مجرم سلطان محصلان دنبال کردن اخراجش نمودند بجان پند نیک اندیشی و چه
دادی سجد و چه اتهام و جرم این حکم شرع بود ابو نصر قرب شش سال نظامت نمود
فاضل خان از قیوة ابو نصر سجده گشت سرافرازی یافت این فاضل خان میزبان
نام داشت برادرزاده فاضل خان نامان که آخر با وزیریم شده بود در شهر اوایل
بکنار او یکصد خانم کور گشت رسید در غایت احسان و نصحتی سلوک نمود و اعزاز علماء و
مشایخ بسیار فرمود و اکثر با آنها صحبت میداد و رفع بدعات و ظلم حکام گذشته کرد و در
زمان او روز عید و قربان بمجلس مثل سهندوار یک دار و عه تو بجان حضور و خواج محمد طاهر
و مهدی تقیر سیالقه غبار سبلی که با هم داشتند کهکلو واقع شد خواج محمد طاهر سهندوار
را بیانه مصافحه عید سرورای گشت مومن یک شیر برادر سهندوار یک عیانت خواج محمد طاهر
زود نقبل رسانید بالجمله در عهد خود فاضل خان همه مردم را بخیرات و میراث و وظائف
بره اندوز کرد ایند و بنای مساجد و ریاضات و سربار دارا کنزها با فرمود سدید بها کرد و
ترمیم و تزئین باغات بجا نیت نمود و مردم کثیر را تجوید مناسک کرد و همه در حضور بنیادی میباشند

عموم منصبی مردم مختار کویا در عهد او شد بجهت رفاه رعایا حصاره ای نمایان در محل صوبه
 که حکام سابق آنرا در ضمن حاصلات میکردند قبول نمود و آنرا معتاد داشت حاصل غلکه شخصی را بزرگ بود
 و دام داری امور دیگر که مصلحتا از رعایا گرفته میشد همه موقوفه نمودند بجهت چهار و سرای اینجا
 و خانقاه حسن آباد و جو که لک و مدرسه و حمام متصل بمسجد سنگین تنای اوست سوای آن
 موضع دیگر هم از باقیات صالحات اوست اکثر سجود مسجد جامع و مقابر بزرگان میرفت و
 سیال و شمشاد باین مختار گذرانیدند و استعفا نموده روانه بخشودند در عهد خان مذکور
 از بركات مواهب عظیمه الهی تزلزل فیض نامنای است که بلیک کمر آن اختصاص یافته یعنی ورود
 سعادت مورد و موی مبارک مقدس نبوی است علی صاحبها الصلوٰه والسلام و التجه که
 شرافت و سعادت این خواجه نور الدین معروف بشیر در اینجا بود و غنوت بسیار حاصل نموده
 چون واقعه خواجه مسطور در حضور شد این تبرک عالیقدر را با نقوش بخت آورده تراجم حروف
 در انوقت درس پنج ساله بود یاد می آرد که وقت دخول این آثار نور بار حق در مسلمانان
 ناری تمام بخیم کره بزرگ و در و دستخول بود زن مرد بکمال خلاص و محبت سخن میزدند که بایک سیلاب

۴۰۴
آمد میاد کوچه بازار که عبور آن آثار کثیر الانوار بود بنورش می آمد و علما و فضلا و مشایخ و فقهاء و
و شوق فراوان سعی و اهتمام میکردند که محفل مبارک را که حامل آن صند و قیچ همان بود بر سر دوش
بگیرند بنهار تردد و تعجب و توبت میباشند قلندر ملک که در آنوقت از شعرای اراده بود این تاریخ را
تبعید نظم آورد **تاریخ** محتاجان را بوقحا **حاجه** **طلبه** **موسی** مدد یار رسول عربی **تاریخ**
نزول بایک **مکتب** **مکتب** مدینه نبی **اصحاب** کمال و ارباب حال قاطبه
بیرکات و فیوض این آثار فایض الانوار قایل و متحقق اند را هم حروف طلا و اسطر از این
و شرافت و تبت سیادت و کمالات منزلت **خواجہ نورالدین محمد** **امام** **تفتندی** از **تقیای** **میر**
عالیشان اند شنید که خدمت و لایزال و ارشاد ماه **حیات** **حالات** **صورتی** **محمود** **محمود**
بجز زیارت این آثار که مدتی مراقب بودند فرمودند که **حجاب** **مقدس** **معلا** **نبوی** حاضر شدند
در جواب **تفتنا** **کعبه** **این** آثار **برزبان** **وحی** **نشان** آوردند که **موسی** **کیسوی** **مبارک** **است**
و از طرف **است** **داین** **قبیل** **حکایات** **بسیار** **ایراد** **آن** **موجب** **تطویل** **رساله** **است** **فصل**
مشایخ که از ابتدای عهد **بوالفضل** **تا** **او** **خرد** **و** **فاصلی** **مرکرم** **بازار** **افان** **استفاده** **بودند**

برین تفصیل اند اگر چه بی تفاوت کم و زیاد مدت ظهور هر قوم شد عذر آن نزد مستمعان فن
 تاریخ مجموع خواهد بود **شیخ میر جوینا و پوچو** فاضل مستعد بوده و از خدمت **خواجہ حیدر حنی**
 و **خواجہ محمد توپکرو** و غیر هم استفاد نمود و عمر بسیار یافته تا آخر عمر بقباغت و فقر
 و درس علوم دینی مشغول بود فاضلی در تاریخ وصال او گفته **تاریخ** آفتاب فضل شدیرین
 سال فوتش آه **شیخ انصاری** آه در حسابست هزار و یکصد و یازده **مولانا محمد حسین کانی**
 بلیری از مرید علماء مدققین بود و در اکثر تالیفات بمقتضی دارد و بر کتب مبتدا و له خواستی نوشته
 و در علم و الفیق نظم و شعر سیال و موخر تصنیف نموده است و اوقات شریفه در قضاوت و توکل مدرس و
 بحث علوم مصر و وفاداشت و اکثر علمای محققین مثل **علامت سال** و **علامت سال** و **علامت سال** و **علامت سال**
 و در اواخر عمری برای چهار دو دختر که سجد بلوغ رسیدن بودند سفر هندوستان اختیار کرده در
حکمر و در دختر دومی بموم خورده مردند ایشانرا در دپله در عالم مقام بشارت دادند که
 هم ترا کفایت کنی و باز بکشمیر رود و بدرس علوم مشغول باش از هند بکشمیر آمد و در شهر صیام
 لیل القدر بر حجت حق پیوست و در ستمه هزار و یکصد و نه خلا از طرافت طبع نبود مشهور است که

بهن و غیره

چون قاضی عبدالکبیر از سفر هند برگشت و خدمت قاضی کهنه آورد امیر محمد امین بمقام قاضی نایب
 طول مفارقت ظاهر آشناخت و بعد حصول اعتذار کرد مولانا گفت معذروا اید اذاجاء
 القضاء عی البصر حاجه عبدالرزاق کیردیب فرزند ارجمند خواهر محمد نزار است که
 از خلفای جناب شیخ موسی کبروی بود و در عبادت و خداپرستی عمر بسیاری یافته و خاتماً
 والد بزرگوار را که در محله پلچر است آباد داشته در شهر سنه یک هزار و یکصد و چارده رحله فرمود
 چون در صفت که مقبره خلفای این خاندان در صحن جاننا معلوم است جانود در مسکن خود مدفون
 مرشد کهنه تاراج است محمد طاهر کوجا بی تحصیل علم از خاندان مولانا محمد صدر حنفی
 مومن در آنکه در سراسر اقران شد با وصف شان علم بهره در ورع و تقوی هم بود
قاضی محسن اندر رودک از اولاد قاضی موسی شهید و از خاندان علم و ادب است در قون علم
 معقول و منقول بین الاقران ممتاز بود و اکثر اوقات صرف تدریس و اشتغال علم میفرد و طبع
 مستعد عالی داشت ملایوت صف کتایبی از قبیله کنائی ماسک که از مشاهیر قبایل کهنه
 تحصیل علم در وطن مومن بنام فرط شوق اختیار سفر کرده در صوبه لاهور بجهت بعضی از کلماتی فضل

رسید و بهره اندوز است فاده کردین بر اقوان خود تقوی حاصل نمود و با کالات راقیه رجوع
 بکشم فرمودند مدتی سرگرم افاده و افاضه بود در شهر نزار و یکصد نفعت و حلت کزین شد
 ملا عبدالرحیم نفو بعد تحویل بهره ضروریه از علوم رحیمه از کشمیر بآیینه رفته رفته
 بحضور رسید با رباب ملازمت پادشاه شد و با مرطل سجانی بتعلیم و تربیت مکنیه
 ناز خان میر توزک حضور رتبه روشناسی حاصل نمود در همان ایام خان فرزند سجاد
 نزد عبدالغفر والی ماوراءالنهر خصم شد و مولوی هم برفاقت او بقیته الاسلام بخارا
 رسید و اعلم العلما سیدنا و محذ و منانا مولانا محمد شرف الملک حکمه بحضور پادشاه انجامیده
 و بر اکثر علمای اینجا در بحث غالب شد مدتی کامیاب خدمت پسر اسرافات مولانا بود چون
 بکشمیر عادت فرمود بتدریس خلفاء حضرات خود اینجا مشغول شد در نزار و یکصد نفعت
 حلت فرمود میر خرد اردو پسر شیخ الدین نوشهری از سادات عالیه حیات سون
 ذوق سلوک راه در دل حق ترش جا کرد بخدمت مولانا مهد علی کزوی پیوست و کثرت
 را بعبادت و خدایرستی تمام بر بست و ریاضات شاقه بفرقه فاقه بعل آورد با وصف خلق

محتوی طلاق و جبر و قبولیت صوری **پیش** صبیحه پیرانشا ترانیت عقد به پیر محمد فاضل
قادر می شرح بود میسر طور در شهر سته هزار و یکصد اند رحلت فرمود در جو ارخانه خود که از
محلات نوسه است مرقد اختیار نمود خافاه و مسجد ایشان همانجا است **علامه عبد الله بن محمد بن**
از طبقه رستخوار این شهر بود در او ان جوانی که ایام کامرانی است معول تحصیل علم شد و از حد
خلا و خواجیه حیدر چرخ و فضلالی دیگر استفاده نمود و در اندک مدتی بدقایق و حقایق
علوم فایز شد اکثر بدین منقولات اشتغال میفرمود با وجود کمالات علیه عمر تبصره صلاح تقوی
ارسته بود و در اکثر اعمال کار فرمای اعیان میشد و تقسیم زیریکه از مادشاه عالمگیر برای علمای شهر
رسید بمسکین بکار بردن صلاح قبول فرمود در شهر سته هزار و یکصد و سیزده رکعتی در وقت
علامه محمد بن شرف از اولاد خواجیه حیدر علامه که شاکر دوستا داران ایشان بود مقید
در مرتبه ایشان بزبان عربی نظم کرده تاریخین اینست **ماتج** لامات بوقاته علو ما
دیگر جمعی از فضلا بودند مثل **علامه محمد ناسر** از اولاد حضرت خواجیه بن ناسر و **علامه محمد زاهد**
کاف یار و ملا هاشم پال و غیر هم که ذکر همه موجب طول است **پیر محمد بن محمد** بعد استغای فاضل خان

کرة ثالثه بمطامعت کیمیر سرافرازی یافت منه است که در انسانی راه قاضی خان میر قزلباش
 می آمد سر راه هم یک دیدند و ساعتی نشستند خواجہ علی اکبر و قایم کنار حاضر بود این میر خوانند
حیدر میرزا آمد و ماه میرزا رفت صد که که این آمد و صد خو که آن رفت با الحاج ابراہیم
 اخیر میرزا سعی رعایت رعیت و رفاه حلالین بسیار نمود و کافه برایا بیدار که شته از خود راضی
 داشت و چندان تفاوتی در تخصیص نشد و ست مکر در عهد او دو سہ میر و داد کی ظہور
مخفی در بر کنہ کا مراج بعورت شاه سجاء بہادر برادر زادہ پادشاہ علی میر خون اور ایش
ابراہیم خان رسانیدند مجدد دین حضرت داد معمر و بر بود میگو مدا ابراہیم خان نظر تر داد و خود
تجامل کرد دویم آدن ارسلان خان برادر زادہ عبداللہ خان والی کا سفر کہ بید خروج پیر سن
محض رقتہ سہمہ نتیجہ کا شعر بام پادشاہ دین پرور مشار الیہ در اوایل تہار و مکشد و سیر زدہ
بکھر سین خان عالیشان تاریخ ار و دوست خون اور ایمانا ناظم بر عز کہ شد ناظم کی حقیقت
و فخر خرج این ہم خطر و تندر طریق صط و حق آن بر تقدیر نتیجہ و قلب مداخلت کا شعر محض نور
و این امر را موقوف کنائید در جواب مخط خاص شد کہ ع مرد آخر مین مبارک نشد است و

از سلطان عین افواج کابل که شاه معظم سوار فرمانروا بودند شد سیوم اینکه بعد رفع منکته
را جوهر راجه زاده انجرا اکتیغیر علی بیگ باسلام آورد مسمی بطرف شد و یکو بعد و سیکر ساقی پرتاب
و عبدالحکیم کوچه بدر عبدالرزاق که در آن ایام عمر بشویش و سرکشی بوده شده بود بخاری مقید شد
حکایات دادرسی و دسامعی او در امور ملکی اخیر تبه بسیار شایع است ایراد آن موجب تطوین رساله است
بالجده ابراهیم حاج پنج سال و کثری بحکومت گذرانیده نظام احمد آباد را تغییر ساخته ده بیدار
میتن شد **نور زرخان روی** معین نظامت حکمر کردید نیابت بنام مشرف خان مرحوم مشهور
علاسترو که صدر و دیوان بود از طرف ابراهیم حاج هم نیابت داشت فرستاد تا خبر زیادی در
رسید خود بطور آورد و آخر الامر خواجه محمد قدس عیدی را نایب کرد و آن آخرهای زمستان بود
راه باره موکه گرفت مغز و حق شهر نشد بود که خبر حمله پادشاهی پذیر عالمگیر رسید و عالمی دریم
بریم کردید چون قلم عبرت رقم در احوال بخاری اختیار مناسب حال نیست که تنه از احوال
پادشاه دین تبا که از عجایب امور است مرقوم نمیکرد و تولد ایشان در سال هزار و بیست
آفتاب عالم تاب تاریخ نیست از ابتدای سن تمیز کار شد و حسن تدبیر و هوش و بهادری علم

صلاح و حق پرستی و معانست رای از سیمای عالم آرای ایشان ظاهر و موید بود در آن شاهزادگی کارها
 عده که تصور آن از حیله عقل بر دست با انصرام رسانیدند مثل شیخ بلخ و فتح قندهار و اصلاح
 ممالک و کس که شاهزادگای عالم بقدر ادعای شجاعه شعار مدتها زور و در باجته و کاری تسخیر
 مایوس برگشتند ایشان بتایید رب العباد و یاوری نجات در وای خدا داد باند که توحید این امور
 منکله را با حسن توجه آسان فرمودند بر السنه خاص و عام مشهور و در کتابیات عالمگیری مذکور است
 که در هنگام تسخیر بلخ صفوف محاربه با والی توران قایم بود وقت طمر ارضی فرود آمدن در حقیقه
 نماز را بطمانیت و عکس تمام ادا کردند و ابرار خواجہ عبدالغفار دره بیدی که رفیق نماز بودند و
 ناقص ایحکام اند از نبات حق قلب و کمال حضور ایشان در ملک میانه در عین شهادت و حر و قبال
 با وصف جوانی که سن شریف در آنوقت قریب به سی سال بود مدت الحمر تجبه و تحجر ظاهر میفرمودند و
 باستماع بمعنی والی توران از حارقه تن لصلح داد حکایات آن منظر آیات نبات ازین دست
 بسیار با الحمد در سال حمل و یکم از عمر شریف جلوس بر تخت سلطنت نمودند آفتاب عالم تا جمیع تاریخ خود
 بدرفع تردد برادران و بعضی فرزندان که در خیال سرکشی بودند که تنبیه آنها بواقعی نموده بای امورش سلطنت

اکثر احکام فرمود

اکثر احکام شرعی غیر از نهادن و داد و معدلت و انصاف دادند و رفع بدعات قدیمه شیعه و وضع
 مقدمات شرعیه بحد کمال نمودند و در کمال سلطنت عظمی مراعات زیر و نقوی می نمودند و هرگز از مطلق
 و تدلیزه کتب دینی و وظائف راه یقینی فارغ نبودند از جمله آثار حیرت انگیز و برکات آن پادشاه دین پنا
 تر تکیه کتاب فتاوی عالمگیر است که با اجتماع علمای وقت و مقرر مبلغهای خطیر این کتاب بطور
 و جمع مسایل فقهیه درست کردن همگنان را از آن کتب فقهیه مستغنی نمودند و قریب دو لک روپی
 صرف آن کتاب تطایب شرعی و جدیدی از کتب کلام اندام مجید قوت نفس خود میکردند و آخرها
 قلیل زمین را متجوز و علمای و امرا جداگانه داشته حاصل آن موقوفات و ملبوست خاصه بنیاده
 بود تسخیر حیدرآباد و بجا یور که تا اقصای ممالک و کهن قلعه گیری نمودند جهاد با کفار فرقه
 همیشه و آرزوی شهادت بودند و تا آخر عمر که به نود و یکسال رسیدند از دقایق مشغول سلطنت
 و مراعات امور ملت و اعمال زیر و نقوی و احرام مشایخ و علمای و نگذاشتند بمقتضای پایه
 شناسی و قدر دانی با سادات عظام و مشایخ کرام و علمای اعلام مراعات مراسم اخرا و احترام
 میکردند در مراتب دینی بکمال رسوخ انصاف داشتند و بمجدد صنف امام اعظم ابوحنیفه

مقدم

رضی الله تعالی عنه صلوة مخصوصه را اول وقت در مسجد و غیر مسجد اجماعت و جمیع سنین و
نوافل و مستحبات بحضور و خشتوع تمام ادا میکردند و بپوشته با وضو بزرگ کلمه طیب و اذکار و
ادعیه مانوره رطب اللسان میپودند و در روزهای بیض و چپشسته و دوشنبه و جمعه صابم بود
نماز جمعه را در جامع با کافه مسلمین میکردارند و در لیالی تبرکه با جمعی شب پرده داشتند
از عایت حق طلبی شبها در مقصوره مسجد و ولخانه صحبت با اهل الله میداشتند و در خلوت
اصلا انگیزش نمیفرمودند و زکوة شرعی آنچه قبل از جلوس والا برای صرف خاص از وجه
عدم شبیه بهم رسانیدند بودند و هر چه در ایام سلطنت بیدجاسا حقن برخی از مواضع دار
الحلاقه و دوسه محل نمکسار بران افزوده بود و هر سال با ریای استحقاق میدادند و از اولاد مجاد
نیز حجاب بنوع مستحقین میرسانیدند و ماه مبارک رمضان را با دایستی تراویح و ختم کلام مسجد
و فغان جمیع اجماعت تا دوپیش باجماع صلحا و فضلا مشغول میپودند و در عشره اخیره در مسجد
معلق میشدند و ادای نماز کس حج که منتهای تمنعای خاطر قدسی مظهر بود اگر چه سبب موانع و
عوائق بصورت در برده توقف ماند لیکن در تدارک آن بعا زمان حرمین محترمین الله تعالی رعایت

می‌شد که بمنابه حجاب کشی تواند بود در مدت سلطنت سلجمنای خطیر گاه هر سال گاه بعد از سال و
 سال برای مجاوران خرمن مختار مین میفرستادند و جمع گیر می‌دران بعضیهای شریفیه می‌نایست
 طواف حج و سلام سالی ملاوت در مصحف محمد که بخط آن پادشاه حق آگاه در مدینه منوره است
 و ادای یکربعات موقوف بودند و آنحضرت از طلوع صبح تمیز از جمیع ملاهی می‌نمایستند و چون
 از کمال غفلت نفس خبر با حلال محرمة مقارنت نخسته اند با آنکه بزم آران نشأ و نشاط آوانا
 بساط انبساط از مطربان خوش آواز و سازند های دلنواز در پایه سریر خلافت صحیح بودند و در
 اوایل جلوس گاه گاه سامعه افروزمی‌شدند و بغایت دقیقه یاب این فن بودند لیکن از کمال
 توجع و پرهیزکاری از استماع آن احتراز کلی نموده بودند و هرگز از خوانندگان و نغمه سرایان و مطربان
 تأیید می‌شدند و روزانه در زمین مدد معاش می‌خواستند و می‌پاشیدند و صلا لباس نامشروع می‌پوشیدند و نظرو
 طلاق و تقوی مطلقاً استعمال کرده و هرگز در محفل قدس مترل حرف ناشایسته از غیبت و بغیبت
 و کذب نگویندند و ایستاده های حضور موفور السرور و تلمعین یافته بودند که وقت عرض در بعضی
 کسانیا به غیبت یا بند عبارت حسنه تغییر نمایند و در ایوان عدل و داد با کشته پشیمانی و نرم خوی

هرگز در دو سه وقت ایستاده نشد و او طلبان را بی ممانعت بسیارگاه مودت بوق بوق راه
 میدادند و از رعایت تنبیه آنحضرت بی شایسته نبود و هر اس عرض مطلب خود مینمودند و اگر
 اطباء و مباحثه در کلام با ادای خارجی از آنها سر میزد و صلابت بدماغ نمیشدند و بارها با رفیقا
 حضور پر نور همه امتناع از صد و چار تها معروض ارفع نمودند میفرمودند که از استماع
 چنین کلمات و قیوع امثال این امور نفس بلکه تحمل حاصل مینمود هرگز امری را مود که خاله
 از رفاهیت محبوب باشد از آنحضرت بظهور نمی آید و طوایف فواحش از دار الحکله و محرج
 شده بودند و در کل ممالک و جمیع اقطار و اطراف ولایت محروسه جریان این حکم محکم تنقادی
 بکوت بود و امور احتساب بر کافه انام از خواص و عوام بغایت در تنقید بود و هرگز با قضا
 قوت غرضی و استیلائی نفس با بندهام و تخریب نای حیات فردی از افراد و فیضان حکم مغیر نموده
 و احدی را بی یاری آن نبود بمیان بطن نفیض متواطئ آنحضرت دین حقیق در سواد اعظم
 هندوستان بجدی قوت و رواج گرفته که در زبان هیچ کس فرمان روایان پیشین مانند آن
 صورت نیافته و جمیع معایر کفار و ملکه با عظیم حق امرا که عقل ظاهر میان آن امیش و چنین

کارهای شوالر متحیر بود و میبندم و مندرگشته بجای آن مساجد عالی اساس یافته و آنحضرت جمعی از
 کفار را که بدلائل سعادت و جهنم از هر طرف اسلام بحضور میبایست ظهور می آمدند خود لافین
 کلمه طلیعه فرموده بجا میبایست خلع و دیگر عنایات کامیاب میبایستند و او اسطیایم ساطع اندر خیریه
 برهنه و مطابق شریعت غرور یافته خیال که در ممالک محروسه بعین آمد و همچنین حسنه غریب
 در هندوستان هیچ ازمنه بوقوع نیامده و شرافت و میراث و ادرات آنقدر معجز
 وقوع و موقوفه طور میرسد که از سلطانین ملوک ماضیه عشره عشر آن واقع نشده در راه مبارک
 رمضان بنصب نماز رویه و در شهور دیگر حتم از آن محققان میرسد و ملعونانهای متعدد
 در دار الخلافه و امصار و دیگر برای قوت عجزه و مساکین مقرر بوده و هر جای که بجهت ترویج مسافران
 و سروان را با و سراسر احوالات یافته و تزیین مساجد ممالک محروسه از هر کار فیض آمار
 و امام و موزن و خطیب معین بوده خاصه مبلغ خطیر و زر کثیر مصرف این امر میشد و در جمیع
 قصبات و بلاد این کشور وسیع فضل و مدرسات را بوظایف لایق موقوفه برای طلیعه علم وجه
 معیشت دروخت و استعداد مقرر فرموده بودند و بیک باج غلات و سبوبات و دیگر اموال

سایر خصوصاً حاصل تنباکو که مبلغ خطیر بود و عمل آن طرف به سترها بنام موس مردم با احتمال مخفی آورد
 تنباکو میفروشد در کل ممالک مخصوصه از فرقه سلیمان خصوصاً و عفو کردن بعضی و چون مذکوره ارقام
 رعایا که عموماً مجموع آن هر ساله زیاده بر مبلغ سی لک و پیه میشود و مطالبات اجداد و آباء و
 گذشتن تر و کات امرای عظام که مطالبه دارم و کار معالی نباشند از عتاب آنها که متصدیان
 پادشاهی در ایام سلاطین سابق بقراوان احتیاط ضبط می نمودند فیوض و برکات ضوابط
 ملکات آن پادشاه ملکی صفات تا کی بجزیر توان آورد این مقدار که نوشته شد رستی است
 از دریا و کردیت از صحرا دوسه حکایت از احسان القاف آن پادشاه معولت انصاف
 برای یادگار قوم میکرد در مینکامیکه ریات عالیات بتقریب دفع شورش افغانه
 جانب حسن ابدال آمران آرم بود مستعد خان محمد ساقی تاریخ نویس هم در لشکر متفرق
 رفاقت مقرب الخاقان بنما و در آن سکونت داشت حکایتی که بجزیر آورده است همان عبارت
 درین نسخه مرقوم میکردد مینویسد که بعد دوسه روز که باغ حسن ابدال بود و کرامت آموذ
 بهشتی درخت دولت و افضال بباستان اقبال بود کسان را قم بطریق تنگ و انمودند

که از دیوار

که زیر دیوار دو تخته باوشاهی بره زالی آب سیاه دارد و کوش از آبی است که از باغ بیرون
 آمدن جاله می بندد چون آنمکان متعلق اهتمام عمکه نظارت است بدست پلشتی آب بند
 کرده اند و هم مردم را از دستخوشی آرد در ماند که رودان و هم در تحصیل روزی میره زال
 تعطیل افتاد و میره یه قصدی میخرفد خدیو خان توفیق نشان بنجا و رجا نقل کرد
 ایشان که حضور بر نور رفته معروض جوابی قدس نمودند بر زبان شفقت ترجمان نمونه در
 رحمان گذشت که خود بر وید راه آب کینا مید و توغن نمایند که کسی متعرض احوال بره زال نکرد
 موجب حکم بعمل آوردند تنگ بس از مور یک نیم باس خان بنجانه امر و حضرت بر خاصه نشستند
 دو قایم و پنج سس اشرف بسنج ابو الخیر ولد محمد فصلائی کرام شیخ نظام که او هم از بار یابان
 حواله نموده فرمودند پیش بنجا و رجا بر و سکن زال مید نهشته باشد دلالت خواهد کرد مان ضعیفه سلام
 و معذور خوان که تو همسایه مائی و از آمدن مائرا تصدیق رسیدن محل کن شیخ تر دغا آمد بود
 بیس و جو بیان مید است که بر پشته دیگر دیبی واقع است در اینجا کلبه او است نصف شب
 شیخ زابر و کنگر بر از خواب بیدار کردند مراتب معذوری و بچله بجا آمد روز دیگر بد بار خان

حکم شد که سواری با یکی فرستاده بطلبید بجل قبر بستند او در تمام عمر با یکی نشیند با یکی نفقه که باشد
 دین آوردند حضرت تقی شین حال او فرمودند عرض نمود و دختر ما که خدا و دو سپهر برهنه سرو پا دارد
 شهرش تریز است او صد روپیه عطا کردند و شب در محل بود اندر دم را انجمن بدست آمد
 و نقد و زیور و لباس از عیلمان یافت چون از کسی شنید باشند که اسب کس فقر را و سحر سحر
 نموده بود پیش منوی می آمدن ایستاده و شالیه بردوش میبنداد اسب کناری در بر دامن
 بادله بر سر کنجانب شلوار بود را دامن می بر از انتر فر و روپیه و زیور طلا و باروی خم صد جا
 یافته و چشم رمد دین کفتم کیستی گفت من آنم که بدولت تو و خان تو باین دولت رسیدم
 کفتم مبارک باد تر دین بدم ایشان هم رعایتی کردند بعد دوسه روز بناظر حکم شد و را با
 دختران بیاورند خواهر سرایان با یکدیگر بیاورند و آوردند اینم تبه یکبار روپیه یکبار آن مرحمت شد
 مردم محل و چند اول نقد و زیور و انواع پوشاک دادند و چه آب آسیای دیگر در آن نوعی انعام
 ناظر ما سوگردید پسند معافی حصول و عدم فرامحت از جمیع ممنوعات در کرده باور شد
 حکیم سنجاک کوچه ام حبه دراواشی ششم بجانه و او میرفت بوزان سبانه با و شاهزاده محمد

محمد معظم و محمد اعظم و محمد اکبر و خان و یلنگتوش بهادر بودند از دولتمندان مقبره مغر زکریا
 که خدا کرد سپهران عریان حلهای زلفیت پوشیدند شوهرش توان و تاب شباب بهر سائید
 بشنخی و مینوای دینشینان نام بر آورد لیمت الشباب یهود کلامی است به رتبه
 اما بالیقین مشاهیر شد که این عجزه زلیخا نام بدولت یوسف زیان جوان کردید مبالغه کنجاک
 دیر تم یافته روی او بر طرف شد و درخت ندکه میدارده و دیر چرم کشند او روشنائی
 بهر وقت آری ثروت مندان نشأتین فرمودند بیک از بی دولتان بگیر چون تیر مراد روی
 صاحب دولتان گیر انتهی و ترخان موخ نم بود در تاراج مآثر عالمگیری در شکام ستیخ بعض
 قلاع و کمن که سبب غلبه باران و طغیان آب لیسکر شاهای اکثر قلم کرده در جهانت
 افواج غازی الدیخان بهادر فیروز جنگ با رسد غلات بگو که سید این عبارت را بقلم آورده است
 در شاهای قطع این بنادرل چهار گروه مسافت حریجه از ابتدا تا انتها دور است شان لیسکر غازی
 الدیخان بهادر فیروز جنگ منتظر آفتاب منتظر باد شاه بادشاهان قبله سلاطین زمان در آمد
 خان مغری الیه محله رازینه ماه اسلام پوری باراسته نمایان و توز که شایان و بر تیره زیاده

بحالت تو بمیان عظیم ایشان و تو بچانه مافوق طاقت سرداران که از هر چند پیشکش و قبول
 فرستاده بود بجهله آن یک نیجه بدرجه قبول رسید غازی بجه نامش مقرر کردند اکثر تو بچانه در
 سرکار و الا ضبط شد و بموجب حکم قضا امضا ضابطه بارقه نفاذ گرفت که امر را زیاده
 برین تو بچانه نداشته باشند تحریز نقل فقره و مسخط خاص که از روی آن حسب الحکم ارشاد مواد
 بنشانه زده بیدار بخت بهادر نوشته شد مناسب مقام محله خان فیروز جنگ که هم قسم از است
 از خانه خود نمود توپ کجبال و شتر مال و کهور مال و همه چیز آنقدر که باید بل نیاید
 سواری آنچه از مرکار پادشاهی با او تعیین داشت چرا شما که معا عفا و می یابید زرها
 ضایع میکنید و به مصرف صرف نمائید **سبب** آنچه در کار بود ساختنش خود باز است
 اندکی نماند و ابر غره هنوز به یکس نیست که در فکر دل خود باشد **عمر** مردم همه در فکر شکم میکنند
 انتی کلامه واقعه وصال پادشاه ملکی خصال اول روز جمعه **بیست و ششم** ماه ذی القعدة
 داد در مراد فانی از سید زین الدین محمد زرخش در سه گروهی دولت آباد آسون اند عمر
 ببرکت نمود و یکسال سیزده یوم مدت سلطنت بخواه سال و دوماه بمیت و بمقت روز **تاریخ**

آه شد آفتاب زیر زمین تا یارخ هست و ضل الحیثه نیز کشت رحمة الله تعالی رحمة واسعة ظاهر او را
 آرد و جهر بر زبان حق ترجمان آن پادشاه مودت نشان گذاشته بود که ریحان بر تربت که اشک بر عروبت
 و عین دفن ایشان بسبب هجوم مردم خاک می کرد و تردد آن داشتند در آن اشک منصفه پشاوره ریحا
 گرفته آمد بقیه تربت را اندکی که اندکی خالی بود بر ریحان پر کردند روح و ریحان و بخت نسیم از الفا
 حسنه نزارخ وصال ایشان شد بیخ بسیر والا که از آن پادشاه واد که ستر حمید سیر بروی کار آمد
 بودند **اول سلطان محمد** که در سال کهنه از و چهل و نه هجری متولد شد صاحب دایه و رسادت بود
 و شجاعت و مردانی بسیار داشت ابتدای سلطنت مصدر کارهای نمایان شد چون بود بعلین پادشاه
 عالم مطاع و حاکم سلطان بجماع مخالفت نمود حکم سلطانی بر فاقست سلطان مرا و بخش مجوس قلعه
 کویار شد بوی جندی و حضور بقضای خود راه عالم آخرت در سن سی و هفت سالگی گرفت **دوم**
سلطان محمد عظیم که ذکر ایشان بکستقلال می آید **سیوم محمد عظیم** پادشاه که در هزار و
 نهصد و سید هجری بوجود آمد در زمان والد بزرگوار صاحب رسادت را اقتدار بود پادشاه و صاحب
 با و داشت بعد فوت پادشاه در محاکم دکن جلوس بر تخت کرده بالشکر پادشاهی دیگر افواج نامشاه

از حدود دکن برخاسته بدایه سلطنت به اکبر آباد آمد سجده تقدیر در محراب سلطانی از در کسان سلطان
 معظم بقدر اینکه داد و در آزمای و معرکه بجای داده بود و صرف لوازم سکر شکسته و خضم افکنی
 تقصیر نگذاشته بود و قهر الهی که بر روی افواج او انداخته عظیم حوزی با اکثر سپه
 بقتل رسید **چهارم محمد** که در تبریز و نصرت و بهی تو لدیافت و در صغریس آثار شد
 ظاهر داشت و در مهم راجهای و همور و گردان شهر در عین آمادگی محاربه با لشکر پادشاه که
 یکدویم کرده فاصل جملہ در میان بود طاقت تقابل نیاورد و فرار اختیار نمود و بتعاقب افواج ماکو
 راه ایران گرفت با مرشاه سلیمان و الی ایران در فراه اقامت کرد و هاجما پیش از واقعه باو
 بیگسال در گذشت و در آستان مشهد مقدسه رضویہ آسوده پیش از وفات خود بمیل و سوار
 عرض داشت بجنور کردن عرض احوال و استعدای غفو تقصیرات نمون بود در جواب و علی عفو
 و عطای صوباری بکمالا بر تقدیر حرکت از ایران و رسیدن بسره هندوستان بقلم اقر
 در جهان نزدیکی رحلت نمود و بخیر عرض پادشاه رسید و بعد آید ترجیح فرمودند که فتنه عظمی
 هندوستان فرو گشت و لشکر کردند که در ملک خافان دین بر ملت اسسنت و جماعت گذشت

بنجم محمد کام بخش که در سینه نزار و مقصد و مهلت بظهور آن از میان همه پادشاهان با بغیر بود
 بعد واقعه پادشاه در حیدر آباد استقامت نمود از راه سوی تدبیر و جلد تراچی بقبل بعضی ارکان
 دولت خود بانگش بنه مبادرت فرمودند با قلت احوال که بتر ابرهم غیر سید مقابل لشکر محمد
 معظم بهادر شاه که اقرون از ریک صحرا و زیاده از قطرات دریا بودند و او مردانگی و بهادری
 داد و جدا دای لوازم متور و محاربه زخم بسیار خورده و نیم جان اسیر شدن پیش پادشاه رسید
 و در گذشت سواهی اینهم چند سپردند چون بسن تمیز نرسیدند ذکر آنها ضرورتی نداشت **و لکر**
در باکبل که از محمد سینه نزار و کیصد و سیزده تا جلوس بهادر شاه در کهنه سینه آرای فاده بودند
 از بیاعلم حلت نمودند **حضرت عیسیٰ علیه السلام** نقشبندی از اولاد حضرت سلطان خواجه احمد **کبیری**
 ترکستانی قدس سره عزیزی خوش اوقات و اکابر منش بود چون بحقیقت پیر او وطن جدا شدند
 اطراف و کفایت غرب و بیت المقدس شام و بغداد و غیره سیر نموده از نظر و بیند و ستان رنج
 نمودن رفته رفته بکشمیر و لپیرا **آنکه** اکثر اینهمه سفر تا بر قدم تفرید و تجرید داشته اوایل بر کوه
 ماران و دراز میرزا شیر بیک ملا شاهی میگذرانید بعد از چند سال خواجه نظام الدین احمد نقشبندی

مردم مطلع بر احوال کرامت منوالش شده خود رفته از کون ماران فرود آورده و همسایه خویش بجای بوی
مقرر نمود خون خواجہ نظام الدین بر حمت حق بپوشید خلف الصدق ایشان تفصیل و شرافت و قربت
کلمات منزلت خواجہ نور الدین محمد آفتاب که امر و زبانی حضرت خواجگان ایشان و جانشین
منند ایشانست آنرا تعقد پیش از پیش نمود و اشغال باطنیه طریق شنبذیه گرفته و مردم شهریم
پاره داخل طریق شده و استمداد از ایشان در برابر می نمودند خدمت خواجہ احمد از اول تا آخر
بر یکدفعه و ممکن بودند چنان تهنائی فضل بر اوقات رجوع نداشت و ایام رجوع و قیام
را نخواست نبود یعنی صحبت و خلوت و فیض و ترکیب بود از حیث ایشان علامات ترکیب بود
و از کلام شریفش آنرا فیض و جذبه پیدا میشد در تعلیم مردم افراط داشت و در خوش آمدن رجوع
مبالغه میکرد در حال مصداق آن بود که بزرگان فرمودند **مکتلف** که تابنده خوش توان نیست
قلی که تابنده خوش توان مرد **۵** واقم حرف ناب بر صغیر سن شرف صحبت خواجہ احمد در نیافت
اما سر راه یکدیگر دیدار نور بار ایشان را دید که طریقی سواره میرفتند و خواجگان یک کرم عرا بودند
در قلم احتیاط زیادی داشتند خون دست اصل کربان چنانش گرفت سیوم و یکجمله سینه یکبار و

یکصد و چهار روز جمعه وقت عصر حلت فرمود جای در پرون مرقد شریف رجب اولیا خواجگی
 خواجہ معین الدین نقشبندی یافت رحمة الله تعالی رحمة واسعة مریدان قبر سکین و کتبه چوبن
 ساختند و عجاوب و غرایب از حالاتش نقل میکنند که الحی که مظهر حق بود خدمت بابرکت معارف
 آگاه خواجہ عبید الله البلیخی از رفقای خباب محرم راز خواجہ نیاز نقشبندی که در فن سفر خواجہ
 بودند و اوصاف ایشانرا از خواجہ نیاز شنیدند شوق دیدن خواجہ ترویشا بقیر کشمیر شوق بودند
 و یکسفر رسیدن لکن خواجہ احمد را در یافتند و جمعی سکونت مایجا فرمودند و جماعت خواجہ نیاز
 هم از ایشان پیش از آن بمدت دین شهر عبور کرده بودند و مدتی مکن فرمودند **نفوی سفار**
حافظ علی قادری از مریدان حضرت میان میر لاہوری است قدس سرہ از قدیم انسانی بظاہر و
 باطن است لیکن اکثر سیر کذراستند و تعلیم اطفال و ملکیت داری کلام الله خود را محفوظ داشته
 تمام روز در اشغال باطنی بود مستقیم الاحوال میکردانند و بمعیت و تعلیم طریقہ ہم میدادند بطرز
 عموم و فور خدمت میان محمد امین دار میفرمودند که شیخ عبدالرحیم خود را در لباس قرآن سکونت
 و ما از برہ بر آتش مشہور شدیم در خدمت خواجہ حسن سج ہم تربیت یافته است و این خواجہ مرقوم از خدمت

لاشاه هم بهره و روشن بود بلکه حق تربیتش باقی از ایشانست بالجد شیخ مرتوم صاحب کیش بود
 و بمقتبه ارشاد رسیده و در طریقه شریفه قادر به و در سلسله علییه شبنویه و سرور وید مرید میگرفت
 بپیران طالب علم داشت آخر با مرض فالج مبتلا بود چون یک حبش و رسید دوم صفر المظفر
 سنه یک هزار و یکصد و پانزده جان شیرین تسلیم حق نمود در جوار آستانه حضرت خواجه صدرالدین
 معمار مسجد جامع متصل زبینه کدل مدفون یافت راقم حروف در صغری من بعض تقریبات آمد و رفت
 خدمتش داشت و زیارتش بسیار کرد امیدوار بر کات نظرش مافوق حضرت شاه محمد علی قاری
تسلیمان حضرت غوث الاعظم قطب العالم سبع السموات و الارضین میرسد بمقصورات شاه محمد و ح
 ابن سید شرف الدین محی ابن سید شهاب الدین احمد ابن قاضی القضاة سید عماد الدین ابن سید
 ابی صالح النصر ابن سید تاج الدین عبدالرزاق ابن غوث الاعظم رضوان الله تعالی عنه
 اوایل ایشان تجرید و تقرید بود سجد یک خطره تسلیح و توالد بر خاطر مبارکش کران مینماید پس
 مصداق آیه کریمه فاکسوا اطاب لکم من النساء منی و ثلاث و رباع متاهل گردیده در
 هزار و نود و هشت کیفره رسیدند تقریر صد کس از اهل و عیال و خادمان و مسافران و رسایه عطفش

میکند از آنروز

میگردانند که یا مقتدای ارباب کل بود که از صد تا هزار هر چه میرسد در همان خطه بجا فران میرسانند و گاهی بود
 مدیونی و احتیاج و عسرت و داد و از دلج چیزی ذخیره نکرد و از قوت و کسوت مردم مسافر و صادر دارد
 باینجه بود و در خصوص خرجی بقدر و تمرلت و مرتبه مسافر میداد و در رعایت و تحمل قطیفه و اوان جهان عالم
 نوعی میفرمود که موجب عبرت اهل زمانه میشد تا تحمل اندای یار و دوست و اهل حقوق و سایر مردم چه
 رسید حضرت مرشدی مادی ربط خاصی بایشان نداشتند و حکایات عربیه از بزرگ ایشان نمیکردند
 میفرمودند که تخریک شاه ممدوح که تقصیرات باطن ایشان از حجاب میشد بر حق کرده شد و بعد از
 مکاشفه احوال ایشان این فقرات تعلیم آورده چند نوبت از احوال شریف و ستودنیاه و صفات آگاه شد
 محمد قاضی استفسار نمودند و خداوند تعالی و استقامت و توکل ایشان دلالت بر بزرگ ایشان دارد
 از این قبیل البصاعت احتیاج بکلمات و اتمد مع الحقیقین لکن چون استفسار شما مکررات یافت
 کمره صفحہ باطن ایشان از تصفیه و فحش نمود چند چیز مفهوم گشت اولاً باطن ایشان از امور و مباحث
 بکالات علیہ طریقت یافت که در مشایخ کرام اعتبار تمام دارد و مکتشف کردید ثانیاً عنایه حضرت
 غوث الاعظم بلکه امتنا ظاهری بود یا گشت رابعاً این بیت حس حال ایشان یافته **بیت**

چون به آنی که کمال گیتی ^{ما} فارغی که مردی که زبستی ^{ما} و بعضی امور دیگر هم بود اما تا وقت کنایت و فاکرند
 و آنکه علم دیگر فقیر را دو دعوات ترقی ایشان استیم از خدا نشان امیدوار دعای حق حاتم استیم که علمه
 چون حضرت مهدی مرتبه سوم در رسیدن عمارت بر بزرگوار خود رسیدند و مشافهه فرمودند که در عین
 روحانیت جای غایت الاعظم رقی اندک آنکه لفظ یا ولدی نسبت بایشان ^{شده} کما ذکره اندیم
 و حضرت مهدی میفرمودند که خدمت شاه مدوح را زری فرمودند که مرا وقتی و حال بود که با وجود کبر و کبر و کبر
 طفل شیر خواره که بر دستهای ظاهر میشدم باز خود بوج و اول میخودم و کاه در آید ایام زمستان
 به دعوات مشغول میشدم در آن جا چهلای تربیدن خشک میخودم و در ایام تجرید در راه مخوف تنها
 میگذشتم و قتل خادم و زن و فرزند که قاف میباشتم علی هدایاس احوال باقی بیان میفرمودند و
 فوتی وجود و سخاوت و قنای ایشان را احتیاج به آنیت که عیان بود چون عمر مبارکش ^{بر} بص ^{مجاور}
 مرض عارض جسم کردید و سخت مبارک انگشت کان شیخ عشر من جماد الاول سنة اربع مائه و اثنی عشر هـ
 بقیه ترلو رسیدند ریاض نیت و تقوی مجاور علیه السلام باب از او بود ش از یک که اول از وضع لاری بار است
 چون ذوق خدا طلبی و این زن آنش درونی او شد و خدمت حاجه بابا علیه حضرت بابا نصیب

از تبریک

و مراتب سلوک را بتجدید رساند میگویند که در صغرس حضرت بابا نصیب اسم ویر است مردی درویش و
 آگاه و طالب علم و ذاکر و مراقب بود بر سنت سینه مشایخ خود در کرد و لو آجی شهر و قری امر
 معروف مینمود و بنای مسجد و بل و غسلخانه میفرمود و اظهار میکرد مسئله دانشای سنت میکرد
 و مردم قری را از کفر باسلام می آورد و از اسلام بصلاح میبرد و مردم بخوابش و آرزوی برود
 خانه بجایه میبردند و قبول یضیح و نصایح میکردند آخر ماجرای هم رسانیدند که ای شیخ من نه گفتم
 می آمد پرسیدند که شهر چرا در نمی آید گفت از در طلب علمان میترسم که مباد از زبان من کلمه
 متحمل بر آید مردم از ایشان نقل تصرفات و اظهار کارهای مینمایند در وطن خویش در مکان محل
 در دامنه کوه بر سر چشمه تکیه ساخته و بنای مسجد نمودن با جمعی اینجا بود که رسی درخت نخش و سرت
 اقرارست بهین دستور در مواضع متعدد تصرفات نموده موید دین مبین بود و تا بعد اسلام
 مینمود و بعد از چندی در بهاسمنت باین کار جارج ایام جانش باختر رسید در شانه شربت
 کل بقدر لایقه الموت چشید بعالم بقا برقت رحمة الله علیه و اسعه **ایده بایر** **بایر**
 از یاران خدمت بابا نصیب است و چون بابا در صغرس وی بر حمت حق پوشت سحر او تمام یافته

او خلیفه شیخ بابا و او دعا کی علیه الرحمه بود و برکنه کرد و حسن آسوده است و این ایامی بیدار زنده
 مدتی رسته مرادی بر قدم تفرید و تجرید بود و بایکیز که بنایت دست شدت چه در لباس و چه در سکت
 مدتی برین وضع بکلی خدا پرست بسر برده و همچنان محکم ز میواری مدفن یافت برادرش دولت بانی
 نیز بر غلط او بود و بر مد خدمت میر علی قادری شهنشرا بجا مدفن یافت و این ایامی مریدی علی
 نام در موضع اولون از برکنه و همی داشت و از عفا و مجاذ بر قدم تفرید و تجرید و صیام و ترک حیوانه
 و ضبط اوقات مسقیم چون حضرت مرشدی مرادی از وفاتها میکردند بیدار زنده ای که الله جل جلاله نمود
 در محلی خانه مدفون شد و حقه الله تعالی رحمه الله است **ربا صفت و تقوی شغیر الله ربی بابا** ایامی ریشی
 عوف نیک ساکن موضع کهنه من از مریدان بنکه ریشی بابا اند که منسوب بخدمت خواجه سعید پاپور است
 و تکیه ایشان در بر نرسیت کناره دریای بهت که مرجع مردم ز غفلت مردم صالح و عابد و مرآتین بودند
 و بر قدم تجرید و تفرید تا که اللهم و صایم الدهر کم پوش و کم خور روزی عیسی سود بکار داشت و رفته
 او ضاع پسندین ایشان قبول خاطرش افتاد و طریقه اینها قبول نموده بیک صحبت ایشان ترک زن و فرزند
 داده قید متابعت ایشان در پای هوس انداخت تا حیات لاله ریشی بابا در دنیا و میوه چون حلت نمود

باب اول در بیان ریشته دار محمد مجتبی علیه السلام در مدینه منوره و در مدینه منوره
نقد حاصل روایتش قبل ازین از افریسی ماده توکل ساخته در کجانه با خادمی میگذرانند صبیحا که
دشت در مدینه منوره آنها را نزد بیچ نمود و مراسم خلعت و لوازم مریدی و خدمت و چنانچه ایشان
بجای آورد و چون خطبه معروفه بخلف برای مرشد تعمیر نمود و در جوار آن مسجد حسن الوقایف بنا نمود
قریب چهل سال اینجا سکونت داشت و بر قدم تفرید و تحریک میگذراند و شغل باطنی هم می برد و دشت و یار خود
خطبه یافته در همان مقبره آسوده گشت رحمت اندک رجه و اسعه حضرت **باب عاقل** **قادر** و خطبه
خلیفه و وزیر کار خود بدو دین و ولایت مرتب حضرت **باب حاجی محمد قادر** می مجتبی احوال این حاجه بابا
سابق مرقوم گشت لختی از آن برای حفظ میرشته سخن باز مجدداً مرقوم میشود ایشان از قبیله کاجو
که از سوداگران معروف کهنی اند بود از صغیر سن بصلاح دشته و کامی تها پس سنه در آن ایام
که حاج **سید الساده** مفیض البرکات شاه نعمت بهد قادری کهنه را بود و در خود مرقوم فرمود
خدمت حاجی بابا محمد توین یافته در سلک اداست حضرت ایشان در آید این شاه نعمت از اجل حضرت
قادر بود و در علم ظاهر و باطن امتیاز تام از اقران دشته مکاتبه عده اونی قطب الاولیا حضرت

معصوم سرسندی فاروقی قدس سره در جلد اول تاج ایشان مرقوم است بالجمله حاجه بیا سلوک راه صلی
 و خدمت ایشان کرده هنگام مراجعت ایشان به هندوستان سبب اختلاف سزاوارند با وجود مرتبه خلافت حدیث
 بشیخی تن نداد و کسب و روح و خدمت والد و ماحره خود میگذرانید و آرزوی طواف حرمین محرمین
 زاد بومها قد شرفا بسیار داشته اما خدمت والد را که داشته راضی بجزکت نبود روزیکه والد و اش
 قصاکرد ایشانرا مدقون ساخته برگشته بچانه خود تیارده و از راه کمر شوق و هوس بچانه خدا روانه شدند
 و در آنوقت سیرتیش قریب نصیب رسید بود بعد زیارت میت بعد اسحرام بمعدنیه سکنیه سید الانام
 علیه الصلوٰه و السلام رفته و بجا توطن فرمود و اکثر خاک پاک آن قبله پاکانرا بر پیش خود جاروب
 مینمود شبی از آن درگاه امتان تیاره مامور شدند که ترا بوطن باید رفت ظاهر عرض کرد که آرزو دارم که
 بقیع عمر در جوار فیض الافوار بگذرانم بواسطت امیر المؤمنین عثمان بن عفان رضی الله عنه کاغذ خطا و الا
 که بوطن رفته باید که متاهل شوی فرزندیکه از تو مینماید با او کار باست او را عثمان نام خواهی کرد بختی
 بوطن آید تا پس اختیار کرد و این فرزند سعادت محمد که بیا عثمان است بوجود آمد چون بیو بخ رسید خدمت والد
 شرفش رحلت فرمود بیا عثمان شوق تحقیق علم و کسب و صلاح و تقوی بود و در خدمت خواهر محترم حبی

و خوابد بوضع کلو و غیر هم و فرزندانی شاکر آن حضرت خواجہ حیدر چرخ استقاده علوم فرمود و
 رتبہ اش در علم و دین و اتباع شریع از سایر اقوان افزوده و در حکایات و عمر و کلمات صورتی معنوی برکت
 بسیارش دارد و ملا دل بر تنعمات و لذات نفسی ننهاد و چون حضرت شاه ابوالحسن برادر کلان
 شاه محمد فاضل درین شهر تولد فرمودند خدمت یار جوع بجهتش نمودند بلکه رابطہ معنوی حاصل کرد و
 بی نفسی و بی نفسی یک داشت و حکایات زہد و احتیاطش را تا کجا توان برسانست و قتی خواجہ محمد
 آشتی سید مرحوم را هم که از اسبجیای زور کار و بر کنیزهای پروردگار بود بپارسانده خدمت پادشاهان را
 بجهتہ تفنن استغفار آورده بودند صورت مبارکش را یاد دارم که نور مجسم بودند نہ کورات احادیث
 نبوی بر زبان حق بیا نش جاری شد طرفه از سخنش دلہا شد ہر یہ حضرت کہ حاضر کردند قبول نفوذ
 و گفت کہ محض تعبد ملاقات این عزیز کہ از صلحای قیامت آدم نیت من بخل می پذیرد و اوقہ و مصلحت
 و راہ چادری آلاخو سنہ کنار و کیصد و منفعت مرصی بابا این بود کہ در محله قدم در میل لنگر بر قدم
 والد بزرگوار مدفون ہند و مردم حجب بل را نمی کشند و یک سہ روز و ہر ایستہ تر ہما نظر و مایل شدند
 و ہما بخادر حجب بل مدفون گردید باین حاکمیت و تازہ دیکہ است واقع سنہ ہم مردم خانہای محکمہ ہم روز

بابا سوخت و هم ببرد کور بجان و خاتمان خراب کردید **بابا رسی عمل قاری** اچاری مردی بود اجمی اولاد
 خدمت خواجیه بیداشتند ارادت کرد و اشغال باطنی گرفت و دهاتی بخود و محکم مرکز شغل قلب و تیز رو
 راه مخفی بود و تقید ریاضت بسیار داشت آخر بایسب بعضی ترددات از اینجا جدا شده بصحبت مولانا
 اعلامه خواجیه ابو الفتح کلوچوس و در خدمت مستقام ظاهر و باطن نشست مسایل شرعی و احکام
 تقیه را بکمال ذوق و محبت تحقیق مینمود و موافق آن عمل مینمود و کشف تنیدی داشت در جاکه وارد میشد
 اگر قوت و فزونی خلیه شرعی میداشت با دعا و الهام آگاهی فیهات از آن احتراز میوزید اول و آخرش
 یقین و استقامت داشت و آخر عمر عالمگیری رحلت نمود در موضع آنجا را سودر حمد **شیخ محمد زهی رفیق**
 از اولاد خواجیه رفیق شهر در دیست مردی با محکم و تقوی امین اما شغل علم ظاهر و باطن و احوال باطنش شد علوم فقه
 و حدیث رتبه عالی داشت و کتب مرغوبه را از هر فن بسیار بهوس و تکلف ریخت داشت حالا از درد و سوزی هم
 به بری رسیده در سن میانه که کمتر از پنجاه یا شصت رحلت فرمود **لاله بابا یوسف مدینه** از مردم موضع **مدینه**
 چند اردو است که قریه است بالاتر از بابا نور طلبه خدا بهر ساند و در خدمت زاید بابا و ناکامور سید و سلوک
 راه مخفی اشتغال از زید و ریاضات به نهایت بکار برد و صاحب کسایش شد آثار فاضلی از زید و نور یار

ظاهر شود و در مجرایان بنامیت به تکلف و در جسمی کثیر از فیض صحبتش بهره یابند و بجای رسیدن در شهر
 سته بکیر او یکصد مبد و دو رحلت نمود در مسکن خود آسود **شیخ عبدالرشید بن قاسم** از مرغان
 وقت بود برای طلب خدا سفر مند و سالان اختیار فرمود و بصحبه شاه بدرالدین قادری که از اکابر اولیا
 بود بهره اندوزند بعد از حجت کسب در غار با و کلسار با اربعینات و خلوات بفق و فاقه بمقتدر
 و داد را یافت و آخر با شهر آسج درون قلعه غاری کنه و جایگاه خود قرار داد و بگرد و بگرد
 حلای میگردانید و میان این حالات بمقرب قصه حسین ملک حادثه که در احوال سفرش که نیست
 بمختصر هم رفت بمبیسیم و کجاست هزار و یکصد و نوزده سفر آخرت فرمود بعضی اصحاب بصلاح
 تقوی داشت قریب به نود سال عمر با ریحه بند عینه **تقوی خا میاں محمد هشتم چشتی**
 خانیا ری رجه اندک عینه از قبیله سوداگران بود در عقوان جوانی مسافر سنده به پنده رفته از اینجا
 بخیر میرامد که حضرت میاں یحیی چشتی که همی که از قبیله کو تو الان دلم میان حسین مرید بودند
 که در خدمت میاں نصیبیم این میان حسین مستفید بود رجه پند از زبان ایشان روزی اشاره شنید که
 از نصیب نصیب تو نیست پنده رو اینجا موی الیه رفته باز بمقبر آمد و در خدمت میاں اظهار نمود که کن در اینجا

کسی را نیافتم فرمودند آنطرف دریا میرفتی می یافتی اینطرف دریا تنبیه است و آنطرف حاجی پور
 باز رفته در حاجی پور شاه کلین نام مردی را دریافت بعد از طررد و قبول امر استقامت نمود تربیه
 متوجه شد و معنی بخشید و امر بیگانه شرعی فرمود از آنست نتیجه این میان بجای مذکور القصه میان محمد
 باشم بود از مدت مدید از خدمت بر سرخص شد و بوطن خویش رسید و در خانیا توطن گرفت
 برادر کار و شغال که مامور بود استقامت در زید بود چندی تا پس بهم رسانید صاحب بنون و بنات
 و خانه و خانها و حش و اولاد را اصلاح و علم و دلائل فرمود و یارانش اظهار خوارق مینمایند چه در تعمیر
 چه در تنبیه چون یک قافض ارواح بسر حالش رسید در جوار خانه که احاطه نموده بودند موفق یافت
 در حد و کسبه که مراد یکصد و هشتاد **باب یوسف درود** از مردم صحابو دعوی در شهر
 سکونت کرده با مردم شهر مختور شدند ظاهر از خانه ال حضرت یا مسعود یا پوری و یاران ایشان
 نظری یافته رفته رفته سجد کیشیدن مطلوب ال احوال شد اکثر که نماز میکرد و گاهی افراد در نماز
 هر وقت زیاد برضا بیط نماز میجای آورد مردم محل بر قصای سابقه میکردند مصدر خوارق هم بود یکبار
 در محله اش آتش واقع شد بر بالای بام خانه رفته دامن برداشته شناسیدن گرفت هر طرف که ساخته و مان
 در آنجا آتش از آن

از آنجا آتش از آن

از اینجا تش فرزند است و قوت حکیم یعنی چند مشبه میارند که قاعده عروضی است چنانچه
 موزون کرده حاضر اند و فرمود که یکست و تحلیس عروض سال بسیر رسید و مقبر با یاد و نام حکیم
حکیم شاه محمد دب در جودنی حدیث بهرین بنده و کونست در محله از محلات حول باله تراز
 حوی محمد سلیم کاشغری اختیار نمود و حدیث به قوی بود و کاتبی متبحرین عرض نمود که خبر از
 حالات تفسیر هم میداد و یاد با یکم و در صحاب معنی صحبت به پیش میشد و اکثر مردم
 علوم حروف بیان ره و کتبه میزد و از اینجا انصافی مدعا می نمود و در سنه هزار و هفتم
 به پیونده رحلت نمود و در میان است و میرزا محمد دب هم در مذکور است که تراز
 حکیم شاه بود و در همان نزدیکی از نیام فوت مجازیه بگیریم در آنوقت به پیوسته
 روزگار بود و بهرین همقدار که تفاوت بهر حال است بعضی در باب سخن چندان است
محمد زمان نافع برادر ملاط بهر غنی است صحبت شیخ محسن فانی در سخن رسیده
 بهره و مدعی از خدمت برادر و کلدان تحفه گردیده تا آخر عمر تدریس و در اوین است و
 داشت و در علم سخن گستره برای افرشت و آنچه بسبب از و در دانش و فن تحریر و تالیف

غزل بکشد و نیای خود سر زده را **غزل** میزد ز لب و دهنش نظر زده را **غزل** شنیدم ز لب زده را
 این صدای **غزل** که گرجات غرضه می بر زده را **غزل** قدم نموده که از خیال سنده کرد
 خانه قلعت زده سر زده را **غزل** میزدی که قطع هر جا میزدی **غزل** جان قدر میزد
 سر زده میزد **غزل** بکشد ز مار و بود جامه میزد **غزل** ز ششم کل قیاسی ته میزد
 میبستی و باز میزدی **غزل** ز غلط اندازی و بازی میزدی **غزل** ز غلط اندازی و بازی میزدی
 چه سازت از این **غزل** ز غلط اندازی و بازی میزدی **غزل** ز غلط اندازی و بازی میزدی
 ظاهر و لطف زده شده **غزل** ز غلط اندازی و بازی میزدی **غزل** ز غلط اندازی و بازی میزدی
 مین یاب **غزل** درین سخن **غزل** بکشد **غزل** بکشد **غزل** بکشد **غزل** بکشد
 صحبت و شکر **غزل** درین سخن **غزل** بکشد **غزل** بکشد **غزل** بکشد **غزل** بکشد
 بود **غزل** زده را **غزل** بکشد **غزل** بکشد **غزل** بکشد **غزل** بکشد
 این چند بیت **غزل** بکشد **غزل** بکشد **غزل** بکشد **غزل** بکشد
 که **غزل** بکشد **غزل** بکشد **غزل** بکشد **غزل** بکشد
 خاکستر **غزل** بکشد **غزل** بکشد **غزل** بکشد **غزل** بکشد

شاه مردان جهان اگر زبان قلم **زین** دو مطلع شده بپسته شاکسته او **بر** عالم ندیم دره خاکه در او
 عالم و هر چه در و جمله بگرد **مرا** و **مرا** که شد تاج مرش خاکه رقیب او **بر** فلک ناکشند بلکه میلا ترا و
 بود قنبر ز غلامان علی نواب **کس** نیارد دگری بود جز او **مرا** مرتبه **اخر** که **ابراهم** **بن** **طاهر**
 قریب بسیار داشت میرزا داراب در شهر سته هزار دیکصد و شترده سفر کردن عالم آخرت شد
 چون در مرتبه بعضی اکابر **هستند** و جماعت بچگونگی شوخی کرده چنین گفت **بسیار** بر مرش کل داد
 کرز آتش **بر** ترش نار جهنم نور باد **هنگام** حله میرزا بعضی شعری سینه هم در تاریخ و فاش
 جوابه شدند و چنین شوخی کردند **بسیار** رافضی تاریخ جو یا مبدی و نفیشت بود کم **خو** که کر کردند
 او را گشت تاریخش درست **هر** عرض دارد که ندارد **کامران** **بیک** برادر میرزا داراب **جواب** است
 مشهور است که شاعری آریان **آمر** بود کامران **بیک** ادبانه با او بر خوردن شاعر طایفه
 که گفت لغت بران سامری که مثل نو کو ساله را کو یا کرده **دیگری** در صحبت این مرد برادر و استاده
 از تخلص مرد پرسید یکی گفت **جو** یا **دیگری** گفت **کو** یا فرمود که تخلص **لب** **کیم** را هر دو برادر خوب
 تقسیم کرده بروید زاده **کامران** **بیک** **فصل** بود فیضی که در عالم از خود میدنهاد بر آرزویش

[illegible]

بہارِ کرمی

نزدیک در پیش انداخته و با بهتر ز غیر خود اندیشیدند این بر خود نازد و آن بر ز خویش این مرده دلان
 سخط خویشند و فکله مختصر شد و صیت کرد که بدستور اسبنت و جماعت او را کفین و تجنیز و غسل نمایند
حاج اسماعیل **سید ابدال** بریت که از اعیان هندو که کمتر بود با اتفاق سه برادر دیگر در خدمت شیخ
 محسن فانی شرف اسلام یافت و عنان همد را خفصین کالات استانی گرفت و در نظم اسفار ابدال کوی
 سبقت از اقوان پیش بود و متوجه بهندوستان شد و در سلک نوکران شاهزاده عالیجاه محمد اعظم شاه
 انحراف یافت بعد چکسلطه که کمتر حاجت نمود و بار آمد که و همواری وضع سلسله طبع و لهرا را
 مستخر فرمود قبل چکسلطه شاهزاده را بسیار تباراسن موردن کرده است چون حسب تاز عالمگیری آثار
 بچین آوردن درن نسخه بجهت تطویل دست از تحریر آن باز داشته گفته باین کی عجل کرد و گفته است
 از واردات و کرفاوش نمود **عزل** بر اوج برده شرح تو دین تویم را چون نه کرده نخل خط مستقیم را
 و دو بهر طبعیت تبسم صبح برایت روشن نموده معنی خلق عظیم را این شاه عتی که بهر شمس بحر حرمت است
 تفسیر کرده آیه عفو کریم را نقطه تو بر سر همه افراد کائنات و قسمت ساینه فیض حکیم را نشاید بدل شود و بوی
 از خلد هر سحر کار دینیم را و بسکه دارا دل شرم تو نیست بوسیدن صورت الهی کلیم را از از منی متنت است و کذا

تر از بلختر امیدیم را لطف نجات عالم عاصی را در خورشید باشد غمت شفا این برقم را سوا می آید
 جمعی دیگر بر وساده کلمه تخیل شک بودند مثل حاجی جبر در جریک و لافان و لافیش و آذری و لافانیت و
 حاجی بابا بر حاجی جبر که معنی تخلص میکرد و از من اقران در لطف طبع و حسن تلاش بنیادیت ممتاز بود
 قصه واقعه که لافانیت خود را زود کرده است این چند بیت را در تعلیم می آید **شعری** دل آتش روشن کرد و پیا
 ز کوه را در دل کوه است هوارد و آبی آتش رنگ است چنانچه بر زدن است چو میسر می زنگ پاک طینت
 که دارد کجما که در کوه است اگر آتش در دل است و اگر کوه در دانه را در است قوغان داغ کجما می نداری
 فروغ شعده آبی نه اری بر آذر زده همچون برق ناله کما شعله در بر کن چو لاله است کما داغ و دل چون شعله
 ز جوشن کرم به طبع جان شعله در آتش که در بری در غزلش کجما معروفه باشد خبر این کوشش دل سخن برداشتم
 فروغ شعله آوار کشتم که از باد برو خضم خود خوا بود خاموش بنفع ناله را را زد و آتش خاموش ناله
 زبان دغش همچون کبر لاله زد در فتنه بیدار در خواب نمیکند و کبر و دیر هایت عیا کردیم در عهد تمک
 بجای دیر تر دامن تو و طغیان شک در عالم بریدم بیخبر کان سینه پی ندیدم ز بس سجد بر باضم خواه
 چو داغ لاله در خون شد که آه قغان با تدول در خون طغیان سبای لاله چنان بر لب رسید که کسب کرد و

ایریم حاجی کشمیر حاجی بابا که رفیقش بود مختص و همراه ناظم کشمیر ناید حاجی حیدر پدر وقت
علاقات بابا ایم حاجی کشمیر که نواب عزیز تبع کشمیر آمدند بنابر مختص اگر تغایر بهمین مقدار نموده خامنه عزیز
توجه تحریر حالات سلاطین فرمود —

ابو نصر قطب الدین محمد معظم شاه عالم بهادر شاه

پسر دوم پادشاه عالمگیر است اجمال احوال ایشان این است که در هزار و سجده وسه قوله ما یفه ار حفظ قرآن و علوم
قراءت و فقه حدیث و کلام به پایان رسیده است حفظ کامل صل عزاد او ایل سلطنت عالمگیری تردد انگیزان فرموده
مکر تخییر بلاده کند هم ایران و در حرکت شاه عباس مالی سجده خراسان با موشن و کلام حاه اقبال سجده لا ایزال
از مجدد نقادی عاقبت نااندیش فریر خوده در هم حیدر آباد خیال مهر کشتی بابا دشاه و موافقت با والی سجده کرا آورده
بجشن بر پادشاه بعید آفاده زیاده بر شمال بجست و ند لست محبوس زندان تادیر با اکثر آد دو بجده خلاصی آز حبس
یکجندی و حضور اکثر آد سیر برده بفرمان روای کابل و پشاور و ملتان لاهور ما موشن قریر ده سالی در سجده
که زاید جون خبر واقعه پادشاه در پشاکوشید جلو ریز بهند و ستان آمر با تمام شاهزاده بغظیم انسان هادر
پسر دوم که فرمان یکجا کرده مختص میرفت و حسن تدبیر و خیر خواهی مستم حاندان که آد لاهور و جراح تجین اکثر

حرکت کرد و سکه کبری بسیار شد از لطف و محمد اعظم شاه یا سکه پادشاهی افواج خود و پسران خود که هر سه
 در بهادری نظیر رستم دستان بودند بقهر و جلال و غرور عجبی وارد نواحی دیگر اما در قریب باغ دهر و محارب
 سلاطین اتفاق افتاد هر چند بطاهر علی از طرف اعظم شاه بود آخر و زبانی عظیم از جانب سکه پادشاه
 کارزار مردم اعظم شاه معلوم شد تیر و تفنگ که بخارج خصم میزدند باز بر آنها میکشیدند و از آنکه ساختنی نیامده اند گفتند
 فتح و نصر را بپای دول شاه عالم بهادر از زانی شدند و در دهم ربیع الاول اعظم شاه در عین محاربه بر زمین
 بسیار براه عدم شرافت و تحت و تاج و زین و زین بود و مسعود محمد اعظم شاه عالم یافت و بعد که روز جشن
 فرمودند و عالمیاز با حسن و اکرام سرسبز نمودند شعرا و فضلا و تواریح عرب و فارسی بسیار مترون کردند
 از انجند غزیری از مردم کمتر خواجیه لطفی نام تاریخ جلوس یافتند و از نظر گذرانده مورد تحسین و
 انعام شدند **تاریخ جلوس** قدسیان تهنیت سال جلوس بنه میزدند کامل گفتند عرصه جشن نهشتی را
 محض جلوس کامل گفتند سال تاریخ همایون سعید جشن سانه عادی گفتند و اقامه و شاه با خبر یافته پادشاه بر احوال
 اولاد اعظم شاه و فکر انشراح فرموده همه را مورد لطف نموده مطلق انعام نمودند و باران و در حرکت و سکون
 میشد بود ضبط و ربط امور ملک آخر سال دوم از جلوس متوجه و کمترین سلطان کام جنتی با معدودی چند

بقال شد

[illegible]

کیسان برباد فراقست **غیاث الدین** که در حصن خاشان بود یصو بداری محرم تقرر یافت با بخت
 نیابت امانت خان که از اقا رب قریب و معتمدان غیاث الدین بود استحکام گرفت از جمله وقایع که در آن
 هنگام رونمود یکی واقعه قتل ضعیف برکیده است که تقریباً اعلان رخصت و سبب بشویش عوام حکم قاضی
 محمد کرم نایب قاضی گشته شد دیگر عوام شویش و هجوم زیادی برخانه سودرین داشت که بعلیه نیکار خجسته
 مصدر بعضی جرأتها شده بود که در مشارایه مضطرب شده و در محدوده ناظم بر دست خواهر نوزادین محمد اصاب
 نقصدی با فرزندان بشرف اسلام شرف اندوز گردید در ماه ثوال سال مذکور عار و خان مرور در کمال عروج
 و اقبال بحرین جبره را بر راه ملک بنزدال رفت و نیابت صوبه بمشرف خان که میر نعمت الدین نام داشت و داماد
 غیاث الدین بود تعلق یافت مشرف خان مرور سه چهار ماه به نیابت صوبه بمشرف خان خود در موبلا
 نوزدهم ماه محرم سته کهنار و یکصد و سی و چهار واقعه وفات پادشاه روداد شاه عالم بهادر بسیار
 عظیم ال صاحب خود و احسان بود اما در امور ملک نیابت بر روی نمود بمشاد و کیسان عمر و نه علم
 احادیث را بسیار و ازین آخر با تنذیبی در مذہب هم رسانیده در فکر پیش بردن نمر کو را بخت
 تقضین افتاد و مستعد آمدن کبکفر بود و احکام مرمت و طیارسی و دلخانه و باغات پادشاهی صدور یافته

در همان ایام براه آخرت شتافت پنج سال و یکماه سلطنت کرد چهارم پسرش اینکنداشت یکی **سلطان**
مغول الدین مخاطب چهارم پسرش **دوم سلطان عظیم الدین** المعروف بعظیم الشان بهادر سیوم
سلطان رفیع البقره مشهور برفع الشان بهادر چهارم **سلطان مجتبیٰ آخر** ملقب بچهارم پسرش
 بود فوت پادشاه هر چهار برادر قابو جوی یکدیگر بودند آخر الامر چهارم پسرش بهادر پادشاه بود و برادرش
 هشتم صفی شاه عظیم الشان را که در دولت و جاه و تدبیر و کار دانی و رسائی و جمیع تخراین از همه فائق بود
 از میان برداشت بعد رفیع تردد بحسن سعی امیر الامر ذو الفقار حاج میر مجتبیٰ پادشاهی کرد و برادر دیگر
 را هم خست محاسبیت روز بعد فوت پادشاه هر کدام از این سلاطین زاده که از اولاد احتضار و زاییده به
 سی کس بوده اند فوصلت یافته در عرض دوسه روز قصه و قدر همه را در ورطه هلاکت انداخت
 بعد کشته شدن اکثری و حبس بقعه السیف چهارم پسرش بهادر سیوم پسر سلطان مجتبیٰ شد امیر الامر را که
 میر مجتبیٰ بود وزارت کل تقویض نمود پدرش آصف الدوله معروف با مسند خان را و کاتب مطیع را
 لقب خود ابو الفتح جلال الدین چهارم پسرش پادشاه غازی و نام پادشاه مرحوم خلد متزل قرار داد
عنازی بالله خان نام ششم ما مور بمکان خدمت شد پسرش هدایت الله خان را که در عهد متزل

نیابت وزارت خان بود و بجز مت خانسان حضور نواختند و محتاط خطاب سعد الله خان سنان
 غایت انداختن او آخر هیچ الاولی و مسته نهار و یکصد و بیست و چهار مستقیم رسید و نه ماه
 بصبط و رابط صوبه کدر اندین در وقت تطامت او اکثر خدمات صوبه با قار او قتل داشت
 در عهد او محمد مظفر که از نوکران سلطانین کبیل بود بعد برهم خوردن آنها تسلطی حاصل نمود و متصرف
 موضع در او و کرنا و که از تعلقات پرنکه کامراج است گردید چون این هر دوه در جای صوبه
 میبود غایت انداختن مرحوم خود و افواج بادشاهی را برای تنبه و دلا ساسی مردم عظیم تعیین کردند
 در همین اثنا انقواب سلطنت روداده کار تمام ماند و محمد مظفر غلبه کلی حاصل نمود و رایام
 تردد انقواب سلطنت خبر آمد که صوباری از غیر غایت انداختن فی آید و در کوهستان رسیدند غایت
 خان با وجود سبب خاطر که در انوقت کبکته شدن سعد الله خان پسر شیدش و برهم زد که
 مقدما خود بنیاد داشت بنات قلب و استقامت فرامی را کا و ما شنه او را باطل دانسته مردم خود
 افواج بادشاهی در باره موله برای بد اقع و فرستاده و این امر را صلا و جودی نداد چون سلطان
 فرخ میر سید ویم عظیم نشان که در عهد خلد نزل فطم بکالا بود بدیعوی و ارثت خر و ج نمود

بجای سخی خدیجه نغانی سادات باره قرب الکر آباد رسید جهاندار شاه بعد از آن امیر سلطان
 اعرالدین خود متوجه شده در اکبر آباد حاکم سلطنت پیوسته خان جهان بهادر کوکلتاش که میخواست
 بجهت مسأله امیر لاکشته شد امرای و لشکر بتخصیص مغلیه رکوبه سیحانیه امرای فرخ سیر در
 کردند و در فرخ دهنسته در امر محاربه در اینده نمودند تا تخته دهن عظیم در سکر جهاندار شاه روداده
 بادشاه مغرب و مجرمشاه قتل خان جهان بهادر و بر زمین نهاد و دست جهاندار شاه در خانه
 اسخان اصول الدوله که سلطنت رسید چون متصل آن امیر الامر ایلیه الدوله نیز آمد برای وقت
 بادشاه سیر در محاکمه شد بر صلاح کار در رفاقت جهاندار نهشته شاه را نظر نیک داشت و سلطان
 فرخ سیر به مانعی در اکبر آباد جلوس بر تخت سلطنت نمود و الملک افتد المهور **دکتر حضرت**
سادات **ساجد** که از او احمد عالمگیری تا ابتدای جلوس بادشاه محمد فرخ سیر در کمر حلقه نمودند

شیخ عبدالرحیم هندو بود از قبله جو در این دهمین بار که شش پنجم الدین المعز و بنی رشید بابا

مغز و تاسام

منزله اسلام شد باز ترک اوضاع دنیا داری نمود تعلیم و تلقین یافته سالها بر آن استقامت داشت
تا آنکه از بابا خضر یافت قریب به چهل سال بطریق خود را و مکرر کفر قدیم خود زیر پای نموده بنای
اسلام و مسلمانی را استحکام داده بغراغت از راه سبب و خون متاهل شد جادو را بنواری بسته
اولاد هم رسانید و بمقره قبل از موت بر لب آب در بخار استانه نمناکانه بخندید بنا کرده اینجا میبود
میگویند که آخر با از خدمت اخوند ملا آتش الدین کبروی فوتمری نر نظری یافته بود و بهره این طریق
گرفته قید سکوت مابین عصر و مغرب لازمه وقت داشت مردم محفل نعل و اقامات
از آن بیخامد در راه میکان شده بکزار و یکصد مسبب در بمقره مذکور ترست کل نفس الوه
چشمیده بیا سو در حتمه اند قیام رحمت واسعه

مشخص بنای سید حسین پهلوی کبروی که بگو اسطه از خلفای حبسته حضرت محمد مصطفی
بود صاحب ریاضه سابقه دحالات عالی در زمان سابق هم کسب کرده است بعد از آن بحرین فخرین
سید و مناسک حج ادا نموده مشیخت و استاد عجمی در اطراف وطن خود داشته و سخن خود کامل و مکرر

باطن و مضبوط الاوقاف قاری الدعوات بود شاه عالم بهادر شاه و خدمتش اخلاصی بهر سنی
 بعد مدتی بدید در ماه سنبلان سگه در کبر سن با یکبخت آنکه دوای مانع و معسک را پادشاه مذکور
 در وقتکه پادشاه بود رفته را بجای کشید بوطن آوردند و در یکجمله حلق نمود و در سینه هر کس
 بر سینه اکثر غره که بهره و صحبتش خدمتش شدند از کالات باطنی ایشان حکایت عجبه مذکور دادند
 میگویند که صاحب بروز و کجمن بودند و تصرفات غریبه داشتند و حسن خلق و مینستی و شکسته و دید
 بوجه اتم با ایشان بود میرزا صاحب سانی از مردان معارف آگاه سبح محمد است برین تقدیر بیک واسطه
 منصوب یا اداست خدمت غفران مرتبت ولایت و عرفان منزلت شیخ آدم پوری بود قدس سره
 و ایشان را هم دین شیخ آدم از خلفای رشید حضرت محمد دافق تبارک شیخ احمد سرمدی اند و ضوان
 علیه السلام جهاب تنگ بهادر که نظری از ان بزرگواریات و واقف طریق شد و استقامت نمود
 در کفر سید بمضبط قلب که را نیز مستقیم طریقت و مروج درویشی شد صحبتش خاله ازاری
 بنده خوش اوقات صاحب کسایش و از اسفناویستی و فایده نمود و واقف کار و طریق
 حروف توحیدیم بقدر استعداد بیان مینمود و در طی درجای تقوی میکرد و این جمعی را بهدای
 رسانید

قطب نامه

الحمد لله

از صحبت اعتیادی غافل مجتنب و مستغنی بود و علوم عمده داشت و در حال افاده و ارشاد بود که یک مجلس
 در رسید و در سن پنجاه و سالگی بدارالینقا شتافت و دوم ذی الحجه سنه ۸۱۰ در باغ حسن آباد که خزینه
 خودش بود مدفون شد حضور پورا و میر محمد با هم فرودی بدل آتش و خوش صحبت و با عزت و بکتاب
 آتشنا بود **سیادت و فضیلتش** **میر محمد فضل** از اولاد سیادت و حقیقت نگاه سید میر اند
 بیه واسطه و ایشان معروف و مشهور اند و بصحبت شاه کلا و این بزرگوار در زمان شاه سکه ردین
 دیار آمل مسکن در محله ملارته گرفته همانجا مدفون شده اند نام جد ایشان میر احمد سیوی بود از قبیله
 ایشان بموضع رتبی پوره سکونت اختیار نمودند و جمله یار و اجداد ایشان اینجا آسوده اند بسیار
 معروف اند خدمت میر که میر محمد فوت و الله خود میر غفر الله فقیر صوری بسیار است و تربیه اولیه
 مرتبی و سنج توکل و استقامت که را نیده در آن آتشا ریس و رسائل ارشاد عمده قادر و انبیا
 رسیده صاحب حال و مقدر اند خدمت سع داد و حاکم معتقد سیادت و ولایت الهی بودند و در
 ایشان با و صاف دین و سیادت بسیار بود و این میر محمد **فصل** با وجود کالات موروثی
 در خدمت سادات بنابه شاه ابوالحسن قادری آمل همانکه در تبعیت هم داده دو مصحف هدیه نموده

مع هذا در متابعت جد امجد خویش علیه افضل الصلوة والتسلیمات سعی زیادی داشت
 بصلح و تقوی آنرا آهسته تروی و خایه نشین بود و کتابت کلام الله میکرد و از آن وقت حاصل میفرمود
 بسیار متوجع بود و سستاد ایشان و سادات سید بر خود داردین شهر متعارفست مومی الیه
 در شهر کاشانه اقصا نمود و در جوار آبا و اجداد خویش جای نمود و حرم احمد کاکا رحمة واسعة **علامه**
امیر دق تو جوید معروف شاه چو در صغر سن نظری از خدمت خواجہ حیدر جرجی یافته بگفت
 تمحمد در پیش فرزندان و شاگردان او کرده بهره موفور از علوم عقلیه و نقلیه یافته و تعلیم میگیرد مانند
 و حتی المقدور در روح و تقوی میگویند بعضی را عقیده انبیت که میل طایفه شافعی داشتند بلکه
 عامل آن بود و اکثری میگویند که بنا بر شدت احتیاط که ای بعضی اعمال شافعیه میانتر میشدند از
 عمر بسیار یافته و میر پرتو سالدک رسید و اقامت حروف هم مکرر بیدار سعادت بارش فایز شدند
 یکباری در ملازم حضرت مرشدی که بعبادت مرض اخیرش رفته بودند نزدیده در مشورت
 هزار و یکصد بیست و دو یا سه حلقه فرمود **مولانا محمد علی بن محمد** **شیخ مراد بن**
 بر سر کلی میگذشت بهندستان رفته بزکان انجارد یافته یا رکنش آمد در شهر هزار و یکصد بیست و دو

با علم دیگر شافیه در علوم که بود و اقدس عبدالصبور مدقون شد **مولانا محمد بن** از اخفا و جوارق
 علم میر سید تحصیل علم نموده و از خدمت میر محمد علی قادری اخذ فیوضات معنویه کرده بعنوان تجارت
 مسافرت نموده بار بار بحضرت با وساه خلد مکان گردید و از ایجاد رساله رحلت نمود و مقبره آبا و خود مدفن
 گردید **مولانا محمد بن عبدالباقی** فاضل منقولان و از معقولات بهره وافر داشت عالم و عامل و متورع
 بود و عربات را کدرانید و هرگز تن بصحبت اغنیاء نداد احتیاط در معاملات بسیار داشت بقسیم خانه با شریکا
 درخت انردی بجهت او آمدن تحقیق از اربابها کرد که تمال این درخت از کدام باغ بود گفت که از غمک است
 بود بنجام کرد که بهای درخت بگیرد یا بخیس ببرد او درخت را بخیس خواست به بختاشی بر میر داد
 استر قاضی خود این دست حکایات و روع او بسیار منقول است زیاده بر نهاده و عمر یافته در شهر **المد**
 رحلت فرمود مکرر بیدار تو بارش شرف اندوزی حاصل شد زرقا اندک سال بر کات **ملا علی**
چهارم در وقت خود از میان فضل امتیازی شد و تحصیل علوم در خدمت فضلالی وقت نمود
 بسیار کینه می و فراغت و آزاد که دیگر بر جوان اجل موعود متقاضی او شد و شهرت بسته کهنه را و کصد
 گذشت **قاضی عبدالکحیم** از قبیله جواد است و والده اش صدیقہ کریمه مولانا

یوسف کادوسی است تحصیل اکثر علوم در خدمت مولوی ملا ابوالفتح و اقران ایشان کرده پدید مویست
 رسید و عسکری عالمگیری زنده می گذراند از تغییر قاضی یوسف منصب قضائی کمی میفرمود و از سرگذشت
 بعدت بدو چهار سال نفاذ امر قضا بیکار افتاد و استقلال کردن خلاصه اصلاح و تقوی مشغول بود
 و از مقدمات و درودات قضا مغفول شد و بالکل اشتغال بعبادت و استغفار نمود در همان یکده سال در گذشت
 مولانا محمد حسن **کشو** از خدمت مولانا محمد امین کانه و فضلی دیگر که علوم عمده و زمانی بر او
 توفیق بهر ساینده خصوصاً در علوم معقوله بلکه مولویت حاصل کرد و در عهد خود محققان را بدقت و
 و تجرد در سبکیت و صحبت و درس و فیض عجمی داشت کم کسی از خدمت او بهره مانده بر اکثر کتب
 خصوصاً متعول و هدایه خواستی و تعلیقات دارد و از انساب اکثر طلبه علم که عبرت به افاده
 رسیدند بواسطه بیجا بایشان از خدمت او منقطع ملائکه شغل باطنی هم یافته بود در سنه
 هزار و یکصد و نوزده که هنوز بجز سحاه نرسیده بود در گذشت و در محله آستان در مقبره حضرت
 سید محمد کرمانی که بالای خطره حضرت ملا نازک است مدفون شد **ملا محمد زین العابدین** از اصحاب
 حضرت خواجیه حیدر خلف الصدق خواجیه محمد طایب بود که از اولاد بلا واسطه حضرت خواجیه است

جو دست طبع و دقت ذهن و استقامت فراج بسیار داشت بد تحصیل از برکان خود در خدمت مولانا
 محمد محسن که در کتب مرقوم تلمذ نمود و تحصیل علوم دقیقه و غریبه فرمود بسیار سحر حاصل کرد
 و تصنیفات رالیه در علم قراءت و غیر آن و در شیع و بعضی فنون خود و مجاوره بلاغت
 کلام در تصانیف از انرا قرائن ممتاز و مستغنی است در آغاز سن اکول در سهو کماله جلد نمود
 ملا قاسم **چهره** از بنی اعیان قاضی عبدالکریم است تحصیل علوم ضروریه نمود بدین اشتغال
 داشت متوجع بسیار بود و اصلا التفاتی ب مردم روزگار عنقریب و میل انقطاع و اتروا اکثر میکرد
 خلا از فیض و رقی نبود در اوایل عهد بهادر شاه در کماله در خدمت **میرزا محمد**
قاسمی خان از قبیله سیاحانست و صغیر سن موفق تحصیل عاوم شد اکثر که در خدمت مولوی
 ملا عبدالرشید زر که تلمذ نمود و با وجود عسرت شدید که در آن ایام داشت همت تحصیل علوم
 کماشت و مسجد و کد بسیار از انچه خوان اکثر علوم شد و با انقلاب روزگار مفارقت و وطن
 اختیار نمود بلیک عالمگیری رسید و آشنای سیاحان صدر الصدور بهر سبب ایند ر قریه
 آوازه داشتندی و بمسابع پادشاه عالمگیر رسید و بار بار ملازمه پادشاه می شد و اکثر در مجلس

تحقیق مسایل شرف حضور یافت و جنیدی تعلیم و استادش پادشاه بزرگوار عظیم الشان بهادر و
 جنیدی بقضای شاهجهان آواز مشغول بود آخر تا که بر فاقه پادشاه بزرگوار تذکیر در سنگینا لاحد قضا
 بتقدیم میرسانید قریب سیال باین امر سنگینا اقتدار اشتغال نمود ما مور بقضای حضور گردید
 قضای الحقات شد و حضور رسیده در همان اثنا واقعه پادشاه عالمگیری بمیان آمد و در
 دو بهادر شاه قریب سیال باین منصب کل میاب و کار رو بود و در اوایل سنه یک هزار و یکصد و
 بیست و یک عمرض اسهال مرتحل شد و لعش او را از دکن کشته آوردند و ریاضی که بیرون شهر داشت
 در سچه پوره مدفون گردید خاصه در اوراق بالا تعلیم آمد دیگر از غریزای که در بیوقت بود تقصیر
 هر کدام موجب تطویل است از آنجه خواهد باقی قادری ساکن درون قلعه وقت ملاقات را قم
 قریب به نو عمر داشت مرخص بود مغلوب الحال در شنبه هزار و یکصد و بیست و دو در گذشت
 و گفته شیخ مؤمن سهروردی پوتنه کام پوری غزنی صاحب کسایش و حالات بود هماجا سود
 و دیگر خواجه مؤمن اسلام آبادی صاحب خدیبه و استغراق دیگر طهر تابای همدانی نیزه حضرت
 شاه قاسم حقانی غزنی زرک منش در مضبوط الاوقات صاحب کلشن و موفق بمبادات

و تذکره

و تارک صحبت ارباب دولت دیگر بودی شیخ عزیزی متقاضی و مستقیم از مردان سجده سحر و دی جی ط
و امثال آنها جمعی که ایراد همه را فرصتی و دقزی باید از علما حافظ حبیب که در محله حمامه میبود و مردی عالم غالب
مرد دیوار شیخ ساکن محمد میل نکر مردی فاضل صاحب طبع جامع خریات

ابوالمظفر معین الدین عالمگیر ثانی محمد فرخ مستیر باو شاه عادل
پیر و عظیم الشأن از دست خدمه کهنی است که شاه او را بجهت آورده بود در ایام جلوس شاه عالم شاه تبریز
نیابت نظام صوحنات بنگال حاضر نبود بعد برهم خوردن شاهزاده با و جلوس جهانزار شاه از بنگال لااخر
و سکرگیری فرمود و خاک در اوراق سابق تخریر رسید و او آخر مراد و یکصد و صد و چهار بر سر سلطنت در گذاراد
جلوس نمود و عالم را با حسن زاده ان شاه کام فرمود و شعرا و بلغار تاریخها یافتند و از انجلگی گفته تاریخ
نزد کونتم رسید از طرف باو شاه از بیه تاریخ آن سکر خدمه گفته ام علاء بعد از انترم سکر هم از شاه و قتل
خان جهان بیا و معروف کوکلتاش خان باو شاه جلوس و ترنبا همچنان امان داده و هماندار شاه امیر الامرا را

بقص رسانید و اگر سزاوارده دارا کجول یکه مقتول کرد و بعد حذر روز که بدو بست و بعضی اعرای دیگر را
 نیز حکم قتل فرمود از آنجمله است سعد الله خان پسر عثمان احمد خان که چهل و دو مجوس داشته
 گشت عساکر احمد خان از منصب و خدمت صدو یکمتر معزول شدند سعد و عثمان امیر معروف میر محمد قلی
 که از نجای ایران بود و نظام حکمر بستان عثمان احمد خان تقریبات دخترش در خانه پادشاه
 بود و دیگر خدمات محمد حکمر هم تعلق بخویشان و مسئولان او گرفت الحمد علی محمد خان از طرف
 سادات خان ناب آرمه عساکر احمد خان بلاهور و از آنجا بحرین رفت از جمله وقایعی که در
 ایام او در دایساق مظفر آباد است که بعضی روسا و مضبداران فوجدارسی در او گرفتار و احوال
 کردن بقصد تصرف آن سمع مردم کو هستان را آوردند محمد مهدیه پسر محمد ظفر به اعتمادی بکار برد
 آنها را که فشار ساخته از محنت عبد العظیم خان دیوان صوبه از اکابر ایران و متولی زاده کر بلا و صاحب
 بود و بر نایب صوبه غالب سلوک مینمود و متوجه تنبیه و اصلاح شدند چند ماه صرف انهم کردن گرفتار
 مذکور را خلاص ساخته و محمد مغیر الدین پسر محمد مهدیه را بهور رعالی آورده بفتح و نصرت بکشت
 و عبد الرزاق پسر عبد الفلاح رمیدار پنج را گرفته آورده خراج و باج و تنکس را با دفعی گرفته و مدتی

در شهر گردان نمودن در حوض ساخت کسان نایب صوبه دست لقا اول دراز کردن و در سوای بدعا
 دیگر قرار دادن اکثر را رنجانید خون بید و سال و جدی پادشاه دین شاه از ان کس متاثر شد
 اعظم خان را از تغیر علی محمد خان نایب سادات خان بکشمیر فرستاد و اکثر منوبان سادات خان را
 معزول ساخت و **اعظم خان** کمتر از یک سال در کشمیر گذرانید و باز نیابت صوبه تعلق بعلی
 محمد خان گرفت و در یک سال دیگر بپسر برادر **احقرام خان** بخشی میفستادان کشمیر که خویش
 سوم سادات خان بود نایب صوبه معزول شد علی محمد خان روانه حضور کرد و دیدار احقرام خان
 حکام معزول و در نیابت کردن بود که صوبه دار می کشمیر از سادات خان تغیر نیابت **عناایت الله خان**
 که از حرمین برگشته و مورد تفضلات پادشاهی گردیده که **ثانیة مقامه** کشمیر تقرر یافت
 و نیابت تمام آقا بیگ خان دیوان صوبه فرستاد و نایب مستقل میر احمد خان پسر میر احمد خان
 کلان را که در سماع و صط و در لبط شهرت داشت نمود خان غرور در شهر سرار و یکصد و شصت
 بکشمیر رسید لایحه که در **قرص سال** بکمال نظم و احسان و دادرسی فرادان خلاق را گردید
 خود ساخت مقرران و متعلبان و قاجستان را بخاری دولت از تبه اعتبار اخذت اوایل سال

هزاره کینه دسی یکی پادشاه دین مذله سبب حرام مکر مردم باره که درین سبب و محال سلطنت
 همواره غالب سلوک را کار فرما بودند و پادشاه همیشه از دست آنها ترسد و مشتکی بود از راه تصور
 تدبیر و اراده تعذیر محمد مراد خان میرنورنگ را پیش آورده و اعتماد خان بهادر مقام الدوله
 خطاب داد و محل عقد سلطنت را بر رای او نهاد و سادات نبوتی آمدند و امیر الامرا که
 حسن علی خان از اقصای دکن معین الدین نام ساهرا ده ججهیل قرار داد و با فوجی عظیم آمد
 اعتماد خان نیز بر رستم آنها اعتماد کرده بند و بست پادشاه را برداشته درون برون قلعه و
 دولتخانه بطور کسان آنها گذشت سادات بجز قرق قلعه و دولتخانه غدر و دغا و زریع خلافت
 قسم پادشاه را گرفتار ساخته بقید آوردند و میل در چشم نمودند زیاده بر یکماه محو می شود بود یکماه که
 غذایهای بندید کشیدند ریح الثانی مذکوره بشهادت رسید یحیی پادشاه دادش و دیداری بود و
 قدر دانی کامل کمال از هر طایفه به علما و به شیخرا حتی مصوران و نقاشان بسیار میفرمود
 علما را دوست میداشت و مورد حسن و عبادت خالق همان را همیشه خود گرفته بود اس عالم از واقعه او
 ماتم گرفتند و واقع که این واقع موجب ظهور فن در اکثر بلاد بلکه ممالک دیگر شدند و از آمدت باز

تفرقات عالم و عالمیان روز افزونست و اصلاح امور راجع و رعیت صورت نمی یزد و شاعری
درین واقعه گفته **تاریخ** دیدی که چه پادشاه کرامی کردند **صدور و جواز را** خامی کردند **تاریخ** نهاد
سهند دل گفت **سادات** بوی نملخوامی کردند **از دیگر است تاریخ** دل با سر حقیقت **تاریخ**
تجدید فساد کر لایست **و نیز فاعضا و یا اولی الالبصار** بخند و الف زاید **نیز تاریخ** میل در
خیم کشیدش شد **راقم** حرف تاریخ میل کشدن **چشم** و شهید ساختن **پادشاه** را چشم زخم عالم
یافته **تاریخ** از دعای سحران تنبیه **شد** کفرانجه **تقدیر** شاه فرخ میر معین الدین **وارث** حکما **عالم**
افسر **چشم** حق پوش **بخت** روای سجای **چشم** مردم تمام **خوبارست** از غم آن **شده** کرم **تخم** نمود
آشنا **چشم** که از غیرت **ایزین** تو **سال** ایحال **پادشاه** **خو** اعظم **زیرضا** **خیمه** **در** **چشم**
عالم **گفت** **مقصود** **چشم** **عالم** **فی** **الواقع** **ای** **نوعه** **موجبت** **شیر** **تفرقه** **از** **عالم** **شد** **احوال** **اصول**
که رعیت در **چشم** **روی** **روکار** **بودند** **یا** **تفصیل** **ست** **ملاعنا** **بشال** **و** **خود** **تفصیلا** **و** **خصوصا**
مولوی **الفصح** **کلام** **عبدالرسید** **در** **که** **نموده** **و** **در** **مرسد** **عبد** **فرزدان** **حضر** **احمد** **جری** **نرب**
علوم **نمود** **در** **ان** **که** **رطبه** **بر** **اقران** **فای** **شد** **و** **در** **علم** **حدیث** **و** **حفظ** **طریق** **و** **اسانید** **آن** **لا** **سیماد** **در** **سج** **نخ**

نظیرنداشت میگویند سی و شش بار نماز که صحیح بخاری من اوله الی آخره کرده و متنوع بسیار بود
 وین کلمات تقوی میخواند اکثر بزرگواران و در جایی حضرت میان صغیر اند مرتبه فارسی
 و اصل طاعتش توجیه ایشان گرفت در محبت اول مآثر قلبی رسید بوعظ و توبه و جامع است
 و بر روی خاتمه معلی روز جمعه استغفار میکرد طبع موزون هم داشت شعرهای صوفیانه و در و منبرانه
 می گفت که سیرت و سنت در سینه هزار و یکصد پیست و پنج دراهم سعدی حلقه نوید حافظ حسن
 از آن آید و در شهر در محله ملحور قریب استانه سیدنا و سیدنا بابا میر محمد امین اولی سکونت و بود
 اولاد خدمت میر محمد علی قادری قدس سره مرید شد و اخذ حکیم کرد تا میان بخت اخذ ملاقات
 معتمدی نسبت حاصل کرد بکستقامت و در عمر خود را بسر برد با وجود عذر چشم و غوغای اکثر
 حسن اوقات در مسجد ادا میکرد و بخانه اهل روزگار هرگز نمی رفت و چون در تقوی پیش گرفته
 و روز عبادت میکرد و این در سال هزار و یکصد و بیست و پنج قریب بسبب فوت در گذشت -

میر ابو الفتح قزوینی

از طبقه شادابی است

از طبقه تن و بی بوی بپاست که در تجارت کده کثیر اند و ولده ماحده این صبیح صغیر حضرت سیر علی
 قادریست چون میر محمد علی را پسری نمود و را متبی کرده تربیت ظاهر و باطنی نموده تعلیم علم و ادب
 تقوی فرمود و هنگام حرکت ده بهمان آباد درس پانزده سالگی را و در قایم مقام کرده بعد از آن
 از و بی مکی بیعت بر تبریز پیش لیته وقت حلت با وجود محالوت و مخالفت دوران بخلافه
 رفت و بعد آن میر سطور نقاب تقوی و علم خاتم نشین ظهور فرمود و تا بود و افضل و تقوی از آن
 داشت و اکثر اولاد را تربیت تحصیل علوم و تقوی فرمود و تربیه فضیلت و وفاداری تربیت در
 سال هزار و صد و بیست و پنج و ماه شعبان رحلت گردید و وجود رکن خود را سود حضرت سلطان
 میر صو برادر زاده حضرت شیخ نور محمد بر داشت و تربیت باطنی هم از خدمت او یافت
 در جوانی با وجود ریاضات و عبادات تحصیل علم نموده بفقیر و حدیث شریفانده بعد از آن
 حضرت شیخ نور محمد برادر هم بر سرند خلافت نشسته نام عمر سعادت و تقوی و از ادبی غیری گذرد
 و خود را وقت خدمت خلافت انعام تسلیم نمود تا بود و بر طریقه ترویج و نشر و منشی مقیم بود حضرت
 میان محمد امین در در مطهر طایفه خود نوشته که از سلطان میر صوبوی فتامی آید و سال نذر

تکوید و سبب و پنج خلعت نمود رحمته الله تعالی رحمه الله و سلم حکیم عنایت الله کافی خلعت فضا
 محمد توفی طبعیت که ذکرش گذشت تحصیل علم ضروری نمود یعنی طبابت مشغول شد در
 اندک زمانی ملکه فروزان حاصل نمود حدیث عجیب داشت و در علوم غریبه خصوصاً رمل و شام
 نیز باخیر بود و حکایات نادره از آثار و غیرت درین علوم از او منقول است در قم حدود هشتاد
 مرشدی مرادی نشسته بود که محمد طاعتی است مدتی نقل کرد که حکیم عنایت الله دیر و زود است
 کوهها به پایا ران و در و شده مخصوص است که کوه سفند را صاف کرده ملا خطم نمود حکیم که
 که درین شام معلوم میشود که مادر محمدی لشهر زود است و یکی از اهل مجلس از اشیاء الله
 و ترشح باران نمود و در شهر یکی از کلانان میگردید نامش را میباشان و زود بود و در طب حکیم آمد
 که جعفر خان بمار است مجرب در سیدن خبر نمود رانند و ترشح آغاز کرد و خود حکیم در آن وقت
 بر رسیدن در ترشح جعفر خان قصه کرد حکایات حکیم در طبابت بسیار بود حسن و صورت و ترشح
 در شهر و زود تکوید و پنج مرض خنق در گذشت **حضرت شیخ محمد حسینی عرف راجی**
 و در سفرش توفیق خدا طلبی یافته در چهار سالگی تقویر یافته ملک نشینیه نیز حضرت مولانا

[illegible]

در زمانی که فیصل بخانه رسیدنا سیدنا حضرت مولانا میر محمد نوحی البخاری و البکین قند
 سر رسید و ترغیب ظاهر و باطن یافت که حالت صوری و معنوی فایزند و بمرتبه تدیس علم رفیع
 و خلقت درنا و باطن ممتاز و سرافراز گردید و در ولایت یا در لایحه و در کسالت
 نموده از راه کاشف در راه خرم و سرسبز برادر و کفایت و به بلده که بجزر و لعل و دم نرف خرم
 و زیاده بر سه سال نواری ترغیب درنا و درین شهر افرح است و جمیع کنیزی لذل علم و صلاح حدیث
 شفا فتنه و بهره دتم در نظر تمام انوارش یافتند و در لایحه و در لایحه و در لایحه و در لایحه
 متوجه شده چون بدین رسید به نیاید تمام بعضی احوال حضرت قاضی گاه سماهی گشته و درین
 پیکار این در رسید و بمنزل صبی رسید و بنویسند و در این شهر تولد شده و در کفایت و در کفایت
 آمد و صدق ایم کریم

که سواد و در فاضل و در انوارش مکرر دست در ده صحبت خاص هم اتفاق افتاد و در لایحه
 رقمان بر کاه و در دفع در حیات و حیوان گفت که طریقه علیه کو به در حیات این شهر آوردند
 قدوه اهل دانش و شیخی و در اندی حضرت شیخ محمد قمری رضی الله عنه آنجا حریف ملا محمد طریقی معروف است

محمد کفایت

بجای علم ضروری از معقول و منقول در کمال عنفوان جوانی ذوق معرفت سبحانی بهم رسانید و
دو سال پیش از وفات عمرش بر ایضات شاقه و عبادت از این اشتغال فرمود چون یکشش طایفه
حضرت مرشد عالمین شیخ عبدالاحد سرمنتهی فاروقی ختم را بقدم تشریف مرز فرمودند بعد
از مدت و انابت و تحقیق لازم طریقت دست از اشتغال دنیوی با وجود غمهای صوری و کثرت
علایق بر داشته و بر سر نهاده چیزی در خدمت مرشد بزرگوار گذرانید و زواید فواید حاصل نمود
باز آنحضرت با جازات ارشاد باز بطن آمدند بعد سه چهار سال باز بخجرت مرشد رشید رفتند و
آنجا باری در شاخه جان آباد یافتند و از خدمت حضرت حجت الله خواجه محمد تقی شنبه که از حرمین
می آمدند هم بواسطت مرشد آگاه بهره یافتند و زیاده بر یکسال در خدمت گذرانید باز بخجرت
آمدند این مرتبه ترک خافان کرد و بر لب سبزی مار در میخیز معروف سچ پیا را تر و فرمودند و قریب
چهار ده سال بجهان حال گذشت باز از جناب مرشد طلب آفرید و وصف کثرت علایق و نشد
حوالی و حدوث آفات و فتن و ورود متاعب و محن روانه سر منتهی گردید و بعد از آن حضرت
در ساجده ایاب رسیدند مدتی در خدمت گذرانیدند این مرتبه بکالات خاصه خاندان احمدیه رسیدند

با هزاران عطیات و عنایات پروردگار کثیر توبه فرمودند و ارشاد طریقه نقشبندیه و قادریه حاجات
 مرشد جاری می نمودند و از خدمت قدوة الاولیا حضرت شیخ محمد علی ضا که در آن آوان خضر را
 بقدم مبارک رشتک فردوس برین فرموده بودند هم بهره و رشتک حضرت طریقه کبرویه و سهروردیه
 و چشتیه باقیه از آثار شیخ یاز عمر مبارک بصبر و قناعت بجای رشتک مصطفوی و شیبوی
 استوار شسته شب و روز غیر از عبادت الهی و تسکری معطشان بجز نامتناهی کاری نداشتند
 و طالبان بودند و هرگاه از هر کجا که بوی درویشی می شنیدند بدیدنش میرسیدند با وجود کمالات
 و ریاضت کار بسوز و کداز هم میفرمودند و شبها تا روز آه های سینه افزون و ناله های حکم سوز
 می کشیدند آثار آن انرا اصحاب هم مرایت میکرد و جمع کثیری و جمیع غفیری از فضل و افعال انصاف
 کمالاتی شایسته حق بعضی عورات هم بجزیر رسیدند و در قوت کامل احصایا داشتند بهر چه
 تا آخر عمر سرفیه سخنند و تقصد و سخاوری بداران در جمیع امور زیاده از بر و مادی می نمودند
 و اگر محتاج بقرض و وام میشدند هرگز روی وسعت و سیری در مداخل ندیدند و در دنیا بهر حفظ
 الهی بودند بن عاصی سعی کردن بقدر رسیدن و به از سر کار پادشاه عوض طلبانست که چهار تن که روزی

طالب علمی داشتند یکجا گرفته بود و آنحضرت هم برای ادای قرض اهتمام و موصول آن فرمودند تا اجابت
 آنحضرت سعی بجاانند تا جیم از دنیا بپوشند از نذر کور رسیدند و بریت و محبت و وفای سران خود
 فنی که آنحضرت مشا بهر که کردم از مشایخ دیگر ندیدم موصوفه محبت حضرت بودند در شباب
 کار بغیرت میفرمود آخر ما با وجود ضعف پیری در توحید قریب هزار آیه میخواندند و حلقه سکوت
 بعد قهر بلانامه میگرفتند بعضی حاضران هم از چهل زیاده هم میبودند کاهمی یک یک و کس میبیدند
 بعد از شراق که بطول با نماز میبید میخواندند بتو به یاران که بتوبه حاضر میبودند فرادی یا معا میبودند
 پس تلاوت کردن بکار کلمه طیبه مشغول میشدند و درین بین تفقد وارد و صادر می نمودند و اوقات
 تمام شب در روز همین دستور مصروف و معین بود و آن مخصوصه بود که تحریر آن کنی این سخن
 و در خانه صحرا و سفر و حضر این امور را توقف نبود بفضل احوال آنحضرت را در سائله تنفیض مراد
 که تمام احوال آنحضرت است نوشته ام هر قدر ماه رجب نه هزار و یکصد و سی یک روز شنبه
 در سن بنیاد و وح رحلت و نمودند رضی الله تعالی عنه و ارضاه و جعل معالی القرب مقواه نایح
 وصال آن مقبول ذو الجلال بعین یاران نظم و نثر را گفتند فقیر حقیر به طبعیت اصحاب حضرت

مجدد مضاف و شرح تاریخ موزون و مشهور عربی و فارسی با نقطه و بی نقطه فکر کردن و همه آثار در ساله
فیض مراد آورده اینجا بچند تاریخ خود اکتفا رفت **تاریخ** حقیقت در سبزه و با یکدشت قبله عارفان و حق گاه
متحدند و حدیث مطلق **اما** گوده بیکد عارفان **اما** چون کل سر سبز باغ **اما** در دست رفت تادگاه
بجزار و ملک دل خلل گرفت **اما** حال ارباب شوق کشته تپاه **اما** بدل از راز شوق فرقت **اما** که اندر کوه ناله آه **اما**
کف تاریخ وصل و اعظم **اما** وارت کامل سول الله **اما** از جهای سپهر غم بنیاد **اما** سر کرم بادل خیزین فریاد
چشم اریل کریم **اما** دامن آینه نهم خست **اما** شمع دین شاه آسمان درگاه **اما** مقتدای زبانه مرشد شاه
اخر برج لامع الهی **اما** کوه معدن حق آگاهی **اما** نیز از قیود آزار **اما** نقشه های زاین **اما** علم غیب پر
افراخت **اما** رف و احباب از غم بخت **اما** سال تشریف و تجلیرین **اما** کف دل فتنه تانی دین **اما** کوه فکر راجو
می سقیم **اما** تاریخ المکملین **اما** جقم **اما** باز در دست فکر کردیم **اما** آه **اما** شمع راه بشتیدم **اما** شد قیامت کار
دو زیت **اما** نام درویش سلط **اما** هست **اما** سال رخ وصال آن امام **اما** که هفت او مراد وحدت است
اما دخیال سال وصل مرشد عالیجناب **اما** کرده دل و چار صرع **اما** شمع انتخاب **اما** شمع اس علم و حال
خازن اسرار هو **اما** قطب سخن **اما** صاحب خلیت **اما** بیاب **اما** قدوه اس شربت کفتم و خواص دل **اما**

هزارم الف

هذه السحر الفعّال وشع ودرلوده در خطب

میردوین ^{نخا} ^{رسم} ازادات تجارت تمیز در
جناب حضرت مولانا مرشد ناسید شریفی ^{کلمه} ^{کردن} و بهینا ^{نوع} و در خدمت با سعادت ^{میلان}
عبدالباقی ^{نقشبندی} سیام جو راسی که یکایک ^{بمناسبت} ^{هندو} ^{دست} ^{سلوک} ^{راه} ^{باطن} ^{حاصل} ^{کردن}
در تتبع آثار سنت نبوی و تفقید اطوار شریعت مصطفوی علی صاحبها الصلوات و التحية عجب
صلاتی داشت اوایل عهد فخر میری ^{کبک} ^{متر} ^{وارد} ^{شع} ^{جمع} ^{از} ^{طلبه} ^{علم} ^{سجده} ^{تمش} ^{بایافته} ^{الثر}
تدریس علوم دقیقه میکرد و ایند در سال هزار و یکصد و سی ^{رحله} ^{خود} ^{در} ^{کف} ^{در} ^{محل} ^{کوته} ^{نویس}
سلکون داشت اسود

شیخ زکریا الدین بنده و مريد زکریا بن محمد بن علی بن ابی طالب علیه السلام
خوشتر از اولاد حضرت سلطان خواجہ احمد سیوی است جد ایشان از تاشکند آئے در زمان تیمور

برخیز از خجسته گشتند در عهد اکبر پادشاه به بند رسیدن نوکری اختیار کرد چندی تاظم حکمیر بود و
 ملک محمد خان خطاب دشت یا الجمله والد ماجد میرزای مدوح عادل خان و صغرسن قضا کرد و میرزا
 و طفولیت منظور نظر فیض از حضرت خواجه حبیب الله عطار شد در دوازده سالگی شرف انابت
 آسمان یافت و کمر محابدت و ریاضت سخن بست ترک نوکری پادشاه فرمود و کج نفوذ
 قناع نشست خدمت و ذریت مرشد بزرگوار بمال و چاهموز و بیایه مردان رسید در هیچ
 سالکی بخوار آسمان نایزند و بر سندان شادای طریقه علیه کبر و یه ممکن فرمود چیمه معانی و معارف
 از دل حق فزشت بچوش آمد و بر تبعیت شیخ بزرگوار فریدالدین عطار و مولوی معنوی بوالمراد
 بمحضه ظهور آورد و مولای طبع شریفش موزون بود نظم معارف فرمود و جامع معارفش کتاب
 بحر العرفان است که چهار جلد مرتب و ممکن شد و سواست آتم معارف موزون نمون درین رساله
 چندار تصفیه و مسی بخوار الاسرار که در انشای سیر و سلوک منظم آورده تیمانی آرد **قصیده**
 خون بدیم دو جهان را که سواد الوهیمند خیم پوشیدم و بر هر دو نظر کشادم **مثنوی** مکانه ملا متکرمین
 زین دلتا در مع در گوش می آید زان فریادم **مثنوی** از دل تولد شد و بر اصل رسید **مثنوی** ایاصل خواستی

بکشادم سرپن نوی خود مانده ام از کثرت دل محلم شد و تعلیم تصوف دادم تلخ شیرین غم
 شادی و سواس برقت مکرم را بفض و من چایک و ره آدام از حق و شتم از غیر بجان دل
 کرد و ظلمت کثرت ز جهان آزاددم فتح کارم شد و امراض بصحت پیوسته و اقیه تیر سجال آمد
 لذت دادم شد تمیزم که چه تلخ و چه شیرین ز غذا حبست نفع بدلم و آنچه مضرا افتادم
 طاعت و کفر غذا کشت بجانم حاکم میز ارام تر روز بخیر و ارام آکل نوشیدم میز غذا ایم
 خاکی خدا محمد که من در چه مقام افتادم خلوص فقر که فخر نیست مرا بخشیدند بیون بجا کرد
 مرشد سر خود نهادم سالها خاکه رش را بجز غرکان رفتم تا که بالغ شدم و چشمم حزد بکشادم
 دیدم مرشد که شدم بخیله و آگاه یکا در همه قدر تعلق ز جهان آزاددم جیرو تر از زمین پیش منازل
 در راه کوشش دل حاتمین کن که بفرج افتادم انکشان کوه که به کمر کشایه ره یافت
 در زبان مردم و مردانه بره افتادم مردم از خویش و از ندیم حضرت است جان باقی
 عظم داد و چو این جان دادم قابلم قلب شد و روح صفت بسیار است بر قدم آنچه نظر است
 دین ره دادم اصل ثابت شد و از فرع منفره شده ام لاز و الیه خود دیدم و زان بشاد

من چه بر کس که بدل گشت تو ایدل اینسان **سبز مقدم** همه عالم که بخیر افتادم **لذتی** یافته ام
 که کنون نمی سال است **سجده** من مست به است و نرفت روزیادم **کاشکی** هر سز موی به تم
 جان بودی **که** اندرین دره **سبز زده** آن **میدادم** تا دو سه سال درین حال **سیر میردم**
 نه زماضی و نه مستقبل از آن در یادم **درین** قصیده **طویل** است **نیا** بر خضار و در **سبزه**
 معقد در گفت رفت چون **حبه** و **الده** ردم و رعد **سیر** بزرگوار **ان** **خاندان** **عباد** **دری**
 ردم در دوت خاص **بجای** **ان** **دشمن** در **خواری** **نظر** **عنا** **ست** و **دلفات** **بر** **رقم**
حروف **می** **گشتند** **بعد** و **دقعه** **مرشد** **مرد** **پناه** **بر** **دایم** **خاصه** **در** **دست** **ملا** **دش** **میرشد**
مورد **الطاف** **محمود** **که** **کردید** **و** **صحبتهای** **با** **امتیاز** **حاصل** **مؤد** **و** **در** **خلوت** **و** **جلوت**
مخصوص **بعض** **عنایات** **آن** **مظلم** **کمال** **شد** **دو** **دل** **سال** **بفاد** **و** **بفهم** **عمر** **زین** **دور** **ان**
دینی **بهر** **سند** **در** **اسعد** **و** **مر** **کمال** **بی** **پروری** **و** **صبر** **و** **شکیبایی** **دست** **مست** **و** **فهم** **تر**
ذی **الجم** **سند** **مرد** **و** **کفید** **و** **سی** **و** **یک** **برض** **حبس** **بول** **که** **می** **خر** **مرد** **من** **و** **یک** **مرد**
بوصال **لا** **زال** **فا** **یز** **کردید** **تاریخ** **خلت** **آ** **تاریخ** **اصول** **لام** **چنین** **میت** **تاریخ** **و** **تاریخ**

کامل بحر عرفان طر ویت بخشین یزیم اهل ایقان بتوبی عرصه صفت رودن ز بهرین
 چشم جان گوهر فغان گدشت از ماه حج چون بیت و نه روز بکینینه اندوه فرم روز
 گرفتار دن خورشید جاسان جو زده محو نور لایزالش بی تابوت او دفان و خیران
 جو ابر نو بهار دن بخت دیزان همه از بخان و خانان مکتوب همه از نزول و درخت رکتو
 من از حرمان خود پس دلخاکم بخیزد شکری کاری ندارم بزکان گوهر تاریخ عفتم بر عالم
 پیر کامل فست بگفتم دیگر از رضا حسینی علم و حال بود که بفصل ایشان موجب بطال
 مثل شیخ درود اللهم عالم عامل موعر کامل **لا ارحم الراحمین** سهروردی مسقیم رلا حول منقنی و
 موعر عمری بر یافت و قناعت و خانه نشینی و تعید و طاعت و در دگر زنده **شیخ جدید**
 کابری تارک موعر **نه فضل** حشمتی قلا شجوری تارک عارف اکثر زکات کلام الله
 قوت سیر و محقق نماد که عصر سلطنت پادشاه فرخیز مجمع فضلا و رباب کمال جو تعید و م حیات
 مولوی دبیده دیگر در دورد و دگر دانش پیر و بان از رجوع نخواست ز فغان از انصاف
 پادشاه مامور به ترجمه عالمگیری شده بود که حادثه شهادت پادشاه بطور آندار در قسم خود

حل مشکلات فرموده در سبیل و صفات ایشان بکمال وقت و نهایت عمومیت متاعین
 ممتازند و تا وصف این صفات میل کلی بوسع و تقوی میفرموده و از حسن اخلاق و عموم
 اشتغاف ایشان و بیکانم را در میفرموده و در عین گرمی بیکانم در لسن بنابر درود است و سبب
 بازودی بیکان بوی صفت و رفعت رفعت یا و زده کمالات با و میرداماد اخاند و در آن مهمام
 لادله رابط کلی بیکان نیده و باین تعریف هم و اسلمه همین موری و معنوی بیکان شدند
 زیر بنه شیخ الاسلامی و مضب فیه بر فی مود و ذکر حسن صفت آن کمالات شریف
 در و راق آمیزه هر قوم ملک حضرت ملک منور **ملا عبد الشکور** **ملا عبد الشکور** **ملا عبد الشکور** **ملا عبد الشکور**
 معقول و معقول بهره و در و در بخار و آشنیدی و و قیفی بانی شتا و رب بودند و در و در آن تدریس
 غریب تدقیق و عجایب تحقیق طاهر میبودند و در علوم عربیه هم مثل سبب و مثال آن
 مهارت و آشنه اند و مدت و بعد بقیامت و جمول که زبیده اشتغال تذکار علوم دانسته
 و تمت بر افاضه و دفا و بیکان شده و آخر عمر ملا عبد الشکور حتم بزودی در افضلیت و
 حضرت بن شیخین بر حجاب حضرت شاه دولیا خاتم الخلق علیم الرضوان ساخته و در آن بیکان

جورین مذکور است غنیمت در جهان در باب علم از حد فخر حقیر از زبان دیگر بجهان
 مولوی شنیده که نعمت محض و زقرای محبت خدمت مولوی بجز زیاده برین نیست
 که در بعض احادیث صحیح بخاری که مشیر فضیلت بعضی شهادت کرده بود ملا ابو الفضل
 رول قضا کرده بعد چندی ملا عبد الحکیم آخری ای عهد فرخ سیرت سی جلالت گزین شد

میرزا نورالدین شارق از سادات ایران و نجیبی آذربایران است بتقریب قریب قورام
 الدینخان از نسل آمده بود و مدتی در آن حدود گذر کرده چون میرزا برادرش
 بدیوبانی تنخیر اختیار یافت میرزا نورالدین هم در دستش باز بخدمت حضرت نمود
 و در زمان پادشاه فتح میرزا درونکی و فخر دیوبانی یافت باز تنخیر آمد و معروف صاحب حدائق
 جلیله بود و صحبت میرزا صاحب رسیده و با محمد سعید شرف و دشمن او صحبت بسیار
 و زبده شعر در هم گامی بطرز اینها دو کاتبی بطریق چنان بنویسند و اگر تلمیعی هیچ شکی نیست
 و دیوبانی درست کرده را هم حروف بهر باب اصلاح شعر از حدیثش بود و در دستش درو

بکشد و بپخت و حلت نمود و بخند بست و زور در دست طبع نفا و وفکر و فواو
 نظم می آمد **بیت** ز منقش تکی چون مصرع بر حسنه تمام **بیت** لال است باک بال استمان
 سیر است پروازم **بیت** این غزل در بر دی قرن لباش خان مسید تخلص در وقت از دود آتش
 بکثیره تقویر کشته گری نوشته بود **غزل** کی و بد شرح دل و دیده گریان کاغذ **بیت** کی شود
 بحر سیاهی و بیابان کاغذ **بیت** از سخنش نی پی کاک خلاصت در دی **بیت** شده در ز طوطی لطفست
 شکرستان کاغذ **بیت** همچو طوایر من از رنگ بخودی **بیت** چون خوشم برب **بیت** یخچل خندان کاغذ
 نامه از سر ز دل کاغذ **بیت** از سخنش زده است **بیت** باشد از خون دل و دیده دم فشان کاغذ **بیت** قاصد
 آه با میدرد دل کن شاد **بیت** که کمر آورد از زهر خندان کاغذ **بیت** سخنی جان زور در پشت
 کمانم کرده است **بیت** چرخ من گشت ز من است استخوانم کرده است **بیت** رستم و در ملک معنی طبع
 نظم **بیت** و دشمنان را عاقر دین تیر میام کرده است **بیت** و ز جفا می جبه سنگین دل **بیت**
 به چکش **بیت** آنچه باز در زهر با نیا بجام کرده است **بیت** عمر من از زشتا و نجا ز کرده بود و خوار و خوار
 و چون دنی از رعیان **بیت** ز کفر کفر است در علوم و فضیله بدرجه موقوفست رسیده بود و غزل

طبع عقل مصفا که از شرف خانه آن عطف است انما حصه تلکامان خفستان غلظ انبای
 زمان شده بود ذالقه نویدی در شیرین جنت و سنگ در زبور خانه شونی این دوستا
 پرورده بی یابی انداخت حکم الانا بخر ترشح با فیه حقیقت محبت مستور بر مضیه ظهور
 با خود کفتم که جو فروش گندم نمایی شنیدیم زب فروش و شنیدیم دیدیم باز نظر بر آنکه فحل
 بزنگان خالی از حکتی می باشد جاسوس فکر را بر خود و ندیم سرری از مدعا تمام گاه
 تصور میکنم که آنچه سالکان طریق پیشتر از آنست که از شرف ذکر با قهار بصورت ماری
 برآمده گاه خیالی ندیم که زنا و شرکان خفی است که از شدت سباه تو باطن رنگ سیاه
 درون شان گرفته گاه حدیث سن ایشانرا منظور داشته میدیم که بمغضای مقوله لایع
 صبی و لولعی در بینی از فضل فردی من در غلط افتاده باز بجه بجه ترسای بی نظیر آورده
 ازین غافل که این فقه بصورت جسته و زنا بودن دین نوع هورم حیاتی همان حال عصاب
 موتی در دم و کاهی ریاضت و جهاد در اندام مخطط داشته بی طریقه که درم که تو مکتون
 مانعش که در طبعین چنین حلقه عکس زده کردند ازین مجیز که را آموخته جهاد و کفر صید لایع

نفس را قابل فزادک علیکم حیث خود غنی نمایند حاصل که هر چند ما را ندانیم از غصه عدم و ریا
 کجاست حقیقت این انحراف خودی بچند استوار است مطلب دره نیر و مکر زدن و میغماند و درین مکر
 نباحسن میان بخت نید و دفعه میرکمال الدین در آخر زرد و کینه و سب و یک رویل است و در نهان
 خود به علی لکیر از دکان بر زده نای محروم خاف و با و دوست که نزد یک بر دست و دروغ
 در و آخر روز کارش عباس نانی از ولایت لعنه مندر بر زده نایر بعضی و در و دوست که کینه
 و ریشه بطن آورده است بعد مر حجت کرده نایب باز آیند رسید و در ملک ملکان بکینه
 منکند و متغیر بعضی حادثات بکشمیر آمد هر چند در میان اتفاق تو باش و فساد
 اما نا آخر بکوت و وطن در شمر قرار در و با وجود تقید اهل و عبادت مردی صاحب
 طبع و مخور و تازیات و خوشنویس بود و نظم و نثری و شت رفقات ز کین و غنای
 یاد کار و ماده است و بچند شوکه بلا و کلمه بر رقم حروف رسید هر قوم میشود **عمل**
 یاد از زنده دل در جم کسوت بود تو تیا بی لهرم خاک سر کتوتو بود و محو کردن
 بچو زنده افتاد و من از شری از کله چشم کتوتو بود و بی سبب بچندان و نظر

اندوختیم **یا** اینچنینی از تو طبع بجا میجو بود **یا** دل ربود از من و **یا** دیگر از نظم **یا**
 حسیم اینچنینی که از نکر کس جادو میجو بود **یا** دیگر از تو را میخواست که فلفل بر فلفل است و سر را
 مجلسش که تمام ذوقیات فجو و خود معاینه کرده شد کسی تا کی نبود و عمری با برکت و
 عطا و دست یافت زیاده بر نو و سال رسیده و بکمال مکن و آسایش گذر رسیده و از آخر سال
 هزار و سی و یک در گذشت و در مقبره که بیرون خانه مقفل مسجد بنا کرده خود خست آسود
 شد **از ده رفیق**

الاصحاب **سیر** **از ده رفیق** **بش** **است** **دست** **بار** **به** **بصید** **فوج** **سیر** **دور** **از** **دیک** **دور**
 ایستاده عیضند و در شتاج تاریخ تو که ش بود چهار و پنجاه سلطنت عاریتی کرده عیض
 دق در گذشت برادر و دوش که **سلطان** **ربیع** **دو** **نام** **دشت** **بر** **آور** **ده** **و** **ای** **کرد**
 و مطلع است به جهان نانی شد روزی برستور برادر **سلطان** **ربیع** **دو** **نام** **دشت** **بر** **آور** **ده** **و** **ای** **کرد**
سلطنت **به** **بی** **استقلانی** **فجو** **وفیک** **لنکر** **ای** **بی** **بر** **سلطان** **نیکو** **کیر** **سیر** **سلطان** **دیک** **ای**
 عالمگیر **ای** **که** **در** **ایک** **آباد** **خروج** **کرده** **فجو** **هجو** **جه** **نده** **در** **دشای** **را** **ده** **و** **رقعه** **حلت**

شاه جهان تانی نیز رود و او آخر سال یک در و یکصد و سی یک بود و ابو الفتح ناصر الدین
محمد بن شاه غازی ابن جهان شاه نام صبی این سلطان در سن خمس و شصت
 سادات باریه و مریدی حضور پندگان ایشان از شایسته از قلع بن جهان آباد و در
 با کبر آباد رسیده تخت و تاج را بر بوج و مستحود آن حضرت فرین نهادند از رقم حرف
 ظل رب تا پنج یافت جلوس شاه در و دیل سالک مزار و یکصد و دو بود از جمله و قایم
 که در و دیل جلوس رود و نه نیست که نظام الملک بهادر فرج تنگ که از تنگ نام کین
 که از طرف سادات باریه بود مذموم و مقتول حضرت مقرب آن خدو شد با دات
 مهم و کین ریش نهاد و خاطر و شته سید حسن علیخان برادر قطب الملک که میر خسته و
 رعیر الامر بود در کتاب شاه بهت دفع دین غایم از در کبر آباد متوجه و کین
 و قطب الملک که برادر کلان و دیوان عالی بود محمد هم میگویند در شاه جهان با
 برای نظم و نسق ملک بند توقف نموده بود میر حمید رخا از صفیان قوج محمد ابن خان
 بهادر خسته دوم که از دست با اتفاق مرادی دیگر از غده سادات مرز و خنده قابو بود

بودند یا محمد امین خان سر راه بین الملک مطهری در عین سوری امیر الامرا را خنجر
 شکم ترشیده بجان کشت کسان امیر الامرا در ریزه ریزه کرده به قیام رساندند که
 در لشکر بودند با دغوب مستعد بکار شده بمقابله آمدند محمد امین خان پلکانه را بر سر و
 آورده خود در رکاب پلکانه متوجه محاربه آنها شده و در دو محاربه و مردی را
 ستاد و دست را مظلوم بنافخته بوزارت اعلی و خطاب بعماد الدوله سرافراز شد
 قطب الملک سید عبداللہ خان برادر کلان درین بهمان آباد بایستاد این سلطان بر
 بر کلان نشان داده رفیع الباشا را از قلعه بر آورده خروج نموده و قوی عظمی فرستاد
 ازین سبب لشکر پلکانه غایب شده و آنها نیز استقبال نموده در رفتاری راه محاربه
 رو داده فتح و تصرف و بیابانی دولت گردیده سلطان بر آید و قطب الملک
 بر نرسد سلطان باز بمقام خود نشد و قطب الملک بعد از این شدید بر بد مقبول شد
 و پلکانه درین بهمان آباد و ممکن گردید چون عرض از تحریر این رساله بیان و وقایع
 کنیم است تمامه حیرت شما به تداکامی از زور و استقامت از زور ملک خود که مخصوص

این شهر بود حیرت افزای ارباب خضیا و منکر دود و صحن این تذکار قدری
 اشعار زشتی آباد خود به حسن رضی المعروف بعضا حیرت خان که در بیان این
 شهر آتش بوقلم فصاحت رقم آورده است مجمل برابر می آید **سبب** نذر و خلایا
 کشمیر نسبت **سبب** سیاحت این برابر با بصیرت **سبب** درین کلشن زردان قرح نوش
 که چون بخنددیم بر سر جوش **سبب** چنان می هر طرف آسبیل است **سبب** که در پای کدو
 چون ناهیل است **سبب** چنان در شهر و کوش **سبب** آجاریت **سبب** که هر یک خود به او جویبار است
 درین کلشن میرس از جبهه بزرگ **سبب** بیری بار آورده اند سلیمان **سبب** ترو و جبهه بزرگ از لعلد
 مفرح در کیفیت زترکیب **سبب** جو می نت دریم بکه شاد **سبب** بود هر کل مژین عالم آب
 بوصف این زمین و زمین **سبب** که تمثیل بود این **سبب** شهر **سبب** بهشت ای که آزار می باشد
 که راکسی کاری باشد **سبب** ز شوز دیگر هندی می نگارند **سبب** ز لوع شیفش عین جبهه
 محبت فاعله که درین ظاهر **سبب** ز خلک شیفه و شنی و کافر **سبب** محمل سلفی و خلایا
 آن فاک و قدیر نیست که میر احمد خان امیر غنایت الله خان قرمیه سال **سبب**

کشمیر را بنظم و سنن و دیانت حتی المقدور کار فرماده و بنهنگینای ضبط و ربط و قبی
 ل تبریز و بحسب تقدیر و وقوع در آن مردم کشمیر در آخر حکومت دوه در ایل جلوس پناه
 و کشمیر بنهنگینای مملکت میان محتوی خان و سنو و ورقه شده صورت و ورقه میکه محتوی
 المعروف بلاء عبداللہی که عالم و باصلاح بود و در تمام نظم دست شاه عالم بهادر شاه
 بمالک کابل و پشاور و قوچ شاه رفته رفته رفته خود را بصحبت شاه رسانیده و در مملکت
 علی سم رتبه خطاب و سوال و جواب بهم رسانیده چون شاه مملکت رسید بخاکدور
 منصب و جایگزین یافته آخر بای سلطنت بوطن آمده در ایام سلطنت پادشاه فرخ شیراکتر
 جایگزینش رفته باز رفته عکس شد چون بجای جایگزین صورتی نگرفت رجوع القوی نموده بود
 در وطن اختیار کرد اوایل سال یکصد و سی و دو جلوس پناه بعضی حکام و وزیران
 اطرافش و دکن و رعیه کرشی بدست آورده مصدر خروج شدند خان مسطور و کشمیر بنا بر بعضی
 تعویبات روزگار آنها مسائل حکام شرعی که درباره نمود و اهل ذمه و ارباب نموده
 میر احمد خان و تماشای اجردی کن کرد **مثنوی** حریف بی کن رصداق آفتاب

چنین روشنیست این قصه بر سنگ که از کفار انجی محتویان متقی بی می شد از دل سخن جان
 منادی کرد که سیرانیکه دستار فرود آرد از سرهای کفار و دگر برایش بنید اینها تا
 نشان قتیق جویند از جیب تا زیانم بخش چوین تا رسانند تا همیشه بدل رجوز است زند تا
 مقرر شد کلاه از بر کفار تا فتاد از با طشت تا ز ستار تا کلمه تا گاه تا میبد تا
 بت تا بدما تا میبد تا بسبب غلبه تا سنو که در حضور تا نمید تا میر احمد خان
 صورتش رفت تا ندانسته تا مقدمات تا نمید تا بلکه تا از رعایان تا لایم تا دریا تا محکم تا تصدیق
 شرعی مخالف تا محتویان تا مانده تا مجور تا در تا جیل تا و احکام تا نند تا اجتماع تا طبع
 علم و عوام تا الناس تا از خانه تا محتویان تا بسیار تا یکد تا و ماه تا میر احمد خان تا از خای تا عنان تا که
 بود چون تا سرشته تا از دست تا و حرف تا بدست تا عوام تا فتاد تا میر احمد خان تا مشهور تا مقدمات
 محتویان تا را طبعیه تا مجور تا غلط تا و ضایح تا مجنبد تا اشاره تا سکوت تا ازین تا مذکورات تا نمود تا بی از
 عمده تا بی مقدمات تا محرر تا اصحات تا را که تا در آن تا مجلس تا حاضر تا بود تا دست تا گفته تا که تا بگوشت
 ناسیب تا نظم تا مخفی تا برست تا که تا لکر تا زین تا محتویان تا ترا تا سر تا و نند تا باز تا نمید تا آرد تا و هر چه تا نمود

در همین جا و در همین مجلس احقر تشریف فرما بر حرعالت در ملت صرغم و در ظاهر تندی و
عذر عدم امکان در ظاهر بجهت از دوام بسیار آرد و دیگر کیف محتویان آن روز و بعد از آن
و اتفاق است از روز زن خانه میر احمد خان مجلس فیهت مخروج خرد از صحن عام به جم عوام آمد
گذشت و مردم مثل مورخ میخبط سواری آوندند و دیگر روز بر فخر غلبه عوام و ترقی عوام
مردم باز در این راه و در این جا بنده وی را می یافتند از اسب فرو در آوند و تهدید و تنبه
میگردانند و رفقه میبخشند و اینها و اطاول اموال آنها شد تا بخرمغوی می شود و را
نکست کافران یافته میر احمد خان بمشوره معقدیان نوح طلب محتویان فرستاده
مجدد و خراب آنها مردم عوام بغیرت آمده و محمد قلاتی بجهت فوج مذکور را نکست و درند
و اکثر تیر عوارات شهر از این جا هانند و حجرت نمی آید کوب زده گشتند و آتش عظیم
و دق شده محلات بسیار را آتش گرفت و علی میر احمد خان کشته شد منقوی جوان
ملکانه بر اوج شرافت از این راه میر احمد خان زجا رفت و روان فوجی بی اعتبار
خان کرد که هر یک در در و دریا فرو شد همه از پای تا سر غرق شد تا توئی نکرده

طهیان آب جوشن **جودین** آورده و در سوت میزند **بجای** مصلحت **ازین** خبر شده **د**
که فوجی نذر روان شد **یک** **نیم** و سپاه **موج** کرد **آب** **از** فرمان **مخدوم** **خردی** **د**
کس کو بود **اش** **گشت** **آبی** **تکی** **مردم** **از** **تغوش** **قدم** **میرود** **نهاد** **از** **محل** **خوش**
ندوش **کس** **راه** **از** **بجانه** **ندوش** **خدا** **ازین** **خود** **نذران** **دو** **خانه** **خوش** **محتو** **نجان** **با** **تمتع** **خبر**
تعیین **فوج** **خود** **آبی** **کس** **و** **بی** **پناه** **یافته** **دول** **در** **سجی** **حمله** **جا** **گرفت** **و** **محر** **والله** **لایا** **محر**
چون **مجموع** **مردم** **شد** **بجای** **لفه** **معنی** **آمد** **منوی** **ازین** **توبه** **دولان** **در** **حربه** **جنگ** **کلف**
بنو **فلا** **حن** **و** **از** **خبر** **ننگ** **مردان** **صف** **نکن** **در** **عرشه** **کین** **شد** **یک** **دین** **فوج** **ککل**
چنان **از** **زنده** **پوشان** **اجتماع** **ست** **که** **کوی** **عزوه** **دولت** **البرق** **است** **چون** **از** **نزد**
فوج **خان** **انهم** **و** **از** **اسعت** **قیامت** **قایم** **لکسان** **منع** **از** **باد** **سحر** **گاه**
تر **نزل** **میت** **دیر** **و** **جوان** **راه** **شد** **نیک** **مختل** **از** **بی** **جنگ** **نماید** **کس** **بروی** **نیل**
بجز **ننگ** **از** **بام** **خانها** **چون** **بر** **سر** **شان** **حکیش** **کرد** **از** **دو** **جانب** **سنگباران** **نقله**
از **دو** **جانب** **نوجوانی** **بره** **چون** **نصه** **خود** **ان** **نرد** **بانی** **چو** **آهن** **پوش** **مردان**

سپاسی ع در آن هنگامه از قهر الهی ع فرار از بیم ننگ از در گذرند زنان حنیت الحید
آغاز کردند ع و آری جوی ماران کشان ترا ع بقتلند محروم بی حجاب ع ز قتل تو خطان ع چو
گلگون ع جو جو بدول کفین شد رخ از خون ع از حضور نبایت عنایت الله خان ع بیام خواص
عبدالله خان ع ده بندی تو ریافت و میراحمد خان ع حضور منت جوان در کل خواجه عبد الله
خان ع غلبه عوالم و قاصحت و تاراج و رستم شیر شد و علاء ع آن کفکاش ع مصدیان محتوی
محال صرف خاص را بطور خود گرفت از حضور مومن ع خان را نایب صوبه فرستادند مشا الله
و هر یور رسیده بود که محتویان ع عبدلاق ع خواجه عبد الله خان ع در خانه نشین پورخان
جنی صوبه برادر کلان ع میرحمید ع رخا ع که در کش گذشت بجهت ملاقات و رازده جوان ع سید
ظاهر خان ع دیوان بیوات و جمعی از مصدرا ع کفکاش ع و آهسته محتویان ع را با جمعی از عوالم
لقبل رسیدند این حالت ع از خور و جاسر ع شنبه سبت و یکم شهر ذی قعدة ع شنبه بکیز از رو نکید و
س ع و م بودند سر گذشت ع اسلام ع سبیه تاریخ این است پس از تکبیر روز و دیگر محروم
عوالم بغیرت آمده بر سر محله ع سید ع بر صند و محروم ع بغیر را که در ایام مفعده ع سنود

اتفاق اجتماع کرده مورچال عظمی سینه مضبوط بودند و بحال بکفانش قفل محتویان
 منجم شدند تا راجع و تاحضت نمودند و اکثر از آن و مرد صغیر و کبر بقتل رسیدند
 و نهک و ناموس آنها لغارت کردند بعد از آن خلفاه میرمن عراقی مرشد شیع
 مسامح بودند از بقایای عمارت تا دلیوم تقسیم دادند بر جدید و فرقه شیعیه و قوم
 نشده چو و منو و بلکه بعضی مسلمان را هم مکرر او مجبور و ابابن قوتوبه اوقات رسیدند
شعوی پس از کچند خان صدق حمیرا دل خود جمع کرد از اهل تر و زیاده بر روی دیدن
 خشی روان شد **اهل** در برده یا او همچنان شد **چو** بود از زمره اشراف خشی
 شکون و قدر خان و نسبت خشی **پس** سفت چشم از دهر پوشید **قبای** بستن صدای
 گردید **پس** از یک خطه خلق شورش را کردند **است** صفت هر سو خلو نیز **ز** دند
 بخان خشی **مسلم** حبس لیکن جان خشی **مخوذ** دندش مکان بی اعتدالی **از** زیاده
 با زنی قوم شغالی **و** کرب حضرت قاضی دویدند **چو** آتش بکفش انجا رسیدند **ب**
 بجرم بکشی ای خانه اش را **کشید** آتش و کردند **انجا** بعد و در دزدین و در قوم

مؤمن خان و داخل نمود و شهر نده چون مردم عوردم خدمت ملا شرف الدین
 پسر محسنی را که وقت واقعی مدتی نده بود بر آورده بجای بد لطف کرد
 بودند و رجوع و هجوم مردم زیاده بر تا بقا آورده امور ملک چندان جاری شد
 و در اکثر امور مدخلت بود غنائت الله خان که تاسیب و زحمت علی هم بود و حضور
 در شهر بند خلی تا تاسیب مدتی کرده استغفار نمود **سبح الله و لله الحمد** بنام و دیگر
 از کذا است غنائت الله خان تنها منک شمر تعلق گرفتن سندنیاست خود را بخواهم
 عبد الله خان و باندی فرستاده چهار و پنجاه هزار الله نیاست کرده بنام مدخلت
 رفقا و توابع ملا شرف الدین از منتهی احکام عاجز شد نباشن نمود و شیعه حکم
 حضور از لا مورد بر خاسته با فوج عظیم کشید آمد رول ماه جمجم سینه بر رو یکصد و سی و چهار
 داخل شهر شد ملا شرف الدین را با جمعی از رفقا و معاونان محسنی که فدا نمود و
 دستار لیاقت و بر اسب سوار شدن و لباس فاخره پوشیدن نمود و آنکه بکنیم مال منور
 باز تعمیر آورد و تهنه مالی یا کثر اعیان و در مل شهر و طبقات مردم بود و غیره و شکاه در شهر

شغوی ز بس در اضطراب انداخته، عم خودم خودی بیکس سینه ز سوز و جگر ز بس آتش
 بیا و دانه چنان آشتا سوخت، چه چشم مردمان از قحط پرگشت، گرفته اطفال از سینه داشت،
 نشان غلبه بد نیست تیر، بغیر از جنس گندم کون در سیر، ترقی منحصر داشت مردم،
 در از خودی نزع گال گندم، سوز آستان شکمها گشته بریان، سوز آرزوی کیسه بان،
 بجز نای که دل فارغ ز غم داشت، مسیر نان آبی از روم داشت، ز مالکات حاصل غصه خوردن،
 بهای مشت آبی جان سپرد، ز انباری کسی کردیم چینه، پی یک لک صد و ششام ببند،
 اگر جای بطوری کردیم همان، نمکدانش بود ز نور و افغان، جهان باباک سر چاک خوار شد،
 ز قحط آب و دانه گریه شد، ز یاد افتادگان دست خالی، همه گریه و شکوه از غمت شد،
 بیا کمال و از آن محو خاکند، بر روی جو و گندم سینه جا کند، جو و گندم اگر ریش کسی است،
 چو نان بر میخند از دوزخ، شده هر فرق و عرق بر تنوشن، خورده بهره غیر از حضرت حقین،
 خلق بر سر دیو و باز از آن جو مور و دانه جو، زرد لکد خوار، جو ما کنج قوت هر که و مه،
 بغیر از خاک است ز شتر تاک، سپاهی لکه داده تن بگردان، غنیمت شمار و خرم خوردن،

نظامت گذرانیده بنابر تالش مردم از خدمت صومیه منزول شد ارباب کمال که از دست
 عهد مبارک محمد بن تاسمین حال طراوت بخش گلشن اقبال در کثرت بود و با جمال و نور بود
 حضرت محمد بن تاسمین حسنا و نسبا آنجا سیادت بقدوه المومنین شیخ ابو اصدیق
 کوه در منج عبادت بجز مویح بدست صاحب المصاف و المکام و در شهر و روستا
 مکتب و وسیع و پنج عزه سخنان کثرت منزول فرمود بجز معارف کوه مستقیم طاعت و ضیاع
 شبانروز و ختم قرآن و گامی یکنیم و همیشه یک چشم در نماز و غیره از جمله از صحبت و استود
 مردم با کمال فروغ و شاد و اصلاح خاطر قدسی مناظر را با نیک و بد و صلاح و فساد
 بعد نماز فجر تا در تزلزل و بعد عصر تا مغرب و گامی آخر شب و بعد بجهت ذکر و توبه و فقیر
 عاصی در و دیل رسیدن آنحضرت ببلای خدمت مشرف شده عنایات بسیار فرمود و
 فرمود خاصه بطریق علیهم السلام و در بعض عنایت بی سابقه اظهار فرمودت نموده و چون
 و حوال آنجا بمرید و فرزند حضرت سیادت و عرفان منزلت میرسد محمد علیان اند
 ابن میرسد عبد الله ایشان این میرسد محمد ابن حجاب میرسد محمد ابن حجاب میرسد محمد

ابن جناب میر سید حسین ابن جناب میر سید محمد جبرموتی ابن جناب میر سید سید
ابن جناب میر سید عبدالمزاق ابن جناب میر سید میمون ابن جناب میر سید سید
ابن میر سید محمد صالح ابن جناب علیحضرت عوث الله اعلم قطب العالم شیخ النکوت
والارضین امام محی الدین رضی الله تعالی عنهم انجمن نسبت محوری و معنوی
 ازین حضرت عالمی رجبات حاصل کردند آخر شوال آذر است بهم رسیده اند و در ابتدا
 فرمودند که بجوی بد بشود و عرض کرده شد که بر دی بکار فرمودند اگر کسی بمرد در آنجا
 تو داند که انشت تا روزیکه خادم است عای اجوبه مکتوب فرزند ان ایشان
 که در آنکه بودند کرد فرمودند که نویس سید مرد در ایام مرض که اندک و جمع رو بآمال
 کرده افتاده میبود و غیر از ملاوت به تعجیل و سرعت کاری بنود مخصوص روزی
 که بسیار سرعت داشتند نو یا بعد با خورند و روز و دیگاری رفتن معلوم شد
 وقت حلت اسم ذات بطریق اره و عزیزی تمام از سنیه مبارک مشهور
 وقت غل و ت این عای برکت آجناب رسید و ترشد لبو شخص نا سوره کلائی

[illegible]

نور حق مادی دین میر محمد ششم ما کو علم و یقین میر محمد ششم ما جناب زینده
الان راش و پنج مهر میر محمد ششم معروف بمبتواز بخیاکی کثیر بود در صغر سن ترک شغال و بیو
 کرده طلب الهی متاخر شد و بی خدمت بابرکت مصدق کمالات علیا صاحب مقامات
قصوی میر محمد رضای دهبوی که از آن میر خلیج دهبی و جامع کمالات صوری و معنوی
 با وجود کتب قواید از خدمت حضرت خواجهم خور و فرزند میر محمد حضرت خواجهم
 و مریدی حضرت مجدد و اویسی المعرب سیم بودند رسیدند و مدتی در ملازمت ایشان
 مانده فائز کمالات طریق گردیدند بعد و رقیه پیر بزرگوار در کشمیر رتبه و اولیای
 از خلائق فرموده شب و روز سرگرم تقویت نسبت باطن باشند و تسبیح و در آن و
 طایبان بنویسند و حرکت بسیار کمتر میکردند از علوم رستهی بهره داشتند و اشعار
 مشغیر تصوف و موعظه گاهی می گفتند فقه عبد و رقیه حضرت مرشد مرداد و رتبه
 ایشان رسیده زیاده بر سه سال بهره اندوز نظر انوار آن عالیشان گردیده و در یک
 کلام فنون و عدم اہتمام بغیر ضروریات و استغراق بوجه رقم و بی نصی و دور

هر رقبه آتجانب است از شنب و دیگر هفتاد و هشتاد و دو درین هفتاد و پنج مضمون ماهه ثوابی است نزد
 مکیه و سی و چهار رحلت فرمودند بعد از وفات و شهادت روز اخیر و حضور غسل و غسل جنابت
 مشروط شد رفع الله درجاته و زلفه من برکات شیخ اکابر تاریخ این یافته اند تاریخ
 دیگر کسی یافته جو فقیر باشد عالم عامل عارف کامل مولانا ابوالفتح محمد بن محمد قاسم نظام
 آتجانب موزون کرده بدین صورت **تاریخ شیخ آفاق عرواق** که در کتب معتبره و معتبره
 بود و عین بصیرت الحقیقی **تاریخ** حشمت بر عینه مذکور شده **تاریخ** حضرت زکریا تبارک و تعالی
 کتبشان نیز زمین آلوده **تاریخ** همچو خورشید عالم قدس **تاریخ** سرسبز بی سرو پای پیچوده **تاریخ**
 شده تاریخ وصال مکتوب **تاریخ** محرم را از یاد او بوده **تاریخ** **شیخ عبد اللطیف**
 عالم عامل کامل ابوالفضل ابی الله معروف بکوشه از بجای این شهر بود و عرواق
 تجارت در شته و کسب توهم ظاهری میکرد و بهره و علوم ظاهره بخوبی فایده بخاتمه
 الهی سلوک رده هفتاد و پنج کشف معارف مسکانه شیخ **تاریخ** انوار
 سنی آمده و این شیخ **تاریخ** اهرام و بوسطت ولایت انبیا حضرت خاتم النبیین

منور بخندت میر محمد علی قادری شد را با بنور صیانت و استقامت کارهای بجای می رسید
 که در زمره رجال با کمال معهود و بجهت کشف گویم هم بسیار شرف و مدح و جابر فرشت و لقمه مشکوک و
 مشتمله و در شنیدن روز غیب بطلع می یافت جهت میکرو تا بحرام میرسد خطی ط
 حدود و ترغیب بسیار میکرو با این جهت بخندت مولانا را در عظم حوزهم ابو الفتح قلی که از اکابر
 مشو بان حضرت مولانا حیدر علامه اند اکثر میکرو را ندید بلکه فوراً بطریق قادریه که از
 خدمت زبده المتأخرین شیخ عبدالحی و طوی علامه و از ایشان مولانا را سید
 میکرو شیخ عبد اللطیف ترک دنیا و خانمان کرده بمکی نظایر و باطن برپا داشت قام
 و ترک عادت رسمیه استقامت و استقامت حکم کمال نمود و در موضع اینزل سکونت
 اختیار فرمود حضرت مرشدی بتقریب با نظرت وارد بودند فقیر در کاتب هو
 و از احوال ایشان شنید و زیارت کرد و در آنوقت بمکاتب ملت به چهل چله
 نشسته بودند عجب حواری داشتند یک چهل چله سکونت تام گذران کردند و بقدر
 ضرورت بآیه و حدیث جو رسایل می گفتند بعد آن قریب یازده سال حضرت

عمر بن

مرشد مراد و قدیمیات بودند انفا قاصحت آن بزرگوار و خداوند است تقوی مکرر شده
 و رفته حضرت مرشدی در همان اثنای او و او بعد آن سه سال دیگر در خدمت آن روح
 میرفت و آنوقت از سه جل جله فارغ شده بودند یک محمد از کرب و غم و آه فرغ نموده
 و غیر از آیه و حدیث و کلام صوفیه ذکر می نمیکرد و قنوت و غزلی بایشان یک کمال بود
 یا وصف آن همه الطباع و ستر حال و نورانی گاه گاهی کنوف گویند که بکنایه بود تصور
 در ایام حیات حضرت این مکرر معلوم نموده شد فقیر عاصی مورد شفقت ایشان بوده و بعد
 نصیب اخذ فرمود و محبت شریف ایشان هم نموده و بزرگوار و بکشد و سه و چهار تاریخ با هم
 ماه شعبان حلت کریز شد و تاریخ زکات تاریخ است میر شرف الدین قادی فرزند بزرگوار
 حیر بود الفتح قادری است از همه اولاد و فکور و خرد و تر بود و عنفوان جوانی با کمال کار کرد
 سلوک طریقه باطنی را پیش گرفته اشتغال با و را و در کار نموده دست از فعالیت
 صوری برداشت با وجود محبت و دلدادگی بزرگوار دریافت عزیزان و دیگر هم نموده
 وصال میر بود و لغت میر حسن خلافت استلاف حکمی شده استقامت تمام کرد استوار و پخت

در جو حسن خلق و این شست و بشوید و در این وقت از اقران خود
 جدا نبود و دیدار مبارکش از صفای باطن خبر میداد به تحقیق قوت ذکر هر چه عجب نصیبی و
 سلاطینی بر حقیقت ظهور می نمود و در ماه ثوال از راه پارسیه در رقم حروف که منظور ایشان
 بود و عبادت ترا سر ساحتش فائز شد و خوردنده زعفران عزی میگردید و خدمت ایشان بود
 که از عجبی کریم بشوید و آه جانگناه با دانه میفرمود و روز دیگر با زدم ماه ثوال سینه
 بکشد و کید و بویج در کمال خبر داری رحلت فرمود و از اتفاقا سینه انکه تاریخ و رقم
 و سال میرزا نورالفتح و سال خلافت میر شرف الدین را خلیفه شاهی جلایان یافته و تاریخ
 رحلت میر شرف الدین خلیفه شاهی جلایان شد و شیخ نور الدین برادر کلاش محصل علوم
 معقول و منقول در خدمت فحول علای وقت نموده و فوقیت بر اقران حاصل نموده
 در ریاضات و ادب بر نواز در کمال جود بی فقار کرد و احوال برادر کلاش محل خود مرقوم
 خود بداند - مولانا محمد بن یحیی خلف ملا در است که مرقوم شد محصل علوم معقول و بالغ
 عوالم کجیم غیر از فعل مبتلای دینیه در خدمت زنده گانی از عالم فانی بمنزل جبار و یکتا کشیده

۳۰
ملا محمد کاظم دینی مسافر گردیده بیو بط حافظ غلامکاشان رتبه روشنائی و خطاب جنابانی
بدانش قدرش بن یکم و در و سکا حومه مامور شد و عفو و ان جودانی بقضای بیرونی در
وفاقت خداوند احمد عبداللہ جمال احوال آقا صاحب کمال در اوراق بالا گذشت تعجب است
نوازم طلیعت تجرید و تغیر و اختیار کرده اکثر ملا و مشہورہ را دیده و بحرین محترس بار بار
رسیده قریب بقصد حج گذار و کتبہ بارتغیث آوردند اول آخر سلطنت پاک علی
نائباً در اول پاک ای محمد معظم شاه عالم بہادرش کہ سنین بحرین را در ولایت و نوذرہ
تأسیس رسیده و در آنوقت فقیر حقیر در خدمت حضرت مرشد مراد و صحبت پاک رسیده
رحمات تمام از دیدن مردم و شہد اکثر در را مید کرده می نشستند در آن اثنا خبر آمدن
جناب شیخ ملکوت پیر در احمد نیا ز بشا و نیا بر طلب بالا رن رسیده بر ای دین
ایشان از تغیر بر آمد چون جناب حضرت خود بہ نیاز از و شکر بہادر در نہ میت حضرت
خود احمد عبداللہ را ہ حرمین گرفتند و مدتی بہ نظر بود ند بعید ساز بولاس میں آید
در اینجا السبب ظهور فتن و خردابی بلاد آرازم گرفته در آخر سنہ از در ولایت و سنہ آمد

زیاده از پنج شش سال درین شهر گذر کند زین مرتبه از پیران کسی در قید حیات
 بنوده صحبت و خدمت ایشان عفت و استقامت و ضبط اوقات و در خفاي حاله
 و مراعات آداب طریقت و تادیب طالبان حقیقت و کمال استقامت و تهجد و غنای
 و تفریح تمام و ترک فضول کلام در وقت در تعمیر بی بطر بود و قصد کونست در این شهر
 فرموده بودند آخر بایستی طول شد اکثر مشکفینند که خط را که در کمال مبرکه از حرمین
 مسجد قصی که مکر در سیاحتها دیده بودند و در خوابها می یابم اوایل سی و هفتین شهر از راه
 بند بحرین رفتند و در هنگام رکوع چهار نفر از آنجا بر روی آفتاب و مخلصان فرستادند
عزل زمر کلی که وزوبوی روتن من زشت همه دور زمر که شد تمام من زمر بوزن
 مزه از دورهای تنگ نعم ضابطه از بی خجسته زمر من زمر کلی که وزوبوی از پیران
 زشت همه تمام که شد تمام من زمر اوج قدس جود اللین که برادر من که بر ترکیه بر سکوی بازمانی
 زینج و تابسم جود او بر خجسته نقار و قدس زینج بر تمام من زمر از جود طوفان نوح باکم
 جواد غلط خود قابل تمام من زمر که خدا نا خدا است زمر غیر زمر که جود معصوم جود تمام من

بعد در یحیی مدینه عظمه رسیده آرزو مند شده در اوایل سال نبی و نهم هجری سب و نهم محرم
اول روز جمعه بکمال هوش و خبر داری غفل کرده و نماز خوانده و حلت فرمود بر فقیر عساکر
خاصی داشته در آن ایام که ایشان بجزین رسیده بودند فقیر و صد و تحریراحوال مشایخ
و رساله ای بجا رخصه تحریر در می آورد روزی بعد غار فجر در خانقاه معنی بیرون حلیت حاضر شده
و بعد صحبت طولانی بشاره بجزین احوال خود کرده فقیر متحیر شد بعد سه چهار ماه جزین و وقعه
ایشان در جزین رسیده نور الله مرقدہ رحمه الله تعالی رحمه و کسبه

عنايت الله خان مرتبه ثالثت از فقیر عظم خان بصوبه دوری کیمیر رنیم اعتباریات نباتیم
فخر الدین محمد خان دیوان بیوتات کشیمه معز محموده مشا ر الله دیا ده بر کمال حسن عمل تقدیم
رسانیده هنوز نکلیال که ششم بود که و وقعه تا که زیر عنايت الله خان در حضور رود و دوکان
ذالک فی مشهور سنه هفت و مائیه و ستم تفتیش چون ذکر عنايت الله خان و بعضی قابل
که درین شهر حکمرانی کردند بقوتی درین رساله مذکور است که ششم از حسب است
آنها بقلیم آید مخفی نماند که عنايت الله و له میر شکر الله دین میر موسی ابن قاضی صالح از

اولاد قاضی موسیٰ شهبیدار که ذکرش در ضمن احوال چکان که در بی کثیر بود و داشت
والده غنایت الله خان که بی بی حرم نام داشت بعد از وفات خود جهان بی بی دختر
ملا شریف میر عدل که بتقریب معینی و تالیفی بچکان و محمد زارن سلطنت در سر کارش بچکان
پادشاه نوکر بود در بنگاه و در دیات عالیگری دختر خود حرم بی بی مذکور را
بار بار ب دولت ندری پاشا بی کدر انداخته رفقه رفقه کارش ترقی یافته کمال محرمیت و
اعتماد و در سر کار نوایزین است بکم صبه و بیم پادشاه حاصل نموده بدین ملا محمد ظاهر
در حضور پادشاه و غنایت الله پسر خود را بجهت طلبیه بتدریج و تدریج بیاری طالع
خدا داد و قابلیت و استعداد او را بمناسبت علیهم السلام و غایت قرب و محرمیت
در جناب عالیگری پادشاه با خفا و در اعتماد حاصل کرد و محسود عمده های حضور شد
بهره ور و حفظ کامل از دربار و نیکویی معاشرت و ضابطه دانی و تدبیر بخلایق و ضبط
اوقات و شغل علم و عمل بدینست آورده بود و درین صورت و سیرت و کمال فر و کثرت
امتیاز تمام داشت حکایات حسن تدبیر و در دست زردی صورت بی رویه مذکور و در خال

عام شهر میتورد گشت که مثل او در اقبال و دولت و شعور فطرت در عهد او کم
 کسی از مردم کمتر برخاسته است چنانچه پیر عالمیان ظاهر است و مبتدا و نوغری که خان مغولانه
 در جناب ملک داشت بر کسی پوشیده نیست و شاه بدین مقوله بجنبه از کتابیات عالمگیر
 بهمان عمارت مرقوم میشود و مقام تنزل از دست شمول خیام فلک حشمت در این مقام
 کیفیت اتفاق ویره امیر لاهور در زمین ایتی و اقصی شد و خیمه عنایت الله خان دیوان
 خالصه و تن بر مکانی مرفوع پس از چند روز که خان مذکور محوطه هم جایی که سر پرده پای
 محل بر روی ساخته بود نسبت خواجهر بر روی امیر لاهور گفته فرستاد و از این مکان بر خیزند
 خیمه نورب بخیال استاده خواهد شد خان جواب فرستاد و خلعت تاجی درین مثل
 که ناگزیر فرود آمد است بهر سه جعلت باید خواست خواجهر بر روی نیز ترک جواب داد و
 کام ناکام در همان نزدیکیها خیمه خود را بکامان دیگر نقل نمود و خیمه امیر لاهور بر آن
 مکان استاده شد و بنقدیده نظام کشش و رفته نویسن کجری دیواری بطن او قدسی در
 همانوقت مجید الدین خان بهادر حکم شد که رفقه با امیر لاهور را بکونیه خویش فرستد

تنهایی قدیم یا جای دیگر بروید کسی که سپهر خیمه داشت بجای آنجا نماند و نور و ابلاغ حکم نمود
 و میرالامراد قبول این معنی مکنی کرد و خان بهادر در پیش ایشان برخاسته از راه خلاص نجات
 عنایت الله خان آمد و سرگذشت بیان نمود و گفت بهتر این است که نزد میرالامراد رفته
 بگویند که برای من هم جایگاه رسیدار منی شستم که تبدیل مکان نمایند عنایت الله خان گفت
 موجب شکم نزد ایشان رفته بود و خان بهادر حضور آمده و نیز رتب بجز من در دفع رسانید
 فردا وقت دیوان میرالامراد را بجای نه عنایت الله خان برو تا محذرت آنچه نماند
 حالا میرالامراد صدحان دارد که سر از خیمه برآورد و معش و طعنه گفت و بجای نه
 فرمان برداری بزرگان وقت و خانزادگان در رحم را برای ابلاغ این پیام نزد عنایت
 الله خان فرستاد که چنین مکنی صادر شده است اما صلح است بجلد عرضی بکنید که آمدن
 ایشان موقوف نشود و روز رفتن بنده و آمدن میرالامرا بجای نماند و خانزادگان اتفاق
 افتاد و گفتن من موقوف ماند از اتفاقا عنایت الله خان در محام بود و میرالامرا
 آمده در دیوانی که هنوز فرست در دست نداشت نشست خان جلدی برآمد و میرالامرا

دست مومی دل که گرفته بر خوست و سوار شد و بخت خود کرد و یک نفوذ پارسه امیت
 کو یان بخان مذکور ککلیست نمود و بچکاه و بچو جه تار نهایی مدت صحبت و رفقت اظهار
 کلبه و بید مائی نمود و در جهانی و دل داری از خود و چنین است که آن هم در زیر آسمان حاصل عمر بانی
 طریق طی ایقی فرموده که الحمد فی الاولی و الاخره و کمال عروج این خاندان در کمال سلطنت
شاه بهادر عالم شاه که خود عنایت الله خان میر سمان جو صوبه کبیر و کبیر بن سمان
الله خان که وزیر استخوان خطا یافته تاسیب و زارت علی شده و اکثر خدماتش بکسر خلق
بخاندان آنها داشته و بعد فوتش عالم بصوبه درری کبیر و خدمات کلیمه با قبایل رسید
شرح آن که نشسته عقیده **تخت بهادر** از انتقال عنایت الله خان بصوبه درری کبیر و از دربار
یافته از زول و خلیل الله خان عالمگیر تاسیب بود و دنیا سب دورا ابو الدیر کاتیان حاصل نمود
قریب سی سال بکار مرادی مشغول بقصر ام و مور ملک بود و در آخر سال هزار و یکصد و چهار
سبب باش مردم عقیده تخیان از خدمت مغول شد **آغرخان** دیده مغل نیفادت کبیر
رتبه و ترقی فخر و میبادت و تو کس شد سپهر آغرخان کلان در صوبه درری و در سمرقند

الله خان شمر آمده بود تا رسیدن خود میرصدیق خان بخشنه را که نوادگانش بود رخا
 و ذکرش گذشت نایب کرد و آغرخان دوازل دی حجم ستمه مهور و دخل کشیده بدیخ
 و ششاهی با استقلال خراج کار فرمای بند و بست بود از آنها رخصت و صفای طوین مقبوض
 اکثر نزد رستم حروف که متوقف کنیز رسیدن تاریخ قدوم مذکور است شعری چون غریب و استیلا
 در خلوت این شعر مخفی اند **مبذول** یعنی جوینیم که گوی **مبذول** نخرست خیرم دی **مبذول**
 تقدیر حیدری از مدیران بدید میر غنمت رزق بی نوشته طبعش را با بخلاف آورده بایو
 طریقی صلالت و غول بیایان جهالت کشنده در برهه س معبش را ابو عبیدایی بی سرورم
 از موش برودن نایره طبع معبش را ابو عبده خون مردم بوش آوردن غنیش برکت و غنالت
 عهد و قول و قسم که بخور رستم کرده پیش گرفت اول کار که دیوالیر کا تحان را که محل کھ
 میدیست به پیشکاری خود غافل ساخته نگینت گرفتار موی بلند و ستان روانه حسن است
 تقدی و قطل اول در مال مردم خصوص بعض غنیان که حق خدمت آنها است و است و بر همه
 نالفاضیه الکار برده از نقد و شش سرانغ یافت بی محابا آورد و خود عالمی را به جوینیم

مرحله

مقرر داد

متنظر روز از پنجمه در حضور پادشاه مردم کثیر بغایت خندیدند و گفتند که بجاست روشن دل شود
 طغرخان شبی نوم که واسطه نظمیت و عربی او بود و موثر شد لاجرم مردم کثیر که از بطور او
 سبوته آمده بودند اجتماع و اتفاق نمودند کمر بر دفع او بستند زیاده بر ماه مطابقه
 قابو جوی طوفان گذشت درین بین روشن دل بودیم و در حضور غلبه غنی خود با چون روز
 چهارم از وظیفه خود بی خردم کثیر گزیده شود اگر چه بعد بود و در طغرخان در سید جامع عربی که
 با یونس کاری سخت از دست مرق و زیر خود و در روز دهم و نهم مطابقه و نهم مجوز
 تغیر رخخان شد و پیش از نور و حکم مردم شهر قافیه اش را تنگ کرده و در مغلوب
 ساخته بودند نیز دهم ماه رمضان سنه چهل و یک مغلوبین بر روزه ماه و نهم روز نهم و نهم
 طبع موزون و شب درین غزل و وقت بخوبی حساب دروغ گوید و خلافت عهد و نهم
 غزل نجم زبوی نگار قسم بدیم تبع از بد قسم خط تو است بد شد کبر مصحف قسم
 کار نمیشد مکنید ابرو و بعلی دید و الفتا قسم دیده غیر ترمی بنیدایم قسم صد قسم ترمی
 امیر خان تعلق نظمیت از تغیر رخخان رفت و نیاست باز با بوالبر که احسان که حضور

که خدمت میرعلی داشت و مولانا محمد ارتوف مفتی و عظیم رابعی و ابو خدیو اسد علی ^{صلی}
 کیرانی قلم له خانه برآورده مستحبی جامع بودند و در اینجا مکتبها و غوغای آرویه بی محل و محاش
 هر فاضل را البشهادت رسانیدند و خانه های مردم بسیار را که مکتب بعبه در آن بودند تخریب کردند
 فاضل از غربت روزگار بودند مولانا غایت الله شهابی و سالک عمر ریدری و افاده کدر
 بتجرباتی داشت و در هندوستان و در کفر خدات پلانی را بتجرباتی و اکابر او دیده بود
 و مولوی محمد ارتوف نیز بتجرباتی علوم و صاحب قسط طبع و ذکاوت و فطرت بود و اسحق اوجیر
 داشت و در ورزش قضا وکیل فقی در میان رقران علم امتیازی نداشت هر چه برآورد
 با بیخالت درجه شهادت یافتند از پنجه دل را بدو داده و در شمشیر عظیم انداختند تا بیک
 مرد و بزرگ را و خود او را بجهان عالم حروف چینی **تاریخ** وی بهترین است و فنی وین
 عظیم که رنگ بختی داشت **تاریخ** آنها و نش زول پرستیم **ما** آه زهی سعادت شرف گفت
 و به **تاریخ** دیگر صوفی ز در حال دنیا طبع غفیف **کشتند** زین مرگ فعل کریم **دل** با سر میداد
 ز به **تاریخ** ملکیت زبانی شهادت **بر** دوقیم **روز** بجهان **میر** خان **عبد** جامع رسید و
 شهادت

ابوالبرکات خان بخافاه معالی آمد چون مردم طریق از بند بیکر اندیشیدند شده و خبر داری بودند
 نزد یک یک بیکر رسیده دست و گریبان شدند مردم بر سوار شتران کفایمین قدر نگردیده
 ابوالبرکات خان را که قایم بود از دست مردم خان غیر مصلحتی از خفتند و توشش در ویش
 انداختند و با دست مردم خان بچین مذکور است از خانه بفرستاد و هر کوزه را کردند و فرستاد
 منجر به عید مردم و در اسفند و نقاب ماند مردم شهر و خدمت خافاه معالی مراعات ساخت
 ابوالبرکات خان کردند دست مردم خان شکست عظیم خورده بخواری برگشت و از حضور بکمال
 و در بی بازاریست امیر خان ابوالبرکات خان تقوی یافت از جهت وقایع کلیم که این بار
 بظهور آمدی نیست که مردم مطهر آباد شورانگیزی کرده بر سر کار حراج آمدند و محصولات
 و در حال مردم را تاختند ابوالبرکات خان با تفریح بکشتی بقصد تبت آنها بر سر باره بودند
 روز پنجم بهم مقومک سپاهیان در نظیف از کشتی گذشتند و در تن غنیمت شدند آنها در کین گاه
 خرنده مقرر دست بودند بیک گاه بر سپاهیان در نظیف رفتند و قریب نید ریغ
 کشتند و کشتی را در ملک منید در عمده شانه زده و جمعی دیگر از ناواران کشتند

و شکست طرفه رود و دوها نوقت که چنان حادثه در باره مؤلف اتفاق افتاد و در شهر بی که نظایر
 با عتی معلوم شود یک پیر روزی پخته مذکور گذشت خاتمه قضیت پناه علیه السلام در بالای سقف
 اعلیٰ موشان گرفت تا دو پیر روز با زمین یکسان شد و لهای عالی موشان خاتمه
 فرصت بر آوردن تیر کات یافته بودند این هر دو ورقه در سال نبرد و کید و چیل و جهاد شد
 و به کف ابور که کاتان و متعین صوبه یعنی رواج پنهانی صلح تاجی با مردم خطه آباد و
 لشکر آمدند در سال چیل و شتم تجدید بنای خاتمه علی با تمام ابور که کاتان شد در دم حروف
 فبسته بر کات تاریخ یافته بود ای بنای جهاد خاتمه **و در بعضی اصحاب که**
درین چند سال در کفر از حال فرمودند قبل از آنکه حضرت شیخ عبد الله بن ابوالجناح القاری
فرزند حضرت شیخ الیاس بخاری بودند که نسبت ایشان بواسطه حضرت طایفه المکری شیخ
نجم الدین کبری بخیرت امیر المؤمنین امام الشیخین عمر و الفاروق رضی الله تعالی عنیه میرید
تحقیل کمالات صوری و مثنوی که در ولایت بخارا که مشهور در آن آنحضرت فرموده بود
و در قهرمان شریف در تکر قند شریف برده و در فواید از علوم ظاهر و باطن بدست آورده

ترک خان و دري فرموده از راه استخرخان و بلاد اروس و طراف روم و زندی تیمور
 عبور فرموده چرمین خرقیت آمدند و در خدمت حضرت شیخ احمد علی که شیخ که و از خلفا
 حضرت عروقه اولوغی شیخ محمد محمود سرمندی بودند رسیدند کسب کمالات طریق حکیمه
احمدیه بکمال خدمت و جانفشانی مالی و جانی مرشد حقانی و ورزیدند بعد و رقبه شدند بابر
 ایشان بر سر خدمت خلافت آن علماشان ممکن فرموده قرصینیت سال در عزم محمد بن مغیر پیش
 محتاجان رحم از نوال نعم صوری و معنوی بخواهید زیارت و ولده ماحده از راه مهند
 بولایت بخارا لشکر لغزین ببردند و والدیه یا خود برداشته باز بخرمین فرستادند و نه سال و یک
 در آن سرزمین خانم رب العالمین بعبادت و وفاداری بستر برده و در مرتبه بخت یکج
 ادا کرده بهندوستان مراجعت فرموده لیکاح شانی هر جا بقوم حسین پور و در نعمت
 گذارینده از نعمت محبت بعضی از آنکه اقربای آنحضرت بودند اختیار حرکت فرموده اوایل
 ذی قعدة سنه هزار و یکصد و سی بهشت کسیر القدم گرامت ازوم محمود فرمودند
 جامع علوم ظاهر و باطن و مایل تجرید و تقوی و ترک کل بودند اغراض تقصد و حواله مانه

برایا و نفی وجود و بدل موجود و اختلافی حالات و سترکرامات و کل بصورت مرئی
 علیک در حالت محضه و نوم موضع عربی و رجوع کتب مغنیه در هر حال و عدم قهر و جدال
 و دو دم طهارت و مقبول کمال و قیام عبارت و رجوع اوقات خصوصا در وقت
 شدت جوع و دینار و غیره اختیار غار در آخر کار و گریه و زاری و ماتم تو گوی و
 دو دم توجه بحضرت یاری خاصه و وجود شریف آن عزیز مستود مقبول رب المعبود
 رنجی از دحوال آنحضرت در رساله فرقی نامه که بعد وصال آن قدوه اهل حال برگزیده
رب المقال ترتیب نیست بقلم آمد حضرت ایشان آخر اعلامیه از کار و روزگار و هر سه طایفه
 علیه را جاری فرمودند اول قادیه بعد بسویه بعد آن مررقیه لغتندیم میکروند الا بعد
 نماز فجر که تقدیم باوراد و فقیه بنا بر رعایت این ششمینیت ولادت آنحضرت و در
 هر روز و چهارشنبه و شنبت و سه سال موافق سر محبوب رب المقال صلوات الله علیه
 علیه عمر یافته پس بجایم ریدی نشاء فتد عنایتیکه تفضیلا و ترجیلا استعداده استحقاق
 بر حال این کثیر الدیال فرمودند بیاقت عشر غیر آن شدت لیکن در آن ایام اولاً محبت

ذات شریف خود عطا کردند و این ذره ناچیز را گرفتار آفتا حیل اجمال خود نمودند
 بعد آن شد آنچه شد از عشق و محبت خود نسبت بآن ذره مستحق آن که وجود بی درستی
 در قلب خالصه توان آورد این قدر منسوبیم که با وصف شدت رابطه که یک نقطه از نظر
 بصیرت من غایب بودند موی خود را بر طریقات آن حضرت خضیا میکردیم و این
 آرزو را میکرد و زاری از حضرت یاری میخواستیم و گفتم یا الله شهید **اسب** حریف و
 صدحیف آرزوی من با حضرت **سید** آنکه هرگز بر نمی آید تمناهای **سید** و وصلت آن حضرت
 موجب نزد آن نزد گرفتاری و دوره گی و دنا می من کردید و الا تقدیر را که تو نیز
 الیمیم قدوة الحقیقین و زبده عشق خدا و تمام محبت لیل و نهار وصال کریمت مثال
 آن حضرت است قدری از عشق که لطفی در آن حالت قیامت در تمام آن **خدا** چشم تر
 بطریق ترکیب بدیقم آورده بود آن است **ترکیب** **سید** روزیکه آن را بداند و از
 جانبی سید لان زفرش فکارت **سید** آنست که چو بیت که چهار برترم کند **سید** صدحقم
 زیر بن مونسها شد **سید** بی طریقت از سر گرفته و در **سید** که طریقت **سید** و در **سید** و در **سید**

ای کاش ریک نزلت اوفین ناشدی **ای** چنین مضطرب که زغم تیراز شد **قدیل** دل
 بمرقدایش گرفته بجای **نور** جمال من بهم شمع مرار شد **که** میرسد کوشن جابجاست **مدر** را
 این بنگ من که ز شک درش بود شد **مویی** صفت مگر سونو که طور کرد **یا** چون میخ جاب
 کردون عبور کرد **یا** همچون صبا بر عت ازین خاکدان گذشت **یا** روض قدس بی از سویی
 آسمان گذشت **ای** عمری چو او سکو نیست **ای** لعلم کرد **یا** بنوع عجب که باز آن آستان گذشت
 او بود اصل گوهر تیان معرفت **یا** مردونه پاک و صاف ازین مجروحان گذشت **ای** این آه سینه
 سوز که با من رمیوت **یا** نیز زلف را به دل ز بیم آسمان گذشت **یا** روز فراق رو که مبار
 مضیبت **یا** یارب تو دیده که چه بر آید و جان گذشت **ای** زین خاکدان بی نیست **ای** لعلم
 قدس **یا** چون نور چشم زو بی مکان گذشت **یا** یارب که جز تو در دلم رود و آگه **یا** ز بحر
 ز راه طفت بر احوال کند **یا** ایدل ز حال اینته **یا** دنیا بگو **یا** وین در سینه تیر باه مفقده **یا** بگو
 این کیم آبروی دل خاکسار **ای** زین لاش فراق بیا و صبا بگو **یا** و صبا رقصه **یا** و دم فتره **یا** بگو
 رحوال ز زمین اینته **یا** صفا بگو **یا** منبیب حیدری **یا** بی طرفیست **یا** از حال تن حیدر **یا** زخم حل حیدر **یا** بگو

روحان جان کدر شهیدان عشق را راه در حضرت رفیع شہ کر لایک گو تاریخ فصل مرشد
 عالیجناب یا ای روح قدس زنده عشق خدا گو چندان گره ز کیم یکدم فدا ده است
 زین کار ستم با شہ مسلک است گو جوئی بکست سوي بخار روان کم یا و من بچاہ خود یا علم
 فغان کم یا با ن فتنہ بدین حال زار یا رحیمی کن بحالت پر صطرا یا مار کمر فرق جمال
 تو بس بنود یا لکن عقدہ و گرزده کردان یکا یا شد عرق خون چو لاله مراد و مکشیم
 بارند شغی نگار سبب انتظار یا جوئی خون را شک روان شد ز بهر دل یا است استخوان
 سینه ما آلتا یا کریم عن حمایت آن عقدہ آرتد یا در خفا نفس من چه بود عقدہ آرتد
 باد و بزمین جاذبہ زیر آن تو رکی روان برده تو مشت عبا یا عظم خموش باش
 چه خوش گفت صابا یا با اختیار حق چه بود اختیار یا میرضا الدین قادر خلف الدین میرزا
 قادری جامع علوم عقلیہ و نقلیہ و صاحب کمالات از حفظ و لہذا بعد و رقم و اللہ اعلم
 بچند سال خانقاہ نشینی اختیار فرمود و لہذا و خلفای ذکر مفید بود تا آخر عمر مستند
 عبادت و قنوی استقامت نمود و آخر سال ہزار و چہر و چہرست کہ در خطبہ

حضرت میرزا آسود میر ابو القاسم از نابیر حضرت میر احمد قادری عزیزی اصفهان
 اخلاق کزنده و در کرامت و جلال الطوار و ادب و جمیع پر استیلا علم فقه در اکسیر عباد و معابد
 قریش بنابر این دیده در شهر سمنه نزد و گید و گفت در گذشت **بابا محمد یوسف بنو**
 از خاندان حضرت خواجهم حسین خاوار مروی موصوف عارف و خلد پرست بیرون قلم قریش
 حیثی با آسود فتح محمد شفق لک از سنوبان حضرت از ملاطبت عزیزی صاحب کتب و
 مستقیم الحال **شیخ یعقوب** از پیران از سنوبان حضرت مهدی رستم بابای کاکا پوری کرد
 مستقیم الحال شب بیدار معربان شست وجه **شیخ عبد اللطیف** تنباکو فروش از سنوبان
 بابا عبد الباقی بروی مروی ستور الحال در زری اهل زرتیر میرود **شیخ عبد اللطیف لعل**
 قادری از خلفای مفسر بابای زکری عزیزی پاکیزه حال صاحب رحمت مشرب توحیدش عمی
 در از او کی گذرانیده در دامن کوه در مرز مرشد آسود **خواجهم محمد حسن خنده بوب** از نیا رانگار
 حضرت از ملاطبت از عزیزی صاحب کتب کین کار کرده راه یافته بولت و تربت بخورد و
 بهشتا در سیده در صحن خانم نه در فن میت **خرم فط** عزیزی فاضل عمر و علم و کل گذرانیده

ترتیب از خدمت خواجه محمد امین مونی یافته آخر نامفلوب الحال شده از صد سالگی تجاوز
 نموده چون درگذشت در صحن خود استود **میخ دیوانه** **تو بی** سهروردی مردی مرتاض
 و قناعیتیم بقور فاقه خود کرده ترتیب از شیخ یعقوب **سید** و از قرآن دوا یافته در زیر
 طایلی گذرانیده صاحب شایسته و معارف در مجتهد و مکرر میل استیش در رحمت نفس نمود
 ضعیفی عالی محبت و معانی بهمت بود **شیخ معین الدین** **فیض** حلف شیخ حمزه مردی فاضل و
 و آراسته ظاهر و باطن بوضع نمود و طلاق گفت صاحب اخلاق برجسته بصورت معنی آراسته
شیخ عبدالصبور قادری مورد بیستیل مردی مرتاض و جانباز دوازده وضع دی که از معارف
دکتر شمسور

محمد رضا حشاش خلیف از قبیله باجی است که در محلات نوشته مسکن بودند که تری شغل
 خطاطی و کتابت میکرد موی الله از دیدی عنفوان شباب یعنی استکانت میگذاشتند
 و در ضمن آن کسبت فکر را در میدان طبع آزمایی میدادند چون طبع و قواستعداد خود را
 داشت در اندک زمانی مایه مخدومی و ننگه تنبی را بمعارف ترقی رسانید و وضع آراسته و

از زادی حاصل کرده بود و قوف نخود را که است حفظ مشغولی کسب می نمود صلا
تقوی به حکام و رعیت از گوشه ریز و ریزه که شد تا آخر عمر تقوی و قلمند مشغولی و از زودگی صلا
بسر زد چون درین شهر آن مکالم بکوشن رقم شکسته بال رسید و ز روی و در آن حدیث
بهرین حکمی کیا رسیدن آن معدن در سر زانین شد مشغول سبب بال همچنانندیم و این بود صلا
در سخن تو سر نوشت مار صلا تا م غزل باین تو تبریه قوم می شود غزل غنی تو جوی برشت مار صلا
رو کرده بوی گشت مار صلا بی میوه درونم سایه داریم صلا و همچنان یکبار گشت مار صلا
کله سبب می نیستیم صلا بی فایده جرح زشت مار صلا ز زلف ما بشیم بدیو باشد صلا
کر از زوی بهشت مار صلا که بد بختی کنونی شکفتی صلا خوان گفتند زشت مار صلا بال همچنانندیم
و این صلا در عشق تو سر نوشت مار صلا یار بهشت قندش او صلا هر کس بهشت مار صلا
بر آتش نیک طفل شنی صلا آسود همچون برشت مار صلا دیوان مجتیم و مجنون از خون
حکمر نوشت مار صلا سبب از رخ باده بخت برکوه صلا مشتاقان خشت مار صلا و صلا
کردیم سیر کش تا ما و یار بر دو صلا گشته بلبل و گل بی عیار بر دو صلا چشم میانه ترش اول صلا

بدست از عاشقان ربوده صبر و قناعت در دوا از خود بایزیر خواست از عشوه بجام
می خواست چنان و لغزش مست خماریه از لغزش تابد ازین بگش عذرش
خون حلقه حلقه کرده مانند مار هر آید بود که روزی این آرزو بر آید حسنه مست با هم
مشتاق و یار هر درین محاوره از غمخواری وقت حمتا زو بی نظر بود و در آن
نکیده پهل و سه رحلت فرمود در تاریخ دو سنجی که شد تاریخ شانه مشتاق از سر دنیا شد
و نخبه نسبت دو سنجی است و آنکه از رطل سنت و صحت بود و تجربه می آرد و غزل -
هر که زین چار باشد بدین مهر کی رنده هر دو جهان یاد جو ایس درم احمد مرسل و
رولادوی و صلیش دوست در همه ستم بخدا و ستم هر که با و نکند این قسم از چقد و
حداد در غم و با غلال و سلاسل محکم خاطر نه که خواهد دل مشتاق توش دنیا یاد شفقه
تراز لغت پریشانی غم -

ملات طبع

بسیار ملاغالب است عبد الحکیم نام داشت و طالب علمی میکرد و چون طبع موزون داشت
میل شعر بر طبعش غلبه و بالله ملک شهید که ذکرش که نیست صحبت شوق و اصلاح

شو خود از و میگرفت بعد حصول قوت طبع و ظهور ترقی نمایان لایله ملک شهید شود
 جویت طبعش را معلوم کرده خود را در ترقی او نیافته استاره نجمت میرزا در ارای
 جویا فرمود با مرد و صحبت میرزا آمد و شد صمیمی و در اندک زمانی ترقی نمایان کرد
 و بر اقران قایم شد و پیش و در دراز روی شاه عالم بهادر که در آنوقت ناظم
 آن محاکم بودند وقت و در آنجای رده با علامه محمد سعید اشرف که عمده شواری عهد بود
 صحبت داشت و اصلاح شو خود از خدمتش یافت بعد حصول شاه در اردوی معالی ملکه
 شعروضات قصاید بسیار بهر سیده و در درویشانه شهید محمد فرخ شیرین از پیش رتبه
 حاصل کرده باریاب ملازمت پاوشا شد در حضور پاوشا به خارج جو بعضی میرسانید
 و از نزدیکان و ممتاز و الفات میکردند بعد شهادت پادشاه هر صحبت تفرقه
 با اینهمه کمالات و صحت شمس و حسن خلق و انبساط عجبی داشت از آنجا که در این که همه بهایست
 اینچند غرق و قوم می شود **خبر** شریعتی نانو و اولین جوانی مراد داشت پس از دل فرودان
 مقیم نه زنجام غنم متی دادند کین نسیم نقیست در اندک ایام بهر ترحم بود و درم آورد

در آن نه متاع مملکتی در دوزخ **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه چون **مناهم** مانی **بجوش** موی خردان
 صورتی می بخورند **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه
 کل تباراج پیرانی **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه
 جابه چسبانی **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه
 در برش بدان معنی من **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه
 خورش بزم سخنوری **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه
 از خویش و بیکانه گرفتار است **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه
 محبت و دانا مجلس آرای صحبت و باده پیمای **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه
 قافیه نای بدست **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه
 قرین در دفران **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه
تاریخ نور ایمان **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه
 انورش **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه **بجوش** زانکه

پیرای بی‌بغیر و غنی بی‌نافع، از علوفه ایشان را دستاد، بود و جویای روزی طالع،
 بنیم آرای شو شد کیچند، آن با صاف معرفت جامع، نده حقراض موت آخر کار،
 صفیات نهانش را قاطع، پیرده چهرش از چهره فانی گشت، روح قدسش تندجی را رجیع،
 گفت اعظم تبار تاریخ، نور ایمان بر قدسش طالع، میرز سعید رحمته علی رحمه قبول کفش،
 از قوم بهلوح گشت طبع موزون داشت بطور ایهام و لمبه بی حرف بهلور در میرز در عهد
 بهادر شاه که خور رفته بارای مجلس بد است الله خال نایب و ز درت راعی شده بود
 و رقبه نهانند بود در شاهان آباد و ملکن کردید و مجلس طرازی شعر سخن و دقیقه بر در
 این فن را کمال رسانید و مرجع در باب معنی در وقت تحقیق کمالی و دولت در وقت خبر
 از خزانة محافظه بهیضه ظهور آمد سبب که ز کار کسب و دین تو اند کرد، کسی که در کرد و تمامها
 حکما رست، تا بر قص انداز بازی شوخ و عصار کرده، سبب زنگوله و صد فتنه بر بار کرده،
 پیش میرزا زکریا هم صاحب سخن بود این دولت از دولت قطب بهیضه حکم کسب
 در دیار ماجا رست، که خامه این چو برگ بر در کبریا رست، نه از دروغ فلک چو

زان خزان دار **دانا** ترا توقع مردم نبرخ زنگار نیست **دانا** صاحب کربا بود در روزیل
 عهد فرخ سیری در زمره منشیان امیرالدله اخراط داشت این خوار و است **سبب** راضی است
 اندر سخن عیب است **دانا** چون **لال** **دانا** مصحح جریسته باید کویس از دانی رسید **میر محمد معتمد** فرزند
 برومند قاضی محمد محسن اندر وار کسیت که ذکر سن گذشت بقبول سزوری از رسته و از حسن و
 حفظ و است حفظ و در حاصل نمود تا وصف آن ردی بصلاح هم داشت و منظور نظر قبول حق
 میان محمد بن دارم شده نسخه در احوال بعضی مشایخ بخر آورده و در آنجا ذکر است آن هم بسیار
 خوش گذران بود سخن بطرز قدیم است این دو سبب از زاده های طبعی از قدیم است
سبب جرح از حکیم بود در **دانا** روز و نیم خود چندی **دانا** خاکستر من بطرح بائی **دانا** معروف
 درین چهار توبه **دانا** و دیوانه **دانا** کرده **دانا** **مشاهیر** **دانا** خلیف حردی در رسته از زاده وضع
 و اوایل شعر صوفیه بملفیت رفته رفته تیلان مصححون یا بی دینی نبی هم کار را دیده و در بدیهه
 کوی دست سجی داشت

از جمله صفاتی و صفاتی

دیگر هم را با سبب سخن در نیوقت بود که ذکر همه موجب تطویل است **دل** **دانا**

که از فرزند

که از خردمان پانی پست بود تو سبکبویان جهان شایسته نبض هست شیراز تغیر زمین
راست اعتبار افتاد و مشارک الله هر چند بار دره کشید و در تهنه بود و مادر را شور و ملک طویل نمود
و دیو ابر کانی نر از نایک بعد چند ماه دل و دلیر خان در لاله مور قهار کرد و زخمی حوالت کلیه
که در آن هنگام و کشید و در دل حادثه کلاه است که در ویل سال زرد و یکصد چهارم
هجری با فرط طعنان نمودند و قتی بسیار در صحرای خاها بیرون شهر ماند و مردم تحریک شدند
و از خرمیان کاشانه سبب و دم نبرد و قنده زلزله عظمی که نشان قیامت گری بود
بطهور آمد و خاها بسیار در ستر و دانات افتادند و دنیا وستی عالم را بر باد برد و قریب
این زلزله ظاهر بود و داخل شد و در ویل شدت شدت و شبان روزی چند بار زلزله میخیزد
مردم مایوس بان شدند تاریخ زلزله را بعضی صیاط طبع از زلزله کریمه استی انبی الموصوف
و زلزله از نو دل شدید و اوقی که کردند و طی که از معجزات کلام خالق البریات است
بعد رفع این حادثه محققه دل نمیزانان سیظم مبدان آمد و تفصیل آن ساخته است که در بار
تخانی بعد و قی حادته باره مؤله که استجه گفت تاریخ نمود محمد حجة کنتی در ایام

از برادرانش و مردم خود و عین دفعه که آن محمد سبب بنعید مظفر آباد کرده بود آنجا
 در شب سبب کار و سببته کردند و مردم مظفر آباد را که مستهول و قوم بنوع مستهول دفع نمودند
 چون محمد بنعید و عیزه فرزند خود است کوک ندیدند بید بی بهم ندیدند و در مخا طفت و راه باره
 نکیو ماندند بلکه تقابل گذر نهند بکدر نهند که آنها مردم بنوع بار بر سر بنور سن برداشته ابو البر
 کاخان مصید در آن پکنای را قاطبه ی دفع غنیمت رودند باره موله کرد و سپهر صغیر خود را همراه
 آنها در مصید در آن بعد جمعی بنابر بعضی توهمات و تحریکات بی اجازت لشکر رحمت
 آمدند چون دل شتر هم از بعضی طور نایب و لکیر بودند همه متعجب بنده از شرف و اجلافت
 بکمال و کیر نایب بنحیث نایب بکرات نهند و راه بنوع باره را کشند عیزه سبب محاربه بنحیث
 اتفاق افتاد و شکست بر مردم نایب بود و نایب بر جا قدرت یافت و لشکر کشیده بر نایب
 و سببته نازد خانه و در عرض یکد و پنهان شوخت و لشکر عدو است طین و مخا طفت بنحیث
 سببته نازد و در دل ماه سببته نازد و یکصد و چهل نفرین سببته نازد و سببته نازد
 صف تاریخی قائم بود و ما جنگی نشد و دیگر در میان آنها بی سببته نازد و سببته نازد

سبب طول مدت شش‌تی رده است و محمد جعفر نیکو بابر در آن خود و جمعی از نصیرداران مذکور شده
 قدری از مردم پیوج را با عانت خود آورده بخرنیک محمد فاروق خان سپه دماوند خان که
 یار ابو البرکات خان باوصف هم زردکی می‌گفت و چهارم محرم سنه هزار و یکصد و پنجاه
 قتال فریقین رود و چون عودم شهر هم در کار بود تا سبب صوبه ترکعت خورده فرار نمود
 عنایت و نسبت خانه اش را سوختند و در موالش را تاراج نمودند ابو البرکات خان ایام شور و
 و نیابت به حضور بنام حلیل الدینان - برادر یار کارخان تقوی یافت مومی و الله بندگان
 نیابت کرده در کل اوقاف سبب مذکور است غله خورش عوام در اوایل سال و فتنه و فساد
 رود و مردم خود را و حیدر و عیاد و کیک و کیک و کیک و کیک کرده بابر که عدالتی و ستم
 خانه او را بیهانه غلبه داری و مورد و کیک سوختند و آتشند و نصیرداران تحبصین شویان
 محمد جعفر گفت سرباطا عشق خود دنیا و دند و شمشیر و مورد و کیک از دست او و صحت
 بیا عید اسلام زرد و لا حضرت شاه قاسم حقانی رحمه الله علیه که بنیوه اسرار کدانه
 بجلا قه خواجه محمد مراد از نصیر در چپی پوره بعد فوت او نصیر و کیک و کیک و کیک و کیک

و تعلقات محمد حقیق عالمی کو کی میکر د بعد پر خاش طایفین از دستک ان او گشته شد
 و بی بند و بستهای دیگر هم در شهر و اطراف رود در گشته نظم و نسق بالکل از دست
 نایب مزبور شکست بخورد و نوشت و استغفای خدمت نمود و حوال شهر و کیفیت بطور
 او هم مکتوف مصلحان تصور شد الحی که باطل اصلاح و دیانت کم و مایه از امور ملک
 داری را پیش نتوانست برد و تغییر صوبه بعمل آمد **فخرالدوله بهادر** در برادرش **الدوله**
 از انتقال دل به خان از حضور نظامت مقرر شده قاضی خان را نایب خود نمود و آخر
 بای سال بذلت خود بکمبر رسید و چند ماه عمل بختیونت و دولت وضعی کرد و اکثر زیر
 بهانه علیه داری و معنی همه آردی و اجتماع رسید در ایام حکومت او محمد فاضل و ق
 خان مزبور بعلت اجتماع و محبت علم داری از دستک ان نظم عوام و نفاس وقت
 فرار گرفتار آمده بخواری و زاری در عین کشتن مردم رویش و بازاری بپلاکت رسید
 و جمعی دیگر مثل حبیل الدین خان و قاضی خان و غیره هم بحدس و جزو مایه متباد گردیده اند
 فخرالدوله بعد فرار ازین ترددات در سوئیور رفته محمد حقیق کشته را با برادران خود

که از دست در دنیا محبوب نفیسم بمنم حسنت و بصورتی ناکامی بخت کویا همه که سرحد
 زمینداری آنها بجا انداخت چون باش او برجهت بیگانه رسید از خدمت مؤثر شد
عناست الله خان مشهور بعطبه الله خان پسر عناست الله خان مرحوم که با وفات بر شهادت
 عناست الله خان پسر خلعت صوبه در ری کثیر حاصل نمود و نیابت بصدام الدین خان پسر
 مشرف خان ملا محمد اشرف صدره بود که فخر حسن کندشت فرستاد و فخر الدوله که سنور وزیر
 بود او را عیادت مستی به جماعت مردم میداد و وزیر بسیاری گرفت و قاجاری خان را نامی محفو
 شاخته روداد بند و ستان شد عصام الدین خان بر قاجاری خان غلبه کرده و خیل نیاید
 چند ماه به کربت گذراند و خورشید بیجا به دیکم فخر الدوله که در لاهور بود رقی رزنا و شاه
 که بلا مورد رسیده بود حاصل کرده قدری روز مردم کوستان را بمرده آورده و اسطوخم
 تنال برادر و کعبه و بیجا به و دو و غل کثیر شد و خیل کرد و خیریات زیاده مری نمود و خوا
 که سکه و حبشه آذربایجان جاری سازد و مردم الناس بسیار بغیرت و شورش آمده و محبت
 نمودن چون چهل روز به تسلط و غلبه گذرانید و مردم را بجهت بسیار رنجانید و بعد بصلحه

پاوشه بانا ورشاه صوفیه کتیمه در ذیل تعلقات پنهان مانده عنایت الله تبارک و تعالی
 است بقول نظامت بحال و شمشاد خاص و عام شهر رزدا کابور و صاعدا لقان محمود
 قمرالدوله رازد شهر برآورده من الله و رفعت صفا رباغودی بعضی رشت رشت شهر
 شهر را تشکید و جمعی را که یافت بقیل رزید قریب دو ماه در ظرفین پناه گری
 آخر دلا به تنگ آمده راه فرار گرفت و در بود به کاتخان که در لامور بود متوجه
 نیابت عنایت الله خان کجمنه رسید چون تفریق فرما ورشاه بمیان آمد و در
 که بر دی خط سر رشته و قایم نگاری رخساری از احوال که از غرض حالات و نود و
 بقیم آمد بهین سبب اگر شمشاد از حالات شلاطین گذشته ریزان بجهت مرعات ربط
 قضیه پرورزی و تاریخ خط رازی نوشته شود می باشد بر مستعجلان حالات در روزگار
 مخفی نیست که از ذیل سینه هفده و شش تا نوزده و کف و سی و دو قریب و هفده و
 سبب و چهار سال نه ده لغز خانه دران شلاطین صفویه و در بران و دیار باستان
 و در قندر حکمرانی کردند اول آنهاست ایمانیل صفوی بود و آخر محمد شاه سلطان حسین

پسرش سیمان ابن شاه عباس ثانی چون شاه حسین در بند و بست امور ملکی محو
 گردیده شد و در عهد ضبط و ربط امور ملکی نتوانست برآمد و خلافت طور استقلال پیش رفت
 و در اکثر اطراف ایران اختلاف نمایان رود و از آنجمله میردوست نام یکی از سرداران
 رفاغینه علییه در سپهان میکه پادشاه کثیرالاحسان محمد معظم شاه بهادر و رامهر پادشاه طاهر
 در قابل فرمان روا بودند بجهت نزد دلت محدث مورد عنایات شاهی شده بختاب
 علیه و خان ثانی سرافراز گردید و نظامت صوبه قندار که متغایر فیما بین میدو شاه
یاد و اند مشارکت و ربط و تعلقات در دیبا در ی داده و کر خرد خرد شاه
نام دلت مستقر کرد دید چون بهادر شاه سلطنت نمود رسید علیه و خان زیاده بر لقبه
مرد خلعت مالک ایران مخود و ایل عهد بهادر شاه از دنیا جلست فرمود میر محمود
پسر ش بجایی دو سر گرم شد زیاده بر ید جلال و قبال فینت و حیدری شکه و خلیبه
بنام پادشاه مستور و سمان جاری داشت و عزلین بجنور مستور دو آخر عهد فرخ سیری
که به جانب و رفته و شد چون از طو ر و وضع ک ن شاه حسین و بی پرو ری و

و بخیري او متغیر بودند از آنکه دل نیست و جماعت که در صفایان سکونت داشتند از دست
 کسان که بسیار منادی شده بکبر محمود مسطور که در دربارت بود محقق احوال خود
 بی پروایی شاه را که درش گرد و ولور بعزیت آوردند با فوج کثیر از زر و جواهرات
 بعینه صفایان آمد و در حالتیکه مردم شاه دست و بخیر از آن پرویی در سرفا و بودند
 سلطان حسین بهمان حالت حسرت و خیری کرده بهم بختی فوج چند بار مقابل افتاد و
 بتجدیر بیانی لشکرش مغلوب شده و خود درش بیای خود و فوج میر محمود فرستاده بار داشت
 نیافتنه مجلس رسید و محمول شد و میر محمود بر تخت صفایان کمال اقبال در جلالت ممکن
 گردید این بیت شمع مهرش شد سب جهان داری حکم خالق معبود میباشد، غلام چار
 تر و رعایت محمود میباشد، لیکن یکی دوستی فرمان رو بود و زود تر بوعالم
 فنا گذر نمود و از سرف سلطان برادرش قائم مقام او شد و شش سال بکاهش در
 صفایان و خردستان حکمرانی کرد درین چند سال که دور فاعنه بود طرفین طرح و جری
 و تاخت و تار بجای در ایران رو در مال مردم لغارت زن بچه را نیزند میباشد

بعد و وقعات جنگیه نو ملاکو چنین حالت در دیران زمین هرگز ننگ نشسته باشد و برین بن
 اکثر مردم اطراف حریف کردند و از آنجمله ملک محمد خان در دولاد و سمن و ستان و مشهد
 مقدس متصرفند و نذر قلی باب که از قوم فشار در لوس تر همان ساکن با درویش
 بمشند آمده و داخل کارکنان ملک محمد خان فرستادند و همان حالت را بنزد میر
طهاس پسر شاه حسین مقتول شدن بدرون نذرده نای و دیگر که زیاده پیر کس در
 دور و فاعنه لقب رسیده بعد فوج یافته با معبودی چند خود را بمشند مقدس رسانید
 اهل شهر قدومش نذرده محترم و آئینه همه طاعت و انقیاد تمام سکوت نمودند و در طی
 ملک مذکور هم از ملک محمد خان خبر رسیده مذمتش نذرده محمود متکفل دفع ملک
 محمد خان گردید و خبر روز در کین بوده قابو یافته دور لقب رسید و بخواب طهاس علی
 سر فرزند و کسکه و خطبه شاه طهاس را جاری نمود و از شرف سلطان اقامت نذرده شاه
 بنو سبب جدید در دیران فرمود و چون شاه طهاس سبب صغیر ترن و عدم تجربه و قصور
 از عهده ملک را نیتوانست برادر اصل عقد سلطنت بر طهاس قلیان ماند و در اکثر امور

و سقاهم قاتله بطول انجا مید و قریب به سال در محاربه و مجادله گذشت آخر الامر سیم فتح
و طغر بر پرچم ریاست نادرشاهی نشست مکرر در آردن محاصره قندهار استوار شد و استقامت از جانب
پلانی هندوستان کرده بود لکن با فرستاده نمایندگان در غلطی رفت و قتل شد بلکه بجای
بر خلاف مدعی شاه دست نادرشاه بعد فرستاده نمایندگان را بعضی از مرادی بمقتدر
از رده غرین و کابل متوجه هندوستان شد و بدین عهودیکه هالیون پادشاه وقت هندو
لهاس صاحبی لشکر شاه شمعیل بر فرقه خود گرفته بود باز مردم را در دهنه حضور نمود چون زمین به تدارک
اصولان و صحبت امری حضور و اتفاق آنها معلوم کرده فرصت را غنیمت کابل سوخت و در آبان
و لورحق باندگ شنبی تسخیر کرده و در جایت ختم و نوشته و غارت نموده و بعضی جایت قتل کرده بکر
لاسر زد و ذکر ایخان بهادر صوبه در لاهور خلف الصدق سفیر الدوله عبدالصمد خان مرحوم
صلاح در مصالحه مالی و نسیه مبلغ خطیر از خود و مردم شهنشاهی جمع نموده بکر کارشاه رسانید
ملازمت شاه که قبول خدمت مالی مورد عنایتش شد با نجه نادرشاه در لاهور داده
حضور نمود و مرادی پلانی را بیوقت در فکر تدارک افتاده و میرالدعیه هم الدوله خان را

بهادر میرانشی با قوچی عظیم بقصد قتل نادر شاه روان شده در بانی پست بعد از آن بهین
 و لغایتین محاربه عظیم و کشت و کجی کشری از طرفین کشته شدند و کشته رزمی را در حضور
 با اختصاص برهان و ملک با امیر لاهور معروف بودند و اتفاق بمیان می آمد و در عهد دیگر
 مدد و فوج یادش می گمته میر سید کار بر محرم نادر شاه بسیار تنگ شده بود و فرزندیک
 که مغلوب بشوند بحسب تقدر اتفاق کشید موجب رو بار اهل هند شد و یک روز نمایای کشمیر
 موصفت نمود بلکه مخالفت بمیان آمد امیر لاهور با قیامی عمده خود به شهر و دست رسید
 از آنجمله از محرم کشمیر یا دکان خان که محرم و رفیق امیر لاهور و در هر گجاه بودند نیز همراه
 حاصل کردند و پادشاه بعد مغلوبیت لشکر و اخراج رزمی خود بدیده نادر شاه فرستادند و
 قوی قعه سینه بر درو کفید و پنجاه و یک خنک بمیان آمده بود و آخر ماه فروردین نادر شاه
 پادشاه را همراه گرفته و دخل قلعین به میان آید و شد و در وسط شهر ذی حجه بمیان توغیر
 بعضی محرم حکم قتل عام سوختن خود و شهر فرمود و یک شبانه روز آتش قتل لغزید و قتل
 بود از محرم کشمیر خاص و عام جمعی بقصد رسیدند خدمت مولانا عظیم مولوی عبد الله که

و در شب پانزدهم ماه رمضان در دهکده عظیم که در کوشش نادر شاه و درین شهر انداخته

روحش و صفات گذشته مرقوم شد و در کجای طوق خان که مدرّس اینجا بودند درین قتل عام مظلوم او
 مکر و بکر در پیش نهادت فایز گردیدند مظلوم با معنی که عقد محاربه که احتمال ظفریم و شب کثرت
 مکرده بود و مکر و بیاختیتم که همان لحظه سپهر محبوبش اقصای خود مرده بود که چنین حالت رود
 باو بچشم نادیده فرستاده و ماه در شب همچنان آید و مانده اکثر تحت نجات و ذخایر و خزان را که
 از عهد سلطین گذشته موجود بود گرفته و لکن روپیه زر و مسموم شده در حرمها و محضیل نمود و با او
 مصالح کرده اند و سوز و گیمیز را بطور ایشان که زشته بینا و و کامل را در او لکن خود آورده او را
 صفر سینه پیاده و در زشته همچنان برآمده رفاغنه را سینه نموده باطراف ملتان فرستاده یا از آن
 زینت در محاربه کرده بعد انفصال بنی متوجه بمالک ترکستان شد و خبر این تقدیر به هر یک است
 سر رشته سخن از احوال نادیده ضرور بود بر سر رمل سخن رویم باو شاه صوبه گنیز را نکست
 لکنه خان بجای که زشته متارانه بود لکنه خان ترکه که در تبار بود نامی که در عسارت لکنه خان
 در مقام نادیده و اجراض مال و ناموس تصدیق شده بود و عروم کثیر از دست فخرالدین
 که خود را وسیله نادیده قرار میداد و نالیدند و مانع که و خطبه نادیده شاه شد و تحبب باو شاه

نهم ماه باین گذشته صلح نهبان در موضع تاریست ملاقی فریقین اتفاق افتاده انیم بقیه
 ابوالبرکات خان تمکیت خورده و راه فرار اختیار نمود عساکر الله خان عزه ماه رمضان
 در مکان اختیار کرده و باز استقلال یافتیم چون رقم این نامه حضرت شاهجهان در دست
 روپوش شدنش آتشا بحر میت شده بود از اطوار من کمال بر داشتی و عدم عساکر ابوالبرکات
 بطری که الحال رسم روزگار است معلوم نمود استقلال حراج که اکثر از راه ورود تو فرقا
 بود و صلایند ابوالبرکات خان را قصبه پیوج گرفته چهل روز استقلال عساکر الله خان مهور
 گرفته اما سر رشته اختیار ملک در ری و صلای یافته بعضی ثانی شهر از مضیداران و غیرهم که پیوسته
 مضید بی ادبی نسبت باو شده بودند محرک ابوالبرکات خان شدند محمد زمان و محمد بی مضیداران
 پیوج پسران عبدالرزاق پیوج که ذکرش گذشت و زیاده بر پدر و قدردار یافته است وقت
 ابوالبرکات خان را ضرر داشته و او را همراه گرفته و کشته شدند چون اکثر کس و کوی عساکر
 خان از راه تا تجربه کاری با عساکر بر نهم زنیان شدند حیثه مطلوبه بی مانعی داخل سوار شهر
 گردیدند ختم الله خان با حرم خود و قدری مضیداران متوجه محاربه شدند و اطوار قسطنطنیه

تقابل نمودند بی آنکه حربی و در قیام نمود عسکرت زیاد و هر کس از خلعت الله خان قضا و بیکه ازین
 محبتی جماعت الله خان نفایس می نمود و در ده همه راه گریز کردند نور و هم شهر نوال سینه نزد و بیکه
 پنجگاه و هم رینو رقیه بطور آنکه ابو البرکات خان و مردم پیوج بی تاشی در کل شهر شدند و عسکرت
 الله خان بدلت خود تا نصف یا کسان آنها جنگ خوب نموده چون شروکستان
 چیزی بدست از راه خابور یا سب توپور بحالت عجیب فرست و بایست خود که از اینها همه
 منفعت چیزی است و پیور فرست بود و ملحق شد و بی بی پران محمد سبب گردیده و جایگاه آنها در ده
 آنها وقت را عسکرت از سبب محضول مجب محمولات شدند ابو البرکات خان فرصت عمر خود
 در شهر یافته متغول کردانی شد با اجماع درین سبب ماه عنایت الله خان بسبب مخالفت
 مردم و با تجربه کاری کسکوی خود و غالب لوی مردم بنیو و قاضای دیگر بسیار بود
 خوار و کشید طرفین خوانان صلح بودند بعد اللب و الی مقیم سبب عنایت الله خان که از
 سبب پیور سبب قرار داد مردم پیوج و وسایط ابو البرکات خان بار داده صلح آمده بود
 و محمد زمان و محمد دی خود بطایر است تقابل فرست آخر روز دوشنبه بدعای مردم پیوج از دست

و یا در کم کافر که نوکر عده آنها بود و بنهار دست تیریدسته هزار و یکصد و پنجاه و چهار و او را بر کافران
 مقصود جمیع درازی کثیر گردید و او را بر کافران چند بار محصور در قم که در اول و در سطح ظهور
 مصالحه بود و بعد از ایمان برداشت و هم نو در اطلاع و قصد قتل عنایت الله خان مشهور
 و اعلم عند الله الملک المعبود و محسن و میرت برقیست و تعب نماز و روظایف تو میهن
 جود و احسان و عقیده فقرتم کی را از حکما مثل عنایت الله خان و دیده تند مقهور در نو
 و یا در کم که سر از نفاق است نیز بجهت همین رموز و خراج دور راه ضمیمه بود و بجز حال که هر چه
 بود عایش بجهت کشت و مظلوم شهید قریب من نو در اطلاع و در زی عنایت الله خان در
 خلوتی بر اقامت حروف نو کرد که بی از خدمت درون حاکم است و معجزین میگویند که وجود
 موقوف و ظهور او موجب بیدار شدن و برین خوردن اهل ملک شهادت و در اسقاط و ولد نو
 از راقم آتش را نمود و راقم گفت که نظر بنظر من بر این چنین حکام را بصفتی قابل عمل مقبول است
 و اگر دست صل از سر در این بکشد حکما را جارت کونه و در رفع ولد برضای زوجه در ولد
 از راقموقات فرصت اسفا و نیست بحسب اتفاق تولد و ولد که پسند و برین خوردن کار

عنايت الله خان معاً ووقع خند الله اعظم له استعد يا خان ميرانش حضور بعدتها وبعثت
الله خان بنظا ملكه شيرد فرزند بود مير كا خان به نيست و دستخدا تمام يافته بهر
لقد ير خان مسطور مردم بروج را در مير مرغالب كوكي ميگرداند بپوشش بهر تقدیر در
شهر برآورده اندك مدتي گذشت كه آن بد بخان بخان فاسد باز و بگمته كرد و در كمر تبه غلو
برگشته مرتبه و بگر با خود و خود تقابل نمايان كرد و در اول بعد از آنكه اطراف شهر
استقامت كرد و مردم ناپيد اهل شهر هم تقابل داشتند آخر شب بپوشش بود مير كا خان
بهجوم آمدند قضا را الله همانا علت بردي حمله مورچال بندي و زيارت خانقا محله
برآمده بود و خانه را خاني يافته و هر چه بود تاخته كوكي درون و بيرون بهر محنت جان
ببلاست برده بود مير كا خان مجروح و اخبار بر گرديده و مردمش هم رسیده و سر راه خانه
مانده راه بر آمد آنها گرفته بعد و سه روز آنها را بجهيم بر آورده گرفتار خسته و نروم
شوال بر برد محمد خان و محمد وني را با و يارام كاخر حربي قاتل نورب سيد بقتل رسانيد
و بعد بپنج روز فرزندان و اقارب عامه سپاهيان آنها را و بجهيم بر آورده كوكي را از

حاضر کرده کردن زند زیاد به چهار صد گس و با الفذ قبل رسیده باشند بنوا قیوم در آخر سال نرود
 بکشد و پنجاه و پنجم رو داد و قصاص عنایت الله خان باین تذکرک لطیفه را مد راقم رورق عبرت و قنات
 چنین تاریخ یافته **تاریخ** خرد سال قتل همه کجربان: **تکلیف** تندی بد طاعیان: **ابو** ابوبکر کاخی نرا
 در برادر این ترد و نمایان خطایا دوری یا محتسین خرد و ان از پیشگاه حضور آمده و بکشد پی
 خراجت عنیری یا قید آرو کام را می گذراند در همین حالت مرض صبحی بهر شایه و ایام تقویم آن
 بهر راه پیش آمد **سبب** درین حدایق بهار و خزان هم آغوش است: **زمانه** انجام یکت و خیزه
 بر جشش است: **قبل** از ظهور اموری که ظهور میکرد و او اوسط سبب سازه دم و در خونخوار فتنه برتر
 بلا دگر از رفتی طلا میکرد و مدتی ظاهر میبود و تجربه محاسن حرکات فکلی بکشد و خط بعضی اسناد
 اسناد بوی اثرش رحمت عامه و قیامت نامه است اسباب آن بمقتضای روز آمدن گرفت تفصیل
 این رجال و همین انتقال آنکه خان **سطور** یا وصف کمال دنیایی و ادعای فطرت و رسانی
 مبهم غرض نفسانی اصلاح امر مملکت را می ملحوظ نمیداشت و عنان **طیوری** و حور است ملازمان
 خود را درین امور بارضا میگذشت از دینچه سیر الله نام نبیره شکر الله بکایت سقایی را که یکی از

از ملازمش بود و مصد بعضی تر و در دست بعقبه او شده بتقریب بتیانم دوری کا مراح استقلال
 بسیار دو زمام اختیار و اعتبار سپاسی از دست بی باکی و بی راهی روی او نهاد و ابوالیر
 کات خان در ابتدا روی این امر را آستان داشت و اهل کفاری نمود گو یا از مضمون دین مسیحیت
 غافل بود سبب تر چشمه نیک گرفتن بیل با چوپران نشاید که شتق به بیل با میر الله مذکور بملاقات
 شویم پور با مردم غنیم کوهستان منظر آباد و پیوج خشت و دست بقدری و طاول در امان نمودن
 مردم شهر و پیکنات زند خشت و پیر و حیا و حجاب از میان برداشتن با وصف این حالت
 الفحبت مخالفان ملت افتاد و سر رشته دین دوری و حق گذاری را بر خلاف اسلاف خود
 که از خاندان حروت و صلاح بودند از دست دور و با وسعت خود و صد و چهارم قتل شدند
 و بسو او شهر آمد این مرتبه مردم شهر با ابوالیر کات خان متفق شده متوجه تبیه او شدند و بعد
 کار از طریق میر الله در منبرم ساخته از شهر را ندانند خطای عظیم که از ابوالیر کات خان در این وقت
 آمد نیست که با وصف اظهار خبر خود آن عاقبت بین تعاقب غنیم را که رشته متوجه نباشد خشت
 محمد جدیل شد و اکثر بگنایان آن محله و نواری آنرا ناحق رنجانید و چندین محله در عرض کلروز

باین تقریباً دقت یافت و غنیمت را مغفّت گزینند و با هم روزگوار باطن را منعکس شده
 و تبلیغ خبر طبعان بی غرض فایده ندارد و سیر الله دست لطف زیاده برگزیده و راز کرد و بولبرگ
 جمعی را از نو کردن باور شایسته و ملازمان سیر کردی مرد و یا خان پیشکام صوبه بدر فوج و فرستاد
 اطراف اندر کوه و شادی پور ملا فی هم شدند مردم ابو البرکات خان سبب اتفاق جمعی که در آن فوج
 بودند و غا حوزده بیوقت متفرق شدند و حوزد الطوفان آفت و بلا و در دینی حیرت بی محل را
 بکار برده بنابر غلبه غنیمت راه فرار یافته همه در دریای بهمت که در آنوقت طغیان داشت مرد
 یا خان و در مثال او جمعی اعیان شهر و مضبدران و ملازمان ابو البرکات خان عرق شدند و
 معدودی چند از آن فوج جانی تسلیم است بر و ندید و قوت چنین حادثه سیر الله حیرت شیره
 بهمت نیده و قدم شوی را شیره کذاشت صوبه از اسد یا رخا تغییر شد و ابوالمصطفی خان
 صفدر خلیک بصوبه در ری کتبه تقریف مردم بهار و کشتوار که بر روی کوه ابو البرکات خان
 آمده بودند از راه شامت لغش و حص و طمع تا حث و تاراج و رعو و فساد و کوه تا بهین
 اتفاق مشرّح متفق با سیر الله شدند و علانیه دست بناموس مال و جان مردم کردند شهر و

ده پیر از مردم غنیمت شد عام التوبه ایشان تاریخ است بوقوع محقق و مصاحبه او را در سخن
 سینه بزرگ و لکیده و پنجاه و هفت محارب و معانی که در شهر بمیان آمد در ظرفی که کتری جابانه
 آتش کشیدند سخن غنیمت علیه کرده ابوالبکر کاخ نماز که از آمدن بود در خانه خود چه میرزای
 نقشبندی که از دست موافقان بپیر الله قریب و دعا خوانده او را موافق میداشت
 بپیر الله و کسانش رفته از درخت بیا آورده بجوی قدیم رسانیده با خضیا خود گذاشتند
 آن روز از دست مردم کشتار و کشته بمان و بمنو عجب حال که بر ضلالت گذشت و یاد از
 یسخر قیامت از بیکر میداد مردم از مال و جان و عرض ناموس با کمال یأس شدند
 آتش جلال در شغال بود و هر فردی از زمینهای کوهستان که رفقای بپیر الله بودند
 علانیه در خانههای مردم در آمده تصرف نمودند و مویشی و دور می کشید
 حیات را بیاخت و آورده تقسیم و در خانه فرمودند و عجب عجب آنکه آنکه در حیوانات
 در صحرایان فرضتی یا فتنه خبری در کما و من بود و کل توانست رسید در اینجا
 کارش بکلی فتنی و بلای اینجا میدوید و ایل سال پنجاه و هشت خان بهادر شیر خوار

به بنیاست ناظم و اصلاح این مقامات بکشمیر رسید و در عید گاه نشست اول ابوالبرکات خان را
 لعذر گرفته ازین شهر بر آورده و روزی حضور نمود و تا نایب میرالدین را توفیق میسر شد در اراده کوک
 از کار خارج طلبانیده با خود کذا رفته عذر اسلوک نمود چون خود تم آنجا خبره سری و کشی او
 معلوم گردید مجروح ظهور شنبه اندر زانو غافلانه وقت سلام لوراکر فارشته بقبل آورد و سر او
 حضور فرستاد و شیر خدای بنادر یکی کید و مای در کشمیر اسیر برده از زمره و یکم مخصوصاً اصلاح مقام
 کوهستان توفیق کرد و در روزی حضور شد ابوالبرکات خان بحضور رسید یکدیگر و باه کدر اندیشه و دم
 ذی قعده در گذشت در حدیث ششم و فطانت و سرعت او را که صاحب چشم و مروت امتیاز
 خویش و بیگانه و توارش و اصلاح حسن خط از قرآن یکدیگر که از اعیان سنتی بود و ماحض ل
 جابه و بود خواری غایت اندیشه و خدمت فقرا وقت غرض بهم صفاتش را بپوشید عاشر
 در مت فرست و عزت گذشت خدایش بیایز زار و فرستاد **سیکلی** از ملازمان قدیم
 این خاندان به بنیاست در صوبه کشمیر ماند در عمل خان مذکور در مقام کشمیر رود و یکی وقوع
 شدت قتل و غلام که همجنس بپلاکت و و بار شد چون از مدت دو سه سال بسبب خویش از پای

نیافتند بر جای پاره افتاد شک و گریه و طبع بخورن آن مسیت عظمی بر زندگان نهاد
 مستمع شد که بعضی بجا مردم دست بگرفتند آدم هم کردند بلکه طفلان خود را
 بدوق خورند مغرورند و در نه و سینه هر جنین نغمه بود که بدست کدم قبایل مندا باشد و یک
 نلت ببلالک سید نلت و یک رده قرار گرفت نلت سالم باقی ماند لود و طفلان که بود
 آمدند چه محقر و رفعت آدم بدو نیکه و سه تن که رسید و ماش و عدس و جو حکم دود گرفت
 از سید ری ربیع الدادی مقدمه قحط و غلای عروج آمده تا آخر رمضان المبارک شد
 حدت و شبت و قهرمان قضا و قدر در میت قهر و طلال را بقا سیت می نوشت لود آن که
 آمد فی فضل شد ربوب فضل فی رجه بر وی غلای قحط و غلای عروج کردید و یک رده و قحط نیکه
 درین مثال تمام خضال سر از سر لال ظهور آمد سبت خدمت خود رجه علایق سبت
 معروف بخور رجه میرزا که در آنوقت مستد لیش خالقا حضرت خور رجه کان بود
 بتر یک عوام کالای نعام و بعضی غرضمند آن سفا سبت انجام بقیه تین لیش کالای خود
 خود را هدف کرده و حاجی عنق الله قادری از زولاد حضرت سید میرک ملاری

که از چند سال بعضی حرکات نشوونمایی داشت پیش از پیش بماند شش حال نایز خوش
 شده آن نایز صوبه متوجه تنه بدین حجامه گردید اطراف تنه کدل قابل روداده
 فردم نایز باطراف تنه کدل پیش زدند چند محله بسوخت و تا سخت خراب شد
 روز دیگر بتقریب مصالحه و وعده معاهده خوارج علیه السلام را با دعوتش طلبیدند و حاجی
 عشق الله که در خدمت یوزنیز بدست آورده اند خوارج هم عز نور را با جمعی از ازخوان و دعوان
 بضیمه میر بهار الدین قادری و خوارج به ناسم ده بندی که اصلا درین شهر خاومه کاری نداشتند
 حضور فرستادند و حاجی عشق الله که در معاضه مجاد که زبانی و ادب جرات و حکمت
 و دود بود و نهاده است رسانیدند در همین ایام میر عمر لپه میر صدق خان داد ابو الکامی
 که بنوخ طبعی و خود داری و بهیوده گردی جای اقامت و شهر نشینت و موضع سیر در
 خانه محترم بهر کاشغری جدا داری خود میگزینند از راه قسبت ناهنجی و بدستگیری
 جدا و باش را جمع کرده ستیان به تاندر اسلام آباد گشت و خیال کرشی بخاطر آورده
 و فرسیاب بلخیان و افواج خود و ملازمان پادشاهی را با هم جمع بعین کرده طرفه میر

مرجی در تحت سلام آبا در وقت نده محنتم بک یا سپردن در تقاضا کشته شد و میر
 باقیم برادر کنور فرزند خود باین تقاضا کسم عا لی بخزانی رسید و مدتی ترو درت رفو
 وز معین دران یاقی ماند و بجهات مرقومه و دیگر حوائج معلومه تقاضات کثیره بمقام
 شهر راه یافت قهر مردم کثیره تاریخ این سال یافته شد عزیزی و دیگر بار طعنان ملک و شال
 هنر و کینه و صفت با وصف موجودات علیه قحط فرمایند لعل آمد و خور و زنی شهنش
 رو پیم رسید در همین حالت کیزی در اوایل جمادی الاولی با دقهر دلی و زیدان رفت
 از دو پیر تا قریب عزوف رسیدت یاد و کرد و غبار و غلبه سحاکیت بار عالم تا یک
 آورد و عزیزی بر روی بهمانیان ظهور کرد و هنوز نیست روز ازین حالت نکلند
 که باران غیر موقت بوفور و محصور مغفست و شب روز علی الانفاق و متر کم شد و طوفان
 و بلا فسی بر آنجخت که از قرون ماضیه دعه عشره غیران کسی را یاد نیست **سبب** دلم از غیرت
 آفتاب طوفان **سبب** شده که باین چو این نو بهار **سبب** بر نمی کرد و نیم خون فشانی که کرد
 لغاتم از غولانی **سبب** ندیم فرس غیر از چادر آب **سبب** بجای تی سحله در بوج کرد آب **سبب** گرفته

آب از غنیمت تاجی **چهار آسمان گشته تاجی** **زیاده برستی هزار نامه خور و دکلان**
 بسبب طغیان روبرو بر لبی آورد پهای نفس شهر دگتری بر عم خور و محصولات و غلات
 تاجی رسید و از بقول و دشمنان چه توان پرسید نظر بر میرجی و سخت و بی قایو خویان
 و چاشت خواران مانده و حکما و سوزش رفتونی نریخت غلات بهانه قتل کار فرمای
 لطف و کرم خلاف همان و نیند از خلاقی برکت نمایان جلوه گردیده و گیر دنی بآن
 که مقتضای آفت **فوج ترسیده محمد الله ثم حمد الله فکرم الله ثم نکر الله** جمعی از اهل کمال
 و صیالح که درین چند سال از در ملاقات فرمودند بقیه می آید **خواجه محمد صوفی**
متوفی سهروردی از خلفای خاندان حضرت ملاکین **چهار غریزی** معمر مستشرق
 متورع صاف باطن خوش ظاهر **فوج و در و فوج بدعات و محدثات غایت جلد و جهد**
 میفرمود و **مولانا دیو القیام** سهروردی از سنویان حضرت **رحمته ملاطی** مردی
 موجد و رقیف معارف صاحب حالات بر کسبه بود مقتل میرزا خواجه **سبعیل** شیخ
خواجه محمد بن فیض عالم عامل عارف کامل با وجود بزرگوار و در کمال خفا ری و انقیاد

سنت و احتیاج از بدعت عمر متوکل را بر سر برده میل بهود و موسی فرموده مهرافش از قبا
 نور افزای او ظهور داشت اولاد و خدمت شیخ محمد حسینی و ثانیاً بارادت حضرت شیخ محمد ارومکی
 نقشبندی فایز شده و همانجا استقامت یافته روز جمعه بر تافته در غایت احتیاط و تقوی
 و متابعت سنت حسن سلوک با وضع و شریعت و رفع بندار بود و بانو و وفای آنار و بود در
 علم توحید گذر نید ششم محرم سنه هزار و یکصد و هجده آن معجولان فاق بعد فریغ روزگار شرفان
 بکمال فوق و شور رحلت کریم و در آنسر و زندگانه بابا محمد شهرور در غلغلی
 بابا عبد الله بود عمری در روزیافته اکثر خدمت مرشدان میریافت گذرانده بعد فوت مرشد
 بر ظاهر شرع و تقوی استقامت ورزیده آشنای کتاب هم حاصل نموده هیچ آنارست
 و اطوار سلف بکمال محبت بجهت بر جای رسید مسجدی بنام مسجد دیان تعمیر قیامت هم رفته از راه
 وضع و زیارت در معروف لبنه بود و بعد از درباره مؤلف سکونت داشت و خدمت خلق الله
 بجای آورد در بجزیه و تقوید از اوقان ممتاز بود آخر تا بحکم راقم معروف لبنه آمد و در حکم الله
 واری زانویش نشین شد بی تکلف همکدر بنده عمرش قریب بقصد بکمر زیاده رسید غره شهر و قیام

شیخ محمد قاضی

شسته نزد و یکصد و پنجاه و یک رحلت فرمود و در همان محله در مقبره سید عبداللہ آسود
خواجه عبداللہ بن علی بن شیخ عاری زویری خلیفہ عم خود شیخ نجیب بیہیجہ علی تعلیم
 شیخ محمد بارت خلیفہ شیخ داود غازی کہ معروف شد بقوی تمام آراستگی داشتہ و در حد و سال پنجاه
 مرحل شد و در محله زویر مدفون شد مولانا سعد الدین صادق فرزند مولانا امان اللہ است
 در خدمت و الدامہ تحصیل علوم نموده برمند آفادہ منگی کشتہ و در اکثر مناجات بر اقران قابل
 آمدہ مجتہب بعضی امور کبیرہ آمدہ نانیہ کجفوزینہ بتاریخ ۲۲ ماہ ذی الحجہ ۱۰۸۰ شہادت
 در حسب والد آسود خواجه عبداللہ بن علی بن شیخ عاری از خاندان حضرت خواجه عبدالرحیم مازنی قادری
 بہرہ دند و علم ظاہری و باطنی و تقوی و محبت مرشد بزرگوار حفظ و در از غانی و از سر در علم و
 در غایت بی تعلیم و بی غنی گذرانید مہذب الاطلاق و محمود الاوصاف ہرگز در سبیل
 نہ و بوضع اسلاف شہا بود زیادہ بچشتا و علم نہایت شیخ عبداللہ المعروف بہ برہ
 باو دیدہ مری مردی مرتاض بود و از خدمت حاجی بہرام کامرانی نظری یافتہ بلکہ چندین
 در خدمت بایکیش گذرانید شیخ طایب الشیخان و است شیخ داود بنہ مائوس آمد و در سبیل

میگوید که تبریز است از روضه حانیت سید زکوة و زکوة کاربای سوری و معوی را با جمعی
 میفرمود و توفیق و نفاذ بود سلوک کرد و ترک ریاضت و عدم اشتغال گویا محو نمیداد
 بود و شمار تصرف کنون هم احیاناً از دوطورش بر مضمین ظهوری آمد و شروع و شروع شان
 عجیبی داشت **باب ابو القحط کاشی** در بهره اندوزان در دوت و صحبت حضرت میان محمد این
 در بود و عمری در سفر و حضر خدمت ایشان گذرانیده بعد و دفعه رحلت آنجناب ببارزندگان
 کرده تقوی و ورع و توکل و قناعت گذرانیده در مرتبه حضور و آگاهی خطی و در پی داشت
 آرزو و صنی و لطیف و بی تعین بلکه ذرات بایکترش شده بود و قریب بود سال بهین حال
 بسر برده خوب بود و خوب گذشت **خواجه بزرگ الدین محمد رضا نقشبندی** و لهج و خط و نظام
 الدین ابن خواجه شریف الدین ابن خواجه معین الدین نقشبندی و ولادت با سعادت
 روایت رحلت خواجه معین الدین اتفاق افتاده **مصرع** کی میرود و دیگر آید بجای **ما**
 ابن خواجه محمود الصفات از بد و شتاب توفیق کتاب کمالات از باب یافته و از
 علوم و بی بهره یا نبوده تعلیم شغل باطنی و وظائف معنوی از جناب حضرت خواجه محمد

بتوی گرفته و معیار کلی از دوران حاصل کرد و وقت سفر و ابله بر کور و رنیت بخش خانقاه
 حضرت شد و دیگر روز بروز استقامت و استقامت بودم طریقه علییه بسط و اوقات و توفیق
 طاعات کوشش فرمود و کارش در ترقیات روز افزون بود و با وصف این حالات مشغول
 کتاب یا تا آخر عمر در دست میفرمود و بقیه روزها را در آنجا میماند و تمام روزها را در آن
 بود و شجره و نخل و غیره بدست میبرد و کاش پرتره و نشن متولد شده ششم شعبان در روز و یکم
 پنجاه و شش در سن مفاد و دو در حاکم فرمود و بعد از ششم شعبان ششم شعبان که برین خانه
 روی نمود و دو سه بیت اخیر از اینها که مشتمل بر تاریخ آن صاحب یافته شد و قوم میگوید
 تاریخ رفت آن سال ملک معروف **یا** در کالیش صد هزاران فوج دل کشتی چشم جهان
 کردنی است **یا** در غزلش این بود یک موی دل **یا** و عظم از زوره کم تاریخ هفت **یا** بود
 خود **یا** آفتاب فوج دل **یا** آفتاب شد قنوت نیز تاریخ است یافته ملا عبدالسلام
خواصم نور الله معروف بود و بقیه است از معارف مردم کثیر غریزی که کمال است
 و معنوی آراسته و در علوم غریبه و شعر و سخن در دوران خود با همیاز تمام بر خاسته

تحویل آن علوم در خدمت ملا ابوالحسن و ملا عبد الصبور را و دو ملا عبد الله پنهان کرده
 و مقصود را در خدمت عرفان مرستی شاه ابوالنقا گذرانیده و ازیر کات صفتش فزاید
 تصوف را بسیار اخذ کرده و در غلبات حال بهره تامی از مشرب توحید وجودی حاصل نموده
 و درین مشرب قیام بر قدم شاه مدح بوده اکثر عمر را ابوالحسنی و حسن معاشرت و استغناء
 تام بتر بر و با وجود نسبت قادری از متوکلان حضرت روحانیان از کثرت فیض طریقه
 نقشبندی یافته و در سلوک راه باطن لکمال ذوق و شوق شتافته و با پیغمبر بوجهی مطابقت
 جمیع هم پیغمبر و حفظ و فراز آن هم گرفته و رباعی در اعتدال آن ملا کرده آن نسبت **رباعی**
 بیوجه نیست موی میان روی التفات **یا** بین جمال ذرات **یا** در انیمه صفت **یا** هر قطره است **یا** نظم
 بجز بگردان **یا** ای مدعی زجا بزو حرف اشتات **یا** و این غزل هم از و از دست طبع و فاضل
 بجز بر آمد و دم تخلص تنگ و غزل **یا** با صاف مشربان نتوان کینه داشتن **یا** در زیر کینت نفرت آینه
 داشتن **یا** زهری نمون تا کی کام حرص را **یا** در از روی لذت و دشمنه داشتن **یا** بچرخ
 چو نیست ز بهر تر در لباس فقر **یا** پیوده چند حرقم پشیمه داشتن **یا** عاشق ز زنده بجز عکس

روی خویش آری هاین بود ز آئینه داشتن **بشیر** من جوهر گویدیم پیش جان بسین **ما**
 و کیش عشق عشیت سپر سینه داشتن **ما** گرم است صحبت تو بهاران **تو** در **ما** سزای توان
 زوادم ویرینه داشتن **ما** **ساجی محمد صادق** در جوانی بارادت حضرت شیخ محمد حسینی قاضی
 و منظور غایتش گردیده و بعد طی قدری از منازل سلوک با هم مرشد بزرگوار برجین مجتهدین
 رفته وادی مناسک نموده در انبانی این سخن بجای خدمت قدوة اولیا حضرت شیخ
 محمد علی صفائی تبریزی رسیده و بهره اندوخته الاوارش شده و بعد بحسب پیر بزروار
 در قیامات یافته و سب و روز براه رضا و متابعت شافیه و بعد واقعه آنجا بقیه
 عمر را با استقامت و توکل و ثبات بر شریعت و طریقت گذرانیده و در شصت و شش
 سالگی در گذشت و در عزاداری و خوار و دیگر درین چند سال در محله عزیزی که بروی **کافو**
برزو محمد قاضی است خلف قاضی معین جامع علوم معقول و منقول بهر تاملی می نمود
 و بسیار آراستگی اوضاع و اطوار و آرا فضا و نیست را استعاره و از انزلیزگان کشیده و بند
 ولایت نظر نیافته و ارادت و خدمت حضرت خواجه عبد الرحیم نقشبندی که از

منسوبان حضرت بابا شاه مسافر بود و در کشت کرده در غزوات و در آن ایام در کشت
 میر محمد **سقا علی** در جوانی ذوق حدیسی یافته و نظر حضرت مولانا محمد شریف سیده
 چون از بنی رستم گشتند و درین و در مدتی مانده و بخدمت شاه عباس گزینی که از کاکای او
 بود سلوک نمود و با هم ایشان بکثیر توچه فرمود و در این هم در صحبت بزرگان آنوقت اتفاقاً
 منمود در سن شتا و چند روز در او یکصد و پنجاه و سه در کشت و در صحن خانه آسود **و دیگر خط**
 قدس الله سره باره مولی بابا که در رفته و از خدمت میان عنایت الله در کیش بهره ور شد کثیر
 آمده استقامت بر طریق و زبده و صاحب کیش شد و مردم بسیار را مقین معنوی ریا
 و عمر در کار سلوک و تسکین گذرانیده باین مقادیر و شایسته و کشت **و دیگر میر قاسم**
و دیگر کله عزیز می عمر زاده بر صد سال عمر یافته از صحبت و در آن حضرت صاحب حاجب و در آن
 ایشان بود عمری بود استکی و توکل سیر بود **و دیگر میر محمد رستم** که وی از منسوبان میر محمد
 مرد پوشیده و عزیزی صاحب چرخ و توخیز و خادم خلق الله و معنی ایشان عالی همت و
 بهشتا در کشت **و دیگر عبد الغنی** از منسوبان هشتم بابا پلو مردی صاحب ذوق

و در رده توحید و معرفت سلوک فرموده و همچنین راه است و میری نموده اکثر توحید و حال
 غرق شوق و محن و ذوق بوده عمری بکل گذرانیده در سن هفتاد و هجده خلعت فرمود
 در جوارخانه خود آسود و **دیر با عبد الله بن کبری** حلفت با محمد صغری عزیزی عالی مرتبت صاحب
 احتیاط و ریاضت از مصاب غیرت و صغر سن پرستی و نشسته و نظری از صحبت
 بابرکت حضرت شاه حسین لکلی یافته و بهره تمام از علوم دینی برداشته با بکل راه خود
 در کف دست در کمال جود بی درخت اختیار نمود و بکل بود و یکبار شوق زیارت
 مرقد منور حضرت امیر کبر کرده چون طرق مسدود بود از کابل برگشت باز راه حرمین
 سفر لغین گرفته و در بی رح و زیارت مکتبه منوره نمود و بعد از سال مرگ حضرت فرمود
 و در سن پنجاه برسیه بود که مدت عمرش بزر رسید و در خطره حضرت شیخ بابا و بی
 قدس سره و العالی قیامت **و دیگر شیخ محمد قاسم** سیوی از مشو بان قاضی نه دولت عزیز
 عالم و عامل معرفت و ریاضت شل بعد فراغ از تحصیل علوم در سلوک راه حقیقت
 کرمیت تخت بر سیم و از قیود دینی با بکل و در ستم تا بود عرق ذوق و شوق نوحه

بر کربک لطف از نورش معنوی و نورش قیه بی آلود و الایس هم در صلاح و تقوی
 ازیرگزندی بای پروردگار بودند و درین نجاه بهفت سالی رحلت نمود شیخ محمد قاسم تاریخ
 و سالش یافته شد و دیگر شیخ محمد یوسف کفایت از ازار او تمذان قدیم حضرت مرشد مراد در
 عنقوان شباب آن مفتی دی انوالالباب رسیده و ترک خانه دوری نموده در کما
 آنحضرت که در خود و مایه میزند میرفتند مسافرت اختیار فرمود و دیگر لقیه و المر سعاد
 اندر خود صحبت مرشد و به امر آنحضرت نه بار تجرب و تقوید بسیار میزدند
 و بزرگواران را که در آنوقت مسند آرای درش دلو و زیارت کرد و منظور نظر
 بر همه شد در سوخ قدوسیت و عقیدت پیر بزرگوار خود و کمال فنا و نیستی و خاکساری
 و رفع قلاوه سجی با وجود در حایز حضرت مثل سین عالی یمت کم کسی دیده شده
 و ترب نوسال بهمین حال گذر هنده و راه ذی حج سال نجاه هجری بعید نزار و کفایت
 فرمود و بر وی مراد مولانا یوسف ترکی مدفن سنت و دیگر شیخ عبد دگر کشید فرزند
 برومند حضرت مرشد مرادی قدس بره در آغاز جوانی لطیف زبانی لقیه برای صفت

کتاب و کمالات موعود و بعد از خداوند و بعد از طریقه از خدمت و در کمال جود و انبیا و انوار
 مشافیه اختیار کرده بکار خدمت حضرت مرشد اسلمی شتافتند و آنحضرت را در سیر سندی
 و در خدمتکاری و جانشینی و در کمال رضای آن عالی حضرت حاصل فرمود و بکثرت
 مریحیت فرمودند و بکلی دوستی گذرانیده بهر او دریت مرشد آفاق باز متوجه شدند و
 شدند و این مرتبه در شایان آباء و سعادت اندوز خدمت آن قطب درت و گردید
 زیاده بر دو سال از حضور سر ایا نور بهره ور شده در همان اثناء و اقامت وصال آن قدوس
 کمال رود و در با حضرت اهل بیت بعثت مبارک را میرساند آورده و خدمت تدفین تقدیم
 رت سیده یازوبلی در جناب حضرت رفیع یا حاجز الشان بوطن مالوف معاود و موعود
 و با قاضی و درت و طالبان توجیه فرموده و با وجود امر ارض سندی و وفات قدیم و حلیه
 که یالین و در دند بر جاوه استقامت ثابت ماند چون عمر مسکونان از جود
 بنجایه و چهار متجاوز شد بهمان شدت امر ارض بایراده حج اسلام و طواف روضه سید الدن
 علیه الصلوة و السلام که بکثرت سیر سندی و در سیر سندی و در سیر سندی و در سیر سندی

برده ملتان رفته و حج او کرده و جمعی را در آنجا خود هم برآید فرموده راجع به بنده و کسان شدند
 در شاه جهان آباد امر ارض علیه نموده تنب معراج بنویسیت و منعم رحمت الازد و کعبه
 پنجاه و پنج سال بنده خود ندان استقدار و فعله در آنجا بود و بحسب تقدیر مرض کثیر کرد آنچه کرد
 مولوی **الاصحابی** بر روز زاده ملاطبه غنی است عالم عامل و فاضل کامل بود و در وقت
 معصومیه در جناب حضرت مرشدی مرادی حاصل نموده و چندین مرتبه ضروری سلوک را
 طی کرده بعد حفظ اوقات معصومیه زیاده بر دو و پیر روزیدرس معقولات و منقولات شغال
 می ورزید در وقت و اکثر مؤامعاتش اصحاب طبعی داشت هنوز عمر ترغیش تصفیه نکرده
 نوای اقامت او در ملک یاقی در وقت از علمای روزگار و اکثر اطوار ممتاز و مستثنی بود
 و قاتل ایشان شایسته بنده در راه سینه **میر عبد الوهاب** منور آباد
 حلف الصدوق میر محمد باستم که ذکرش گذشت عالم فقاہت و سکاه و متون و متفرع بود
 عمری در شغل قال الله و قال الرسول بزرگ و صبیح کلان حضرت مرشدی مرادی و عقیده او
 زیاده بر شتا و عمر یافته در شهر سینه بصلاح و شایاری در گذشت **مولوی ملا علی محمد**

که حکیم فضل و صلاح آرسته و پیراسته و بدیانت و امانت موصوف و معروف بود و محقق
 کلمات صوری و معنوی از در باب فضل و تقوی موده و مدتی طرفین و ستان مت فرست کرده
 و در صحبت بها در باب و شاه یاریاب بوده حسب العزم موده پایان مذکور ترجمه احادیث بنویس
 می نمود و در حضور خدمت های عمده یافته اخوان امر از توفیر عبد الله در مفتح که برین باب فرود
 توفیرنده بود و دستور آید و اجداد در حضور مفتح و عظم کثیرنده بامیر احمد خان حاکم که در سابق
 ذکر شد کثیر توفیر خدمت افتا آنده و قریب دو سال در قید حیات بودند اخوان
 روز جمعه نوزدهم جماد الاول در سنه و در عید رحیل را در اجابت نمود و بر وضه حضور انصاف فرمود
 تاریخ وفاتش اینکوی حضرت عبد الصمد یافته اند اللهم اغفر له و ارحمه و دیگر جمیع الذنایح
 و فضلاء و شغری قصه نشان درین زمان جلالت گزین شدند و از شغری عبد الله شغری
 در سنت بطور و صاحب بشار محمد شغری کتاب کم کوی بر حسب کوی که این خود از دست
شغری در میان اینهمه در باب شغری کم کوی که گفت لطفت الله بک اصحاب
 در مثال آنها که هم مرتبیت یافتگان ملاک طبع و محمد رضای مشتاق اند و ذکر همه جبار

موجب قبول است و در حقیقت جمعی از اهل کمال که درین نسخه تمام احوال مرقوم قلم بر رز
 انفسال کشند فی ارضی است که صورت تذکار گرفت و گزینم در هر قرن در قرون نیز و میرود
 بوجود در باب فنون مشغول بود و هر چه نوشته شد فزاید علم و اطلاع خود و محضر در بیان
 معذرات اشخاص ضعیف و باعث کلیه بر کثرت این انجمن غیرت تجربا بود که جناب سیادت و
 فضایل و معارف میر محمد یوسف معروف بخود پیشاهنشاهی کبیری که در کشمیر
 بزرگ و کشید و چهار نشین کشمیر را بوجود نمود و فرس فرمودند از بعضی کلدان و ولایت سند
 لعل عقیده دغره سند و ولایت و دکن عزیز صالح بدستور دله صالح عقیده کمال
 از مردم کشمیر فرمودند جناب خود عظیم دله بعید معاذ احوال مردود چند که در
 آنوقت در بقای ای سلف بر روی کار مانده بودند وزارت که سنان و نمای حکایت
 اینان لکمال عقیده معرفت بامل کمال کشمیر صوری و معنوی سند ندند و در لاهور سیده
 داستان و استان نزد دغره انجا از ین موقع بیان کردند و مارک غیرت رقم تمام تشر
بجرت آمد و بر سبیل مخلبت در همانوقت و رقم چند تشریف طلبند مستند بر احوال

در صحاب کمال بتویدر شد و بجهت رعایت ترتیب تاریخ لغاری و لحاظ سر رشته احوال
 که از این صیقل حالات سلاطین و حکام هر زمان ضرورت داشت بخاطر تو بود که ذکر عمر نژاد
 دیگر از دمل کمال که درین چند سال رحلت کردین شد مدتی تا احوال گذشته کمال نمود
 ختم رسیده بعد از جمعی که امروز جریخ رفوز خانه حکم و عمل اند مثل عالم عامل شیخ ^{عنه}
 مدق کمال ملا محمد مقیم و قتیقه فاضل ملا ابوالوفا حقیقه غفر له و در وینان بهر شکله
 مثل شیخ اسلام مولانا ملا عبدالسلام معروف بکتیل ظل سبحانی و غیره که در ایست
 مستند آری درین روز و در نمایند چون قسم درین محل رسید رام حروف بحر صبیح متباد
 گردید منجز باشند و در سبب صوفیه شد و فرجه شد کار این اخبار نیافت و تمام رساله را
 بهین حالت مقیم داشت و حضرات این شهر را که پیش از مرتبیت بقیم آمده بود
 در ذیل ضاعه الحاق نموده وقت لتوید کتبی که پیش رو بود و درین فصل
 تاریخ نسید عی و تاریخ رشیدی از عمر زاهد و منتخب التواریخ از حسن ملک و تاریخ
 حیدر ملک حامره و رشیدی نامه حضرت باباصیب و در حیات السادات از خواجه

با وجود سرالایب از ناباد و دوشکوهی و تحفه الفقرا و دیگر رساله‌های حضرت
 مرشدی مرادی و ماثر عالمگیری از مسقط خان و یکد و تاریخ دیگر از بعضی متأخرین
 که تا در وسط عهد عالمگیری قدری از بعضی مشایخ بقید تحریر آورده بودند بعد از آن
 درین پنجاه قسمت مثال احوال رکنه حکام و اولیای کرام و علمای مجتم و ستواری
 بلاغت نظام روزی سماع نقاب اربوبیت و معانی بیدار خود است که در خطبه
 تسلط آمد اصل متوده در تاریخ نیز در و چهل و شصت موافق تمام که در رقعات کثیرت
 تجربه رکنه قریب ده سال بنابر اختلاف احوال موقوف مانده بود در او آخر سال پنجاه
 نهم تا در آخر شصتم که تواریخ ختم را در سفاری در و در سفاری که در خاتم است که
 محض بیکت و در هر و تحریک و لقیه و الدنر و کور که و الله و هیچ و هیچ و مود و الحق
 و ذرت فالین و بعد از دست صورت الفراع گرفت بنابر عکس بعضی روز مندان
 که استقام در انتاج رساله بمبایعه کردند نظر ثانی موقوف ماند اصحاب بصارت و
 و بصیرت شهود و قلم را بنظر قبول خدای عفو و صلاح تلقی فرمودند

(خاتمه در تذکار عجایب و غرائب بنمبر)

و احوال پرگته جات این خطه و لیدر اگر چه در کتب قدیمه عجایب و غرائب این بلاد مبارک
 بسیار نوشته لیکن آنچه نصیحت سیده در تحریر بنظر این فقیر مبارکست میباید یکی از نوادر اتفاق
 که وقت تحریر شیخی از آن رسید نیست که لفظ و مبارک شرع و کثیر در حساب بر کثرت اطمینان
 مراعات امور سنج درین شهر بعد ولایت ماورالنهر نشینت بلاد دیگر بسیار است و دیگر من
 امان که خاصه این شهر بود محتاج اظهار نیست از حد و کثرت اقارب و کثرت کس تنها رویم
 رشتنی بلاد و کس اگر فته میقت و دیگر از زمانی غلات و با صفت آن قناعت قسمیکه درین شهر
 از بلاد دیگر کم و یا میدهند و دیگر از طراوت باغات و راه کن و نصارت و آب و هوای که مروج
 مسافر و مسکن است کسی تا کی شرح دهد و دیگر از جزییات را که جایجا افتاده است تا چشم محقق
 تواند نوشت از آن جمله در موضع که مشهور بر گشته و بهر شهر است نزد یک تبار و مار کسر
 که و حوض بزرگست و قریب ببلای و بمحض رکشی غنیدند میگویند که آغاز ماه اردیبهشت
 که به نام زرع است و در زمان سابق مردم با استیاض زور و در این رفعت بخارجی چشم

میزد و خشتند و کوفته می کردند و طعمی ترش میزدند و بعد از ترش از شام و طعام
 آب از چشمه طلب می نمودند و در این استعدا آب جریان می یافت هرگاه از آب مستغنی
 میشدند باز همان دستور رفته می گفتند که آب کافی است آب آن چشمه مخفی میگردید
 و این دو حوض که مذکور شد از حیای بسیار کار است بالای کوه در قندم کوه درانی میرسد
و در موضع یونم نام پرگنه و نیزه کوهی است و درانی مکانی است گفته بر دری نام که اطراف
 آن تا دو سه میل اصلا آب نیست تقدیر خالق قضا و قدر و مالک خیر و شر هیچ نهد نور از بغل
 آن کوه پنج شش آسیا آب جاری می شود دیگر تمام سال آب درانی نمی باشد **و** در این
 پرگنه نوری نهر تالابی است تالره نام در میان آن تالاب جزیره چند واقع شده که هرگاه
 مونس مردم آنجا است هرگاه بادی تندت میوزد آن جزیره بر بتورگشتهها معرک میشد
 و در ظرفیکه جفتش باد است جزیره را بطرف دیگر میکشد صاحبان آن مویشی مردم آن سبابت
 رفته حیوانات خود را از زنده کنی که دو میل مسافت دارد باماکن بازمی آرند **و**
 در پرگنه با نقل و باره مو له برده میجوید یا تیغ است گوری مرگ نام در دریاچه بر مقدار دریاچه

کل که رنگ یکی بزرگ دیگری نمی نماید در میان جدول آبی جاری است قریب سیصد میل است
 همین احوال است و طرف بوسه مرکب خوشبو و پنبه از این صورت و در قیاس در بلاق
 که اطراف کاخ است همین صورت بلکه زیاده از آن و بهر از آن کل قیاس و انواع و اقسام
 بحر و اوصاف هر یک از احوال که نامی باید **در پرگنه** سایر احوال وضع یابین نمرود است
 الدین پوره چنان زواریت بر لایب اگر نمرود کس تمام زور و راجی بماند نماز تمام هر کدام
 تجانه خود و دو علی الصبح پاکیزه و صفای مبتدا گو یا جابرب زده **لند** **در پرگنه**
 لاری کوه رنگ و سنگی است عظیم و فاده بصورت ماده کا و که چهارستان دارد و زور
 منظر می آید و در زیر آن سنگی عجیب نمودار است مقرر است که سیزدهم ماه جبهه از پستان
 آن سنگ آبی جاری می شود تا آن سنگ پر آب می شود اگر در کس از این می چرخد
 هیچ یکی عیند یک شبانه روز چنان می ماند بعد آن دوازده ماه خشت و ضایع است **لند**
در پرگنه لاری کوه جوئی آبیانیه شمال جابرب دوازده سال نام اگر در میان دوازدهم نمود
 گوشت کوهنما یا مرغ میرند برف و بفریاد که در کس چهل هزار کس باشد زیر برف غرق شود

اول در بر کینه لار در موضع تنگه مویم و دوزده ماه شکار با پی میکنند باین صورت که در زمین
 خشک چوبی در در محله پنج بخش که خلامیده می جنبانند و بر می آرند از آن کوراج پنج
 نشن مایه بر می آید **دو** در آن بر کینه کوی است بعد که هر مویک نام دارد و تا هر جا که قلعه
 آن در نظر است مار و کزوم نمی باشد و در زیر دهن آن مار و کزوم بسیار است لیکن
 قلعه در نظر نیست بالا رفتن آن امکان ندارد و زیر آن که حجر و عبور زنبور شرخ و قلعه ظاهر
 میشود که روزه را مهلا است زند **در بر کینه** کامراج کوی است بعد و در خضه و کباده از کوه
 تمام سیزه میباشد بعد از هفت سال اگر کسی نیم کز زمین را بکشد نفعه آتش ظاهر میگردد
 که در آن آتش طعام میتوان پخت **در بر کینه** چشمه است بسیار نام دارد که در
 بهار مردم در زیر دی امتحان طالع میر و ندر و نظر قهای تغال حوز و پرار بر بر میکنند نام
 حوز در آن ظرف نوشته سرتر می پوشند و در آن چشمه می اندازند و بعد یک سال
 همان روز که باز آن ظرفها بر روی آتشی میرود ندر صراط طالع تعمیر و طعام بخیزد
 با کوزه با ظرف بر می آید و هر که طالع بخش دارد و طالعش همان قسم بر می آید **در کینه**

در بکته و چهارده در موضع بابل نزدیک سر حد سنت بر سر کوته غار است امر نامه نام دارد و
 در آن غار سنجی است که از رخ لسته میشود و در نقصان ماه پانزده روز غامب میگردد و پانزده روز
 دیگر که نوزده روز فراش است بکمال می آید و مندی آن جسم زیاده از یک گز است نوزده
 مندی لنگ هماد بونا مند و در زده ماه بر همین حال میباشد **و الله** در بر کتیرج در موضع ملک
 در حنت عرعر سفید است تا و که جمع کثیر در زیر آن سایه تواند کرد و با اینهمه بزرگی اگر کشاید
 را می جنبانند تمام شاخ و تنه آن جنبند و بلرزن می آید تا عری گفته **سب** باینرا یک درش
 بودیم درم **ن** منش از فاقه بلرز و جو در حنت **و الله** در کتیر در دوتی پوره حمای جو
 که در کلمن آن جرد می روشن شد و حمام عیال و دم کرم میبود و گویند حکیم بوعی استیادین حکمت
 کرده بود پیش ازین صد سال کینه بر دی معلوم کردن حکمت چو رخ را کحل کرد و دیگر نتوانست
 باز دست بخود و حکمت قدیم هم بر هم خورد **در بکته** در موضع دیول گام حوضی است
 سنگین شده بر دري نام یازده ماه خشک میباشد یک ماه در ویل بهار هر روز سه بار **و الله**
 آن حوض بر آهست و در هر مرتبه تا دو کری لغز و دهم استیاء جاری میشود مشهور است

که مانی آن بوعلی نسبت خدمت بابا در ^{سنگ} رحمة الله علیه در تصنیفات خود قلم آورده که در
 بابا که در وقتی صالح بود ای رفعت دید که از دحام مردم کفار از هر طبقه بسیار میخورد آن سنگ را
 برسم زده بنای مسجد نمود آب آن چشمه از زیر مسجد در وقت خود جاری میخورد و اگر چه
 از غرامیه بود لیکن آن در ویش بقدر رفع بدست دور فرمود ^و در بر گشته تا گام
 در موضع کونیه بخور چشمه است که وقت زرعشت شای مردم ای کوه سفیدی بر سر آن چشمه
 میکشند و طعمی تر قیاس میدهد آنرا زوده فاحمه سلامتی میخوردند آب از چشمه جاری میشود
 هرگاه آب در کارند آشفته باشند باز همان در و طعمی حنمه فاحمه میخوردند و آغوش میخورند
^و در بر گشته دیوه سر در در همه کوه چشمه است و در آن ک نام که وقت به جاری میشود
 بعد از چندی که احتیاج آن عینا در خفا میکرد و باز موسم بخت شای که احتیاج میخورد
 جاری میکرد و باز تا بهار خشک میباشند آبش در غایت سرد و خوشگوار است ^و
 در بر گشته ماتمزد و موضع بوم زده و دمن کوه غار است شور کوه که آری رای نام مخفی
 در خوف آن کوه کمره منتهای آنرا کسی ندیده است از کسیکه بسیار تا کعبه عرض آن غار

پنج کز در ارتفاع چهارگز و کسری قریب آنفار مقیره حضرت غفران پناه بابایام الدین ریشی
 که در کوشش در گذشت و رقع شده و آنفار الحال در تصرف نشکر شیره افتاده است
 محذیه ملک و سامی موجب تقو طبعیست میگرد و در طرود آن در منه صورت حجه ها
 که گویا معابد خلوتگاه ریشیان کسبت ظاهر و باریک است و صید ملک چو در در تاراج خود
 که روزی بعقد تحقیق در آنفار که در آنم دو روزه فوج چاردها بدست گرفته و یکسب
 آنار و غریب که دم سپرده مابین مشعل حی یک تیر بر تاسف فاصل بود چون متفی
 بعید قطع نموده شد در یک کیندی که در آنفار غش کسبت گز بود و دوش پنجاه گز بودیم
 چهار روزه بطرم در آن جانب است رومی ما بر پنج و جانب حبیب رومی با لار و بی و در لپش
 طرف پایین صینو و یعنی مایل با بغل بود و در این هر سه رده دلیری نموانستیم نمود و اما
 سنگی در رده پایین رویه بجهت امتحان غلطانیده شد تا یک گری آواز فرود آمدن
 در کوشش می رسید و از سقفت کیند قطره آبی میخکب که اندک زمین تر شده بود و در آن زمین
 خبر در کرد و تد که روغن گمری مانده باز در همان رده یک نشسته و بریون آنم بزرگی کرد

چون در آنجا بچراغی تیره گرفته در آمد بعد از اندک مسافتی طرف خپ در چپ دید چون او نمود
 حجره ظاهر شد که درون آن قبر است مذکور است و دیگر هم ازین قبر و ازین غار معلوم مرقوم
 بنا بر طول و عدم آنها و بر همین مقدار گفته نمود و دیگر در همان موضع بالی دست من
 مسجد است گویند بنا کرده حضرت میر محمد مدنی است قدس سره و هنوز چوب و چکل عتیقه
 بجا است و قریب آن مسجد رحاط است و در میان رحاط محو دیگر است بعقیده مردم
 در زیر آن چاه بابل است که ثروت و ثروت و ملک عاصی را بجا آورده اند چنانچه قسم
 ایشان مشهور است و دیگر نزدیک همان مکان عمارت عالییه بوده است که در هر چهار
 طرفش دیوار دیوار است و ستونهای سنگین منقش داشته گویند که تاجان است ختمه یا نود
 است که همیشه در دولت و قوت ضرب المثل بودند عبدالحکیم بود و تا زمان سلطان
 شهاب الدین بجا بود و در عهد ایشان مدتی آن تاجان را بر آریزیم کرده بودند
 و بر پهنای که ساکن آنجا بودند نیز سوخته و ویران کردند تا آنکه آن آثار را در اطراف
 و میان اش بجا است و جای ویران محل عبرتگاه و مکان حرمتش و عمارت

گفته قدامت **و** در موضع عیش مقام غارت که خدمت بابا زین الدین که در وقت
 در آنجا در آمده فرمودند از بالایی آنجا می که نیر من ظاهر شود مقبره من خواهد شد
 همچنان کرده اند و **بکر** تالاب بوندر عیال بر روزگار است هر حد آن غنچه است کرده است
 که مقدار تمام دوره اش به پیش است و کرده میرسد و اکثر جایان محقق نه است ندارد
 گویا معتمد است از دریای محیط اطراف آن کوهستان و رقع شده و چنین تالابی مرم
 شمار قاز و مرغابی اکثر میکنند از آنجمله در وقت ابان ماه ملاحان هزارا جمع شده
 کشتیها بر دریاخ و سنگ کرده در نوزجی لنگر جانیه حیووب در آب غرق میگردند
 در همان موسم کشتیها که شته اوله ابان بر سر کشتیهای خور و استاده میگردند که دیگر
 بعد از مشقت تمام و نشان آن کشتیهای نیاید آن ملاحان فی الغور کشتیها را از
 برمی آرند بر آری **و** در تالاب در عهد سلطان چنگا بی از عمارت یاغات
 و کش و مور و ل و بطر و لطف و مقو و عمارت بطرح بسیار شده و در این
 جوی سنگین و فواره و آب رسیا تحقیق در یاغات پلانی و یاغات و میران که

هر که دم رشتک فروش برین بود مردم ایام بهار و کلاب کشته میباشند و میان رشتن مح
 جمع از یاران و رین نالاب میرود و وقت م طعام بر سینه نازید و رختهای سرنگونه و بونهای گل
 در اعتدال بود و میخورند

حسب حال ایشان است باین نوع سیر و شکار و تفریح و تنعم غیر از کثیر باید که ایشان
 معذمتند و در کشتی کثیر بر جمیع سواریه تفوق در و با هیچکس که با جمعی از دوستان و حاضران
 از هر جنس هر که را بخواهی بر عین است نیزم رباب و با محبت کثرت در آن میگذشت و رفتار
 کثیفه در کمال است و میورده بی لطف کثرت کردن میسر است چه جای دمور و کیر کشتی و
 و پوشاک چیزی نو میلبسند که قتل ازین خاصه سلاطین بود و از اسکند آباد تا باریه و
 که خنکی بهار و پنج قمرل پادشاهی است در عرض نیکو شایسته روز و در کشتی از میان کشتی
 میروند و هر چه از خود بخورند و از هر چه بخواهند ببردند و دیگر در کشته و میراناک غار است
 و در آن غار چشمه است سال دور زده ماه می میزند و در گره های آن کسی در آمده پاره
 از آن بخورد و خوشنود است چون بیرون آرد سنگ سخت مانند بلور شود و نیز کان بخورد

شهر کشمیر است در پرتگاه بیابانی است که سال پنج از انجا بر می آرد و هرگز کم غنیمت و خلقی نیز
 بر آن عمل زندگانی میسر میزند و روزی میجوئد و از آن آب و دریا که در زمستان رخ میزند
 و آن لطافت و صفا و گوهری میباشند و از بلبل و دیگر ره سیا جانان غنیمتند و دیگر
 در کشمیر شکار جره و باز لطافتی معمول است که غنیمت بدین در و معهام شکار و میان کشمیر
 بایران و دوستان دریایی می نشینند و بدست هر که دم که خواهند باز جره میدهند و در میان
 تالاب و کمر و چند تالاب دیگر مثل و بهار و ناکره و بهر سر و خوشحال سر که مخصوص این کار
 میروند سر کمان باز جره بهر غنای می پرزند و باز جره شکار گرفته و راست می نشینند
 تا کشتی میرسد و دورا یا مرغابی بر میدارند تا سیرت خنق آن بار و دیگر میپرند بهمان روش
 اگر صد باز جره بند سیر میزند و گاهی شکار گرفته خود کشتی صاحب شکار می آید و در کشتی
 طعام بخفته میزند و هم شکار و آب است هم بای از آن دریا بر می آرد که بی رنج بریان میزند
 و از همان مایه رنج هم جدا میکنند و بر آن بخفته میزند و وقت بهار کشتی آن تالابها
 بر از کل و کلتر در میبندد و بر سر آب انوار کل بالوالی مقدوده رحمت افزا و نعم زد است

برعکس آن در آب می نماید و طرف لذت روحانی و رسیدن به وسعها مغز آن تم کسب می نمود
که دل آن سرودیده بصیرت او برپا سبب نشو و در دیگر دو دو خزان عبادت فنا و غر غایت
بعضی اوقات بر کثره وفان قدیم لذت نظر و سبزه گلزار می نمود و آن صاحب
و بر بالای آن آسیاب میزد و در شاه آباد که سیرگاه این آستان است چشمه نادر و رقصنده
چندین جوی آب به طرقت میر و منبع عالی دریای بهشت و انوار کلال کثیره گویا همان آستان عمیق
اینجا معلوم گشت در و موضع نیمه دو نیمه است که در زمین خشک صیادان مای را جو آستان
که خاصه مای بدان اینبار است که نزد و توراخی فرو میرد از همان طور رخ برخش مای به آستان
بیرون می آید و در برکت اول آستان است بول که در حال خشک و قحط آب موقوفین آن برکت
آن چشمه گریه و در یک مینا میزدن با ج شمع و حوض است عالی است آستان بجز و وقوع اینحال ابری برپا
بارانی و لغو الفضل از نری و قحط میگرد و در زمین برکت از نری که که نته مفضل و نسیه پوره
چشمه است که بعضی آستان شهرت دارد و بعضی چشمه کمره و حوض طراز و محاسب جرب از نری
خلاصی میاید بهمانا کان گوگرد است و علامات آن نیز کثره طر شده و بعضی آب و قطع مواد جاری

زوید که از آن است و دلالت هر یک بر این میکند و صاحب قولی بر این نافع است و بر چنین است
 و اقدار موضع تولد آن مسمی بکائنات و بصورت گشت ده و معنی در حد الحاصل و وجه تسمیه اینست که هر قدر
 مایه در آن چشم است بکشم در در و در بر گشته آید و چشم است موعوم به یونان است
 که در بعضی است ببار از آن چشم میجو شد و نفس و لیس منقطع میکرد و چنانچه در فرود آمدن کفقطره آب
 در آن آن یافته میشود و روز و شب و ماه و سال پیوسته به یمنی است و در موضع کرم بسته
 و چنانچه چشم است اگر مایه چشم فریاد و فغان بظهور آید چنانی از آن ظهور میکند و هر قدر
 فریاد و خیزش چنانچه چشم نیز بکشد در قرینه کمال بر گشته بهر وجه چشم است مسمی به تیر
 از خارج حدود آنی اتفاق افتد بکشم چنانی متلاطم میشود و در مواج در نما گذشتن کتار
 مردم میرسد و در بر گشته دیوه در موضع زل بکشد میان آن چند چوب نیز بکشد
 هر گاه ساقه غریب معید به آن تلام می آید آن چوبها بر هم میخورند و متوطنین آن نیز بر آن
 من میده این حالت است بسمت و وقوع حوادث میکند و بر در بر گشته بکشد چشم است چنانچه
 مخلوقات هم ظرف است بهر چند مردم میگویند که ظرف از آن چشم است بر آنند و در صورتی که

بهرگاه بطبع سعدی جنتی را ز دست رمانده لمحطت میگرد و تار سید القجر آب یا بهیم بپزند
 دیگر محققین حکایت سلام آباد که در چاه و کوچه و بازار از دهن رخنه گوار از چینه های صفتی
 آنرا جریان دارد و دیگر طرف سنگ سفید عجایب و غرر است که تعلق میدیدان دارد و منبر
 بلای کوه دیو و تر مکانی است مؤتموم به دره ای که آب جادو زاده چینه در عم میریزد
 و بلای آن کوه چند مناره مقابل یکدیگر از یک سنگ و در قعر صحنه قبرستان کوهتر که بدیع
 از خرد آن در حیطه عقل بشری نیست گویا بلا و کظم صانع بخوبی و تنزلیه کوهتر
 حوضی است مشهور لقب بیرنگ که تالاب کجانی است لختی برف مثل یاره کوه بی میان کوه
 زیاده بر صد غرور در میان آن میگرد و در وقت بارش باران کرد محال است که در نظر نفیسه
 و عبور آن نیست هم سودی آنیکه فوجی به راه نهد صورت ندارد و منور دران در راه با در دل
 بر روی زیارت آن جبلت آن جمیع منده میروند - بهترین غرر که به چرخش شال است که محصور
 همین شهر است در عرب و عجم جنبه باین محلی و خوش فحاشی و مزین و یکی در بامدی موجود
 مخلوق است باین اوصاف که در اهل عالم از فیض و فایده چه یا ستمال و چه مثل و تحویل و تحیات

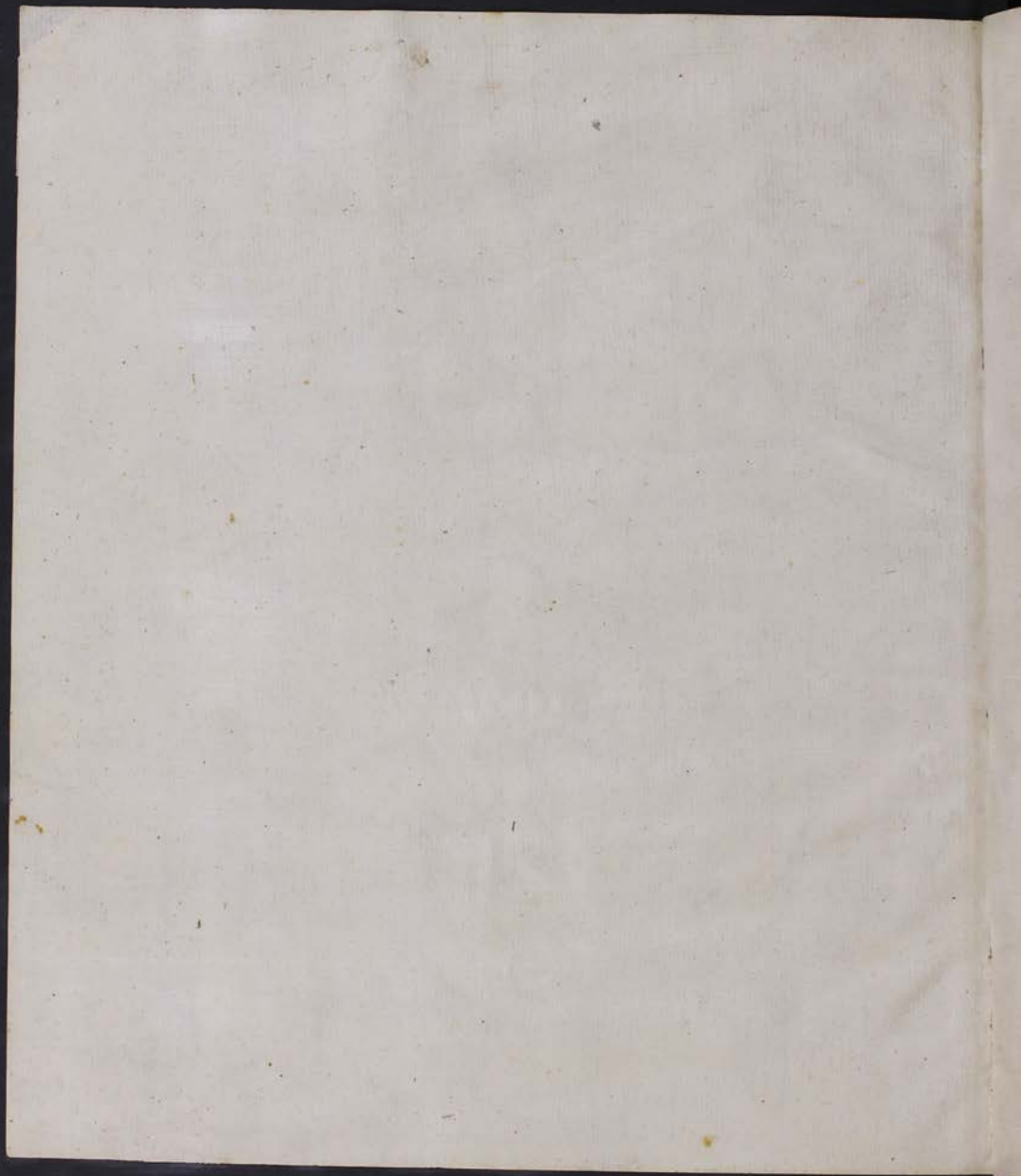
منقطع و متقطع اند و عجیب و غریب که محضه قان یعنی یافته های پنهان جنس در شیر قومی است
 ضعیفتر و عاجزترین مردم روی رفاه هرگز نمی بیند و همیشه محتاج و منتهی می باشد
 قان محال است متعلقه این صوبه محضی نماید که در وقت درجه ها و سده های کمترین تصرفات آنها
 تا کامل و لا بهر سبب در اوقات تا دلی همیشه از آن می بود چنانچه اشاره آن در دور
 گذشته که منت تصرف و عمل آنها در دستور و تبیین و کشور و تا مجبور خود گذشت بود
 برور و بهر که از تعلقه و دلیان اینجا بدینست رفاه و رسته های بی نیاز و بی محال را
 که حاصل آن همه بدینست که در مردم است بدین تفصیل زیر گفته است معموله که کمترین تملک
 محال از آنکه هر نسبت و عبیره شش محال و در درده محال بلکه قیود و وضع است از جمله دور
 محال حاصل نیست محال بود چیزی صنایع غنی شود بکلی در درود و وسایل و دستور کاشان محال
 کمال بیخ محال دیگر که در همین مورد وضع نند و لیکن حاصلش بصورت می آید با نامل بیوج در جو
 و در و دان و نوشتن به اما سنی نیست محال که لغات مورد منع در و مجموع آن همه در در و صد و بیست
 قریب است بر کینه عده سزایک سوک محال میر جری یا نرزه قریب بر کینه ما چنانچه آن است و در قریب

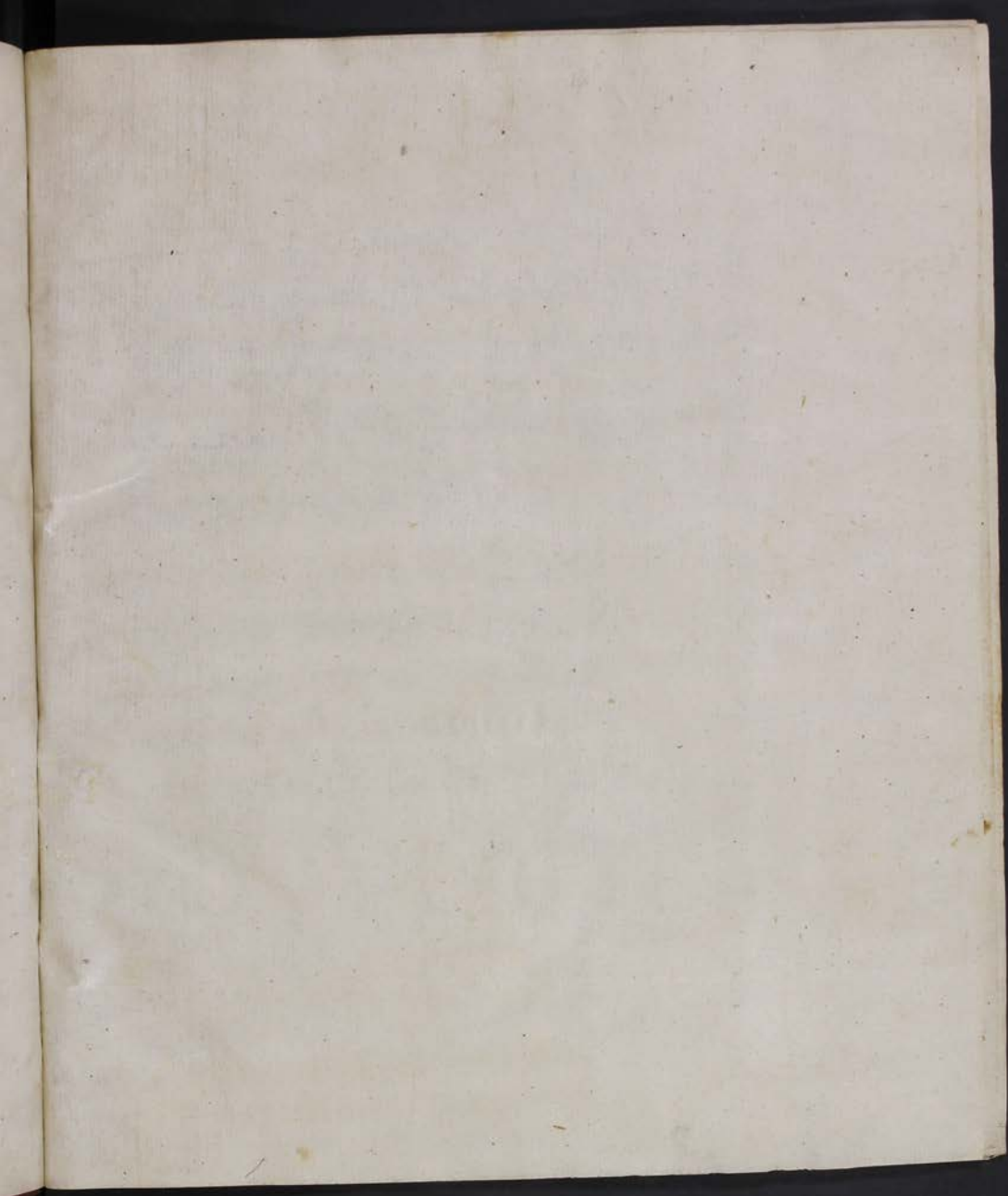
برکنه اولر مکید و سبک و قریه برکنه و چینه مکید و چهار قریه برکنه تا کام دولیت و قریه
 برکنه و موسی و قریه برکنه از دون دولیت و قریه برکنه اندر کوشش قریه برکنه میرد
 مکید و شتا دو و قریه برکنه بزرگ سفقا و قریه برکنه بالکل و دولیت و قریه برکنه
 شصت و چهار قریه برکنه با تو سصت و قریه برکنه باقن مکید قریه برکنه بر کپور و قریه
 برکنه بقه کام جیل و قریه برکنه و پوه مکید و صفت و دو قریه برکنه و چهاره شتا و قریه برکنه
 و دو مکید و شصت قریه برکنه کما و در باره مکید و دو قریه برکنه زبیه و قریه برکنه زبیه و دو
 شصت قریه برکنه و بر لم و وضع مکید و نه قریه برکنه سبزه و من سبک و قریه برکنه و شتا و
 پنجاه و دو قریه برکنه ما رتد یا زده قریه برکنه اسلام آکا مکید و شصت قریه برکنه شتا و آقا و
 سبک و قریه برکنه کوشا و چهار و یک قریه برکنه و چینه و کما و در باره پنجاه و شصت قریه و
 برکنه و کوشا و شصت قریه برکنه کوشا و پنجاه و پنج قریه برکنه کوشا و چهاره قریه برکنه
 کا و درج چهار صد و شصت و نه قریه برکنه محمد آبادی قریه و بیرون از برکنه شتا و شصت
 شصت و در انش ملک بیرون کشتور و کلکت و بیرون از برکنه که کوشا و درج و یک

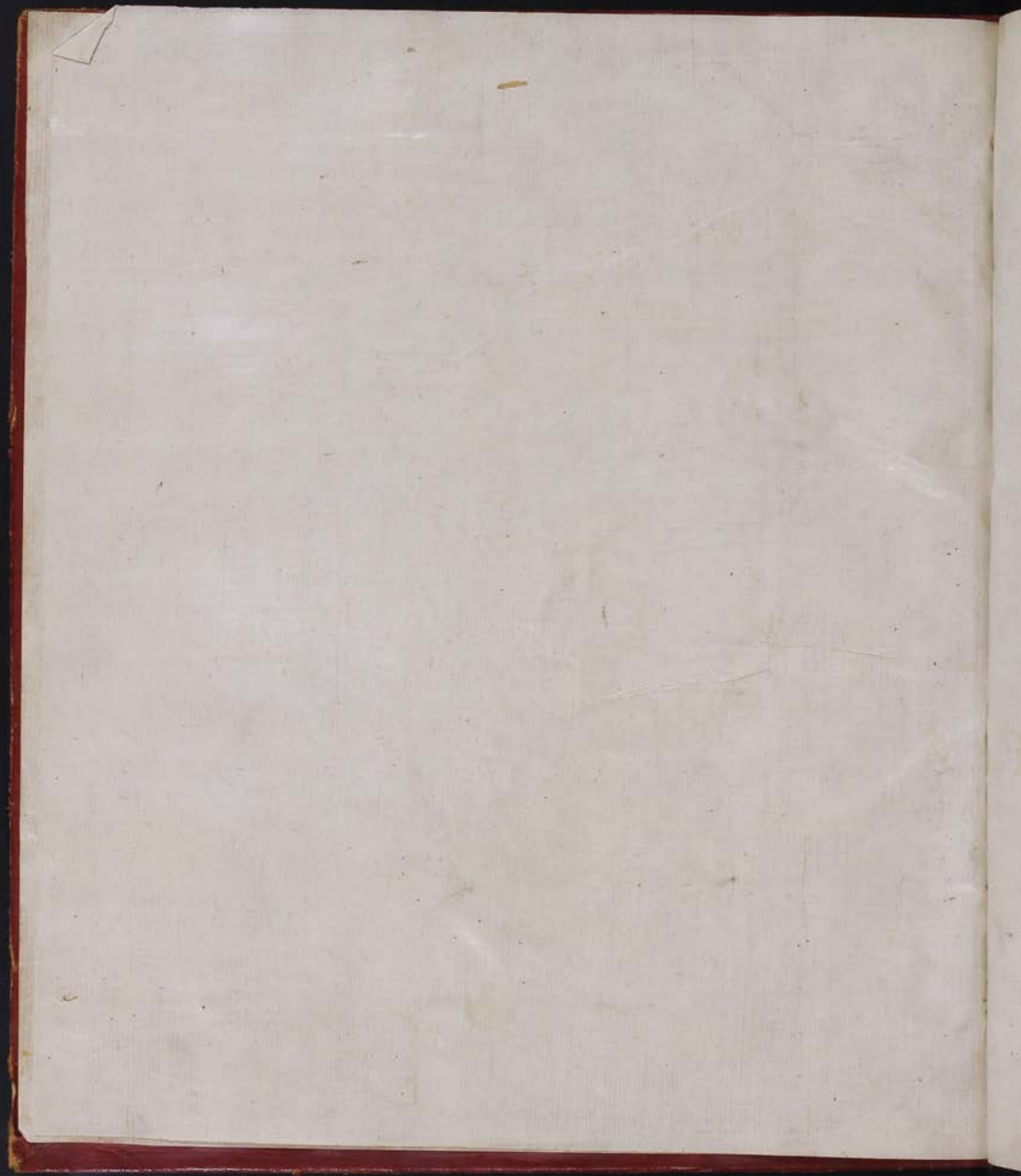
بعضی آید بعد فزون سلاطین که ملک بجهان گرفتند و در تصرف بیدار الایز بنیان گشتند
 که در دم پلانیان تیموریان در تصرف تیغ بکشش نوز جمال و نورزم آن مایه رخ برادران در وادی
 نظم بنام امیر و مرتبند که ای کز رمی نامه از فضل الهی شوم بنشیند و کله از کعبه همکرم بوی خوشیه تصویر
 دروز لنگر تو قیوم سیم سرخ از گوهر تحقیق سیم ز دیوان تحقیق برده ام راه با حوال شبه و در پیشگاه
 مراد و غزافشان گویند و مجترب جمال لادن و بذکره طبیان خاتم مج چون جمع افروز روزنامه مج
 بود و هم او چون بصره مرین از مضامین و قیوم همه چون فخر کل عشره زکریا سیم چون و سیم شیل و لا ویر
 این سینه و اناضولش چون قیوم مردم بنیادهاش قلم استا درین خود و در این سینه رخ از سینه بخیه کشیدم
 دراز بقیه بر سر چاه بخیزد و جوهر نردان در سعاد و در نو و این قصر زین بن قیوم شمع در بصره
 غرض نفیست که ما یادمان را بی باغ ما یادمان با بل نیست در رم مورد است که هسته را نمی بینم بقای
 موصی بی روزی بر کشتن یاد و در و سیم در زده صدق بی روز در کشته جمال اس سکن عیار
 جو از خدیو و خیران صفحه مرین ندای این لطیفه قلم در فکر تارخین ردان سیم مغنی که صفی آسمان
 که بر پند تارخین چنان بگویند و این اقبال بسال خفتن من باز فرمود که بر پندت کمیند از قیوم

سلام ۸۵۸ فخر المعبد

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والحمد لله رب العالمين
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والحمد لله رب العالمين







Wāqī'at-i
Kāshmir
Muhammad Azim
1159 / = 1746

Fe. Qu. 29.

Digitized by the Library and Information
Centre of the Hungarian Academy of
Sciences

